لمحات من نفحات القدس

نگاشته

شیخ محمد عالم صدیقی علوی

پیشگفتار و فهارس

محمد نذیر رانجها

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

مؤسسهٔ انتشارات اسلامی ○ لاهور

Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi Preserved in Punjab University Library.

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ

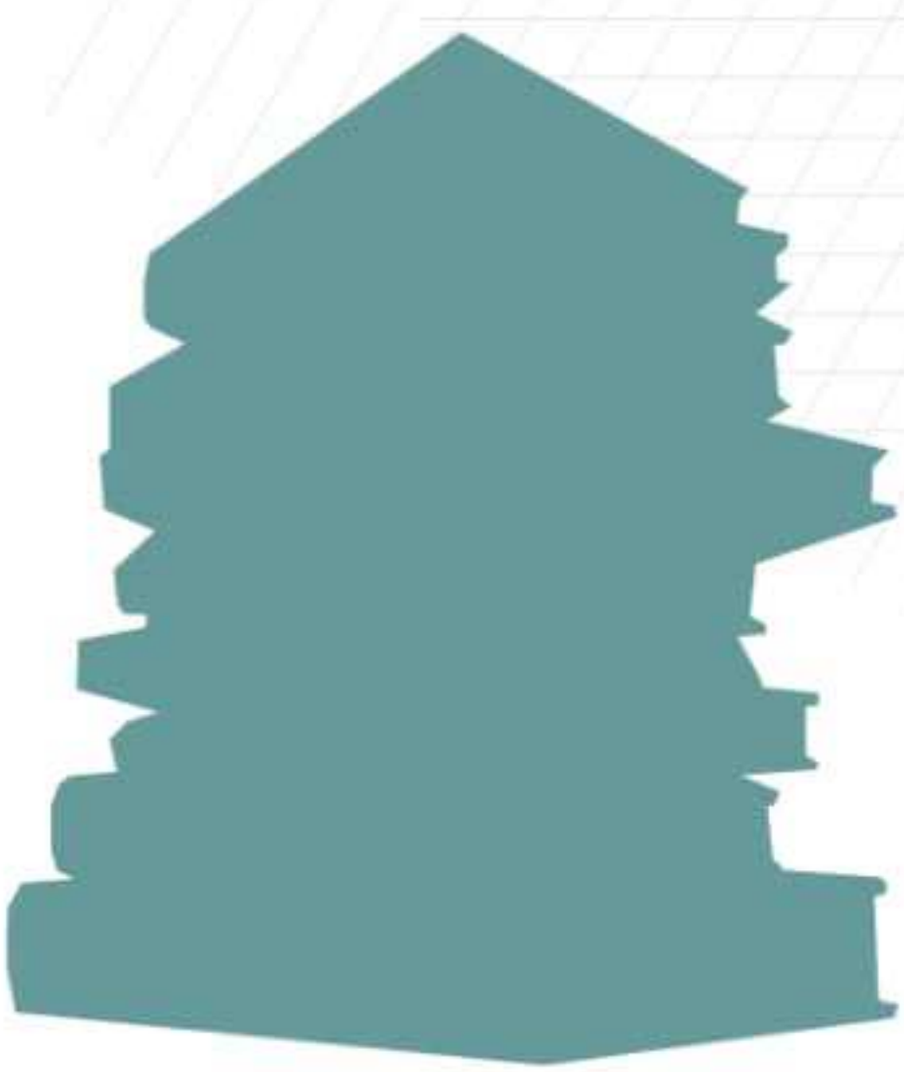

لمحات مِن نَفحات القُدس

نِگاشتہ

شیخ مُحمّد عالم صدّیقی علوی

پیشگفتار و فہارس

مُحمّد نذیر رانجھا

مرکزِ تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

مؤسّسۂ انتشاراتِ اسلامی ○ لاہور

128659

شناسنامهٔ این کتاب

نام : لمحات من نفحات القدس

نگارنده : شیخ محمد عالم صدیقی علوی رح

پیشگفتار و فهارس : محمد نذیر رانجها

ناشران (۱) : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان. اسلام آباد

(۲) : مؤسسه انتشارات اسلامی

۲۴۹ - این، سمن آباد . لاهور (پاکستان)

تعداد : ۱۰۰۰

چاپ : مکتبة العلمیه. لیک روڈ. لاهور

صفحات : ۴۴ + ۴۶۴ + ۱۵۸ = ۶۶۶

تاریخِ انتشار : ۱۴۰۶ هـ. ق. / ۱۳۶۵ هـ ش. / ۱۹۸۶ م.

بها : یکصد روپیه پاکستانی

انتشاراتِ مرکزِ تحقیقاتِ فارسی ایران و پاکستان

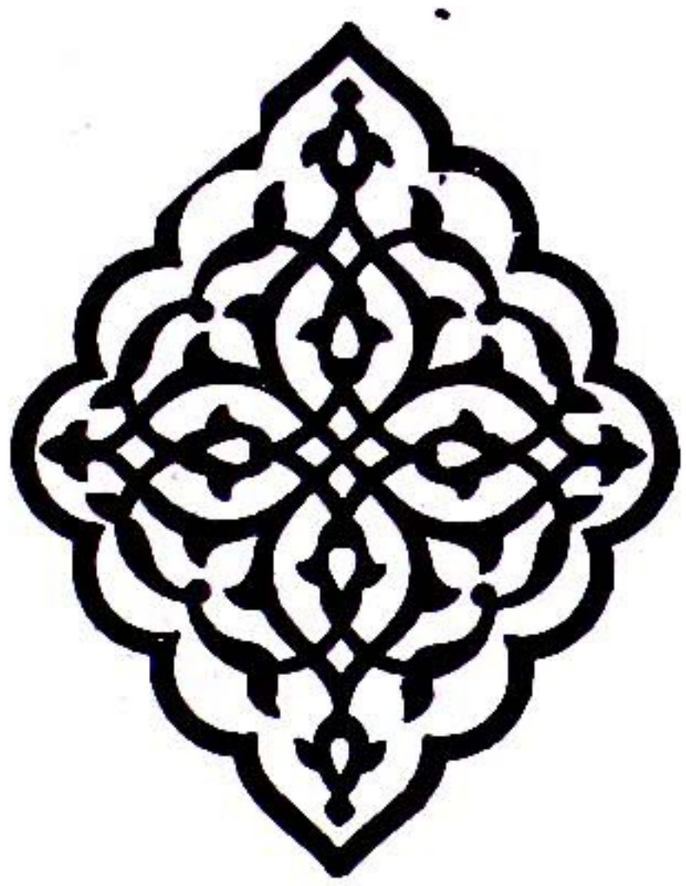

شمارهٔ ردیف

۸۲

تأسیس بر مبنای موافقتنامهٔ مؤرخ آبان ماه ۱۳۵۰ مصوب دولتین ایران و پاکستان

فہرستِ مطالب لمحات من نفحات القدس

پیشگفتار	۱۱-۴۴
آغازِ متنِ لمحات	۲
دیباچہ	۲—۷
مقصدِ اوّل در بیانِ آیات و احادیث و روایات دالّہ بر جواز و سُنّت و استحباب ذکر بر سبیل جہر.	۷—۳۸
مقصدِ ثانی کہ در بیانِ مشایخِ گرامی (قدّس اللہ اسرارہم) سلسلۂ زکیّۂ صفیۂ فقیریہ است.	۳۸
زنجیرۂ نسبی خواجہ احمد الیسوی"	۳۹
کرامات و خوارق عادات از حضرت سلطان (خواجہ احمد الیسوی) قدس سرّہ.	۴۴—۱۲۳
ذکر حضرت حکیم اتا قدس سرّہ	۱۲۴—۱۲۹
صوفی دانشمند رحمۃ اللہ علیہ	۱۲۹—۱۳۰
بابا ماجین قدس سرّہ	۱۳۰—۱۳۲

حضرت زنگی اتا قدس سرّہ	۱۳۲—۱۳۵
حسن اوزن اتا قدس سرّہ	۱۳۵—۱۳۸
حضرت سیّد اتا قدس سرّہ	۱۳۸ — ۱۴۰
حضرت اسماعیل اتا قدس سرّہ	۱۴۰— ۱۴۲
اسحاق اتا قدس سرّہ	۱۴۲— ۱۴۳
حضرت صدر اتا قدس سرّہ	۱۴۳— ۱۴۴
حضرت بدر اتا قدس سرّہ	۱۴۴— ۱۴۵
حضرت المین بابا قدس سرّہ	۱۴۵— ۱۴۷
حضرت علی شیخ قدس سرّہ	۱۴۷
حضرت شیخ مودود قدس سرّہ	۱۴۷— ۱۴۸
شیخ کمال الدین قدس سرّہ	۱۴۸— ۱۵۱
حضرت شیخ سیّد احمد قدس سرّہ	۱۵۱— ۱۵۶
مولانا شمس اوزکندی قدس سرّہ	۱۵۶— ۱۵۸
شیخ زادہ کاتب قدس سرّہ	۱۵۸
حضرت شیخ خادم علیہ الرحمۃ والرضوان	۱۵۸— ۱۷۷
ذکر ملاقات حضرت عزیزان (خادمؒ) قدس سرّہ بحضرت خواجہ احرارؒ	۱۶۱
ابراہیم شیخ قدس سرّہ	۱۷۷
مولانا لطف اللہ رحمۃ اللہ علیہ	۱۷۷— ۱۷۹
حضرت مخدومی واستادی وسندی وسیّدی مولانا عصمۃ اللہؒ	۱۷۹— ۱۸۴

حضرت عزیزان شیخ جمال الدین ؒ	۱۸۴ــ۱۹۶
حضرت عزیزان شیخ خدایداد قدس سرہ	۱۹۷ــ۳۱۳
ذکر ملاقات حضرت عزیزان حضرت مولانا محمد قاضی قدس سرہ	۲۳۱
ذکر ملاقات حضرت عزیزان حضرت مولانا خواجگی قدس سرہ	۲۳۳
ذکر اولاد حضرت عزیزان (خدایداد) قدس سرہ	۲۳۵ــ۲۴۱
زبدۃ المنورین مولانا سیدؒ	۲۴۱
ومن کلمۃ القدسیۃ فی الفقر	۲۴۹ــ۲۵۴
ومن کلمات القدسیۃ فی البذل	۲۵۴ــ۲۵۸
ومن کلمات القدسیۃ فی التوکل	۲۵۸ــ۲۶۰
ومن کلمۃ القدسیۃ فی الرحمۃ والشفقۃ	۲۶۰ــ۲۶۴
ومن کلمۃ القدسیۃ فی الذکر	۲۶۴ــ۲۶۶
ومن کلمۃ القدسیۃ فی الہمۃ	۲۶۶ــ۲۷۳
ومن کلمۃ القدسیۃ فی الغیرۃ	۲۷۳ــ۲۷۷
ومن کلمۃ القدسیۃ فی الریاضۃ	۲۷۷ــ۲۸۰
ومن کلمۃ القدسیۃ فی الطلب	۲۸۰ــ۲۸۷
ومن کلمۃ القدسیۃ فی العلم اللدنی	۲۸۷ــ۲۹۱
ومن کلمۃ القدسیۃ فی المعرفۃ	۲۹۱ ــ ۲۹۲
ومن کلمۃ القدسیۃ فی حسن الخلق	۲۹۲ــ۲۹۴
ومن کلمۃ القدسیۃ فی الوجد	۲۹۴ــ۲۹۷

ومن کلماته القدسیة فی المشاهدة	۲۹۷—۳۰۷
ومن کلماته القدسیة فی الفنا	۳۰۷—۳۱۰
ومن کلماته القدسیة فی التوحید	۳۱۰ — ۳۱۱
ومن کلماته القدسیة فی البقاء	۳۱۱—۳۱۲
فی تاریخه (وصال حضرت خدیداد)	۳۱۲—۳۱۳
حضرت عزیزان درویش قدس سرّه	۳۱۳—۳۲۰
خدمت مولانا خوش محمد عزیزان قدس سرّه	۳۲۰—۳۳۱
ذکر آباو اجداد گرامی حضرت ایشان وهوابن شیخ خاوندشاه	۳۳۱—۳۳۲
فتح الله شیخ خاوند الملقب بسبرمست	۳۳۳—۳۴۲
حضرت شیخ زین الدین فرزند حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی	۳۴۲
ذکر اولاد حضرت درویش شیخ قدس سرّه	۳۴۲
طاهر محمد شیخ قدس سرّه ...	۳۴۲—۳۴۵
محمد مؤمن شیخ قدس سرّه	۳۴۵—۳۴۷
حضرت خواجه مولانا عزیزان	۳۴۷—۳۴۹
خوجم یار صوفی	۳۴۹—۳۵۱
حضرت متجاق حافظ قدس سرّه	۳۵۱—۳۵۵
ذکر ملاقات حضرت متجاق حافظ قدس سرّه بحضرت مخدومی شیخ حسین الخوارزمی قدس سرّه.	۳۵۳
مولانا خوش محمد عزیزان قدس سرّه	۳۵۵—۳۵۷

قنبر شیخ قدس سرّه	۳۵۷—۳۶۲
بخشایش شیخ قدس سرّه	۳۶۲—۳۶۴
ذکر مولانا محمود کوشابی ؒ	۳۶۴—۳۶۵
حضرت عزیزان قاضی قدس سرّه	۳۶۵ — ۳۷۰
جان دولت حاجی ؒ و حضور بولدی صوفی ؒ	۳۷۰ — ۳۷۱
بابای ترکش دوز قدس سرّه	۳۷۱—۳۷۵
مولانا عابد نجدوانی قدس سرّه	۳۷۵
کوکی شیخ قدس سرّه	۳۷۵—۳۷۶
احمد صوفی قدس سرّه	۳۷۶—۳۷۷
بابا خادم قدس سرّه	۳۷۷
ابوالحسن شیخ قدس سرّه	۳۷۸
عارف صوفی قدس سرّه	۳۷۸—۳۷۹
حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سرّه	۳۷۹—۳۹۵
حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سرّه	۳۹۵—۴۴۵
حضرت عزیزان بیرم شیخ قدس سرّه	۴۴۵—۴۵۸
ذکر ارادت حضرت عزیزان ما قدس سرّه	۴۴۸
ذکر حضرت مخلص خان قدس سرّه	۴۵۹ — ۴۶۰
حضرت افتخار شیخ قدس سرّه	۴۶۰—۴۶۳

* * *

فهرست های هشتگانهٔ لمحات

فهرست آیت ها ۴۶۷-۴۸۹

ـــــ حدیث ها ۴۹۰-۵۲۹

ـــــ اقوالِ مشائخ ۵۳۰-۵۴۸

ـــــ اشعار عربی و فارسی و ترکی ۵۴۹-۵۸۴

ـــــ نام کسان و نسب ها ۵۸۵-۶۰۲

ـــــ نام کتاب ها و رساله ها ۶۰۳-۶۰۴

ـــــ نام جای ها ۶۰۵-۶۰۹

ـــــ مأخذ و منابع و اختصارات ۶۱۰-۶۲۱

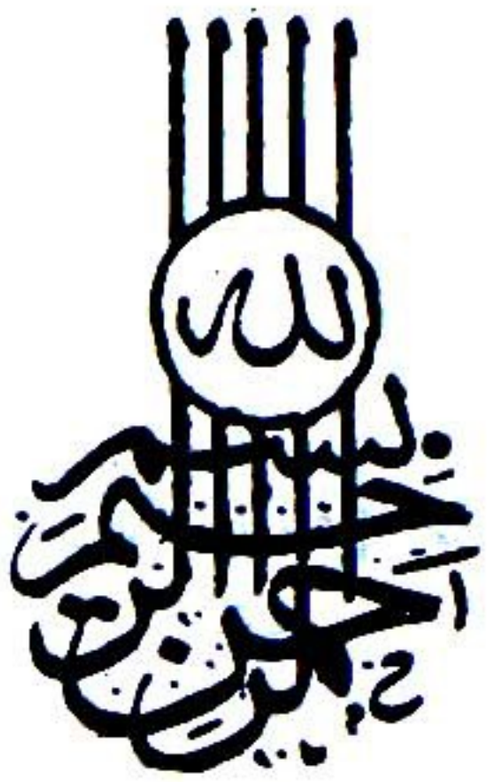

پیشگفتار

زندگینامهٔ نگارندهٔ کتابی که در دست شما است، یعنی نگارندهٔ "لمحات من نفحات القدس" در پردهٔ ابهام است. جز آنکه استوری در بارهٔ وی نام و زایش و مرگ او و تنها می نویسد شیخ محمّد عالم صدیقی[1] علوی، زاده در ۹۷۲ هـ.ق/ ۱۵۶۴م و درگذشته ۱۰۴۱ هـ.ق./۱۶۳۲م. می باشد.[2]

این ناچیز می کوشد تا زندگینامهٔ نامبرده و خاندان ایشان را تا آنجا که ممکن است از متن کتاب بدست آورد. پس "هنر" این بی هنر این بوده که آنچه در بارهٔ این خاندان در کتاب آمده اینجا، یکجا گرد آورم.

---

[1]: در "لمحات" (چاپ حاضر) "الصدیق" آمده است. و این حتماً سهو القلم کاتب است زیرا که در "استوری" و "لمحات"، چاپ تاشکند اسم نگارنده "محمّد عالم الصدیقی العلوی" مذکور است که کاملاً درست می باشد.

[2]: استوری ۱: ۹۸۳.

نام ونسب پدری:

شیخ محمد عالم صدیقی علوی[1] پسر محمد مؤمن[1] شیخ ابن درویش[2] شیخ[2] (خلیفهٔ شیخ خداداد[3] (م ۹۳۹ھ. ق./ ۱۵۳۲م.) ابن شیخ خاوند شاه[4] الملقب بسرمست ابن فتح الله شیخ[5] ابن هبة الله شیخ[5] ابن فتح الله شیخ[5] ابن شیخ تاج الدین[5] ابن شیخ علاوالدین[5] ابن قطب الاقطاب زین الدین[5] ابن شیخ الاسلام قدوة الانام ابی حفص شیخ سهاب الدین السهروردی[5]. وحضرت شیخ شهاب الدین سهروردی بسیزده واسطه بحضرت امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه می رسند.[6]

نسب مادری:

از سوی مادر نیز نسب مؤلف به امیرالمؤمنین ابوبکر صدیق (رض) می رسد که خود در صفحهٔ ۳۴۷ لمحات می نگارد:

---

[1]: لمحات (چاپ حاضر): ۳۴۵.

[2]: لمحات (چ ح): ۱۹۷، ۲۸۶، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۶۲.

[3]: لمحات (چ ح): ۳۱۳.

[4]: لمحات (چ ح): ۳۳۱، ۳۳۳.

[5]: لمحات (چ ح): ۳۴۲.

[6]: لمحات: ۳۴۲.

"چنانچه خدمت خواجه شاه کلآبادی رحمه الله که از فرزندان حضرت صوفی دانشمند قدس سرّه بود و بدان سبب به این مخلص نسبت خویشی خود را می گفت چونکه جدّ مادری این مخلص که حضرت استاذ العلماء و ملاذ الفضلاء سلطان المفسّرین حافظ سلطان مُحمّد، نوّر مرقده الی الابد که مشهور به حافظ تاشکندی بحضرت صوفی دانشمند قدس سرّه که ایشان نیز صدیقی اند، می پیوندند."[1]

و این نسبت مادری با حافظ تاشکندیؒ را بار دوم در صفحه ۳۶۰ "لمحات" در حکایتی که از شیخ خدادادؒ نقل می کند، می آرد:

"و هم حضرت عزیزان ما (شیخ خدادادؒ) می فرمودند که روزی حضرت والد ما قنبر شیخ به پیش حضرت سلطان العلماء برهان الفضلاء حافظ تاشکندی قدس سرّه که جدّ مادری و استاد و مخدوم این مخلص اند، رسیدند. یک از پادشاهان خوارزم خواست که بحضرت ایشان تعیین والد ما قدس سرّه بکنند. حضرت ایشان فرمودند که ای سلطان: شما متن شیخ را می دانید و ما شرح ایشان را می دانیم."[2]

کیفیت روحانی پدر و مادر مؤلّف:

پدر نگارنده، یعنی مُحمّد مؤمن شیخؒ، پسر دوم درویش شیخؒ (م ۹۵۸ ه.ق.) بوده است. مؤلّف دربارهٔ پدرش می گوید:

---

[1] : لمحات : ۳۴۴.

[2] : لمحات : ۳۶۰.

"ایشان نیز چون برادر خود طاهر محمّد شیخ از جُملهٔ خلفای حضرت عزیزان شیخ قاسم[1] شیخ اند. صاحب ریاضات شاقه بودند. سعی می نمودند که اکثر شب بل تمام شب بیدار باشند اکثر اوقات مراقب بودند. کثرت مراقبت ایشان راخم ساخته بود.

و والدهٔ این مخلص که به حضرت عزیزان ما ارادت داشتند و مکاشفات قبور داشتند. می فرمودند که والد شما بیشتر شب نشسته حبس نفس کرده کلمهٔ طیبه "لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰه" را بطریق خواجگان قدس الله اسرارهم می گفتند."[2]

نیای نگارنده:

راجع به جدّ بزرگوار خود درویش شیخ می نویسد که در مجلسی پیر محمّد خان (از امرای بخارا) بخارا را بایشان نیاز کرده بود.[3]

ازین روی بدست می آید که نیاکان او در آن ولایت نفوذ روحانی و هم از لحاظ این جهانی معزّز بودند. ولی آنان همواره آخرت را بهتر از دنیا می شمردند چنانچه از واقعهٔ زیر معلوم می گردد:

"و حضرت خواجه عبدالشهید قدس سرّه از فرزندان حضرت خواجه

---

[1] برای شرح حال ایشان ر.ک. لمحات: ۳۹۵-۴۴۵.

[2] لمحات: ۳۴۵.

[3] لمحات: ۳۲۵.

احرار[1] (م ۸۹۵ھ.ق.) قدس سرّه به طاهر شیخ (عمّ مؤلّف لمحات) گفته اند که از حضرت والد شما پرسیدیم که شما زراعت می کنید؟ گفتند: نی. ما گفتیم که در حدیث است که هر کرا زمینی باشد و در آن زراعت نکند وی مغبون است. ایشان فرموده اند که مراد از زمین، زمین دل باشد که هر که در وی دانهٔ محبّت نکارد، وی مغبون است.[2]

شیخ درویش[ره] در علیا باد (سمرقند) روی مسند ارشاد متمکن بوده است و همین جا در سال ۹۵۸ھ.ق (: شیخ اولیا) فوت کرده و مدفون گشت.[3]

جای دیگر می نگارد که جدّ بزرگوارش در ساختن مسجد سهم داشته:

"و این مخلص نیز استماع دارد که حضرت ایشان (درویش شیخ) به بنای مسجد بحکم آیهٔ کریمه "اِنَّمَا یَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللّٰهِ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ وَاٰتَی الزَّکٰوةَ وَلَمْ یَخْشَ اِلَّا اللّٰهَ فَعَسٰٓی اُولٰٓئِکَ اَنْ یَّکُوْنُوْا مِنَ الْمُهْتَدِیْنَ"[4] میل وسعی تمام داشته اند. در زمان که مسجد جامع تاشکند که مسجد عظیم بود، بنا می کرده اند. در زمان کندن زمین آن مسجد میان گرد و خاک نشسته بوده اند و حضرت آخون (آخوند) کلان مولانا محمّد تاشکندی

---

[1]: خواجه عبیدالله احرار[ره] جانشین و خلیفهٔ حضرت مولانا یعقوب چرخی[ره] (م ۸۵۱ھ).

[2]: همان.

[3]: لمحات: ۳۳۱.

[4]: التوبة: ۱۸.

که اعلم العلماء وقت بوده اند به ملاقات حضرت ایشان رسیده. بخاطر مولانا آمده که چه شود که حضرت ایشان درکناره بنشینند که گردد به ایشان نرسد. چون این خطور بخاطر ایشان راه یافته حضرت ایشان قدس سرّه فرموده اند: آخون شما در قبر گردنمی شوید[1]."

نیز شیخ محمد عالم عزیزان رح می گوید که (برمزار شیخ خدادادرح) قریب صفه ای (که آنجا بیشتر اهل الله مدفونند) حضرت عزیزان مولانا ولی[2] قدس سرّه خانقاهی بناکرده اند." و جدّ این مخلص حضرت عزیزان درویش شیخ قدس سرّه نیز حوضی بنا کرده و درختان ناج (کاج) براطراف آن حوض درنواحی مزار فایض الانوار آن حضرت کشته اند[3]."

خانواده شیخ محمد عالم عزیزان رح ازلحاظ روحانی مقام بلند داشته و درکارهای خیر و صدقات جاریه سهمی زیاد دارا بوده اند و مبالغه نیست که گفته شود زنان این خانواده هم صاحب حال و مقام بوده اند. مثلاً دربارهٔ جدّهٔ پدری خود می نگارد:

"و والدهٔ این مخلص (شیخ مؤمن رح) می فرمودند که آثار ولایت درحضرت والدهٔ ماکه زوجهٔ بزرگ ترین حضرت ایشان (درویش شیخ رح) بودند، هویدا بوده. وصاحبه ذوق وشوق بودند. وگاه نیم شب ایشان را وجد غلبه می کرده و به میدان حوالیٔ خود

---

[1]: لمحات: ۳۲۰.

[2]: برای شرح حال ایشان رک. لمحات: ۳۷۹-۳۹۵.

[3]: لمحات: ۳۶۲.

برآمده درسماع می شده اند."

"و این مخلص استماع دارد که ایشان نیز چون حضرت جدّ بزرگوار (درویش شیخ) به حضرت عزیزان شیخ خدای داد قدس سرّه مرید بوده اند. و حضرت عزیزان قدس سرّه چون در موضع سیّد آهو که موطن حضرت عزیزان ماست خلوت نشسته اند. والدهٔ والا این مخلص روز و شب درخانهٔ خود در گریه بوده اند. بالآخر حضرت عزیزان به حضرت ایشان گفته اند که فقیرهٔ شما همیشه درخانه درگریه است. وی را درین خلوت حاضر سازید...

چون ایشان آمده اند. حضرت عزیزان بدرخانقاه آمده اند و حضرت والدهٔ کلان درزیر قدم ایشان افتاده اند و حضرت عزیزان قدس سرّه یک انگشت خود را برپشت ایشان نهاده اند و درآن حین ایشان را خواب ربوده. حضرت عزیزان فرموده اند که این فقیره به جهت ما خواب نکرده. چون به پیش ما حاضر شد اورا خواب در ربود. و ایشان باز درگریه شده اند و می گفته اند چون انگشت مبارک آن حضرت به پشت من رسید و آن موضع سال ها بود که درد می کرد و آن درد زایل شد!"[1]

عدم نگارندهٔ "لمحات":

شیخ محمّد عالم عزیزان[2] جای ها از عمّ خود طاهر محمّد شیخ[2] روایت می کند.

---

[1] لمحات: ۳۴۵ الی ۳۴۷.

[2] لمحات: ۳۱۴ و ۳۱۶.

در جائی می نگارد:

طاهر محمّد شیخ قدس سرّه فرزند کبیر حضرت ایشان (درویش شیخ) قدس سرّه اند و بعد از ایشان برخصت ایشان قائم مقام ایشان در مقام ارشاد خلایق بوده اند و حضرت ایشان در زمان انتقال فرموده اند که طاهر محمّد شیخ را رخصت دادیم و اگر مکمّلی پیدا شود در ظلّ تربیت وی باشد. همانا که بمین نفس شریف حضرت ایشان بالآخر منظور نظر حضرت ارشاد پناهی عزیزان قاسم شیخ قدس سرّه شده اند."[1]

گویا طاهر محمّد شیخ[2] هم مقامی بلند و عالی در ارشاد داشته و منظور نظر عارفان معروف روزگار خود بوده است. شیخ محمّد عالم[3] جای دیگر آورده است که طاهر محمّد شیخ بعد از وصال پدرش مرید حضرت عزیزان قاسم شیخ[4] شد.[2] و نیز می گوید: "حضرت طاهر محمّد شیخ مقبول حضرت مولانا ولی عزیزان قدّس سرّه نیز بوده اند."[3]

وصال اهل الله:

شیخ محمّد عالم صدیقی[5] مؤلّف "لمحات" خود یک صوفی و عارف روزگار بود و در همین "لمحات" به رویداد هائی برمی خوریم که نشان می دهد، وی چاشتی عرفان و تصوّف را کاملاً چشیده بود. مثلاً در جائی می نگارد:

---

[1]: لمحات : ۳۴۲.

[2]: لمحات : ۱۴۳.

[3]: لمحات : ۳۴۴.

"و این مخلص برسر بالین بیشتر از اهل این سلسله (صوفیهٔ جهریّه زکیّه) رسیدم. دیدم که ذکرگویان جان دادند رزقنا الله و ایّاکم.

واز جمله حاجی کنه (؟) بیگ قدس سرّه که از جمله مریدان و یاران قدیم حضرت عزیزان ما قدس سرّه بود واز ایشان مجاز بود و ریاضات شاقه می کشید و در هر سه روز ختم قرآن می کرد و هر روز چهارصد رکعات نماز، دویست قضای نمازها که در زمان طالب علمی گزارده بود و دویست دیگر نفل می گزارد. چون زمان ارتحال رسید تا زمان که جان بحنجرهٔ حلق وی رسیده، ذکر ازه کشیده جان بداد. فی الحدیث "تموتون کما تعیشون"[1]

برادر مؤلف:

"و برادر این فقیر "فاضل شیخ" که وی نیز مرید حضرت عزیزان ما قدس سرّه بود و منظور نظر ایشان بود در زمان ارتحال بذوق وشوق تمام ذکرگویان انتقال نمود" و نیز می گوید: "و برادر و پدر و اصل و نسل و نسب من عشق است الّی امیدواران را در زمان ارتحال نومید نگردانی و بعنایت ازلی و لطف لم یزلی ما دوران از گرداب هجران به ساحل وصال بیکران بفضل خویش برسانی ... آمین رب العالمین"[2]

---

[1]: لمحات: ۳۷۳-۳۷۴.

[2]: لمحات: ۳۷۴.

آموزش ظاهری و روحانی مؤلف "لمحات"

از بررسی این متن نام چند تن از استادان و مربیان نگارندهٔ "لمحات" بدست می آید که از دانشمندان و عارفان معروف آن روزگار بوده اند از آن میان از مولانا عصمت اللہ[ر] ابن مولانا محمود سرخ[ر] ابن نعمت اللہ[ر] چند جا نام می برد و او را از استادان خود می خواند.

۱- مولانا عصمت اللہ رحمۃ اللہ علیہ

الف- "حضرت استاذی و استاذ العلماء مولانا عصمۃ اللہ قدس سرہ می فرمودند که یکی از اکابر طریقت را در زمان گفتن کلمهٔ "لَا اِلٰہَ اِلَّا اللہ" در یک مدّ آن بسط زمان شده بروجهی که پنجاه هزار سال در بندگی خدا بوده است."[۱]

ب- "وحضرت استاذی مفخری و مخدومی سیادت پناهی استاذ العلماء ملاذ الفضلاء زبدة المفسرین قدوة المحدثین المولی الالمعی الذکی النقی التقی الصفی الکاشف اسرار اللہ مولانا عصمت اللہ می فرمودند که چون حضرت عزیزان شیخ خادم[۲] بسمرقند

---

[۱]: لمحات : ۲۰۴.

[۲]: لمحات : ۳۱.

[۳]: برای شرح احیان رک. لمحات : ۱۵۸-۱۸۴.

تشریف نموده اند. مولانا امامی نام شخصی از اکابر سمرقند که منکر طریق ایشان بوده، محتسبان را فرستاده که حضرت شیخ قدس سرّه را منع نمایند از ذکر بلند، چنانچه طریقهٔ شریفهٔ ایشان است. و حضرت عزیزان قدس سرّه به رئیس آن محتسبان پیش از آنکه سخن گوید خطاب کرده گفته اند که تو آمده ای که ما را از ذکر منع کنی حالا آنکه خود نماز با مداد نگزارده ای؟ آن محتسب گفته که باتفاق محتسبان در مسجد ما جماعت نماز با مداد گزارده ایم.

حضرت عزیزان شیخ خادم قدس سرّه فرموده اند که ازارِ خود را نیک احتیاط کن که به خون حیض آغشته است. چون آن شخص توجّه به ازار کرده دیده که ازار زنش را که به خون حیض آغشته بوده پوشیده بوده است ... چون محتسبان این کرامت را از ایشان دیده اند، شرمنده گشته به پیش ملا امامی آمده ..."[1]

ج۔ در شرح حال مولانا لطف اللّٰہ رحمۃ اللّٰہ علیہ که داماد شیخ خادم بوده آورده است:

"از خدمت مولانا (لطف اللّٰہ) از دختر حضرت عزیزان (شیخ خادم) علیہ الرحمۃ دختری تولد کرده که آن دختر را به خدمت امیر رزبُر که دانشمند روزگار بوده، داده. و از آن دختر، دختر دیگر (تولد) شده که از آن حضرت زبدۃ العلماء و قدوۃ الفقها که استاد المتبحرین ملاذ المتاخرین الجامع بین علمی الظاهر و الباطن العارف باسرار اللّٰہ مولانا عصمت اللّٰہ قدس سرّه تولد کرده اند.

---

[1]: لمحات: ۱۵۹۔۱۶۰.

از جانب والده حضرت مخدومی و استادی و سندی و سیّدی مولانا عصمت اللّٰه بحضرت عزیزان شیخ خادم قدّس سرّه می رسند و از جانب پدر بحضرت خواجه عارف ریوگروی (م ۶۱۶ هـ. ق.) قدس سرّه که در سلسلهٔ خواجگان قدس اللّٰه اسرارهم مشهورند می رسند و حضرت مخدومی قدس سرّه منظور نظر اولیاء گرامی بوده اند.[1]

آقای سعید نفیسی تاریخ درگذشت مولانا عصمت اللّٰه را ۱۰۰۰ هـ. ق. /۱-۱۵۹۲م یاد کرده است[2] ولی بگفته ابو طاهر سمرقندی "قبر مولانا معلم صاحب تصانیف مولانا عصمت اللّٰه در حظیرهٔ حضرت ایشان (خواجه احرارؒ) است. انتقال ایشان (مولانا عصمت اللّٰه) در یک هزار و نه (۱۰۰۹ هـ. ق.) بوده است[3]

۲- حافظ سلطان محمّد تاشکندی رحمة اللّٰه علیه

چند جا از حافظ سلطان محمد تاشکندیؒ نام می برد و او را در زمرهٔ استادان خود می شمرد.

الف- در شرح و تفسیر آیهٔ ۶۳ سورة الانعام می نویسد: "وهم در تفسیر این آیت استادی و جدّی العلامة المعروف بالحافظ التاشکندی قدس سرّه فرموده اند که مراد از تضرّع اعلان است."[4]

۱: لمحات: ۱۷۹ و نیز رک (همین کتاب): ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۲۳، ۴۲۹ که آنجا هم از همین استاد یاد کرده است.

۲: نفیسی ۱: ۷۰ ۳: سمرقندیه: ۹۶.

۴: لمحات: ۱۲.

ب۔ "جدّ مادری این مخلص کہ حضرت استاذ العلماء و ملاذ الفضلاء سلطان المفسّرین برهان المحدّثین زبدة المحققین قدوة المدقّقین حافظ سلطان محمّد نوّر المرقده الی الابد کہ مشہور بحافظ تاشکندی، بحضرت صوفی دانشمند[1] قدس سرّہ کہ ایشان نیز صدیقی اند، می پیوندند..."[2]

ج۔ "حضرت عزیزانِ ما (شیخ خداداد) قدس سرّہ می فرمودند کہ روزی حضرت والد ما قنبر شیخ بہ پیش حضرت سلطان العلماء برهان الفضلاء حافظ تاشکندی قدس سرّہ کہ جدّ مادری و استاد و مخدوم این مخلص اند، رسیدند، یک از پادشاهان خوارزم خواست کہ بحضرت ایشان تعیین حضرت والد ما قدس سرّہ بکند حضرت ایشان فرمودند کہ ای سلطان شما متن حضرت شیخ را می دانید و ما شرح ایشان را می دانیم."[3]

د۔ "و خدمت مولانا شهرتی کہ از جملہ فضلاء و ظرفا و شاگرد جدّی و استادی و استاد العلماء حافظ التاشکندی قدس سرّہ بود، می گفت کہ چون حضرت مولانا عصام الدّین[4] بجهت رنجیدن حضرت قاضی عزیزان قدس سرّہ از بخارا بسمرقند آمده در محلهٔ خواجه کفشیر[5] کہ منزل حضرت مخزن اسرار خواجهٔ احرار است قدس سرّہ نزول کردند

---

[1]: برای شرح حال ایشان ر.ک. لمحات: ۱۲۹-۱۳۰.

[2]: لمحات: ۳۴۴.

[3]: لمحات: ۳۶۰.

[4]: گویا ملا عصام الدّین ابراهیم (م ۹۴۳ هـ.ق) بن غربشاه اسفرایینی کہ در هرات می زیسته و از آنجا بسمرقند رفته و پس از اندک مدّتی در آنجا در گذشته و وی را در جوار مزار عبیدالله احرار بخاک سپرده اند. (نفیسی ۱: ۷، ۶۲۳).

[5]: برای آگاهی بیشتر ر.ک. سمریه: ۹۵.

هم در آن شب بیمار شدند و حضرت حافظ قدس سرّه نیز بیمار شدند و ایشان را بمدرسهٔ شاه بیگ خان آوردیم و حضرت مولانا عصام الدّین در روز ششم از بیماری از عالم انتقال نمودند و از بیماری حضرت حافظ قدس سرّه چهارده روز گذشته بود که ایشان فرمودند که حضرت مولانا عصام الدّین از عالم رفته اند و ما و سایر یاران که در خدمت ایشان بودیم انکار کردیم. ایشان فرمودند که الآن واقعه دیدم که حضرت عزیزان قاضی قدس سرّه بر سر ما حاضر شده فرمودند که چون ما را پر تافته بمولانا عصام الدّین رفته مولانا عصام الدّین را گشته بر سر تو آمده ام عهد کردی که الآن برخاسته پیش ما آیی و همان ساعت ایشان را صحت تام شده و بالفور بر سر تربت حضرت مولانا عصام الدّین رسیده از آن جا به بخارا رسیده به ملازمت حضرت عزیزان قاضی قدس سرّه مشرف گشته."[1]

ه‍ـ "و حضرت جدّی و مخدومی استادی و استاد العلماء حضرت حافظ ـ التاشکندی قدس سرّه می فرموده اند، بزرگی پیر را از بزرگی مرید می دانند. چون حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سرّه که بزرگی ایشان دلیل واضح و لایح است بر بزرگی حضرت مولانا ولی عزیزان. و بزرگی شاگرد دال است بر بزرگی استاد."[2]

۳ـ مولانا محمّد صادق رحمة الله علیه

مؤلف همچنین از این مرد که مفتی شهر کرمینه[3] و معاصر عبدالله خان (سدهٔ ۱۰ه) است

۱: لمحات: ۳۶۶. ۲: لمحات: ۳۹۵. ۳: تفیسی: ۱. ۸.

128659

و مصاحب شیخ خداداد (م ۹۳۹ ه.ق) بوده نام می برد و ایشان را استاد خود میخواند:

الف: "وحضرت زبدة المحققین قدوة المدققین استاذ العلماء استاذی و مخدومی وسندی مولانا محمد صادق نوّر مرقده می فرمودند که چون حضرت مولانا عصام الدین قدس سرّه بمزار فایض الانوار حضرت خواجهٔ احرار قدس سرّه تشریف آورده اند، همگی اکابر و علماء و فضلاء از برای ملازمت ایشان رفته اند و حضرت سلطان العلماء مولانا احمد قدس سرّه بدیدن ایشان نرفتند و ایشان را بدان سبب از حضرت مولانا احمد باری پیدا شده. فرموده اند که" جمیع شرکای ما در درس خدمت مولانا مسعود از ما مستفید می شدند، چون است که خدمت مولانا احمد بدیدن ما نه آمده اند." "وحضرت مولانا احمد شریک ایشان بوده اند."[1]

بعداً در شرح احوال این استاد ارادت خود نسبت به ایشان را بیان داشته و چند صفحه در احوالات ایشان سخن می گوید. و می نویسد:

"و این مخلص می خواهد که بعضی از اوصاف حمیده خصال حضرت مولانا محمد الصادق قدس سرّه را بیان کند. چون می خواهد که این مجموعه که در بیان اوصاف اکابر دین است خالی از ایشان نباشد ایشان در جمیع علوم یگانهٔ زمان بودند و در غایت تمکین و وقار بودند و در غایت نیستی و شکستگی و وارستگی بودند و باین طایفهٔ علیه ایشان را ارتباط تمام بود و بحضرت عزیزان ما (شیخ خداداد) قدس سرّه اخلاص و

---

[1] لمحات: ۳۶۷.

مصاحبت تمام داشتند و بصحبت ایشان بسیار می رسیدند و حضرت عزیزان را
برایشان التفات بسیار بود."[1]

ب۔ در تفسیر آیۂ "اُدْعُوْا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَّخُفْيَةً"[2] از مولانا
محمد صادق رحمۃ اللہ علیہ بدین گونہ یاد می کند:

"استاذی و استاذ العلماء وحید العصر فرید الدھر مولوی محمد صادق نور مرقدہ
می فرمودند کہ مراد از امر مذکور درین آیت اباحت است زیرا کہ آیت کریمۂ
"فَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَذِكْرِكُمْ اٰبَآءَكُمْ اَوْ اَشَدَّ ذِكْرًا"[3] دلالت
بر جواز ذکر جہر کردہ است ..."[4]

ج۔ جای دیگر در شرح احوال مولانا ولی محمد قدس سرہ. می آورد:

"حضرت استاذی و استاذ العلماء مولانا صادق قدس سرہ می فرمودند کہ در
سمرقند در مسجدی در ملازمت و صحبت حضرت عزیزان ولی قدس سرہ بودیم
و طریقۂ ایشان این بود کہ بعد از خواندن قرآن از اہل علم می پرسیدند کہ این جملہ
از قرآن بحسب ترکیب چیست؟ بعد از آن خود در سخن می شدند.
و ہم در آن مجلس بعد از خواندن قرآن پرسیدند کہ این جملہ بحسب ترکیب

---

[1]: لمحات : ۳۶۸.

[2]: الاعراف : ۵۵.

[3]: البقرة : ۲۰۰.

[4]: لمحات : ۱۳.

چیست؟ شخصی گفت فلان کلمه ازین جمله مبتدا است. و دیگری گفت که مبتدا بی خبر باشد. و ازین سخن وی حالِ حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سرّه دگرگون گشته. فرمودند که مبتدا بی خبر نمی باشد، مبتدی بی خبر است. حی گفته بذکر آره مشغول شدند و بعد از آن در آن حلقهٔ ذکر چشمان آنحضرت سرخ شده و بر هرکه چشم می افتاد از جای می رفت و آن مسجد از اهل علم و صوفیه و غیرایشان پر بود، همگی مستغرق شده سر از پا نمی دانستند و مجلسی عظیم را گرفت."[1]

د۔ واقعه ای روحانی دیگر از همین استاد نقل می کند:

"روزی حضرت عزیزان (پیرم شیخ) قدس سرّه بحضرت اعلم العلماء استاذی و مخدومی مولانا صادق قدس سرّه گفتند که ما روزی در خانقاه در ذکر بودیم. چون چشم گشادیم، دیدیم که خانقاه از مردم پر شد که ما این مردم را هرگز ندیده بودیم. و حضرت مخدومی فرمودند که ملائکهٔ گرامی باشند که در صورت آدمیان ظاهر شده باشند. چون در حدیث است که ملائکه در زمان ذکر به مجلس ذکر حاضر می شوند."[2]

ه۔ در شرح حال حضرت افتخار شیخ ذکر مرشد ایشان حضرت شیخ محمد بکری می آرد و چند واقعه در شرح حال ایشان می نویسد منجمله:

"و حضرت استاذی و مخدومی اعلم العلماء مولانا صادق قدس سره بیرد در علم حدیث از حضرت شیخ محمد بکری مرخص بودند. می فرمودند که حضرت شیخ محمد قدس سره در جمیع

---

[1]: لمحات: ۳۸۳.

[2]: لمحات: ۴۵۶.

علوم متبحر بودند و علم ایشان بی تَعلُّم و تعلیم بوده. والد شریف ایشان شیخ حسن بکری قدس سرّه چون او اخر عمر به مدینهٔ شریفه رسیده اند، عرض کردند که یا رسول الله، محمّد عامی است و چیزی نخوانده و عمر حسن به اخیر رسیده، مُحمّد را بشما می سپارم. آوازی از روضهٔ شریفه بر آمده که مُحمّد را ما اقبال نمودیم.

چون شیخ حسن به مصر که موطن ایشان است تشریف نموده اند از عالم ارتحال نموده اند و همان شب که ایشان انتقال نموده اند، چون فردا شده شیخ مُحمّد قدس سرّه دانشمند روزگار ظاهر شده اند."[1]

آموزش قرآن و عنایت شیخ قاسم رحمة الله علیه

ضمن احوالات حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سرّه می نویسد:

"و این مخلص روزی در مجلس شریف آنحضرت بود و عمّ فقیر خدمت طاهر شیخ در پهلوی آنحضرت نشسته بودند، به فقیر عنایت نموده فرمودند که چه می خوانی؟ خدمت طاهر شیخ عرض کردند که "شمسیه"[2] می خواند و قرآن یاد گرفته است. بر زبان آنحضرت سه کرت جاری شد که "او غلوم ملا بولوب سان"[3]."

---

[1]: لمحات: ۴۶۲.

[2]: "الشمسیه" در منطق از نجم الدّین عمر قزوینی معروف به کاتبی، از کتاب های درسی (کشف الظنون ۲: ۱۰۶۳).

[3]: یعنی پسرِ من حتماً ملّا خواهد شد.

بعد از آن در خاطر من آمد که آشی که تناول می نمایند آن را به من عنایت نمایند بمجرد این خاطر چمچه را از دست مبارک خود نهاده به خادم فرمودند که این آش را به این خورد (= بچه) بده . و از آن آش خوردم . همانا که این عنایت آنحضرت سرمایهٔ محبت این محب به این طایفهٔ علیه گشت و هر روز محبت این مخلص بحضرت ایشان و محبان ایشان زیاده می گردد . امیدوارم که در محبت این طایفهٔ علیه بمیرم و از جملهٔ محبان ایشان محشور گردم . "وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ"[1]

گوشهٔ چشمی که مستثنا شوم ز ابنای جنس
سگ که شد منظور نجم الدین، سگان را سرور است[2]

زیارت رسول مقبول صلی الله علیه وآله وسلم و حفظ کردن قرآن مجید در هفده روز

و در آن وقت این مخلص سیزده ساله بود و در مقام یاد گرفتن قرآن شده بود، و لیکن بجهت ضعفی تا زمان بیست و یک سالگی تأخیر یافت .

و اثر نفس شریف آنحضرت (شیخ قاسم) بود که شیی عنایت الهی از خزانهٔ نامتناهی در رسید و این بنده اشارتی دید که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم نشسته اند و در پهلوی چپ آنحضرت صلی الله علیه وسلم حضرت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه نشسته اند و حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه دست این مخلص را گرفته به آنحضرت (ص) سپردند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم به حضرت عمر رضی الله عنه خطاب کرده فرمودند

---

[1]: الکهف : ۱۸ . [2]: لمحات : ۱۸ تا ۱۹ .

که این فرزند ابوبکر است . بعد از آن فرمودند که قرآن خوان و بفرمودهٔ آنحضرت صلّی اللّٰه علیه وسلّم چند آیات قراءت کردم و چون از آن واقعه باز آمدم به عنایت و التفات حضرت مصطفی صلّی اللّٰه علیه وسلّم قرآن عظیم در مدّت هفده روز یاد شد. الٰهی از شفاعت قرآن این بندهٔ عاصی غرق در بحار عصیان را محروم نگردانی و جرم ما را باعث دوری ما نگردانی . بیت :

تو به علم ازل مرا دیدی
عیب من دیدی و تو بخریدی
تو به علم آن، و من به عیب همان
ردّ مکن چونکه دیده بخریدی[1]"

سال نگارش کتاب :

از مطالب پیشگفته، و نکتهٔ زیر، سال نگارش "لمحات" بدست می آید :

" ای عزیز من بدانکه از زمان این واقعه مدّت چهل سال گذشته بود که این مخلص در زمان جمع مجموعهٔ شریفه که در بیان مشایخ صفیّه است، اشارتی دید که به عنایت آنحضرت صلّی اللّٰه علیه وسلّم مصافحه کردم . اللّٰهم تقبل[2]"

پیش ازین گفته بود "بجهت ضعفی تا زمان ۲۱ سالگی در یاد گرفتن قرآن تأخیر شد."

---

[1]: لمحات : ٤١٩.

[2]: لمحات : ٤٢٠.

چون زایش نگارنده ۹۷۲ هجری است پس در سال ۹۹۳ هجری ۲۱ ساله بوده است، و اکنون می گوید که از زمان این واقعه ۷ سال گذشته بود که در روزگار تألیف "لمحات" با آنحضرت (ص) مصافحه کردم. ازین روی ۷ سال بر ۹۹۳ هجری می افزاییم و ۱۰۰۰ هجری/۱۶۲۷ میلادی سال تألیف "لمحات" بدست می آید و شیخ محمد عالم صدیقیؒ دراین روز ۶۱ ساله بوده است.

شیخ محمد عالم صدیقیؒ در علوم ظاهری و باطنی از دانشمندان و عارفان بسیار استفاده نموده و کتاب "لمحات" پُر از واقعاتی در رابطه با این گونه استفاده ها است که یاد کردن آن ها به دراز امی کشد.

سخنوری:

ما نه بیت در "لمحات" خواندیم که هشت بیت آن عنوان "لمؤلفه" داشت و یکی بعنوان "لمحرره" درآن آمده است. و ازین معلوم می شود که شیخ محمد عالم صدیقیؒ شعر هم می سروده است. برای شناسائی بیشتر آن نه بیت را اینجا می آوریم:

۱- گر دلت با ذکر تو همرنگ نیست
ذکر تو بر قلب تو جز زنگ نیست

(ص ۲۰۸)

۲- عشق آمد علم تو مجهول شد
عشق آمد عقل تو معقول شد (ص ۳۷)

۳۔ زهر فراق یار به هر دم کشیده اند
زان زهر زهره های شیاطین دریده اند

(ص ۲۵۸)

۴۔ چو منصب تعلّق بود ای پسر
تعلّق حجابت بود سر بسر

(ص ۲۰۷)

۵۔ واجب آمد ترک • لایعنی آز
آنکه لایعنی بود آنرا گداز

("لمحره" ص ۲۶۱)

۶۔ زِ احوال غریب خود بپرسی
اسیر بند و زندان ، باکه گویم

۷۔ غریب و ناتوان در کوی هجران
همه واصل به تو، ما غرق حرمان

(ص ۲۵۷)

۸۔ جهل و عشقش به بود از علم تو
حسرت آرد عقل تو ، هم علم تو

(ص ۳۵۷)

۹۔ تعلّق حجابست و بیجا صلی
چو پیوندها بگسلی ، واصلی

(ص ۲۰۷)

همسران و فرزندان :

از "لمحات" برمی آید که شیخ محمد عالم صدیقی[ر] دو دختر امیر صنع الله[1] قدس سرّه که مرید و خلیفهٔ مجاز حضرت شیخ قاسم بود، را به همسری خود در آورده است (گویا بعد از مرگ یکی دیگری را گرفته است) مادرِ این امیر صنع الله حضرت بی بی مخدومه دختر شیخ خداداد (م ۹۳۹ هـ.ق) بود[2]. شیخ محمد عالم صدیقی[ر] ازین دو زن دو پسر داشت خواجه عبدالرشید[ر] و امیر بهاء الدین[ر]. خودش می نگارد :

"از خدمت بی بی مخدومه رحمها الله خدمت امیر صنع الله قدس سره مرید و مخلص و مجاز و منظور حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سرّه اند و بعد از ایشان به حضرت عزیزان ما (خواجه خداداد) قدس سره مرید شده، از ایشان نیز مرخص بوده اند. و از ایشان یک پسر و دو صبیه که در عقد نکاح این مخلص بودند. و ازین دو صبیه دو فرزند ارجمند است، خواجه عبدالرّشید و امیر بهاء الدّین علمها الله تعالیٰ بفضله و ابقاهما بعنایته وجعلهما الله من الصّالحین الرّاشدین. آمین"[3]

وفات :

بنوشتهٔ دستوری شیخ محمد عالم صدیقی[ر] در سال ۹۷۲ هـ.ق./۱۵۶۴م.

---

[1]: امیر صنع الله ابن امیر شاه از اولاد حضرت امیر واشی قدس سرّه. (لمحات : ۲۳۷).

[2]: لمحات : ۲۳۷.

[3]: لمحات : ۲۴۰.

تولد یافت و در سال ۱۰۴۱ ه.ق./۱۶۳۲م. وفات یافت[1]. ولی بر صفحهٔ آخرین "لمحات" چاپ تاشکند (در سال ۱۳۲۷ ه.ق) آمده است:

"مؤلّف هذا الکتاب ... عالم شیخ الصدیقی العلوی المتوفی ۱۰۵۲ ه.ق. فی علیا باد ..."[2]

پس سال وفات مؤلّف "لمحات" در استوری ۱۰۴۱ ه.ق. و در انجام "لمحات" چاپ تاشکند ۱۰۵۲ ه.ق. (۱۶۴۲م.) آمده است. این نکته را در خدمت خوانندگان گرامی بگویم که استوری تاریخ مذکور را بدون استناد به هیچ مأخذی نقل کرده و تاریخی که در آخر لمحات (چاپ تاشکند) آمده از مصحّحین و چاپ کنندگان کتاب مذکور می باشد که از سر مین نگارنده هستند. لهذا می توانیم بگوئیم که ۱۰۵۲ ه.ق. برای تاریخ مرگ آن بزرگوار درست تر است.

مزار:

شیخ ابو طاهر سمرقندی[3] "نگارندهٔ سمریه" که بسیار از "لمحات" شیخ محمّد عالم صدیقی بهره مند شده است، دربارهٔ "مزار فیض آثار حضرت عالم شیخ عزیزان" می نگارد:

---

[1]: استوری ۱: ۹۸۳.

[2]: لمحات (چاپ تاشکند): ۲۸۵.

[3]: ابو طاهر سمرقندی در سال ۱۲۵۱ ه.ق. زنده بوده است (سمریه: ۵۸).

"در موضع علی آباد از تومان شیراز که آن را تومان کابد نیز گویند واقع است. ولد ارجمندِ حضرت مؤمن شیخ عزیزانؒ و ایشان ولد ارجمند حضرت درویش شیخ عزیزان بوده اند، علیه الرّحمة"[1].

※ ※ ※

"لمحات من نفحات القدس"

سبب تألیف:

گذشته از "قندیه" و "سمریه" اسماعیل پاشا در "ایضاح المکنون ۲: ۴۰۸" از این کتاب بنام "لمحات الانسیة فی شرح النفحات القدسیة" یاد کرده است. بدون ذکر نام نگارنده و موضوع. پس از آن ها استوری از آن یاد کرده است. و "نسخه های فارسی"[2] نیز نسخه ای از آن را در مدینهٔ منوّره نشان داده است. و این ناچیز آگاهی های بدست آمده از آن منابع و آنچه را از متن کتاب به دست آورده ام در اینجا می آورم.

---

[1]: سمریه: ۱۱۶.

[2]: نسخه ها ۲: ۱۳۴۵.

سبب تألیف:

پیش از این گفتیم که شیخ محمّد عالم صدیقیؒ در سال ۱۰۳۳ ه.ق. "لمحات" را تألیف کرده است. او در ذکر سبب نگارش آن می گوید:

"بارها در خاطر این مخلص می گذشت که به مضمون حدیث صحیح "تنزل الرّحمة عند ذکر الصّالحین" عمل نموده احوال و اطوار پیشوایان و محبّان این سلسلهٔ معظمهٔ مکرّمه را که کبراء دین و عظماء اهل یقین اند، با وجود عدم استطاعت اعانت از ارواح مقدّسهٔ ایشان جسته بیان کند تا آن زمانی که اشارت پُر بشارت از حضرت سلطان الطریقه و برهان الحقیقه قطب العرفاء غوث الکبراء شمس العارفین بدر الکاملین مسند العوارف سند الطوایف الفانی فی الله الباقی بالله العالم بالعلوم البرهانیة العارف للرموز السبحانیة خواجه احمد[1] العلوی الیسوی رحمه الله به این بنده رسید.

---

[1]: وی در قصبه یسی از توابع ترکستان تولد یافته است و خلیفهٔ سوم خواجه ابو یوسف همدانیؒ (م ۵۳۵ ه.ق) بوده و گفته اند که "ایشان را نود و نه هزار مرید کامل مکمّل بوده" در سال ۵۶۲ ه.ق فوت کرده، برای شرح حال او بنگرید به: لمحات (چاپ حاضر) از ص ۳۸-۱۲۳ و نفحات الانس و تحفة الزائرین و کنوز الاتقیا و رشحات (قندیه: ۱۰۶). شیخ شمس الدّین ترکؒ (م ۷۱۹ ه.ق) از اولاد خواجه احمد یسویؒ بود که از ترکستان به هند آمد و مرید شیخ علاء الدّین احمد صابرؒ (سدهٔ ۷ ه.ق) شد و برخی گفته اند که مدتی در ارتش سلطان غیاث الدّین بلبن (۶۶۴ ه.ق/۱۲۶۵م) می بوده و بگفتهٔ مرشد در پانی پت (هند) قیام و همان جا فوت کرد. (تاریخ مشایخ چشت: ۲۱۶).

شبی این مخلص اشارتی دید که بر پشت مبارک حضرت سلطان الطریقه قدس سرّه این بنده نشسته از معارف الٰہی سخن می کرده، بناگاه قطب وقت ظاهر گشته فریاد برآورد که هیَ بی ادب! حضرت سلطان الطریقه قدس سرّه فرمودند که ما بر آنیم که بر پشت ما نشنید و از ما سخن گوید و آن اشارت باعث اقدام این کمینه شد بر جمع و تألیف خوارق عادات و واردات حضرت ایشان، ادامهم الله الیٰ یوم القیام.

بیت:

بدین امیدهای شاخ در شاخ
بدرگاه تو ما گشتیم گستاخ[1]

اهداء:

مؤلّف این کتاب را بنام "الخاقان ابن الخاقان ابوالفتح امام قلی محمّد بهادر خان (م ۱۰۴۵ هـ.ق) نوادهٔ عبدالله خان[2] کرده و این مطلب را در دیباچه آورده:

"محب علماء و درویشان بل محبوب قلوب ایشان پادشاه جهان شهنشاه زمان بحر جود و کرم الدنیا فی نظره کالعدم داد خواه مظلومان داد ستان ظالمان الخاقان ابن الخاقان ابوالفتح امام قلی محمّد بهادر خان دام ظلال رافته علی دوران الزمان آنی بحرمت مشایخ کرام و اولیاء عظام توفیق رفیقش کنی و باعث ترویج شریعت غرّا و طریقت

---

[1]: لمحات: ۳.

[2]: لمحات (چاپ تاشکند): ۲۸۵.

حضرت مصطفیٰ صلّی اللّٰه علیه وسلّم گردانی بدولت در دنیا و عصمت در عقبیٰ نگاه داری.
آمین ربّ العالمین"[1]

نام کتاب:

سپس می نویسد:
"و این مؤلّف مسمّی شد بلمحات من نفحات القدس و مرتب گشت بر دو مقصد"[2]

نسخه های خطّی "لمحات"

از لمحات نسخه های خطّی زیر را می شناسیم:

۱ـ نسخه ای در مدینه، منوّره در کتابخانهٔ عارف حکمت، به شماره ۳۵ ف که در نسخه ها ۲: ۱۳۴۵ بدون ذکری از تاریخ کتابت آن ذکر شده است.

۲ـ نسخه ای[3] در کتابخانهٔ گنج بخش (مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان) به شمارهٔ ۸۷۲۸ که بخط نستعلیقِ خوش در ماه جمادی الثانی ۱۲۵۱ هـ. ق. کتابت شده، ۴۶۴ ص. (چاپ حاضر).

علاوه بر این از نسخهٔ چاپی "لمحات" (چاپ تاشکند در سال ۱۳۲۷ هـ.ق) بر می آید که آن چاپ با مقابلهٔ چند نسخهٔ خطّی انجام گرفته و این می رساند که نسخه های دیگری

---

[1]: لمحات: ۶. [2]: لمحات: ۷.

[3]: نسخهٔ سوم در کتابخانهٔ صولت ـ هند است که خبراً از وجود آن باخبر شده ایم.

از این کتاب در آن منطقه وجود داشته است که شاید هنوز نیز بعضی از آنها باشد که ما هیچ اطلاعی در مورد آنها نداریم.

ابو طاهر سمرقندی نیز در "سمریه"[1] چند بار از "لمحات"[2] یاد کرده و در تألیف "سمریه" از کتاب مذکور بسیار استفاده کرده است.[3] و این نشان می دهد که "لمحات" در میان صوفیان و دانشمندان روزگار و محیط وی متداول بوده و کسان زیادی از آن مستفید گردیده اند.

نخستین چاپ "لمحات"

"لمحات" بار اول به تصحیح "قاری تاشفولاد و ملا شاه احمد اشاشی" و با مقابلهٔ چند نسخهٔ خطی در سال ۱۳۲۷ ه.ق. به وسیلهٔ مطبع علدم الحسنی تاشکندی" در ۲۸۵ صفحه چاپ گردید (اصل کتاب در ۲۶۴ صفحه و از ص ۲۶۵ تا ۲۸۵ نیز چند رسالهٔ مختصر و نوشته های دیگر است که مطالب آن با موضوع همین کتاب بی ارتباط نیست) و در صفحهٔ ۲۸۵ نیز مصححین سطری چند راجع به مؤلف نوشته اند که عیناً نقل می کنیم:

"مؤلف هذا الکتاب العالم الربانی و العامل الصمدانی عالم شیخ الصدیقی

---

[1]: رسالهٔ سمریه احتمالاً در سال ۱۲۵۱ ه. ق. نگاشته شده است (سمریه: ۸).

[2]: سمریه: ۸۶، ۱۱۱، ۱۱۵.

[3]: ر.ک: "چند یادداشت و فهرست اعلام ..." سمریه: ۱۱۹-۱۴۲.

العلوی المتوفی ۱۰۵۲ ه. ق. فی علیا باد قریة کبیرة من قری سمرقند فی عصر السلطان ابی الفتح امام قلی محمد بهادر خان حقید عبد الله خان المشهور المتوفی ۱۰۴۵ ه. ق. قدس الله اسرارهم ...."[1]

مرکز تحقیقات خیلی کوشید که نسخه ای از این چاپ را به دست آرد و برای به دست دادن چاپ بهتری مورد استفاده قرار دهد ولی نشد. ناچار همان نسخهٔ خطّی متعلق به مرکز تحقیقات برای استفادهٔ دانشمندان به صورت افست تکثیر گردید این حقیر نیز کار تهیهٔ فهرست اعلام و پیشگفتار را عهده دار شد. با مطالعهٔ "سمریه" از چاپ "لمحات" در تاشکند آگاه گشتم. از آقای استاد احمد منزوی که آن روزها عازم ایران بودند، درخواست کردم که "قندیه" و نسخه چاپ تاشکند از "لمحات" را برای این کار تهیه کنند که "سمریه" و فتوی "قندیه" را آوردند ولی نشانی از لمحات نیافتند. در سفر لاهور از جناب آقای محمد اقبال مجددی اطلاعاتی دربارهٔ "لمحات" خواستیم و ایشان در نامهٔ مؤرخهٔ ۸ ر ۸ ر ۱۹۸۴م اطلاعاتی چند فراهم نمودند که از ایشان و اولیای مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و همهٔ نیک مردانی که مرا در این کار یاری کرده اند سپاسگزارم.

با پوزش از این که چون نسخهٔ خطّی لمحات متعلّق به مرکز تحقیقات از سهو القلم هایی کاتب عاری نیست و نسخهٔ دیگری هم برای تصحیح آن یافت نشد، ناچار چاپ حاضر که از روی آن افست گردیده سهو القلم هائی هم دارد و ما فقط در ضمن فهارس توانستیم آنچه را در متن به صورت غلط آمده به شکل صحیح ضبط کنیم.

---

[1]: نامهٔ آقای محمد اقبال مجددی مؤرخه ۸ ر ۸ ر ۱۹۸۴م.

موضوعِ "لمحات"

موضوعِ "لمحات" علاوه از توضیح در مورد ذکرِ جهر، شرح احوال و کرامات و اشتغالات و روابط بزرگان و عارفان سلسلهٔ زکیّهٔ جهریّهٔ سمرقند و بخارا و منطقهٔ ترکستان است. مؤلف آن در دیباچه می نویسد:

"و این مؤلف مسمّی شد به "لمحات من نفحات القدس" و مرتب گشت بر دو مقصد. مقصد اوّل (ص ۷ـ ۳۸) در بیان آیات و احادیث و روایات دالّه بر جواز و سنّت (بودن) و استحباب ذکر بر سبیل جهر[1]. مقصد دویم (ص ۳۸ـ۴۶۲) در بیان خوارق عادات و واردات و الهامات مشایخ کرام این سلسلهٔ شریفهٔ جهریه قدس الله اسرارهم[2]."

نگارنده در بسیار جای های "لمحات" از "صوفیهٔ زکیّه" و سلسلهٔ شریفهٔ علیّهٔ زکیّه" نام برده است.[3] و نیز می نویسد: "مقصدِ ثانی که در بیان مشایخِ گرامی قدس الله اسرارهم ـ سلسلهٔ علیّهٔ زکیّهٔ صفیّهٔ فقیریّه ست."

---

[1]: نگارندهٔ "لمحات" و صوفیانی که ذکرایشان در "لمحات" مذکور است تعلق به شاخه ای از سلسلهٔ خواجگان ترکستان دارند که به ذکر جهری معتقدند و صوفیان سلسلهٔ زکیّهٔ جهریّه "ذکر جهری" را به حضرت خواجه یوسف همدانی (م ۵۳۵ هـ.ق.) مرشد خواجه احمد یسوی نسبت می دهند که ذکر جهری را ترویج می کرده اند (لمحات: ۴۱). و عارفان دیگر سلسلهٔ خواجگان به پیروی خواجه عبدالخالق غجدوانی (م ۵۷۵ هـ.ق) مرید خواجه یوسف همدانی مریدان خود را به ذکر خفی ترغیب می کرده اند. (لمحات: ۳۸).

[2]: لمحات: ۷. [3]: رک: "لمحات" ص ۳، ۶ـ۷، ۱۶، ۴۵، ۳۲۸، ۳۸۵، ۴۵۴ وغیره.

سلسلهٔ صوفیّهٔ زکیّهٔ جهریّه

نکتهٔ دیگر که می بایست در این جا بدان اشاره کرد، این است که این سلسلهٔ صوفیّهٔ زکیّهٔ جهریّه در اصل همان سلسلهٔ خواجگان است که بعداً به نام خواجه بهاء الدّین نقشبندؒ به "سلسلهٔ نقشبندیه" معروف گشت. برای اثبات این مطلب به اشارات زیر توجه کنید:

خواجه احمد یسویؒ (م ۵۶۲ ه. ق. / ۱۱۶۶ م) خلیفهٔ سوم خواجه ابو یوسف همدانی درگذشته ۵۳۵ ه. ق. (یکی از نامی ترین عارفان سلسلهٔ خواجگان بوده. زنجیرهٔ طریقتِ صوفیانِ زکیّهٔ جهریّه تا خواجه یسویؒ بدین قرار است:

"شیخ خداداد خوسنگی (م ۹۳۹ ه. ق.) مرید شیخ جمال الدّین مرید شیخ خادم مرید شیخ مودود مرید شیخ علی مرید شیخ ال اتا مزید صدر اتا مرید زنگی اتا مرید حکیم اتا مرید خواجه احمد یسوی قدس الله اسرارهم بوده اند."[1]

و شرح حال همهٔ بزرگان مذکور و خلفای شیخ خداداد و آباء و اجداد نگارندهٔ "لمحات" در "لمحات" موجود است.

سلسلهٔ خواجگان

نگارنده "تاریخ مشایخ چشت" می نویسد:

---

[1]: نفیسی ۱: ۶۰۴.

"سلسلهٔ خواجگان از همهٔ سلسله های صوفیه قدیمی تر است. این سلسله در ترکستان بنیاد نهاده شده و مشهور تر و بزرگ تر از تمام مشایخ این سلسله خواجه محمد اتا یسوی[1] (۵۶۲ هـ. ق./۱۱۶۶ م.) است و بعد از ایشان خواجه عبدالخالق غجدوانی (م ۵۷۵ هـ. ق./۱۱۷۹ م.) بوده است.

در این سلسله اصطلاحات زیر وضع گردید و مفاهیم مربوط به آن ها جزء لازم نظام روحانی آن شناخته شد.

هوش در دم - نظر بر قدم - سفر در وطن - خلوت در انجمن - یاد کرد - باز گشت - نگاه داشت - یاد داشت.

خواجه اتا (یسوی)، و خواجه عبدالخالق غجدوانی کوششهای زیادی برای ترویج این سلسله نمودند. ولی مقبولیت عام دادن به آن نصیب خواجه بهاءالدین نقشبند (۷۹۱ هـ. ق./۱۳۸۸ م.) بود و بعد از ایشان این سلسله به نام "نقشبندیه مشهور گشت."[2]

مؤلف "لمحات" هر جا که خواجه احمد یسوی را نام می برد ایشان را با عنوان "سلطان الطریقة" یاد می کند. نیز در آغاز مقصد دوم (که در بیان مشایخ گرامی سلسلهٔ علیهٔ زکیهٔ صفیهٔ فقیریه است) می نویسد:

"ای عزیز من بدانکه معلم این سلسلهٔ شریفه و سلسلهٔ شریفهٔ خواجگان قدس الله

---

[1]: خواجه احمد یسوی؟

[2]: تاریخ مشایخ چشت: ۱۳۰.

اسرار ہم حضرت خضر است علیہ السّلام. چنانچہ صوفی دانشمند رحمۃ اللّٰہ علیہ در مناقب سلطان الطریقۃ (احمد یسوی) قدس سرّہ فرمودہ اند کہ استاد ایشان حضرت خضر علیہ السّلام. و در "نفحات الانس" مذکور است کہ تعلیم ذکر را بر سبیل خفیۃ بہ حضرت خواجۂ جہان (عبدالخالق غجدوانی[1]) قدس سرّہ حضرت خضر علیہ السّلام کردہ اند"[2]

ذوالحجّہ ۱۴۰۵ھ.ق
شہریور ۱۳۶۴ہ.ش
سپتامبر ۱۹۸۵ م

محمّد نذیر رانجھا غفرذنوبہ وستر عیوبہ
۱۳۱۔ محلہ غازی آباد۔ نزد ڈھوک سیّداں۔ راولپنڈی

---

[1]: خواجہ عبدالخالق غجدوانی مرید خواجہ ابو یعقوب یوسف ہمدانی (م ۵۳۵ھ.ق).
[2]: لمحات: ۳۸.

لمحات مِن نَفحات القُدس

نِگاشته

شیخ مُحمّد عالم صدّیقی علوی

پیشگفتار و فهارس

مُحمّد نذیر رانجها

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

اِسلام آباد

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس بی قیاس مر خداوندی را که عارفان درگاه
احدیت از ادراک کمال و قاصر کاشفان بارگاه صمدیت
از افهام مقال او فاتر و آصفان معجز بیان محمدت از
تبیان محامد او کاسر فلکزان بوستان معرفت از ذکر ان
مقاصد او حاسر درود نامتناهی بر حضرت مصطفوی که
محمد بتوصیف: ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
فاستوی و هو بالافق الاعلی ثم دنی فتدلی فکان قاب
قوسین او ادنی فاوحی الی عبده ما اوحی ما کذب الفواد
ما رای مدرة الدجا شمس الضحی نور الهدی بشره به بشارت
انا ارسلناک بالحق بشیرا و نذیرا و سراجا منیرا و بر
آل کرامی و اصحاب عظام حضرت نبوی که محمود و حمید و مجید

ویبعثک ربک مقاماً محموداً صلی الله علیه وعلی آله واصحابه الطیبین
الطاهرین اجمعین اما بعد یقول العبد الفقیر الی الله الغنی
محمد العالم الصدیق العلوی ثبته الله سبحانه علی
محبته چون تراکم میلان بهوا و هوس و تلاطم وسوسهٔ
شیطانی در هر نفس مشاهدهٔ این آلوده قیل و قال که مآل کلال
و ماله است می شد ناگاه عنایت ازلی دستگیری کرده
توفیق رفیق گشته در ظل حمایت باریافتگان سلسله
شریفهٔ علیهٔ زکیهٔ فقریهٔ قدسیه شده در سلک خادمان
و بندگان ایشان گردید. وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید
رباعی تو بعلم ازل مرا دیدی عیب من دیدی تو بخریدی
تو بعلم آن من بعیب همان رو مکن چونکه دیده بخریدی
بارها در خاطر این مخلص میگذشت که بمضمون حدیث صحیح
تتنزل الرحمة عند ذکر الصالحین عمل نموده احوال و اطوار پیشوایان
و محبان این سلسلهٔ معظمهٔ مکرمه را که کبراء دین و عظماء اهل
یقین اند با وجود عدم استطاعت اعانت از ارواح مقدسه

ایشان جسته بیان کند تا آن زمانکه اشارت پر بشارت از
حضرت سلطان الطریقه و برهان الحقیقه قطب العرفا غوث الکبرا
شمس العارفین بدر الکاملین مسند العوارف سند الطوایف
الفانی فی الله الباقی بالله العالم بالعلوم البرهانیه العارف
للرموز السبحانیه خواجه احمد العلوی الیسوی رحمة الله باین
بنده رسید شبی این مخلص اشارتی دید که بر پشت مبارک
حضرت سلطان الطریقه قدس سره این بنده نشسته از معارف
الهی سخن میکرده بناگاه قطب وقت ظاهر گشته فریاد برآورد که
هی بی ادب حضرت سلطان الطریقه قدس سره فرمودند که ما بر آنیم که
بر پشت ما نشیند و از ما سخن گوید و آن اشارت باعث اقدام
این کمینه شد بر جمع و تالیف خوارق عادات و واردات
حضرت ایشان و اصحاب و احباب ایشان ادامهم الله الی یوم القیام
بیت بدین امیدهای شاخ در شاخ ٭ بدرگاه تو ما گشتیم گستاخ ٭
ای عزیز من بدانکه بهترین سعادت آنست که محب درویشان
و عالمان باشی که عقاید صافیه ایشان بنا بر اصول صحیحه صریحه است

از کتاب و سنت و اجماع امت و مؤید است بدلایل نقلیه و شواهد عقلیه
و با این همه ذوق و وجدان و صاحب کشف و عیان اند قد اقبل
الله سبحانه و جذبهم الیه بعطفه سبقت لهم منه الحسنی و الزمهم
کلمة التقوی فهموا عن الله و ساروا الی الله و اعرضوا عن
ما سوی الله خرق الحجب انوارهم و حالت احوال العرش اسرارهم
و ارباب عزایم و خواص مؤمنانند و مؤیدان مذاهب و عقاید
اهل سنت و جماعت اند و از بدعتها و ضلالتها دور دور
نجوم آسمان هدایت و رجوم شیاطین غوایت اند نور السالکین
فضیحة المدعین و قمع المبتدعین و حجة لاهل السنة و المؤمنین اند
و علی الحقیقه این زنده دلان آگاه بر روش حضرت مصطفی صلی
الله علیه و سلم و بر روش صحابه کرام او و تابعین و تبع تابعین
و سلف صالحین رضی الله عنهم اند و حسن اقتدا باخبار و صدق
افتقار باثار لازمه ایشان است و همچنین صدق التجا بحضرت
وهاب جل ذکره دایما و حسن اعتصام علی الدوام بفضل الهی
و فیض نامتناهی طریقه ایشان است و در اعتقاد صحیح حق صریح

بر ایشان کشوده و سابقهٔ عنایت ازلیه بیخ هوا و عناد و عرق
نزاع و خلاف از دلهای ایشان برکشیده و دلهای ایشان را
محل رحمت خود کردانیده چنانچه فرموده وَلَا یَزَالُونَ مُخْتَلِفِینَ
اِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ و محبت ایشان باعث شرافت ازلی و
موجب کرامت لم یزلی است چه محبت ایشان محبت خدا
و رسول اوست چنانچه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم
می فرمایند اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْاَلُکَ حُبَّکَ وَحُبَّ مَنْ یُحِبُّکَ وَالْعَمَلَ
الَّذِی یُقَرِّبُنِی حُبَّکَ و چون درین آوان بر بنی آدم بل بر همگی
عالم واضح و لایح است که محبت محب علما و درویشان بل محبوب
قلوب ایشان پادشاه جهان شهنشاه زمان بحر جود
و کرم الدنیا فی نظره کالعدم دادخواه مظلومان دادستان
ظالمان الخاقان ابن الخاقان ابو الفتح امام قلی محمد بهادر خان
دام ظلال رأفته علی دوران الزمان الهی بحرمت مشایخ کرام
و اولیاء عظام توفیق رفیقش کنی و باعث ترویج شریعت غرا
و طریقت حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم کردانی بدولت دنیا

وعصمت در عقبی نگاه داری آمین رب العالمین و این مولف مسمی شد
بلمجات من نفحات القدس و مرتب گشت بر دو مقصد مقصد اول
در بیان آیات و احادیث و روایات دالّه بر جواز و سنّت
و استحباب ذکر بر سبیل جهر مقصد دوم در بیان خوارق عادا
و واردات و الهامات مشایخ کرام این سلسلهٔ شریفهٔ جهریّه
قدس الله اسرارهم اما آیات قوله تعالی وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ وقوله
تعالی وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ وقوله تعالی وَذَا النُّونِ إِذْ
ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ
وقوله تعالی وذکریا إذ نادی ربّه ربّ لا تذرنی فردا این
آیات دلالت بر صدور و وقوع ذکر جهر و دعا کرده از انبیاء
علیهم السلام چون نوح و ایوب و یونس و ذکریا علیهم السلام
چه غرض ندارد رفع صوت است چنانچه جوهری در صحاح گفته که
النداء رفع الصوت و امام فخر الدین رازی در تفسیر فرموده که
من شرط النداء الجهر و در حقاف مذکور شده که النداء الدعاء
بأجهر الأصوات و در مطلع مذکور شده که النداء رفع الصوت

بالدعاء وقوله تعالى وتكتموا الحق وانتم تعلمون حق سبحانه
وتعالى خطاب بعلماء بنى اسرائيل كرده نهى مى كند ايشانرا
از پوشيدن حق وميگويد كه حال آنكه اى مقتدايان بنى
اسرائيل عالمند باخفاء حق يعنى حق را از خلايق مى پوشيد
تا جاهلان از جهل وا رهند وبگوشهاى ناشنوا استماع حق
نكنند چنانچه قاضى بيضاوى قدس سره در تفسير اين مقام
گفته كه گاهى نهوا عن الاخفاء على سبيل لم يسمعه بدين جهت مقتدايان
اين سلسله شريفه قدس الله اسرارهم ذكر را بر سبيل جهر واشكارا
گويند تا گوشها بشنود وهوشها در رود بس عارف مشفق
هوشمند بايد كه از براى عاشق بيقرار ستمند بآواز بلند
چون مى فرمايد كند پت توز نه بشنو حكايتهاى او
وز فراق وزشكايتهاى او ، وقوله تعالى يا ايها الناس اعبدوا
ربكم الذى قاضى بيضاوى قدس سره فرموده كه كلمه يا كه از براى
ندا براى بعيد است ذكر كرده وبشارة كرده با نكه بنده بحق سبحانه
بحسب رتبه بغايت قريب است واهل محبت فرموده اند كه محب

بدین جهت ذکر را بلند گفته فریاد ها کنند و اظهار تشوق و
هجران کنند و قوله تعالی وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللّٰهِ
اَنْ یُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ وَسَعَی فِی خَرَابِهَا یعنی چه کس ظالم تر است از
کسیکه منع کند مساجد خدا را از انکه ذکر کرده شود در مساجد
نام خدای را و سعی نماید در خراب مسجد گوید این آیت دلالت
بر ذکر جهر کرده چه ذکر خفیه را که مطلع نیست ظالمی انکه منع
آن کند بس مقصود آن باشد که کسیکه منع کند از ذکر جهر
در مساجد خدای کی کس ظالمتر ین ظالمان است و حمل ذکر جهر صلوة
بلا ضرورت نیک نیست چنانچه نزد اهل دانش ظاهر و هویدا است
و قوله تعالی قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی وَیَسِّرْ لِی اَمْرِی وَاحْلُلْ
عُقْدَةً مِنْ لِسَانِی یَفْقَهُوا قَوْلِی وَاجْعَلْ لِی وَزِیرًا مِنْ اَهْلِی
هَارُونَ اَخِی اشْدُدْ بِهِ اَزْرِی وَاَشْرِکْهُ فِی اَمْرِی کَی نُسَبِّحَکَ کَثِیرًا
وَنَذْکُرَکَ کَثِیرًا یعنی گفت موسی علیه السلام ای پروردگار من
شرح کن از برای من سینه مرا و آسان ساز از برای من کار
مرا که تبلیغ احکام و ارشاد انام است و بگردان از برای من وزیری

از اهل سین لمارون را که برادر سین است محکم گردان بوی یاوری مرا
و شریک گردان وی را در کار سین که نبوت است تا آنکه تسبیح ترا
بسیار کوییم و یاد تو بسیار کنیم و ازین جاست که مشایخ این
بسلسلهٔ شریفه قدس الله سرارهم ذکر را بلند گویند تا ذاکر
بسیار شود چنانچه ظاهر است و قوله تعالی یا ایها الذین امنوا
آمنوا بالله یعنی ای مؤمنان ایمان آرید یعنی مداوم ایمان
و ثابت در ایمان باشید برین معنی قاضی بیضاوی قدس سره
تصریح نموده طریق استدلال آنکه اقرار بلسان بشرط در ایمان است
و یا شطر و جزو دران و مقصد مشایخ این سلسلهٔ علیهٔ ذکیهٔ قدس الله
اسرارهم آنست که ذکر را بلند گویند که دال بر ایمان است تا آنکه
شاهد ترا ایمان بسیار گردد و بهمون امر آمنوا عمل نمایند که اقل
مرتبهٔ امر دلالت بر استحباب میکند چنانچه در ترجیح برین تصریح نموده
و قوله تعالی قال رب انی دعوت قومی لیلا و نهارا فلم یزدهم
دعائی الا فرارا و انی کلما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اصابعهم فی
آذانهم و استغشوا ثیابهم و اصروا و استکبروا استکبارا ثم

انی دعوتهم جهارا ثم انی اعلنت لهم و اسررت لهم اسرارا فقلت
استغفروا ربکم انه کان غفارا یعنی گفت نوح علیه السلام
ای پروردگار من خواندم قوم خود را در شب و روز پس زیاد نکرد
خواندن من ایشانرا مگر فرار را از من و بدرستیکه من هر وقتیکه
خواندم ایشانرا کردند انگشتان خود را در گوشهای خود تا که
نشنوند کلام حق را و کشیدند جامهای خود را بر سر خود تا نبیند
مر نوح را و از حد در گذشتند و بزرگ داشتن خود را بزرگ داشتنی
و بدرستیکه من خواندم قوم خود را باسلام بلند و آشکارا و پنهان پس
گفتم آمرزش خواهید ای قوم من خود را از گناهان خود بدرستیکه
پروردگار من هست آمرزنده مر گناهان شما را طریق استدلال
آنکه معتقد است اهل محبت نیز ارشاد عوام و خواص را بر سبیل علانیه
و نهان که چنانچه طریقه حضرت نوح است علیه السلام تا از
طوفان نفس مرهند و از غرق شدن در بحر هوا و هوس نجات یابند
و قوله تعالی قل من ینجیکم فی ظلمات البر و البحر تدعونه تضرعا
و خفیة یعنی بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم چه کس نجات می دهد

شما یارا در تاریکیهای بر و بحر از شدائد آن در حالی که میخوانید
خدا را آشکارا و نهان چنانچه قاضی بیضاوی قدس سره
در تفسیر این آیت باین معنی تصریح نموده گفته که ای معلنین و مسرین
و از تفسیر کواشی منقولست که تضرع زاری آشکارا کردن است و
امام فخر الدین رازی قدس سره در تفسیر کبیر فرموده که ضرع
فلان لفلان اذا اظهر ذلة و هم در تفسیر این آیت استادی
و جدی العلامة المعروف بالی بفظ التاشکندی قدس سره
فرموده اند که مراد از تضرع اعلان است و ازین بیان واضح و لائح
شد که آیت کریمه "ادعوا ربکم تضرعا و خفیة" و خفیه دلالت بر نفی
از دعا بطریق جهر نکرده است چه معنی این آیت آن باشد که بخوانید
پروردگار خود را آشکارا و نهان و عن ابن عباس و الحسن البصری
رضی الله عنهما و الشیخ الامام الهمام نجم الملة و الدین عمر النسفی
و الفقیه ابو اللیث رحمهما الله ای ادعوه علانیة و سرا و شارح
اوراد این معنی را از شیخ عمر قدس سره نیز نقل کرده است و
از ضلحا شارح مصابیح منقولست که خفیه از جمله اضداد است بمعنی

جهر نیز آمده است و جوهری در صحاح گفته که قال الاصمعی خفت الشیء
و اخفیته کتمته و خفیته ایضاً اظهرته و هو من الاضداد و بر تقدیر آنکه
مراد از تضرع ابتهال و اخلاص باشد چنانچه در صحاح گفته که تضرع هی
ابتهل الی الله و مراد از خفیه کتمان باشد چنانچه قاضی بیضاوی
قدس سره این معنی را استفاده از کشاف کرده افاده نموده
گوئیم مراد از امر ادعوا اباحت و جواز باشد نه وجوب بنابر جواز
ذکر بطریق جهر چنانچه آیات سابقه دلالت بران کرده و ایضاً
استاذی و سنادی العلماء وحید العصر فرید الدهر مولوی
محمد الصادق نور مرقده سیفرمودند که مراد از امر مذکور در
آیت اباحت است زیرا که آیت کریمه فاذکروا الله کذکرکم اباءکم
او اشد ذکراً دلالت بر جواز ذکر جهر کرده است تا جمع بین الآیتین
واقع شود و یا گوئیم که بر تقدیری که مراد از امر ادعوا استحباب
و یا وجوب باشد دلالت کند بر اولویت خفا و یا وجوب دعا
چنانچه گویند که الاخفاء دلیل الاخلاص و اولویت و یا وجوب
بر تقدیری ست که مقصد مجرد دعا و ذکر باشد پس اما اگر

اعراض صحیحه دیگر باشد چون استماع غیر وحفظ آن اولی است چنانچه
امام نواوی قدس سره در تتمه بدین معنی تصریح نموده و ما گوییم
مراد از دعا غیر ذکر است فرموده اند که دعا آنست که مشعر بطلب
باشد و ذکر آنکه مشعر بطلب نباشد بدین جهت صحاح حدیث در کتب
حدیث باب الذکر و باب الدعا گویند و حضرت خواجه جهان
خواجه عبد الخالق قدس سره در رساله امام قشیری قدس سره
از معنی این آیت سوال کردند امام فرمودند که این سری است
از اسرار الهی و قوله تعالی لا یحب الله الجهر بالسوء من القول
الا من ظلم قاضی بیضاوی قدس سره در تفسیر الا من ظلم فرموده که
الا جهر من ظلم بالدعاء علی الظالم و التظلم منه یعنی دوست
نمیدارد خدای آواز بلند کردن به بدی مگر آواز بلند کردن
کسیکه مظلوم است بطریق دعای بد بر ظالم و اظهار ظلم ظالم
چنانچه در حدیث آمده که دعای مظلوم در حق ظالم مستجاب است
وسبب نزول این آیت آنکه مردی مهمان قومی شد و آن قوم
وی را طعام ندادند بدین سبب آن مرد از ین قوم شکایت کرد

و بعضی آن مردم را ازین شکایت عتاب نموده منع کردند و این
آیت نازل شد یعنی شکایت آن مرد ازین قوم نیکست چه آن
مرد مظلوم است لمحه این آیت از وجوه دلالت بر استحباب ذکر
جهر کرده است یکی آنکه حق سبحانه و تعالی جهر را تقیید بسو کرده است
و علماء عربیت چون شیخ عبد القاهر و تبع وی گفته اند که جنس
آنست که نفی بر قید وارد است نه بر مقید برین تقدیر حاصل
آن باشد که خداوند تعالی دوست نمیدارد جهر به بدی را
و دوست میدارد جهر بخیر را چنانچه آیت وَاِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ
فَنِعِمَّا هِیَ مؤید این معنی است و شک نیست که دعا و ذکر
خیر است دوم آنکه تقیید بسو دلالت میکند که جهر بخیر جایز باشد
زیرا که اصل در اشیا جواز است سیوم آنکه اِلَّا مَنْ ظُلِمَ چنانچه
تفسیر آن گذشت دلالت کرده بر استحباب دعای مظلوم بر ظالم
و ازین استثنا بدو وجه استدلال میتوان کرد بر استحباب
دعا و ذکر بطریق جهر اول آنکه این استثنا بصریح دلالت کرده
بر استحباب دعای مظلوم بر ظالم بطریق جهر و دوم دعای بد بطریق

جهر بر ظالم بر تقدیریکه محبوب خدای باشد دعای خیر بروی
بطریق اولی محبوب باشد چنانچه آیت کریمه وَعِبَادُ الرَّحْمٰنِ الَّذِیْنَ
یَمْشُوْنَ عَلَی الْاَرْضِ هَوْنًا وَاِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُوْنَ قَالُوْا
سَلَامًا دلالت برین معنی دارد و هذا المعنی دقیق فتدبر
و عارف رومی قدس سره درین مقام فرموده اند که مثنوی
ترا گویند زراقی سالوس ٭ بگو هستم دو صد چندان
می رو ٭ وگر از خشم دشنامت دهندت ٭ روان شو خوش
دل خندان می شو ٭ وجه دیگر آنکه اکابر این سلسلهٔ علیهٔ ذکیه
قدس الله اسرارهم بجهر ذکر طرد و راندن شیطان لعین میخواهند
بس بالحقیقه ذکر جهر این طایفهٔ عالیه دعای بد مظلوم بطریق جهر
بر ظالم باشد لمحه ای عزیز من بعضی از کوتاه نظران را
گمان آنست که آیت کریمه وَاذْكُرْ رَّبَّكَ فِیْ نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَّخِیْفَةً
وَدُوْنَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْاٰصَالِ وَلَا تَكُنْ مِّنَ الْغَافِلِیْنَ
دلالت بر نهی از جهر ذکر کرده باشد جواب آنکه اهل تفسیر فرموده اند که
از ذکر درین آیت مراد قراءت قرآن در نماز است چون پیش از

نزول این آیت در جمیع صلوات بجهر قراءت میکرده اند درین
آیت حکم باخفا در جمیع صلوات شده و این حکم نیز منسوخ شده است
بآیت وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَوٰتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا
چنانچه در مفصلات مذکورست و بر تقدیری که مراد مطلق الذکر باشد
گوییم جهر را درین نفی که دون الجهرست تقیید کرده شده است به بالقول
پس مراد آن باشد که جهری که بطریق قول باشد و بس نه بقلب وی نیک
نیست بر تقدیری که امر اذکر از برای استحباب باشد چنانچه مذکور شد
نفی بر قید وارد است والا ذکر بالقول را چندان فایده نیست چه جهر
عین قول است و ایضاً لفظ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ مشعر این معنی است
و قاضی بیضاوی قدس سره در تفسیر دون الجهر فرموده اند که
متکلماً کلاماً فوق السر و دون الجهر این سخن قاضی دلالت میکند
بر آنکه کلمه دون مقابل فوق است بمعنی تحت پس معنی آن باشد که
ذکر بین بین باید که واقع شود نه در کمال اخفا و نه در کمال جهر و شیخ
الشیوخ شیخ عبد القاهر ابو النجیب السهروردی الصدیقی قدس سره
این آیت را چنین معنی فرموده اند که تضرعاً بلسانک سراً فی قلبک

و دون الجهر من القول لا مفرطاً فی الجهر موائد این سخن آنکه حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم شبی سیری کردند چون بمنزل حضرت
صدیق اکبر رضی الله عنه رسیدند دیدند که ایشان قراءت
قرآن را بغایت پست می کنند و بمنزل حضرت عمر رضی الله عنه
رسیدند معلوم شد که ایشان بغایت بلند قراءت می کنند
چون صباح شد از سر آن از شیخین پرسیده اند حضرت صدیق
اکبر رضی الله عنه عرض کرده اند که می شنود آنکه می شنود
و حضرت عمر رضی الله عنه عرض نموده اند که مقصود شیطان
لعین است و بیدار ساختن خفتگان از خواب و تنبیه غافلین است
آن حضرت صلی الله علیه وسلم حضرت صدیق اکبر را فرمودند که
از آنکه می خوانید بلند تر خوانید و حضرت عمر را امر کردند
که از آنکه می خوانید پست تر خوانید پس حاصل این حدیث قراءت
بین بین است و قوله تعالی و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک
جمع ملک بر بام فلک در صوامع قدس و حظایر انس از شام تا صبح
و از فلق تا غسق بی گرد غفلت و بی شایبهٔ شبهت زمزمهٔ

تقدیس و تسبیح می سرایند در احقاف که از مصنفات امام
ابوالقاسم است در تفسیر این آیت چنین فرموده اند که ای نرفع
اصواتنا بالذکر اگر مرغ جان محبان و ذاکران حضرت احدیت
جل ذکره به بال قدس در فضای صحراء صمدیت پرواز کنند و بر
متابعت ملائکه علی سبیل العلانیه زنجیر دل شوریدگان را بدست
صدق بجنبانند و سلسلهٔ محبت را که عبارت از لا اله الا الله است
بر زبان راند هر آینه محبوب خواهد بود من تشبه بقوم فهو
منهم و قوله تعالی وَاِذَا ذُکِرَ اللّٰهُ وَحْدَهُ اشْمَاَزَّتْ قُلُوْبُ الَّذِیْنَ
لَا یُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ ذکر فی المطلع ان المشرکین اذا سمعوا قول
لا اله الا الله وحده لا شریک له من المؤمنین یفروا منهم یعنی
چون نام حق بر زبان رانده شود اندرون ایشان گریزان
گردد و انکار در ایشان ناپدید شود و قال الله تبارک تعالی
وَاِذَا قِیْلَ لَهُمْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ یَسْتَکْبِرُوْنَ و سماع ایشان
قول لا اله الا الله را وقتی محقق شود که مؤمنان بر سبیل علانیه
گفته باشند و قوله تعالی وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ کَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ

من اللہ ولا تکتموا الشہادۃ ومن یکتمہا فانہ اثم قلبہ
وگفتن لا الہ الا اللہ بزرگترین شہادت است ولہذا عرفا
وشرفا این کلمہ را کلمۂ شہادت میخوانند قال اللہ تعالی
قل ای شئ اکبر شہادۃ نہی فرموده از کتمان شہادت
ونہی با تفاق اصحاب دوام وتکرار را اقتضا میکند پس بنابرین
قاعده لازم آمد که واجب باشد علی الدوام آواز بلند لا الہ
الا اللہ گفتن تا که هم از نہی ولا تکتموا الشہادۃ اجتناب نموده
باشد وهم باستثمال امر قولوا لا الہ الا اللہ قیام نموده باشد
وایضا ائمۂ حنفیہ رضی اللہ عنہم گویند که مطلق مجری علی اطلاقہ
می باشد وآیات در بیان ذکر علی سبیل الاطلاق ودر بیان
مدح ذاکران ومذمت معرضان از ذکر مشعر است بهم دلیل
ذکر جهر باشد واما حدیث دالہ بر صدور ذکر جهر او علانیہ
از حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم وعن عبد اللہ ابن
الزبیر رضی اللہ عنہما کان رسول اللہ علیہ وسلم اذا سلم من صلوتہ
یقول بصوتہ الاعلی لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک

وله الحمد وهو علی کل شیئ قدیر لاحول ولا قوة الا بالله لا اله
الا الله ولا نعبد الا ایاه له النعمة وله الفضل وله الثناء الحسن
لا اله الا الله مخلصین له الدین ولو کره المشرکون رواه
مسلم امام مسلم قدس سره در صحیح خود از عبد الله ابن الزبیر
رضی الله عنهما که از جمله علماء صحابند رضی الله عنهم اجمعین
روایت میکند که عبد الله ابن الزبیر گفت که وقتیکه حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم سلام می داد ند از نماز خویش میگفتند
باواز بلند این اذکار شریفه را دلالت این حدیث بر آنست که
ذکر جهر الظهر بین الشمس است بعضی فرموده اند که این حدیث مبین
این آیت کریمه است که فاذا قضیتم الصلوة فاذکروا الله قیاماً
وقعوداً وعلی جنوبکم یعنی وقتیکه ادا کنید نماز را پس
ازان بتوسط یاد کنید خدای را در حالتی که ایستاده باشید
ونشسته باشید و به پهلو افتاده باشید این ذکر محمل است که
بر سبیل اخفا باشد و یا بطریق جهر و ذکر پیغمبر علیه السلام بطریق
جهر بعد از ادا نماز متعین این محمل است که مراد باو ذکر جهر است

وعن عبد الرحمن ابن ابزی رضی اللہ عنہ کان یقول ان اسلم
عن الصلوۃ سبحان الملک القدوس ثلثا ویرفع صوتہ بالثالثۃ
رواہ النسائی یعنی بود پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم کہ می گفتند
در وقتیکہ سلام می دادند بعد از ادا نماز وتر سبحان
الملک القدوس را سہ بار و در مرتبہ سیوم این کلمہ شریفہ را
بآواز بلند می گفتند بعضے از محدثین فرمودہ اند کہ
تسبیح تنزیہ ایست از مذمات ظاہریہ وتقدیس تطہیر ایست
از خوابث باطنیہ یعنے حق سبحانہ وتعالے پاک است ظاہراً
وباطناً این حدیث صحیح ایست در آنکہ اخفا وجہر ہر دو طریق آں
حضرت ایست صلی اللہ علیہ وسلم واز بخاست کہ اکابر قدس اللہ
اسرارہم در تفسیر این آیت کہ ادعوا ربکم تضرعاً وخفیۃً ایست
فرمودہ اند کہ ای ادعوہ سراً وعلانیۃً چنانچہ مذکور شد
وعن ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم
بقول اللہ تعالے انا عند ظن عبدی بی اذا ذکرنی فان ذکرنی
فی نفسہ ذکرتہ فی نفسی وان ذکرنی فی ملاء ذکرتہ فی ملاء خیر منہ ابو ہریرہ

رضی اللہ عنہ گفت کہ گفتہ اند پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ می
گوید خداوند تعالیٰ من نزد گمان بندۂ خویشم کہ بمن دارد
یعنی اگر گمان نیک دارد بمن کہ خداوندم جزا نیک بدہم
پس اگر یاد کند مرا در دل خود من کہ خداوندم یاد کنم او را در ذات
خود و اگر یاد کند مرا در میان جماعت یعنی جہراً و علانیۃً یاد
کنم او را در میان جماعتی کہ از جماعت اولی بہتر باشند یعنی
ارواح رسل و انبیا و ملائکہ مقربین علیہم السلام چنانچہ برین معنی
سید جلال الدین الکرلانی در شرح مشکوٰۃ تصریح نموده و بعضی
گویند کہ مراد از ملاء خیر ارواح رسل و انبیا و شہدا علیہم السلام
و ابو الحسن طیبی قدس سرہ در شرح مشکوٰۃ فرموده است کہ
این حدیث دلالت بر فضیلت ذکر جہر کرده بقرینہ مقابلہ
چون مراد از ذکر در نفس ذکر بطریق خفیہ است پس مراد از ذکر
در ملاء ذکر جہر باشد مجملہ ای عزیز بدانکہ نکتہ دقیق ارجمند
بخاطر فاتر رستمند افتاده کہ درین حدیث اشارت است
برانکہ سالک طریق باید کہ اولاً ظن و اعتقاد خود را نیکو کرداند

ثانیاً ثمرهٔ عبادات و ریاضات وی ثمره دهد و ثانیاً باید که
پیوسته بعبادت و ریاضت مشغول شود تا آنکه نفس امّاره از کدورت
نفسانیه خلاصی یابد و مطمئنه گردد و ثالثاً بعد ذلک علا
بارشاد خلایق شغل کند و فیقطن و عن ربیعة ابن کعب الاسلمی
رضی الله عنه قال کنت ابیت عند حجرة النبی صلی الله علیه
وسلم فکنت اسمعه اذا قام من اللیل یقول سبحان رب العالمین
الهوی ثم یقول سبحان الله وبحمده الهوی یعنی من بودم شبانگاه
نزد حجرهٔ شریفه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که می شنودم
ازان سرور صلی الله علیه وسلم در وقتیکه از خواب برخواستندی
از شب می گفتند سبحان رب العالمین در زمان طولی بعد ازان
می گفتند سبحان الله وبحمده در وقت طولی شک نیست که
شنیدن ربیعه رضی الله عنه این اذکار را از پیغمبر صلی الله
علیه وسلم دلالت می کند بدانکه در احادیث کثیره مذکور است که
این ذکر و این دعا را از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیده ایم
این هم افادهٔ صدور ذکر بطریق جهر از پیغمبر صلی الله علیه وسلم

می کنند وعن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم
دخل قبراً لیلاً فاشرح له بسراج فاخذ من قبل القبلة وقال رحمک الله
ان کنت لاواها تلاء للقرآن عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما
میفرمایند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در آمدن در قبری شبی
پس افروخته شد از برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم چراغی پس
ازان گرفتند پیغمبر صلی الله علیه وسلم از جانب قبله میت را
وگفتند رحمت کند ترا خدای بدرستی که تو بودی در دنیا هر آینه
بآواز بلند متضرع وکثیر البکاء وکثیر الدعاء وکثیر التلاوة مر قرآن را
چنانچه در فتاوای تاتارخانیه گفته که الاواه هو الذی یرفع
صوته بالذکر والدعاء والقرآن وکثرة التلاوة وسید
جلال الدین الکرلانی در شرح مشکوة در شرح این حدیث
فرموده که روی ابو داود ان ناساً رأوا ناراً فی المقبرة فاتوها
فاذا هو رسول الله صلی علیه وسلم فی القبر وهو یقول ما ولونی صاحبکم
فاذا هو رجل الذی یرفع صوته بالذکر یعنی امام المحدثین ابو داود
قدس سره روایت می کند که جمعی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم

انشی را دیدند در مقبرهٔ بس بیامدند آن آتش را دیدند که
پیغمبر صلی الله علیه وسلم در قبری نزول کرده با صحاب خود خطاب کرده
فرموده اند که بدهید صاحب خود را معلوم شد که آن شخص مردی
بوده که ذکر را بآواز بلند می گفته و آن سعادت بدان سبب
بوده و این حدیث صریح الدلالة است بر سنت بودن ذکر بطریق
جهر و عن عبد الله بن عباس رضی الله عنهما قال کنت اعرف
انقضاء صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم بالتکبیر رواه البخاری و مسلم
یعنی شاه مفسران عبد الله بن عباس رضی الله عنهما می فرمایند که بودم
می شناختم تمام شدن نماز پیغمبر را صلی الله علیه وسلم بتکبیر یعنی
بعد از تمام کردن نماز الله اکبر که میگفتند و این حدیث دلالت
بر سنت بودن ذکر جهر کرده است و شارح مشکوة مظهر قدس سره
فرموده که فیه دلیل علی جواز الجهر بالذکر عقیب الصلوة بدانکه از احادیث
آنچه مذکور شد از مشکوة منقولست و بعضی از احادیث دیگر از صحاح
بتحقیق منقولست که در رسالهٔ ذکر جهر ذکر کرده است و از جملهٔ
این حدیث است قال النبی صلی الله علیه وسلم من قال لا الٰه الا الله

وتدبها صوته اسکنه الله تعالی ذا الجلال و یرزقه النظر الی وجهه
پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمودند که هر کس کلمهٔ شریفهٔ لا اله الا الله
را گوید و بکشد آواز خود را یعنی آواز بلند گوید بسازد ویرا حق
سبحانه و ذو الجلال روزی دهد ویرا نظر کردن بذات حق
سبحانه این حدیث صریح الدلالت است بر فضیلت ذکر جهر و از آن
جمله آنست که مغیرة ابن شعبه رضی الله عنه روایت میکند از پیغمبر
صلی الله علیه وسلم که رسول علیه السلام پس هر فریضه گفتی لا اله
الا الله وحده لا شریک له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر
اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد
منک الجد ولا بد این ذکر را بلند گفته باشند که مغیره
شنوده باشد و روایت کرده باشد پس ذکر جهر فعل رسول
باشد صلی الله علیه وسلم و هر چه فعل رسول است وی سنت است
انتهی کلامه و واضح و لایح است که در کثیر از احادیث مذکور است که
سمعت عن رسول الله صلی الله علیه وسلم کذا من الاذکار و الادعیة
وغیرها نظر باین استدلال کثیر از احادیث استدلال ثبت

بودن ذکر جهر میتوان کرد و از انجمله است قال النبی صلی الله علیه
وسلم سیروا سبق المفردون قیل و من المفردون یا رسول الله
قال الذاکرون الله کثیرا و الذاکرات و جه تمسک آنست که این
حدیث معلوم شد که ذکر کثیر موجب سبقت است ذکر کثیر بجهر متحقق
نمیشود چنانچه گذشت انتهی کلامه ای عزیز من این استدلال
دلالت بران کرده که در هر هیئت و حدیث که ذکر کثیر واقع شده است
مراد جهر باشد و از انجمله آنست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفته اند که
اذا مررتم برياض الجنة فارتعوا قالوا یا رسول الله و ما ریاض الجنة قال
حلق الذکر و مرور در حلقهای ذکر وقتی آن وقتی ممکن است که ذکر
مسموع شود پس حلقهای ذکر مبتدرا ریاض الجنة خواندند انتهی کلامه
و از انجمله آنست که عبد الله ابن سلام رضی الله عنه فرمایند که
سیر میکردیم با رسول الله فاذا اسمع صوتا من الوادی یقول اشهد
ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله فقال اشهد ان
لا اشهد به جهد آلا قدیری من اشرک رسول الله علیه السلام
ذکر مبتدرا تغیر نکرد این دلیل تقریر شریعت است چنانچه قاعدهٔ اصول

فقه است پس ذکر بلند سنت باشد انتهی کلامه ای عزیز من از
وجوه دیگر استدلال ازین حدیث بر سنیت ذکر جهر متصور است
اوّل آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون ذکر بلند شنودن
توصیف ذاکران کردند دویم آنکه بعد از شنودن کلمهٔ طیبهٔ مذکوره
فرموده که لا یشهد به احد الا یری من اشرک و حق سبحانه
فرموده ولا نکتم الشهادة پس در عبارت لا یشهد به احد
اشارت بذکر بلند باشد چنانچه نزد علما ذوالفهم هویدا است
سیوم آنکه درین حدیث کلمهٔ احد که نکره است در زیل لا یشهد
واقع شده است افادهٔ عموم کرده است یعنی خواص و عوام باید که
ذکر بلند گویند برین تقدیر تاکید در وقوع جهر باشد فافهم
این سه وجه بخاطر فاتر این مخلص میرسد و از انجمله آنست که
سلمان فارسی رضی الله عنه میگوید خطبنا رسول الله صلی الله
علیه وسلم فی آخر شعبان فقال یا ایها الناس قد اظلکم شهر مبارک
فیه لیلة القدر خیر من الف شهر الحدیث و در آخر حدیث میگوید
استکثروا فیه من اربع خصال خصلتان ترضون بها ربکم

وخصلتان لاغنا بکم عنهما واما اللتان ترضون بهما ربکم فشهادة
ان لا اله الا الله ویستغفرونه وبناء شهادة بر اعلان است نه کتمان
وهرگاه که باین حدیث ذکر بلند در ماه رمضان ثابت شد
پس در همه اوقات ثابت باشد لعدم القایل بالفصل وعن ابن
عباس رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال خلق الله تعالی
ملکا یوم خلق السموات والارض فامره الله ان یقول لا اله الا الله
مادا بها صوته لا یقطعها ولا یتنفس فیها ولا یتمها حتی امر اسرافیل
علیه السلام فنفخ فی الصور فقامت القیامت اگر ذکر بلند بدعت
ومنکر بودی آن فرشته منهی بودی از آن نه مامور بودی
بوی زیرا که سنت الهی نهی است از منکر قال الله تعالی وینهی عن
الفحشاء والمنکر انتهی کلامه یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
میفرمایند که آفرید حق سبحانه فرشته را در روزی که آفرید
آسمانها و زمینها را پس فرمود آن فرشته را گوید کلمه توحید را
در حالی که بلند سازنده است بآن کلمه آواز خود را قطع این کلمه نکند
ونفس نگیرد در آن کلمه و تمام نکند آن کلمه را تا که مامور شود اسرافیل

علیه السلام پس نفخ کند در صور پس قیامت قایم گردد این حدیث
ظاهر الدلالة است بر طریق جهر و حضرت قطب الکبرا مولانا یعقوب
چرخی قدس سره در بعضی از مصنفات خود فرموده اند که فرشتگان
اذکار را بلند گویند و درین حدیث دلالتی است بر تطویل
کلمهٔ لا اله الا الله حضرت استاذی و استاد العلما مولانا
عصمة الله قدس سره میفرمودند که یکی از اکابر طریقت را در زمان
گفتن کلمهٔ شریفه لا اله الا الله در یک دم آن بسط زبان شده
بر وجهی که پنجاه هزار سال دوسیده که خدا بوده است بعده
منقطع شده که هنوز در گشیدن دم لا اله الا الله و از جمله ادله
جهر آنست که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
روایت می کنند از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم که فرمودند که
هر که در بازار رود و با واز بلند لا اله الا الله وحده لا شریک له
له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء
قدیر گوید خداوند تعالی میفرماید که تا هزار بار هزار نیکی در دیوان
اعمال وی بنویسند و هزار بار هزار درجه در بهشت بنام وی بنا

کنند منتهی کلامه و بخاطر این مخلص خطا نمیرسد که چون بازار
موضع غفلت است و اهل بازار غالب غافلند و ذاکر هر گاه که ذکر
بر سبیل علانیه گفته اشارتی اعلام کند بدین سبب این سعادت
برسد و در حدیث آمده است که ذاکر الله فی الغافلین کالصابر فی
الفارین و از جمله استدلالات صاحب تحقیق آنست که از مطلق
آیاتی که در شأن و توصیف ذکر ذاکر وارد شده است چون آیت
کریمه فاذکروانی اذکرکم و آیت کریمه الذین یذکرون الله
الآیه و آیت کریمه والذاکرین الله کثیرا والذاکرات اعد الله
لهم مغفرة و اجرا عظیما الی غیر ذلک و از مطلق احادیث که
در فضیلت ذکر واقع شده چنانچه کتب احادیث مشحون است
استدلال بذکر جهر کرده بمذهب علماء ماضیه رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین که مطلق مجری علی الاطلاق است پس همه آیات و
احادیث مطلقه دال باشد بر ذکر جهر اما قیاسات اول آنکه صاحب
تحقیق قیاس کرده است بر تکبیر غازیان قال النبی علیه السلام
من قال لا اله الا الله والله اکبر رافعا بها صوته کتب الله له

رضوانه الاکبر جمع الله بینه و بین محمد و ابراهیم و سایر الانبیاء
علیهم السلام و کان ممن ینظر الی ربه بکرة و عشیاً و قال الله تعالی
اذا لقیتم فئة فاثبتوا و اذکروا الله کثیراً لعلکم تفلحون
این نص معلل با تخویف و تهزیم دشمنان بود و یا بتقویة و اطمینان
دل غازیان بود و این هر دو وصف در همهٔ اوقات مطلب است
زیرا که ما همیشه با دشمن دیو و نفس بد فرمای در حریم و نفس
بزرگترین دشمنان است چنانچه رسول صلی الله علیه و سلم فرمودند که
اعدا عدوک نفسک التی بین جنبک و جهاد با نفس بزرگترین جهاد است
چنانچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمودند که رجعنا من الجهاد
الاصغر الی الجهاد الاکبر پس در همهٔ اوقات تکبیر بلند گفتن نیک
بود خاصه بعد از خوردن طعام که زمان اداء شکر است و آن
رهانیدن شیطان شود و هر چه ذکر است شکر نعمت است چنانچه
موسی علیه السلام در مناجات خود گفت که یا رب انعمت علی
کثیرا فدلنی علی شکره فاوحی الله تعالی الیه یا موسی اذکرنی کثیراً
فانک اذا ذکرتنی شکرتنی و اذا نسیتنی کفرتنی قیاس دویم بر تلقین محتضر

روی عن النبی صلی الله علیه وسلم لقنوا موتاکم ان لا اله الا الله
فانها تهدم الذنوب قالوا یا رسول فان قالها فی حیوته قال اهدم
اهدم و این نص معلل تنبیه بیمارست از رعونت و غفلت چون
وی دران زمان برنجوری مبتلاست پس صاحب شریعت فرموده
تلقین کردن تا وی از غفلت بیدار شود بدل و زبان بذکر حق
درکار شود تا آن سبب هدم سیآت او شود و این علتی است
معدله بتعدیل و ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین فذکر انما انت
مذکر و بذکر غافلان را یاد دادن بود از حق تعالی چون بیمار تن را
از جهت غفلت تنبیه از غفلت ماموربه است پس بیماران دل را که
بانواع علتهای مهلکه چون کبر و بخل و حسد و حقد و ریا و سمعه و عجب
و غضب و شره طعام و جماع و حب جاه درمانده باشد بتلقین اول
بود زیرا که غافل معرض بمرگ نزدیک ترست از اهل نزع که آنجا
خوف جان است و اینجا خوف زوال ایمان است و فراق رحمن است
و زوال ایمان عین مرگ است چنانچه حق سبحانه و تعالی فرماید که
اومن کان میتا فاحییناه ای کافران فهدیناه و شغل بمال هم

بحساب مرگ است چنانچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم می فرمایند لا تجالسوا
الموتی یعنی الاغنیاء و ازینجاست که اول مرید را تلقین ایمان
می کنند قیاس سیوم بر جهر در وقت در آمدن در ولایت
کفار قال النبی صلی الله علیه وسلم امرت ان اقاتل الناس
حتی یقولوا لا اله الا الله الحدیث علت فرضیت جهر احتیاج اوست
بگواه گرفتن کاینات بر شهادة ایمان خود تا خود و مال وی
در عصمت شود و بگواه گرفتن هر لحظه محتاج است زیرا که بسیار از
خلایق شهادت وی نشنوده اند از خلق محسوس و غیر محسوس
چون فرشتگان و پریان خصوصاً خلق جدید چنانچه رسول صلی الله
علیه وسلم فرموده اند که امن یوم الا وهو ینادی یا ابن آدم انا
خلق جدید و انا فیما تعمل یا آنکه از شرک خفی هر سر را نجات نیست
عن معقل ابن یسار رضی الله عنه قال شهدت النبی علیه السلام
مع ابی بکر رضی الله عنه فقال النبی علیه السلام الشرک اخفی فیکم من
دبیب النمل ثم قال النبی علیه السلام الا ادلک علی ما یذهب عنک
صغره و کبره فقال بلی یا رسول الله فقال النبی علیه السلام

قل اللهم انی اعوذ بک من ان اشرک بک شیئاً وانا اعلم واستغفرک
لما لا اعلم انتهی روایات دالہ برسنت بودن ذکر جہر در فتاوای تاتار
خانیہ ودر کتاب استحسان در دفتر یازدہم مذکور شدہ ست رجل
سمع اہم اللہ یجب علیہ ان یعظمہ ویقول سبحان اللہ او تبارک اللہ
وکذا فی مختصر الجزانہ وذکر فی روضۃ العلماء وفی باب الہادی والثمانین
وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال من
قال فی سبیل اللہ اللہ اکبر رافعا بہا صوتہ کتب اللہ تعالی لہ رضوانہ
الاکبر ومن کتب لہ رضوانہ الاکبر جمع اللہ بینہ وبین ابراہیم وسایر
الانبیاء فی دار الجلال وکان ممن ینظر ربہ بکرۃ وعشیاً وذکر فی
بستان النواوی فی باب الاذکار ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم
وکان یجہر بہ اصحابہ رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین بالاذکار
والتسبیح والتہلیل بعد الصلوۃ وذکر فی لطایف القشیری ادعوا
ربکم تضرعاً ای علانیۃ وخفیۃ اسراراً وذکر فی تفسیر البیضاوی قولہ
تقدس اسمائہ سبح اسم ربک الاعلی ای ارفع صوتک وذکر فی
تفسیر البیضاوی فی قولہ ونحن نسبح بحمدک ونقدس لک ان التسبیح

رفع الصوت بالذكر وذكر في تفسير الدر في قوله تسبح بحمدك اي
يرفع الصوت بذكرك وقد مدح الله تعالى نبيه ابرهيم ان ابراهيم
لاواه حليم الاواه هو الذي يرفع صوته بالذكر والدعا والقران
وكثرة التلاوة وفي فتاوى الحجة المسجد بني له للصلوة والذكر
والتسبيح ورفع الصوت بالقران من شعار الدين كرفع الصوت
بالاذان فان قلت ذكر عن بعض العلماء انهم قالوا يكره رفع
الصوت بالذكر والدعاء واستدلوا بآيتين من سورة الاعراف
هو قوله تعالى ادعوا ربكم تضرعا وخفية وقوله واذكر ربك
في نفسك تضرعا وخيفة ودون الجهر من القول قلت ان
نزول سورة الاعراف كان بمكة وذكر في التيسير والدرر والدراري
وكان ذلك في بدء الاسلام وغلبة المشركين وقلة المسلمين ثم لما
هاجر رسول الله صلى الله عليه وسلم من مكة الى المدينة وانتشر الاسلام
نزلت سورة الانفال والاحزاب والجمعة في المدينة فالنهي عن الرفع بالقراءة
كان بمكة حين كان المشركون يغلطون على النبي صلى الله عليه وسلم و
يقولون لا تسمعوا لهذا القران والغوا فيه فنهى كلامه وفي تنبيه

الغافلین که از مصنفات ابو اللیث است رحمة الله مذکور است قرأت
بر سبیل جهر در حمام مکروه باشد اما تسبیح و تهلیل جهرا در حمام
مکروه نباشد و فی النهایة قرب التلبیة و المستحب عند نا فی الدعاء
والاذکار الخفیة الا فیما تعلق بالاعلانیة مقصد و کذا فی شرح المشکوة نقلا
عن السمعة للامام النواوی قدس سره و المقصود الاعلان و الاعلام
للغافل و الحفظ و مثال ذلک هذا ایضا مذکور و فی الشرح المذکور
ناقلا عن الامام المذکور ایضا جهور المشایخ رحمهم الله تعالی یجهرون
و فعل الجمهور هو المعتمد علیه فاقتضا چون فارغ شدیم بعون الله
سبحانه از مقصد اول شروع کنیم در مقصد ثانی که در بیان مشایخ
کرام قدس الله اسرارهم سلسله علیه ذکیه صفیه فقیریه ست
ای عزیز من بدانکه معلم این سلسله شریفه و سلسله منیفه خواجگان
قدس الله اسرارهم حضرت خضر علیه السلام چنانچه صوفی دانشمند
رحمة الله علیه در مناقب حضرت سلطان الطریقة قدس سره
نموده اند که استاد ایشان حضرت خضر علیه السلام و در نفحات
الانس مذکور ست که تعلیم ذکر را بر سبیل خفیه بحضرت خواجه جهان قدس سره

حضرت خضر علیہ السلام کردہ اند حضرت خواجہ احمد یسوی قدس سرہ
ہو سلطان الطریقہ برہان الحقیقہ قدوۃ الکاملین زبدۃ العارفین
قطب الکبرا غوث العرفا عالم العلوم الربانیہ کاشف الرموز السبحانیہ
سند الطوائف سند العوارف فرید العصر وحید الدہر شمس الاولیا
بدر الاصفیا رحمۃ اللہ علیہ بحضرت امیر المومنین علی رضی اللہ
عنہ میرسند بریں وجہ کہ ہو ابن ابراہیم شیخ بن محمود شیخ
بن افتخار شیخ بن عمر شیخ بن عثمان شیخ بن حسن شیخ
بن اسماعیل شیخ بن موسی شیخ بن یونس شیخ بن ہارون
شیخ بن اسحاق باب بن عبد الرحمن بن عبد الفتاح بن عبد
الجبار بن عبد الفتاح بن الامام محمد حنفیہ بن امیر المومنین
علی کرم اللہ وجہہ وتربیت ایشان از حضرت رسالت
پناہی ست صلی اللہ علیہ وسلم واسناد طریقت ایشان و متعلم
حضرت خضرت علیہ السلام و پیر ایشان خواجہ یوسف ست
چنانچہ ست مشہور در کتب مشہورہ مسطور ست وصاحب مناقب
ایشان کہ صوفی دانشمند ست می گوید کہ ارادت ایشان بحضرت

شیخ شهاب الدین السهروردی الصدیقی قدس سره واقع
شده است و صاحب نهایه امام سغناقی قدس سره در بعضی از رسایل که در
منقبت ایشان نوشته فرموده که بعد از ارادت ایشان بحضرت
شیخ شهاب الدین السهروردی قدس سره از حضرت شیخ قدس سره
مأمور شدند که در روش عامهٔ خلایق نیز سلوک نمایند بدان سبب
جانور می انداخته اند و هم امام سغناقی فرموده که ایشان را
سه هزار جانور انداز بود و هم دران رساله می گوید که دوازده
هزار پادشاه زاده در ملازمت و صحبت ایشان بمقام ولایت رسیده
بوده اند و حضرت سلطان قدس سره در اوان طفولیت منظور
نظر کیمیا اثر حضرت ارسلان باب قدس سره که از قدمای مشایخ
کرام این سلسلهٔ شریفه اند گشته اند و حضرت ارسلان باب باشارت
پر بشارت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم بتربیت حضرت
سلطان قدس سره اقدام نموده اند و حضرت سلطان قدس سره
در ایام حیوة ارسلان باب رحمة الله علی الدوام در ملازمت ایشان
بوده اند و ترقیات رفیعه یافته بمقامات علیه رسیده اند

وهم بعد از انتقال حضرت ارسلان باب قدس سره بوصیت ایشان
بصحبت حضرت خواجه یوسف همدانی قدس سره مشتاقه اند و
حضرت سلطان قدس سره خلیفه سیوم خواجه یوسف اند قدس سره
بعد از انتقال حضرت خواجه یوسف همگی اصحاب ایشان در ملازمت
خلیفه اول ایشان که خواجه عبد الله برقی بوده اند و بعد از انتقال
ایشان در صحبت و ملازمت خلیفه دویم ایشان خواجه حسن اند
علیه الرحمه بوده اند و بعد از ارتحال ایشان در صحبت و خدمت خلیفه
سیوم ایشان حضرت سلطان قدس سره بوده اند و چون حضرت
سلطان قدس سره بامر حضرت خضر علیه السلام بجانب ترکستان
از برای ارشاد اهل آن ولایت رفته اند خلیفه چهارم خواجه
جهان قدس سره را در مسند شیخی نصب کرده اصحاب و احباب را
بمتابعت ایشان وصیت نموده اند و حضرت خواجه یوسف
همدانی قدس سره ذکر را جهری کرده اند و حضرت خواجه یوسف قدس سره
طریقه و نسبت را از شیخ ابو علی فارمدی گرفته اند و ایشان
از شیخ ابو القاسم گرگانی گرفته اند و ایشان را انتساب بدو

یکی شیخ ابوالحسن خرقانی و ایشانرا شیخ ابویزید بسطامی وولادة
شیخ ابوالحسن بعد از وفات شیخ ابویزید بوده بمدت وتربیت
شیخ ابویزید بسطامی ایشانرا بحسب باطن است نه بظاهر است وصورت
ونسبت وارادت شیخ ابویزید بحضرت امام جعفر صادق است
رضی الله عنه ونقل صحیح وارد شده که ولادت شیخ ابو
یزید نیز بعد از وفات حضرت امام جعفر است وتربیت ایشان
نیز بحسب باطن بوده وامام جعفر را چنانچه شیخ ابوطالب مکی قدس سره
در کتاب قوت القلوب کفته دو نسبت ثابت است یکی بوالد بزرگوار
خود امام محمد باقر وایشان را بوالد بزرگوار خود امام زین العابدین
که بعضی از محدثین بر سند که ایشان افضل تابعین اند وایشانرا
بوالد بزرگوار خود امام حسین وایشانرا بوالد بزرگوار خود امیر المومنین
علی کرم الله وجهه وایشانرا بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و
نسبت دیکر امام جعفر صادق رضی الله عنه بقول شیخ ابوطالب مکی
قدس سره بقاسم ابن محمد ابن امیر المومنین صدیق اکبر رضی الله عنه است
و قاسم رضی الله عنه پدر مادر امام جعفر اند بدان سبب امام جعفر را

نسبت بحضرت صدیق اکبر داده صادق گویند و ارادت ایشان
بسلمان فارسی است و ایشان باوجود شرف صحبت حضرت صلی الله
علیه وسلم نسبت باطن از امیر المومنین ابی بکر صدیق رضی الله عنه
گرفته اند بلکه سایر خلفای ثلثه راشدین امیر المومنین عمر و عثمان و علی
رضی الله عنهم اجمعین را انتساب بحضرت امیر المومنین ابی بکر
صدیق است رضی الله عنه و تربیت باطنی و ظاهر از ایشان
یافته اند این سلسله تحقیق مذهب حق چنانچه قطب الاولیا خواجه
محمد پارسا قدس سره در رساله قدسیه بر بین معنی تصریح نموده اند
و طریق دیگر شیخ ابو القاسم گورکانی است که ایشان را ارادت شیخ
عثمان مغربی است و ایشان را شیخ ابو علی کاتب و ایشان را شیخ
ابو علی رودباری و ایشان را سید الطایفه شیخ جنید بغدادی
و ایشان را خال خود شیخ سری سقطی و ایشان را معروف کرخی
و شیخ معروف را دو نسبت ثابت است یکی شیخ داود طائی
و ایشان را حبیب عجمی و ایشان را امام حسن بصری و ایشان را حضرت
امیر المومنین علی کرم الله وجهه و ایشان را حضرت رسالت صلے

اللہ علیہ وسلم و دیگر شیخ معروف را نسبت ارادت با امام
علی موسی رضا است و ایشان را بواسطہ بزرگوار خود امام موسی کاظم
و ایشان را بواسطہ بزرگوار خود امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ الی
آخر نسبت سیته و حضرت شیخ شہاب الدین السہروردی
قدس سرہ را انتساب بتعمم بزرگوار خود شیخ الشیوخ شیخ عبد القاہر
السہروردی قدس سرہ را انتساب شیخ احمد غزالی است
و ایشان را شیخ ابو بکر نساج و ایشان را شیخ ابو القاسم گرگانی
قدس اللہ اسرارہم الی آخر النسبت کرامات و خوارق عادات
از حضرت سلطان قدس سرہ منکثر است و احصای آن متعسر است
بعضی ازان بر سبیل تبرک مذکور میگردد اعظم کرامات ارشاد
طالبان و اکمال کاملان است نقل است که نوذ نه هزار مرد بمن همت
و دوام صحبت و ملازمت و متابعت ایشان از حضیض
بشریت وارسته بمقام کمال و تکمیل رسیده اند و از جمله خوارق
عادات آنکه نوذ هزار صوفی در غار ایشان که در غایت
تنگی است جمع شده ذکر می گفته اند نقل است که عرق صوفیه شیخ

نموده در مابین غار مذکور خمی را در زیر آن غار نهاده و سر آن خم
کشاده بوده و دران خم جمع می شده و آن عرق مبدل
بشربت می شده و ازان شربت صوفیه ذکیه می آشامیده اند
چنانچه الیوم خم را خم عشق گویند بیت می عشقش دهد گرمی
مستی ؛ دگر افسرده کی خود پرستی نقلست که آن غار چون در
زمان اجتماع تنگی میکرده حضرت سلطان قدس سره بحکیم آتا
قدس سره میفرموده اند که حکیم وسیع ساز حکیم آتا قدس سره
پشت مبارک خود را بدیوار آن نهاده اشارت می کرده آن
غار وسیع می شده و ازان جمله موانست حیوانات متفرقه چون
شیر و عدم مضرت حیوانات مضره چون مار چنانچه منقول است
که حضرت سلطان قدس سره در زمان توجه بصوب کعبه شریفه
زادها الله شرفها شیری را سوار شده ماری را از برای سوط
گرفته بوده اند گویند دران سفر مبارک چون بمنزل شریف حضرت
خواجه جهان خواجه عبد الخالق قدس سره رسیده اند حضرت
خواجه جهان قدس سره عرض کرده اند که با این همه جمعیت شما را

رفتن بجانب حجاز متعسر است بدان سبب توجه نموده اند که خانهٔ
شریفه در منزل ایشان بین السماء والارض هویدا گشته و حضرت
سلطان قدس سره زیارت حرم شریف کرده از ان منزل شریف
مراجعت نموده اند و از انجمله آنست که چون حضرت سلطان قدس سره
مردم ترکستان را بجانب حق سبحانه ترغیب می نموده اند
بمقتضای الحق مر بعضی از سفها که صوری گویند از جهت کمال
عداوت و خبث باطنی که داشته اند با آنحضرت در مقام اهانت
شده فرزند ارجمند نارسیدهٔ آنحضرت قدس سره را بدرجهٔ شهادت
رسانیده سر شریف آن عنصر لطیف را در روی مالی پیچیده خربزه
گویان بملازمت حضرت سلطان قدس سره آورده اند حضرت سلطان
قدس سره پیش از انکه آنرا گشایند فرموده اند که نارسیده کنده اند
و حضرت حق سبحانه بسبب آن بی ادبی دران قوم دم ظاهر ساخته
و فی الحدیث القدسی مَنْ عَادَ لِی وَلِیًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ
و حضرت سلطان قدس سره با وجود این بی ادبی ایشان
دران موضع بوده اند و پند و نصیحت آن قوم می کرده اند و هذا

عین الکراسة چنانچه حق سبحانه حکایت حال بکار که از جمله اولیاء
بوده است می کند و میفرماید که قال یا لیت قومی یعلمون
بما غفر لی ربی و جعلنی من المکرمین و فی الحدیث اللهم اغفر لقومی
فانهم لا یعلمون و از انجمله است که بعضی از علماء آن زمان چنان
شنوده اند که زنان نامحرم در خلوت حضرت سلطان
قدس سره می شوند انکاری در ایشان پیدا شده است و حضرت
سلطان قدس سره از ان مطلع شده آتش پاره را در بخته نهاده با نشانان
فرستاده اند و آن آتش در ان بخته تاثیر کرده است نقلست که
بابا ماجین قدس سره ذکر ایشان خواهد آمد بجانب آسمان می پریده اند
حضرت سلطان قدس سره ایشان را بدان جهت تا دست تبلیغ
نموده و ایشان ازان پریدن باز مانده اند ای عزیز من
بدانکه پرچنان باید که مرید را از هر چه غیر حق است سبحانه بگرداند و
حضرت خواجه هاشم قدس سره که از جمله فرزندان حضرت ولایت
پناه خواجه عبید الله قدس سره بودند از علمای زمان و بی نظیر جهان
بودند می فرمودند که روزی حضرت بابا ماجین قدس سره

در مجلس شریف حضرت سلطان قدس سره صیحه کشیده اند حضرت
سلطان قدس سره از ایشان پرسیده اند که باعث این صیحه کشیدن
چه بود حضرت بابا ساجین قدس سره عرض کرده اند که درین جین میکشوف
ما گشت دیدیم که شیری آهوبره را در زیر پای خود کرده میخواهد که
بدراند بدان سبب صیحه کشیدیم و باین صیحه آن آهوبره از آن شیر
خلاصی یافت بعد ازان حضرت سلطان قدس سره فرموده اند که
ایشانرا در ستون بچسبید و رزاید ستون بچسبیده تا دیب بلیغ
نموده اند بعد ازان حضرت بابا ساجین هرگز صیحه نکشیده اند
ای عزیز من بعضی از کبار مشایخ قدس اسرارهم از کشیدن صیحه
منع مرکرده اند هما تا که وقت آن نشده بوده است ای عزیز من
بعضی از کلمات قدسیهٔ حضرت سلطان قدس سره که حضرت
صوفی دانشمند در مناقب ایشان ذکر کرده اند مذکور میکردد
فاستمع حضرت زبدة الاولیا، قدوة العرفا سلطان الاقطاب
برهان الاحباب خواجه احمد یسوی قدس سره در بیان غیرت
می فرموده اند که غیرت آنست که محبت غیر حق را از دل بیرون

کنی و هرچه جز حق سبحانه آنرا دشمن گیری و غیر وی را از دل بزدایی
و تصور غیر را چون شرک پنداری نه غیرت آن بود که آنچه در غیر بینی
از خود ساری چه این حسد باشد نه غیرت انتهی کلامه بعد ازین
بیان از اکابر طریقت نقل میفرموده اند که قال حکیم رحمة الله
الغیرة غیرتان من الحق علی عبده وهو ان یستره عن اعین الخلق
ویقع له المهابة فی اعینهم وغیرة من العبد فی الحق وهو ان یستر حاله
عن ان یعلم احد معرفته به ومحبته له وشوقه الیه حکیم ثنائی قدس سره
فرماید که غیرت دو نوع باشد یکی آنکه غیرت از حق سبحانه بر بنده اش
باشد و آن چنانست که حق سبحانه حال وی را پنهان کند از چشم
خلایق و اثر وی آن باشد که مر آن بنده را مهابتی در چشم خلایق
پیدا شود و دیگری غیرت از بنده در حق باشد و آن غیرت
پوشیدن بنده است حال خود را از معرفت و محبت و شوق از
خلایق بر وجهی که هیچ کس حال وی را نداند و از شیخ موصلی رحمة الله
نقل کرده می فرموده اند که فخرج یوما مما حل الیه فهتف به هاتف اذا لم
تصبر علی ضربنا فارتحل من قربنا فتادب وعاد من الشکوی الی الشکر انتهی

شیخ موصلی قدس سرہ جزع کردہ روزی از حالی کہ بروی وارد شدہ
باقی گفتہ کہ وقتیکہ صابر نباشی بر محنت ہا بس دولت از نزدیکی
بس ازان موصلی مورد تعب شدہ از شکایت بشکر مشغول نمودہ لحظہ
می نشنودہ اند کہ حضرت امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ در مجلسی
فرمودہ اند کہ ہیچکس خدای را بیجا نہ دیدہ باشد اہل مجلس ہمہ
ساکت شدہ اند خوردی گفتہ کہ من خدای را دیدم اہل مجلس
بانگ بر ان خوردزدہ حضرت امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ اہل مجلس را
فرو نشاندہ از ان خورد از ان حال سوال کردہ اند آن خورد گفتہ کہ
از باغ شخصی کلی میخواستم کہ خدای را دیدم دست از ان کشیدم
حضرت علی رضی اللہ عنہ فرمودہ اند احسنت یا غلام ہر جا باشی
حق جل و علا می بیند چنین دان ای پسر لحظہ وہم حضرت سلطان
قدس سرہ در مقام غیرت فرمودہ اند کہ چون در دکان مبارک حضرت
یعقوب علیہ السلام ذرۂ محبت یوسف علیہ السلام جا کردہ برادران
یوسف را علیہ السلام در چاہ انداختند و بکران بہ بندگی فروختند و
چون حضرت رسالت پناہی صلی اللہ علیہ وسلم نظر محبت بر فرزند

ارجمند ابراهیم رضی الله عنه انداختند ابراهیم را رضی الله عنه از
دار فنا بدار بقا ارتحال فرموده از نظر مبارکش مهجورش ساختند
بیت غیرتش چون غیر را بگداخته :: دوست را با وصل خود بنواخته ::
وحکی عن الشبلی رحمة الله انه قرأ بین یدی السری قدس الله سره
واذا قرأت القرآن جعلنا بینک وبین الذین لا یؤمنون
بالآخرة حجابا مستورا قال لاصحابه اتدرون ما هذا حجاب هذا
حجاب الغیرة ولا احد اغیر من الله انتهی شبلی قدس سره این
آیت خوانده واذا قرأت القرآن الآیه یعنی وقتیکه بخوانی
قرآنرا می گردانیم میان تو و میان منکران آخرت حجابا مستورا
گفت شبلی مر اصحاب خود را آیا میدانید که چیست این حجاب
فرموده که این حجاب غیرتست و نیست هیچ کس غیر از خدا قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم انا غیور والله اغیر منی ومن لم یعرف
قلبه فلیس بمحب حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم می فرمایند که من
صاحب غیرتم وحق سبحانه با غیرت ترست وکسیکه نشناخت
دلش را محب نیست محدوهم می فرموده اند که حرف طرغین را

از غیرت گرفته اند و حرف عین را از عبرت گرفته با یکدیگر قرین ساخته
اند بنا بر افادهٔ معانی دقیقه که اهل حال دریابند قال بعض کبراء الخراسان
رحمه الله ان العین یشیر الی غض البصر عن المحارم لان الله تعالی
یقول قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم یعنی گفت از بزرگان
خراسان بدرستی که عین اشارت به پوشیدن چشم است از
نامحرمان حق سبحانه می فرماید که بگو ای محمد مر مؤمنان را که چشم
پوشند قال بعض العرفاء من البغداد انه یشیر الی معرفة من
غض البصر عن الکل بعد مشاهدة الحق و معرفته والعین یشیر الی معرفة
من احب عباده حتی اوصل الی طاعته و بعضی از عرفاء بغداد
فرموده اند که عین اشارتست به پوشیدن چشم از جمیع ماسوی
حق نزد مشاهدهٔ حق و معرفت وی و عین اشارت بعین معرفت
وی سبحانه و قیل یشیر الی بیان علم الخلق و هی علی اقسام فحقیقة العلوم
للخلق علوم الشریعة و ذلک اذا تحقق العبد اورثه العلم بالحقائق
و علم العرش معدنه الملائکة و علم اللوح معدنه الخواص و الملائکة و علم المعرفة
معدنه الاولیاء و علم الذات معدنه الانبیاء و حقیقة العلم بالله معدنه

قلب محمد علیه السلام لاغیر لذلک قال الله تعالی وانک لعلی
خلق عظیم حیث حملت من حقایق العلوم ما لم یحتمله غیرک و
خوطب بقوله فاعلم انه لا اله الا الله بعضی گویند عین اشارت
بعلم خلق است و این مشتمل بر انواع متنوعه است حقیقت علوم علم
شریعت است علم عرش معدن او ملائکه اند و علم لوح المحفوظ
معدن او خواص از ملائکه اند و علم معرفت معدن او اولیاء اند
و علم ذات معدن او انبیاء اند علیهم السلام و حقیقت علم الله
معدن او قلب محمد است صلی الله علیه وسلم نه غیر آن حقیقت فرمود
بدرستیکه تو ای محمد هر آینه بر خلق عظیم خوی برداشته غیر تو را
مخاطب شده اند باین قول که فاعلم انه لا اله الا الله و قال بعض
اهل الریاضة الغیرة من خص صفات الصدیقین و اعمال المتقین
الهی در بیان صیانت ضمیر فرموده اند که حرف صاد را از
صیانت و حرف ضاد را از ضمیر گرفته با کدیگر قرین ساخته خواص
بحار معنا در بیان رمز صاد فرموده اند که صاد صیانت اشارت
بر صبر کردن در وقوع نوایب و حوادث و مکاره در فرمان و نهی

حق سبحانه چنانچه گویند الصبر مفاتیح مفتاح البرکات این سخن منقولست
از شیخ ابو العباس ابن الخشاب البغدادی رحمه الله منقولست از
جعفر خلدی میگوید که خرد دنیا و آخرت در صبر بساعت تحقیق پدید
وچون شدت و محنتی برسد در طاعت صبر بدان کمنی وچون
نفس میلان بشهوت و معصیت کند صبر بدان کرده ازان بعصمت
نفس را باز داری انتهی کلامه و بعضی از روشن ضمیران فرمایند ضاد
ضمیر اشارت بضیاء معروف بر اسرار جان ست و جعفر رحمه الله
فرماید که شارت ست بوفا کردن بضمان امانت چنانچه حق سبحانه
فرموده انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض و الجبال فابین
ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان یعنی بدرستی که ما خداوندیم
عرض کردیم امانت را که محبت الهیست بر آسمانها و زمین و کوهها
بس ابا کردند که آنرا بردارند و ترسیدند ازان برداشتن و برداشت
آنرا آدمی بیت آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعهٔ فال
بنام من دیوانه زدند لحظه این سخن مخلص کوید در قرین ساختن
حرف صاد بحرف ضاد اشارت ست بصیانت ضمیر از غیر حق و حفظ

ضمیر از تلبیس ابلیس لعین اعاذنا اللہ عن ذلک ہم فرمودہ اند کہ
مراعات وصیانت چون حاصل آید مراقبہ پیدا کردد قال ابراہیم
الخواص رحمہ اللہ المراعات یورث المراقبہ خلوص السر بالعلانیہ یعنی
ابراہیم رحمہ اللہ گوید کہ مراعت موروث مراقبہ است ومراقبہ خلوص باطن
وظاہر است خالصاً للہ وبعضی از علماء طریقت فرموده اند کہ مراعات
رعایت کردن اوقات است ونفس را در طاعت آوردن اوست
وبعضی ارکبرا، دین گویند مراعات حفظ نفس از شہوات وتصفیۂ
دل است از برای حصول ارادت وحسن بصری رحمہ اللہ گوید اول
مقامات العباد مراعات حق اللہ وآخر مقامات الفتوه رعایۃ حق المومنین
یعنی اول مقام بندہ رعایت کردن حق اللہ است وآخر مقام
جوان مردی رعایت کردن حق مؤمنان است ابن عباس رضی اللہ
عنہما در معنی صیانت ومراعات فرموده اند استکثروا من الاخوان
فان لکل مؤمن شفاعۃ عند اللہ یوم القیمۃ یعنی دوست بسیار
گیرید بس مدرستہ کہ مر ہر مؤمن را شفاعت است نزد خدا در روز قیامت
قال ابو سطر رحمہ اللہ افضل الطاعات حفظ الاوقات وہوان لا یطلع العبد

غیر حده ولا یوافق غیر ربه ولا یقارن غیر وقته یعنی میگوید واسطی
بهترین طاعات نگاهداشت اوقات است از برای طاعات
ملحه وهم فرموده اند که تمامی صیانت آنست که گوش و چشم و جمیع
حواس و دل و جمیع ظاهر و باطن را بر آنچه مخلوق است صرف کنی و حق خدای
سبحانه را بجای آری انتهی و هذا معنی الشکر امام قشیری رحمه الله
گوید چون اعتراف و اقرار بر گناهان خود کنی و این اعتراف اثر
محبت حق است سبحانه و چون محبت پیران حاصل کنی آنگاه رضای
حق پیدا گردد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فاذا بلغ سبعین
سنة احبه اهل السماء یعنی بنده چون رسد بهفتاد سالگی دوست
دارند وی را اهل آسمان قال علیه الصلوة والسلام اکرموا الشیوخ و
ان کان کافرا یعنی اکرام کنید پیران را اگر چند کافر باشند و در
بیان طهارت و طهر فرموده اند که طا را از طهارت و ظا را
از ظهیر گرفته با یکدیگر قرین ساخته اند پاکیزه دلان در بیان آن
بطریق اشارت و رمز معانی فرموده اند بعضی فرمایند طا طهارت
اشارت بطهارت اسرار است از جمیع اغیار و طهارت خوارج از هم

مخالفات و وصول بحق سبحانه و بعضی گویند طا اشارت بطیب
قلوب محبان است بمحبوب ازلی و مقصود ابدی قال الحسن البصری قدس سره
الطاء یشیر الی طوالع الحق اذا طلعت علی اسرار خواص اولیائه
فیکحها ای فیتجاوز عن فنون ساکنة الاغیار و یجعلها خالصاً لله الواحد
القهار و لا یساکن و لا ینازل بل یقهر کل من ساکنه و یطمس کل من نازله
امام حسن بصری قدس سره فرماید که طا اشارت است بطوالع حق
چون طلوع کند بر اسرار خواص اولیا پس تاخیر کند اسرار ایشان
را از هر وجهی که قرار گیرد و در وی اغیار و میگرداند اسرار ایشان را
خالص از برای خدای واحد قهار و ساکن نگرداند و جان دهد
بلکه قهر میکند و هر که ساکن شد او را تاخیر می گرداند هر که نازل شد
او را و بعضی گویند ظا ظهیر اشارت بحسن ظن بالله و سوء ظن بنفس است
و بعضی گویند اشارت است باحتراز کردن از سوء ظن بآدمیان
و گویند سوء ظن بنفس خود نه بآدمیان و بعضی از اکابر فرمایند که اشارت
بظماء زاهدان است در هجران خداوند سبحانه و بعضی از صافی ضمیران
فرمایند اشارت باسم ظاهر است و به ظهر علی اسرار العارفین القواید

والزوائد وبعضی از علما عظام فرموده اند که طا اشارت بتطهیر
جسد است وظهور وتشیت دل بحضور وبعضی گویند طهارت
اخراج خوارج است از سوابغ تقرب بخدای واهل معرفت گویند هر که
مداومت بطهارت نماید حق سبحانه هفت خصلت بوی کرامت کند
اول رغبت فرشتگان بصحبت وی دوم قلم کرام الکاتبین تر باشد
از کتابت ثواب وی سیوم جمیع جوارح وی تسبیح باشد چهارم
فوت نشود وی ادرا فتح تکبیر اول نماز پنجم بفرستد حق
سبحانه فرشتگان را که نگاه بان وی باشند از شر ثقلین ششم
آسان گرداند حق سبحانه بروی سکرات موت را هفتم باشد
وی در زینهار خدای وامانت وی سبحانه تعالی وهم فرموده اند که
طهارت وطهیر جمع شوند یعنی آدمی پشت بپشت مانده اتفاق
کرده بجمعیت عبادت کند هفتاد ثواب حاصل آید و در تنهایی یک
ثواب قال الله تعالی وارکعوا مع الراکعین یعنی نماز گذار
با نماز گذاران وفی الحدیث وفی الجماعة رحمة قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من صلی الظهر بالجماعة کان له خمس وعشرون صلوة وسبعون

درجه بین درجتین مسیرة مائة عام فی الفردوس هر که نماز پیشین گذارد
بجماعت باشد مر وی را ثواب است پنج نماز و هفتاد درجه که میان
هر درجهٔ صد سال باشد در فردوس اعلی و در بیان سعادت
و شرف فرموده اند سین را از سعادت و شین را از شرف
گرفته قرین هم ساخته اند تا آنکه اهل اشارت و رمز ازین بمعانی
خفیه انتقال کنند فرموده اند که ان الشین یشیر الی مشاهدة
ما یبدأ علی العارفین من شواهد الحق یتجلی بخواص الاولیاء فیشهدونه
باسرارهم کما یعرفونه بقلوبهم لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر
یعنی شین اشارت است بمشاهدت که ظاهر می شود عارفان را از
مشاهدهٔ حق سبحانه این مذکور تجلی می کند بخواص اولیا پس مشهد
مشاهد ایشان می شود باسرار شان چنانچه می شناسند آنرا بدلهای
خود نیست مثل خدای هیچ چیز و وی سبحانه شنوا و بیناست
و بعضی گویند اشارت است بشوق مشتاقان حضرت سبطان
فرموده اند که این معنی در معنی سورهٔ فاتحه مرموز است و بعضی گویند
سین مفتاح اسم سلام است و لا سلام سواه و اکرم اولیائه و

بان سماهم مسلمین و انزلهم دار السلام و اکرمهم بسلام الملائکة قال
الله تعالی ادخلوها بسلام آمنین و سلم علیهم بلا واسطه یعنی
گوید حق سبحانه در آیید ای مؤمنان در بهشت بسلامت
در حالتی که ایمن باشید از محنت و سلام بفرستید بر ایشان
بی واسطه قال الله تعالی سلام قولا من رب الرحیم یعنی سلام
بر شما یان ای مؤمنان که گفتن این سلام از رب رحیم باشد
و بعضی گویند سین سر حق سبحانه است باهل معرفت بالهام
فراست و انس بحق سبحانه بجهت وحشت از ماسوای وی سبحانه
لمحه و هم فرموده اند که سعادت موقوف بر تقوی است و در
بیان تقوی فرمایند قدس سره التقوی فی الطاعة یراد به الاخلاص
و فی المعصیة یراد به الترک و الحذر و الخلاص یعنی تقوی در طاعت مراد
باو اخلاص است و در معصیت مراد باو ترک آنست و حذر و
خلاصی از وی قال جعفر رضی الله عنه التقوی انه لا تری فی
قلبک سوی الله تعالی یعنی تقوی آنکه نمی بینی در دل غیر خدای
تعالی را و بعضی گویند تقوی اقتداست بحضرت رسالت پناهی

صلی الله علیه وسلم در قول و عمل و علما تفسیر گویند تقوی در هفت
معنی استعمال یافته است توحید قال الله تعالی وَاَلْزَمَهُمْ
کَلِمَةَ التَّقْوٰی و لازم گردانید الله تعالی مؤمنان را کلمه تقوی را
یعنی لا اله الا الله محمد رسول الله را توکل قال الله تعالی فَاِنَّ خَیْرَ الزَّادِ
التَّقْوٰی یعنی بهترین توشها تقوی است اخلاص قال الله تعالی
اِنَّمَا یَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِیْنَ یعنی قبول نمی کند خدای مگر از
متقین و توبه قال الله تعالی وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ الْکِتَابِ اٰمَنُوْا وَاتَّقَوْا
یعنی اگر اهل کتاب چون یهود و نصاری ایمان آرند و تقوی کنند
خشیت قال الله تعالی وَاِیَّایَ فَاتَّقُوْنِ یعنی از من بترسید
عبادت قال الله تعالی اَفَغَیْرَ اللّٰهِ تَتَّقُوْنَ آیا غیر خدای را عبادت
میکنید معصیت قال الله وَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُوْنَ ترک
معصیت کنید تا فلاح یابید ای لا تترکوا امره و قال ابوبکر الوراق
رحمه الله علیه التقوی شطران شطر علم و صبر العلم کالماء و الصبر کالارض
فیهما حیوة القلب و فی الارض و الماء حیوة الخلق یعنی ابوبکر میگوید
تقوی دو نوع است یکی علم و یکی صبر علم مانند آب و صبر مانند زمین

است درین دو حیوة دل است و در آب زمین حیوة خلق است
عربیه ولیست اری السعادة جمع مال ؛ ولکن اتقی هو السعید ؛ و
تقوی الله خیر از ادر خزا ؛ و عند الله للاتقی مزید ؛ یعنی نیستم که بینم
سعادت را جمع مال ولکن متقی سعید است ؛ تقوی خدای بهترین توشه است
از روی ذخیره و نزد خدا اتقی را زیادتی است و سهیل ابن عبد الله
رحمه الله فرماید که خاک سعادت معرفت و تخم آن یقین و آب
آن علم و زراعت آن توکل و حواصل آن جنت است و در بیان ربوبیت
و زهد فرمایند قدس سره از ربوبیت را را و از زهد زا را گرفته باهم
قرین ساخته اند تا ما و تو از را و زا فواید حاصل کنیم بطریق و اشعار
و بر معانی دقیقه مرموزه مطلع شوی تا مجاهدات و ریاضات شاقه
نکشی نظم شبها گذرد که دیده برهم نزنی ؛ تا پای برون ز هر دو عالم
ننهی ؛ کار آسان نیست در درگاه او ؛ خاک می باید شدن در راه او ؛
مجاهدان طریقت و مرتاضان حقیقت گویند حرف را اشارت
بارادت نه مرید نفس چه هر که مرید نفس شد دور از حق گشته مشغول
بخدمت نفس شد و هر که مرید جنت و نعیم وی شد حق سبحانه بفضل خویش

مالک بهشت ساخته بل مراد مرید حق سبحانه است که هر که مرید
حق سبحانه گشت از ما سوی سبحانه پری گشته نشانهٔ تیر بلا و انگشت
نمای بنده کان خدا گشت و بعضی گویند را اشارت باسم رحمن
و رحیم فللعباد من الرحمة فی الدنیا رسمها و فی الآخرة حقیقتها قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان لله تعالی مائة رحمة منها رحمة بین عباده فیها
یرحم الخلایق بعضهم بعضاً و اذخر تسعة و تسعین الی یوم القیمة یعنی
بدرستیکه مر خدای را صد رحمتست از ان جمله یک رحمت میان
بنده کان است پس بدان رحمت ترحم می کنند بنده کان بعضی بعضی را
و ذخیره کرده است نود و نه رحمت دیگر را برای روز قیامت و گویند
حرف را اشارت بترک تزیین احوال و افعال است و بعضی گویند اشارت
بطلب مرید است از حق سبحانه در مشاهده حق ابو بکر الوراق رحمة الله
گوید الراء اشیر الی ترک زینة الدنیا والتزین بزینة التقوی یعنی
را اشارت است بترک زینت دنیا و تزیین ترتیب اخری و بعضی گویند
اشارت بزهد است از کونین طلباً للوصول الی المکون از جهت طلب
رسیدن بسوی مکون سبحانه ابو سلیمان دارانی رحمة الله گوید زهد

ترک هرچه تر اشغول کرداند ازخدای تعالی ترک ماسوی حق سبحانه
شیخ شبلی رحمة الله گوید زهد کرداندن دل است از اسباب سوی
رب الاسباب و بعضی از علماء دین گویند زهد ترک زهد است قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم الزهد زهدان زهد عن الحلال و زهد عن الحرام و افضل
من ذلک الزهد عن الحلال یعنی زهد بر دو نوع است یکی زهد از حلال دیگر
زهد از حرام و بهتر ازین زهد از حلال است و قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم الزهد حرفتی یعنی زهد پیشه من است و قال علیه السلام
اعلوا الفرائض تکن عابداً و ارضوا بقسم الله تکن زاهداً و ازهد فی الدنیا
یحبک الله و ازهد مما فی ایدی الناس یعنی اگر بکنید فرائض را گردید عابد
و اگر راضی باشی بقسمت خدای تعالی مرگردی زاهد و زاهد باش در دنیا که
دوست ترا دارد تر اخدای و زاهد باش از انچه در دست آدمیست که
دوست ترا دارد تر ا قال علیه الصلوة والسلام ازهد فی الدنیا یریح
القلب و البدن و ارغبة فی الدنیا تکثر الهم والحزن یعنی در دنیا
راحت می دهد دل و بدن را و رغبت در دنیا بسیار می سازد
اندوه و حزن را محمد این بنده گوید در قرین ساختن رابزا اشارت

بزهد مقتضی اقرار بربوبیت رب و اطاعت وی است سبحانه لمحه و هم فرمایند
قدس سره از ربوبیت مصطفی صلی الله علیه وسلم در حدیث تخلقوا باخلاق
الله یعنی خلق بکنید باخلاق الله یعنی تربیت خلایق کنید اعلام
نموده اند و حضرت حق جل و علا در آیت وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ اخبار
فرموده یعنی خدای طعام می دهد و خود نمی خورد شما نیز چنین شوید
وصفت ربانیت رحمت و رأفت و بر و احسان و عطف و عدل است
اوحی الله تعالی الی داود علیه السلام یا داود تخلق باخلاق تفز مع
الفائزین قال یا رب کیف اتخلق باخلاقک قال انا عفو احب
العفو انا کریم احب الکرم وانا جواد احب الجود وانا محب
وانا ودود احب الوود وانا عاطف احب العطف فمن تخلق
باخلاقی فقد وصل الی یعنی وحی کرد خداوند تعالی بداود علیه السلام
که ای داود تخلق کن باخلاق من فایز بنشین با فایزین گفت
داود ای پروردگار من چگونه تخلق کنم باخلاق تو گفت پروردگار
من بخشیده ام گناهان را دوست می دارم بخشیدن را من کریم
دوست می دارم سخا را و من جوادم دوست می دارم جود را و من

اجابت دعاها کنم دوست می دارم یاری دوستی را و من مایلم بایشان
دوست میدارم میل بایشان را پس کسیکه تخلق باخلاق من کند پس
بتحقیق رسیده است بمن لمحه فرمایند قدس سره تفکر بکنید در معنی
تخلقوا باخلاق الله و بر موجب آن عمل کنید برسید آنجا که رسید
و در بیان عقل از اکابر دین بطریق نقل فرموده اند قدس سره
که اهل معرفت گویند حیوت نفس بروح و حیوة روح بذکر و حیوت
دل بعقل و حیوة عقل بعلم است حکیم قدس سره گوید وقتیکه حق سبحانه
عقل را آفرید و مصور ساخت مزین برده جزو گردانید سرش را
از صبر و چشمش را از غیرت رویش را از حیا و دو گوشش را از علم و دستش را
از خوف و رجا و زبانش را از ذکر و دلش را از نور و شکمش را از حکمت
و پشتش را از علم و دستش را از سخا و پایش را از تدبیر چه فرمایند قدس سره
پس بر مقتضای اجرای عقل عمل کنی بهفتاد مقام رسی انشاء الله تعالی
و در بیان دولت و ذل فرمایند قدس سره حرف دال را از دولت
و حرف ذال را از ذل گرفته باهم قرین ساخته اند تا آنکه
عاقلان بطریق اشارت و رمز از آن فواید گیرند و معانی خفیه

دقیقه کثیره استنباط نمایند العاقل یکفیه الاشارت لمحه فرمایند قدس سره
تا شریعت تمام نکنی در طریقت قدم ننهی و چون در طریقت
قدم نهادی بدانکه دولت طریقت در تواضع و مسکنت است
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تواضع رفعه الله ومن تکبر خذله
الله لمحه فرمایند قدس سره بعضی دال را اشارت است گویند بدعوت
الی الله و احکام و فرایض و راه خدای جل و علا کما قال الله تعالی
ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة یعنی بخوان
ای محمد براه پروردگار خود بسخنان مفید و پند و نصیحت نیک
و شیخ ذو النون مصری رحمه الله گویند اشارت بدوام خدمت
بر وجه موافقت و شرایط سنت و دوام شکر بر آنچه فوت شده
از خدمت و دوام فرح بر آنکه گردانید ترا محل اوامر و نواهی و بعضی
گویند دال اشارت است بذکر حق مر عبادش را در ازل پس رسانید
ایشانرا به برکت آن بسعادت ذکر قال الله تعالی فاذکرونی
اذکرکم ای اذکروا ذکری لکم فی الازل و اشکروا لی علیه اذکرکم
فی اوقات الضرورات والحاجات یعنی حق سبحانه میگوید یاد کنید

یعنی یاد کردن من شما یانرا در ازل و شکر کنید مرا بران ذکر
اگر چنین کنید یاد کنم شما یانرا در اوقات در ماند گی شما شیخ جنید
قدس سره فرموده که دولت دو نوع است دو نوع دولت قدیم
در بهشت حق سبحانه ازان خبر داده بل الله یمن علیکم ان هدیکم
للایمان ان کنتم صادقین بلکه خدای منت می کند بر شما
بدان جهت که هدایت کرده است شما یانرا ازبرای ایمان اگر باشید
صادق در ایمان یعنی هدایت و ایمان دو دو در وقت شروع جان
در زمان رحلت است قال عز و جل الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا
بالجنة التی کنتم توعدون یعنی شهادة و بشارت دو دو در قبر
و آن دو امن و راحت است قال جل ذکره یثبت الله الذین
آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة یعنی ثابت
میکرداند خدای مؤمنانرا بقول ثابت یعنی کلمهٔ توحید در حیوة دنیا
و آخرت دو در حمت و شفاعت است و آن دو در قیامت است و دو
در جنت است خلود و زیادت قال الله تعالی للذین احسنوا
الحسنی و زیادة یعنی مر آنکسانرا که نیکوئی کرده اند در دنیا

مثل آن جزای نیک در عقبی و زیادت از آن لمحه فرمایند قدس سره
هر کرا این دولت باید عمل بمضمون حدیث من تواضع رفعه الله
و من تکبر خذله الله بکند یعنی هر که تواضع کند رفیع المنزله سازد
خدای او را و هر که تکبر کند رسوا کند او را تواضع آن باشد که
بعضی فرموده اند قبول الحق من الحق للحق و بعضی از علما گویند تواضع
تکبر بر اغنیا و تواضع بر فقرا باشد و بعضی گفته اند تواضع قبول حق است
از هر که صادر شود قال رسول الله صلی الله علیه و سلم طوبی لمن تواضع
من غیر منقصة و ذل فی نفسه من غیر مسکنة یعنی خوشی باد مر کسی را که
تواضع کند از غیر نقصان و خوار دارد نفس خود را از غیر آنکه مسکین باشد
بیت تواضع ز گردن فرازان نکوست :: گدا گر تواضع کند خوی اوست
و در بیان فضیلت علم فرمایند قدس سره هر که خواهد از شریعت و
طریقت و حقیقت بهره ور گردد و بمقام اولیاء عظام و مشایخ کرام
برسد و از دوزخ رهای و بجنت وصول یابد علم پیدا کند نظم
علم باید تا عمل گنجی شود :: ورنه بی دانش عمل رنجی شود :: قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم ان لکل شیء طریقا و ان طریق الجنة العلم قال الله تعالی

والذین اوتوا العلم درجات یعنی بدرستیکه هر هر چیزی را راهست
و بدرستیکه راه بهشت علم است گفت خداوند تعالی آنها را که علم
داده شده است علم درجات است در بهشت لمحه بدان ای عزیز من
بدعت آنست که از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم واز
صحابه کرامی و تابعین عظامی واقع نی شده و دلیل بران از کتاب
وسنت و اجماع امت و قیاس نباشد اگر دلیلی بران قایم باشد خواه
جلی و خواه خفی آن بدعت نیست بدانکه علماء دین رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین فرموده اند که این حدیث کل بدعة ضلالة عام
مخصوص بالبعض است زیرا که بعضی از بدعتها واجب است چون تزیین
کتب نحو و بعضی مباح است چون مصافحه بعد از صلوة و بعضی مکروه است
چون تزیین به طلا و بعضی حرام است چون مذاهب بطبه و نوایب
و حوادث یومیه و بعضی مستحب است چون رباط و مدرسه و بی علم سالک
جاهل در بدعت و ضلالت افتد قال علیه السلام کل بدعة ضلالة و کل
ضالة فی النار یعنی هر بدعت ضلالت است و هر ضلالت در آتش است
امیر المومنین علی رضی الله عنه فرموده اند که علم سه حرف است عین را

از علیین و لام را از لطف و میم را از ملک گفته اند میرسد عالم مذبحات
رنفی در دنیا و عقبی و ملک آخرت و اولی و هم حضرت علی رضی الله عنه
فرموده اند که علم نور و حکمت بحر است و خبر است که جهل کفر است و قرب
از سفیدی چشم بسیاهی آن از حضرت عیسی علیه السلام حواریون
سوال کردن که علم اکبر کدام است عیسی علیه السلام فرمودند که علم اکبر پیدا
نشود مگر بجهت سه چیز خوف از خدا حیا از خدا رضا بقضای خدا
و خبر است که حق سبحانه با آدم علیه السلام گفت که جمع کنم از برای تو
جمیع علوم را در چهار چیز یکی از برای خود و یکی از برای تو و یکی میان
من و تو و یکی میان تو و میان آدمیان اما آنکه مر است توحید و بندگی
من و آنچه ترا است جزا مر دهم باعمال تو در زمانی که محتاج تر باشی
و آنچه میان من تو ست مر تست دعا و بر من است اجابت آن
و آنکه میان خلایق است رضا دهی از برای آدمیان آنچه راضی باشی
از برای خود و کروه داری از آدمیان آنچه کروه داری بر نفس خود
و در حدیث ست که موسی علیه السلام ربه و قال یا رب ای عبادک
اعلم قال الذی یاخذ من علم الناس الی علمه یعنی مناجات کرد موسی علیه السلام

پرورد کار خود را و گفت ای پروردگار من کدام بنده تو داناتر است
گفت خداوند تعالی که آنکه گیرد از دانش آدمیان و جمع کند بدانش خود
یعنی از شاگردی علما استنکاف نکند و تعلم بسیار کند لمحه فرمایند
قدس سره چون علم معرفت و علم حکمت حاصل آید مراقبه و مشاهده پیدا
گشته ترقی یافته بمقام مشایخ کرام بعنایت الهی رسید لمحه
فرمایند قدس سره چون حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بعرش
رسیدند ازبرای است خود از حق تعالی علم خواسته اند کاغذ
پاره بدست مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمده بر جبرئیل علیه السلام
فرمان رسید که آن کاغذ را بخوان جبرئیل علیه السلام خوانده که یا محمد
چون است تو شریعت تمام کند عرش شود بعالم سر رسید قال
النبی علیه السلام مثل الدین کمثل شجرة نابته الایمان اصلها والزکوة
فرعها والصلوة ماءها وحسن الخلق ورقها والکف عن محارم الله تعالی.
ثمرتها لا تکمل الشجرة الا بثمرتها کذلک لا یکمل الدین الا بترک المحارم ودر معنی
این آیت فرمایند قدس سره یا ایها الرسل کلوا من الطیبات ای
من الطعام والشراب والادویة والثمرات من کل نوع ومن اللباس

من الفرق الی القدم و اعملوا صالحا من القراءة و التسبیح و التحمید
و التمجید و الآداب و القیام و الرکوع و السجود انی بما تعملون علیهم من
کل آفة من الریاء و العجب و حب الریاسة و طلب الدنیا و طلب المنزلة
عند الناس یعنی ای پیغامبران بخورید از پاکیها یعنی از طعام
و شراب و دواها و میوها و از هر نوع و لباس از فرق تا قدم و بکنید
عمل نیک از قراءة قرآن و تسبیح و تمجید و تحمید و اذان و قیام در
رکوع و سجود یعنی نماز بدرستیکه من بآنچه می کنید از شما یان
دانا ام از هر آفت خواه ریا باشد و عجب و حب ریاست و طلب دنیا
و جاه و منزلتست نزد آدمیان لمحه فرمایند قدس سره چون
دل از آن آفات صاف کنی باعتقاد پاک بعمل مشغول شوی مجموع
مراتب ولایت حاصل کنی رزقنا الله و ایاکم و در معنی این حدیث
فرمایند قدس سره الفقر سواد الوجه فی الدارین یعنی فقر سیاهی رویست
در دنیا و آخرت مراد ازین فقر آن باشد که سالک بمقام فقر نارسیده
خود را از جمله فقرا گیرد و دعوی فقر کند روسیاه دنیا و آخرت گردد
لمحه فرمایند قدس سره چون نیازمند بتقصیرات اطلاع یابد و نظر در آن

کند بمضمون این آیت فرموده وَتُوبُوا اِلَی اللّٰه امتثال نموده
توبه کند لمحه فرمایند قدس سره هرچند نیازمند تقصیرات خود را
پیش بیند نومید نگردد لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ یعنی نومید
مشوید از رحمت الهی و طالب حق سبحانه و معرفت وی باشید وَمَا
خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِیَعْبُدُونَ ای لیعرفون یعنی نه
آفریدیم آدمی و جن را مگر از برای آنکه بنده گی کنند یعنی عارف
خدا گردند بمراد و مطلوب حقیقی برسند انشاء الله تعالی و در معنی آیت
اِلَّا مَنْ اَتَی اللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ یعنی نفع ندهد در روز قیامت مال
و فرزندان مگر کسی که آید در آن روز بدل سلامت فرمایند قدس سره
تا قلب سلیم نباشد طالب در طریقت قدم نتواند نهاد یحیی ابن معاذ
قدس سره تا از چهار دریا چون بگذری آنگاه قلب سلیم گردد اول
دریای دنیا دویم دریای خلق سیوم دریای شیاطین چهارم
دریای نفس گذشتن از دریا بی کشتی میسر نگردد کشتی دریاهای دنیا
زهد و طاعت و قناعت لنگر آن صبر است بادان تهمت و غیبت
و بهتان و کشتی دریای خلق نومیدی از خلق و قطع کلی از ایشان

وَتَبَتَّلْ اِلَیْهِ تَبْتِیْلًا یعنی قطع کن ای محمد از غیر خدای و رجوع بسوی
وی کن قطع بالمرّه لنگر آن خلوت باد آن امید و طمع از حق
سبحانه و کشتی دریای شیطان و کر لنگر آن محبت باد آن ریا
و عجب و کشتی دریای نفس جوع و لنگر آن شوق باد آن هوا و شهوت
چون باد برخیزد بر کشتی لنگر اندازد تا خلاصی از شر باد بیابد لمحه
فرمایند قدس سره شهادة لا اله الا الله محمد رسول الله بهای
آن بهشت است و به بهشت رساند و توبه بمحبت رساند اِنَّ اللّٰهَ
یُحِبُّ التَّوَّابِیْنَ وَیُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِیْنَ بدرستیکه خدای دوست میدارد
تایبانرا و دوست میدارد پاکانرا تا بنعمت رساند جَزَآءً بِمَا کَانُوْا
یَعْمَلُوْنَ یعنی جزا می دهد خدا جزا دادن بمقتضای عمل معرفت
به رؤیت رساند وُجُوْهٌ یَّوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ اِلٰی رَبِّهَا نَاظِرَةٌ یعنی
رویها باشد در آن روز یعنی روز قیامت تازه و خرم
بجهت آنکه بسوی پروردگار خود نظر کننده است لمحه فرمایند
قدس سره دنیا گوید زینت را با محبت آن بگیر شیطان گوید معصیت را
با عقوبتش بگیر نفس گوید فرح را با شدت آن بگیر نظم یک قدح بی

رنج مخموری کیست ؛ هر گلی را زخم خاری در پی است لمحه فرمایند
قدس سره الطریقه هو العمل بالقلوب یعنی طریقت عمل بدل است باید که
علم خاطر را بدانی تا بجهالت قدم در طریقت ننهی لمحه شیخ شهاب
الدین سهروردی قدس سره در بیان این حدیث که طلب العلم
فریضة علی کل مسلم و مسلمة یعنی طلب کردن علم فرض است
بر هر مسلمان خواه مرد و خواه زن یعنی علم خاطر فرموده اند که
ای علم الخاطر و قال علی رضی الله عنه الفواد مثل الارض والطاعة
مثل البذر والعلم مثل الماء فلا ینفع طاعة بغیر العلم ولا علم بغیر
عمل ولا عمل بغیر نیة ولا نیة بغیر اخلاص ولا اخلاص بغیر ورع ولا ورع
بغیر خوف ولا خوف بغیر رجاء ولا رجاء بغیر شوق و محبة یعنی دل
مثل زمین و طاعت چون تخم و علم چون آب است پس نفع ندهد هیچ
طاعت بی علم و علم بی عمل و عمل بی نیت و نیت بی اخلاص و
اخلاص بی تقوی و تقوی بی خوف و خوف بی رجا و رجاء بی شوق
و محبت الهی بیت سررشته دولت الهی شوق است ترا اگر بخواهی
در معنی این آیت فرمایند قدس سره ان الذین قالوا ربنا الله

ثم استقاموا فقال سهیل رحمة الله المستقیم من کان لسانه
مشغولاً بذکر الله و بدنه فرخدمت لله و قلبه فی محبته و روحه فی شوق
لقاء الله یعنی مستقیم آن بود که بزبان مشغول در ذکر خدا و دلش
در محبت خدا و روحش در شوق لقاء خدا باشد نظم مستقیم
آن بود بدان که زبان مذکر حق بود درین دوران و دل منجذب خدا
روح روان صاحب شوق ذوق در همه آن :: همه در بیان تفکر
فرموده اند قدس سره که چون تفکر کنی بمراد و مطلوب برسی
مقام اولیا برسی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الاعمال
التفکر یعنی بهترین اعمال تفکر الهی است حکیم قدس سره فرموده اند که
تفکر چراغ دل است مرید بان چراغ خیر و شر را و منافع و مضار
را و هر دل که تفکر دران نیست آن در ظلمات و پریشانست
:: بیت تفکر چراغ دل است ای حبیب :: چنین گفت بالو
حکیم طبیب :: بعضی گویند مرآت و آئینه فنا، دنیا و زوال
آن و میزان بقای آخرت و ثواب وی است و بعضی فرموده اند که
تفکر مزرعهٔ حقیقت است و بعضی فرموده اند که التفکر اساس عبادة الهی

یعنی فکر مدار ثواب رای است و در حدیث آمده که اول التفکر
آخر العمل و بعضی گویند فکر بر پنج نوعست یکی فکر در آیات حق
سبحانه و از آن معرفت حاصل آید دویم فکر در نعمتهای حق جل و علا
و از آن محبت پیدا شود سیوم در وعد و ثواب حق جل و
علا از آن رغبت پیدا شود و چهارم در وعید و عقاب خدای تعالی
از آن رهبت حاصل شود پنجم در جفای نفس از آن حیا و
ندامت پیدا گردد و بعضی از اهل معرفت فرموده اند که ده خصلت
اساس ده خصلتست تواضع اساس عبودیت و قهر نفس اساس زهد
و حیا از خدا اساس توبه است و صدق ارادت اساس انابت
و صدق قناعت اساس یقین و معرفت خلایق اساس اباست
از ایشان و عزل از ناس اساس وجود خلوت بحق سبحانه و ترک
غضب اساس مروت و رویت میت اساس استقامت و فراغ
دل اساس تفکر است لمحه فرمایند قدس سره در تفکر فواید بسیار است
چنانچه آیت کریمه وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا
وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ الآیه يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ الآیه

دلالت می‌کند بر فضیلت تفکر چنانچه در بعضی احادیث آمده که
تفکر ساعة خیر من عبادت سنة یعنی تفکر یک ساعت بهتر
از عبادة یک سال و در بعضی احادیث آمده که تفکر ساعة خیر من عبادة
ستین سنة یعنی تفکر یک ساعت بهتر از عبادة شصت سال
تفکر ساعة فی اختلاف اللیل والنهار خیر من عبادة ثمانین سنة
یعنی تفکر یک ساعت در گردیدن شب و روز بهتر است از عبادة هشتاد
سال بس مراتب تفکر باعتبار اخلاص در تفکر است و هم فرموده اند
قدس سره در بیان ادب چنانچه فرموده اند که ابراهیم علیه السلام
بیماری و محنت را بخود نسبت داده گفت که واذا مرضت
فهو یشفین یعنی اگر بیمار شوم خداوند تعالی شفا میدهد مرا و هدایت
و طعام و شراب را بحق اضافت نموده گفت که الذی خلقنی فهو یهدین
والذی یطعمنی ویسقین یعنی گفت خدای من آن خدائیست که
آفریدم مرا پس از آن راه راست نمود و آن خدائیست که طعام داد مرا
و آب داد مرا کابر طریقت فرمایند که بیت حرف تصوف ادبی
پیش نیست: با ادب باش شیوه درویش نیست: و هم کبرا دین

فرمایند که بتصوف کله آداب لمحه در بیان محبت فرموده قدس سرّه
محبت نامه که چون طیور باشد که طیور را از دوزخ ترس و بیم نیست و از
بهشت امید نیست پس محب عارف و عاشق باید که مطلوبی و دیدار
حق سبحانه باشد از جان و از جمیع ماسوی گذشته بمضمون
وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ حَقَّ جِهَادِهِ مجاهده کند و ریاضت کشد
شیخ الشیوخ شهاب الملة والدین سهروردی فرمایند که
اگر برای مکاشفات و وصول بمقامات اولیا خلوت نشینی
پر ضلال و متضل باشی باید که مقصد در خلوت وصول بحق سبحانه باشد
بس لمحه در بیان خلوت فرموده اند قدس سرّه خا خلوت از خلوت
لام از لیل و واو از وفاست و تا از شهادت است بعضی خلوت
خلوت از ماسوای حق است سبحانه خانچه حق تعالی می فرماید اِنَّ
نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ اَشَدُّ وَطْئًا وَاَقْوَمُ قِيلًا وفا بعهود
حق سبحانه چه در روز میثاق وچه بعد ازان و آخر خلوت باید که
بمشاهده رساند چنانچه اکابر طریقت درین سلسلهٔ شریفه نسبت
اوّل را مجاهده و شب دویم مکاشفه و شب سیوم را مشاهده گویند

وہم فرمودہ اند قدس سرہ فرض خلوت ترک حرام ست قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم من اکل لقمۃ من الحرام لم ینظر اللہ تعالیٰ الیہ
اربعین صباحا یعنے ہر لقمۂ از حرام خورد و نظر رحمت نمی کند خدا
تعالیٰ بسوی وی چہل صباح و شرط خلوت انکہ از دل غیر سبحانہ را
بیرون آری و محبت وی سبحانہ را در دل گیری کما لمراد مع سن
یجب وہم فرمودہ اند کہ تا چون ابراہیم علیہ السلام نشوی
واز جملۂ اولیا نگردی خلوت نشینے ثمر در سان اربعین فرمودہ
اند قدس سرہ کہ میقات موسی علیہ السلام روز بود وواعدنا موسی
ثلثین لیلۃ فاتممنا ہا بعشر فتم میقاتہ اربعین لیلۃ وعدہ دادیم
موسی را علیہ السلام سی شب و تمام کردیم این سی شب را بدہ
دیگر و تمام شد میقات موسی چہل شب و عبادت حضرت رسالت
پناہی صلی اللہ علیہ وسلم در غار حرا چہل روز بودہ و اثر توبۂ داود
علیہ السلام بعد از سجدہ ہای داود علیہ السلام بعد از چہل روز بود
و اثر کبایر تا چہل روز ست چنانچہ در حق شارب خمر آمدہ است
در حدیث کہ لم یقبل اللہ تعالیٰ صلوتہ اربعین یوما یعنے قبول نمی

کند خداوند تعالی نماز شب خوار را چهل روز و همچنین بعد از و
فایت سو من فرشتگان چهل روز می گریند و حضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه وسلم در چهل سالگی مبعوث گشتن و آدمی چهل
روز نطفه است و چهل روز خون بسته است و چهل روز مضغه است
بنابرین مذکورات اکابر مشایخ قدس الله اسرارهم اربعین اختیار
نموده اند لمحه و هم فرموده اند که تا شریعت تمام نشود سزاوار
خلوت نباشد لمحه فرموده اند قدس سره و درین آیت کریمه است
کلم به الذرع اشارت بخلوت است چون بعضی دانه در سه روز
بیرون می آید و بعضی دانه در چهل روز بیرون می آید یعنی بعضی را ملکه
قابلیت تمام دارد در سه روز کمال رسد بدین جهت سه روز
خلوت می نشینند و بعضی در چهل روز بدان سبب که چهل روز
اختیار کرده اند لمحه در بیان حلال و حرام فرموده اند که یک لقمه
حرام باعث آن گردد که چهل روز حق سبحانه و تعالی بآن بنده
نظر نکند چنانچه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم می فرمایند که
من اکل لقمة من الحرام لم ینظر الله تعالی اربعین صباحاً و هم فرموده اند که

سلطان العارفین شیخ ابو یزید قدس سرّه بوالدهٔ خود گفت که
در هیچ طاعت حلاوت نمی‌یابم در زمانی که در شکم شما بوده ام
مبادا که لقمهٔ حرام خورده باشید که این اثر آن باشد والدهٔ ایشان
بعد از تفکر بسیار فرموده اند که دران زمان بخانهٔ همسایه در
آمده سرمه دان همسایه را بی رخصت وی گرفته سرمه در چشم خود
ازان سرمه دان کشیده ام این عدم اجابت ذکر و دعا اثر آن
باشد و بعد ازین نقل فرموده اند که ازین قیاس بکن که اثر لقمهٔ
حرام چون باشد و هم فرموده اند که عبادت خزینه است چنانچه حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده اند که العبادة مخزنة ومفتاحها
الدعاء واسنانها لقمة من الحلال یعنی عبادت خزینه است
و کلید وی دعاست و دندانهای وی لقمهٔ از حلال است و عن
ابن عباس رضی الله عنهما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله
تعالی ملک ینادی کل لیلة من اکل حراما لا یقبل منه صرف ولا عدل فسر
الصرف بالنوافل والعدل بالفریضة یعنی بدرستی که مر خداوند تعالی
راست فرشته که منادی می کند هر شب که هر کس که بخورد حرام را

قبول نمیکند خداوند سبحانه نماز وی نافله و فریضه ویرا و هم فرموده
اند که شبلی قدس سره شبی تا روز نماز گذارد و هیچ حلاوت عبادت
نیافت از والدهٔ خود پرسید معلوم شد که والدهٔ وی قدس سره
قبلهٔ گاز چراغ شخصی در راه افتاده بوده در خانهٔ خود کرانده بدان
سبب این تفرقه در شبلی قدس سره پیدا شد و فی الحدیث من اشتری
ثوبا بعشرة و فی ثمنه درهم من حرام لم یقبل الله صلوته ما دام علیه
منه شئ یعنی کسیکه جامه بخرد بده تنکه که دران یک تنکه حرام
باشد قبول نکند خداوند تعالی نماز وی را تا مادامی که بروی باشد
ازان جامه چیزی و هم می فرمایند که از لقمهٔ حلال شریعت و طریقت
و حقیقت میوه و هد و دل منور گردد قال صلی الله علیه وسلم من اکل
الحلال اربعین یوما نور الله قلبه و اجری ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه
و فرموده اند الله تعالی ذالدنیا یعنی هر که بخورد حلال را اجل
روز منور گرداند خداوند تعالی دل وی را و جاری گرداند حکمت را
از دل وی بر زبانش و در بعضی از روایات حدیث آمده که راه راست
نماید او را مسجد نه در دنیا و هم فرموده اند قدس سره که چون حضرت

رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم مأمور بسفر حقیقت گشتند چنانچه
حق جل و علا می فرماید که فاتبع ملة ابراهیم حنیفا احتیاج
برأس المال و بزاد و راحله و بسایر اسباب سفر پیدا شد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود مذکه المعرفة رأس مال والعقل اصل
دینی والحب اساسی والشوق مرکبی وذکر الله انیسی والتقی کنزی والحزن
رفیقی والعلم سلاحی والصبر زادی والرضا غنیمتی والفقر فخری
والخوف ازاری والحیاء ردائی والزهد حرفتی یعنی معرفت
رأس المال من است و عقل اصل دین من است و محبت اساس من است
و شوق مرکب من و یاد کرد خدا انیس من است و اعتماد بخدا گنج من
و غم و اندوه رفیق من است و علم سلاح من است و فقر فخر من
و ترس خدا شان من است و حیاء ردای من است و زهد پیشه
من است میفرمایند حضرت سلطان قدس سره که چون این مذکورات
باتمام رسد شریعت تمام شود و آنگاه سالک بطریقت در آید تا بحقیقت
رسد قال الامام الصادق رضی الله عنه علامة العارف ان لسانه
مشغول بالذکر والثناء و بدنه متعوب بالخدمة والوفاء و صدره مشروح

بالنور وأضيا و قلبه معمور بالشوق والرجا و ماله مبذول بالبر والعطا
وهمه مشهور في السما و نفسه متعلق بالآخره والاولى يعني نشانه
عارف آنست كه زبانش مشغول بذكر و ثنا خدا باشد و بدنش در
طاعت بخدمت و وفا باشد و سينه اش مشرح بنور و ضيا
باشد و دلش معمور بشوق و رجا باشد و دستش مبذول باحسان باشد
و نامش مشهور در آسمان باشد و ذاتش مقيد بكار آخرت
و ولي باشد حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم مي فرمايند كه لكل
شئ معدن و معدن التقوى قلوب العارفين يعني هر چيزي را
كاني هست و كان تقوى دل عارفان هست و هم فرموده اند حضرت
سلطان قدس سره كه چون در اين راه قدم زدي بايد كه بدين
مشغوف نشوي و از ينها بگذري و از اين مقامات بترسي كه حضرت
رسالت پناهي صلى الله عليه وسلم فرموده اند كه صاحب الورد ملعون و
يعني مغرور بورد نشوي چنانچه امام جعفر صادق رضي الله عنه
بر اعمال خويش سكريست وليكنوا كثيرا و هم فرموده اند قدس سره كه
چون قالب آدم عليه السلام تمام شد سوال واقع شد كه كيف اصوره

حق سبحانه فرموده که دعه حتی اصوره انا لا نه نظارة الخلق
فتصوره بالقدرة لا بآلة فبامر جبرئیل علیه السلام حتی یخرج من جواهر
سبعة جواهر فزین سمعها وجهه وترکب جوهرین فی عینیه سمی
بصرا وجوهرین فی اذنیه یسمی سمعا وجوهرة انفه یسمی شما وجوهرة فم
یسمی کلاما فزینه کما یستحق بنظارة الخلق یعنی سوال کردند که چگونه تصویر
کنیم آدم را حق سبحانه فرمود که بگذارید آدم را که من او را تصویر کنم
زیرا که آدم نظارهٔ عالم است پس تصویر نکنم آدم را بقدرت خویش
نه بآلت پس امر کرد جبرئیل را علیه السلام تا آنکه بیرون آرد از جواهری
هفت جواهر یک جواهر مزین ساخت روی آدم را بدو جوهر دو
چشم وی را و بدو جوهر دو گوش آدم را و بیک جوهر بینی وی را
و بیک جوهر زبان وی را پس تزیین داد چنانچه آدم نظارهٔ عالم است
و هم قدس سره فرموده اند که نظر گاه پادشاه معرفت قلب است
پس چون وی آراسته کرد و چنانچه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
مر فرمایند که لا ینظر الله الی صوركم ولکن ینظر الی قلوبکم واعمالکم یعنی
نظر نمی کند حق سبحانه بصور تهای شما یان ولیکن نظر می کند بدلهای

وکردارهای شمایان وهم قدس سره فرمایند که مقتدی باید که
در خدمت حق سبحانه باشد و دلش در محبت وی و زبانش در یاد وی
قال النفس محمد علیه السلام فی خدمت الرب جل جلاله وقلبه فی
محبة الرب جل جلاله ولسانه فی ذکر الرب جل جلاله وفواده فی رؤیة
الرب جل جلاله ووجهه فی سجدة الرب جل جلاله ویده فی عطیة الرب
جل جلاله ورجله فی القیام بین یدی الرب جل جلاله وبدنه فی خدمة
الرب جل جلاله ودعوته وهدایته الی الرب جل جلاله فکان من
فوقه الی قدمه مشغولاً بالرب جل جلاله لم یکن فیه حظ لغیر الرب جل جلاله
یعنی بدرستیکه روح محمد علیه السلام در خدمت پروردگار است
ودل آنحضرت در محبت وی است وزبانش در ذکر رب است ودل بصیرتش
در رؤیت اوست و رویش در سجدهٔ اوست و پایش در قیام اوست
وبدنش در خدمت اوست و خواندن وراه راست نمودن خلایق بسوی
اوست پس هست از سر تا قدم مشغول بوی و نیست در محمد حظی از جهت
غیر وی سبحانه وهم میفرماید قدس سره که بدن خود را چون رسول صلی الله
علیه وسلم بساز تا آنکه هدایت یابی و بحقیقت رسی چنانچه حق سبحانه

می فرماید که والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا یعنی آن جماعتکه
جهاد کردند در رسیدن بما هر آینه می نماییم راه های را که
بما رسند پس سعی تمام بجای ارتا چون حضرت علی رضی الله عنه شوی
چنانچه حضرت مصطفی علیه السلام میفرمایند که انا مدینة العلم
وعلی بابها یعنی من مدینه علمم وعلی در آن علم ست وهم
قدس سره فرموده اند که سعدان بمشایخ سبعة التوبة والارادة
والمقتدی والخلیفة والخواجه والشیخ والمشایخ یعنی سعدان مشایخ
هفت اند توبه وارادت ومقتدی وخلیفه وخواجه وشیخ
ومشایخ للتوبة ابتداء وانتهاء قال الشیخ الاستاذ ابو علی رحمة
الله علیه التوبة علی ثلاثة اقسام اولها التوبة واوسطها الانابة
وآخرها الاوبة فجعل التوبة بدایه والاوبة نهایه والانابة اوسطها
من تاب خوف العقوبة فهو صاحب توبة ومن تاب طمعا فی الثواب فهو
صاحب الانابة ومن تاب مراعاة للامر لا للرغبة فی الثواب ولا
للرهبة من العقاب فهو صاحب اوبة یعنی شیخ ابو علی رفاق
رحمة الله فرماید که توبت بر سه نوع ست اول او توبت وآخرش

اوبت واوسطا وانابت بس کردانید توبت رابدایت واوبت را
نهایت وانابت راوسط کسیکه توبه کرد از ترس عقاب بس
انکس صاحب توبت است وهرکه توبه از جهت طمع ثواب کرد بس او
صاحب اوبت است وهرکه توبه کرد از جهت رعایت امر نه از جهت
ثواب ونه از جهت ترس بس او صاحب انابت است وقال بعض اهل
التحقیق التوبة صفة المؤمن قال الله تعالی وتوبوا الی الله جمیعا ایها
المؤمنون والانابت صفت الاولیا، قال الله تعالی من خشی
الرحمن بالغیب وجاء بقلب منیب والاوبت صفت الانبیا،
والمرسلین قال الله تعالی نعم العبد انه اواب گفته اند بعضی از
اهل تحقیق که توبت صفة مومن است چنانچه حق سبحانه فرماید که
توبت کنید بخدای همگی مومنان وانابت صفت اولیا، وهمچنین
حق سبحانه فرماید که هرکه ترسد رحمن را بجهت غیب وآید که بدل سلیم از
کفر واز غیر واوبت صفت پیغمبران است علیهم السلام چنانچه حق
سبحانه فرماید که سنگوینده است اوب بدرستیکه وی اواب است
والاواب کثیر الذکر والدعا جهرا وهم قدس سره فرمایند که عن ابی عثمان

انه قال ثواب اذا صح العبد مقام التوبة ثم نقل الی مقام الخوف ثم نقل الی
مقام الرجاء ثم نقل الی مقام الصالحین ثم نقل الی مقام المریدین ثم نقل الی
مقام المتقین ثم نقل الی مقام المحبین ثم نقل الی مقام المشتاقین ثم
نقل الی مقام الاولیاء ثم نقل الی مقام المقربین از ابی عثمان منقولست که
گفت که ثواب داده می شود بنده را وقتیکه بنده بمقام توبه رسد
پس ازان نقل کند بمقام خوف پس ازان نقل کند بمقام رجا پس
ازان نقل کند بمقام صالحان پس ازان نقل کند بمقام مریدان
پس ازان بمقام متقین پس ازان بمقام محبین پس ازان بمقام
مشتاقین پس ازان بمقام اولیا پس ازان بمقام مقربان انتقال کند
وقال علی رضی الله عنه التوبة قصار المذنبین وبضاعة المسیئین
ونشاط الصدیقین وسلوة المحبین ورضاء رب العالمین یعنی گفتند
حضرت علی رضی الله عنه توبه پاک کند گناه گناه کاران را و راس
المال بدکاران راست و نشاط صدیقان راست و سلاح محبان و رضاء
رب العالمین است قاعدة فی التوبة للتائب ثمانیة اشیاء الاول
غفران الذنوب کما قال الله تعالی وانی لغفار لمن تاب الثانی

الفلاح کما قال اللہ تعالٰی وَتُوبُوا اِلَی اللہِ جَمِیعًا اَیُّهَا الْمُؤْمِنُونَ
لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ الثالث الرَّحمۃ کما قال اللہ تعالٰی عَسٰی رَبُّکُمْ اَنْ یَرْحَمَکُمْ
الرابع المحبۃ کما قال اللہ تعالٰی اَلتَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الآیۃ الخامس
المحبۃ قال اللہ تعالٰی اِنَّ اللہَ یُحِبُّ التَّوَّابِینَ السادس التبدیل
قال اللہ تعالٰی فَاُولٰئِکَ یُبَدِّلُ اللہُ سَیِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ السابع التفکر
قال اللہ تعالٰی عَسٰی رَبُّکُمْ اَنْ یُکَفِّرَ عَنْکُمْ سَیِّئَاتِکُمْ الثامن العفو قال اللہ
تعالٰی وَهُوَ الَّذِی یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَیَعْفُوا عَنِ السَّیِّئَاتِ

یعنی مر تائب را هشت خصلت اوّل آمرزش گناه چنانچه حق سبحانه
می فرماید که بدرستی که من آمرزنده گناهم مر کسی را که توبه کرده است دوم
فلاح است چنانچه حق سبحانه مر فرماید که توبه کنید همگی شما ای مؤمنان
بخدای تا آنکه فلاح یابید سیوم رحمت چنانچه حق سبحانه فرماید
عَسٰی رَبُّکُمْ اَنْ یَرْحَمَکُمْ یعنی امید است که پروردگار شما یان رحمت
کند شما یان را چهارم حج چنانچه حق سبحانه فرماید اَلتَّائِبُونَ
الْعَابِدُونَ یعنی توبه کنندگان عبادت کنندگانند پنجم
محبت چنانچه حق سبحانه فرماید اِنَّ اللہَ یُحِبُّ التَّوَّابِینَ یعنی

خدای تعالی دوست می دارد تائبان را ششم تبدیل سیآت بحسنات
چنانچه حق سبحانه فرماید فَاُولٰئِکَ یُبَدِّلُ اللّٰهُ سَیِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ یعنی
تبدیل می کند خدای تعالی سیآت تائبان را بحسنات هفتم تکفیر
چنانچه حق سبحانه فرماید عَسٰی رَبُّکُمْ اَنْ یُکَفِّرَ عَنْکُمْ سَیِّئَاتِکُمْ یعنی
امیدست که پروردگار شما یان پوشد گناهان شما یان را هشتم
عفو چنانچه حق سبحانه فرماید وَهُوَ الَّذِیْ یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهٖ
وَیَعْفُوْا عَنِ السَّیِّئَاتِ یعنی خدای تعالی قبول میکند توبه را از بنده
کانش و عفو می کند گناهان را قال حکیم قدس سره الارادة مطالبة القلب غذاء
الروح من طیب النفس گوید حکیم رحمة الله ارادت طلب کردن دل است
غذاء روح را از جهت خوشی نفس و عن ذی النون المصری قدس سره
قال الارادة الفراغ لامر الله والثقة بوعد الله ودوام قرع باب الله
واز ذوالنون مصری رحمة الله منقول است که گفت ارادت فراغ است
مر حکم الهی را و اعتماد است بوعدهٔ الهی و دایما باید که بگوید در خدای را و هم
فرماید قدس سره هر که در کوفت بدرگاه رسید و قال الجنید قدس سره
الارادة ان یعتقد الانسان الشیء ثم یعزم علیه ثم یریده والارادة

بعد صدق النیة کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لکل امری ما نوی
والمرید الذی اعرض قلبه عن کل شیء دون الله وگوید جنید رحمة الله
ارادت آنکه اعتماد کند آدمی چیزی را پس از آن جزم کند بر آن چیز
پس از آن اراده آن کند و ارادت بعد از صدق نیت است
چنانچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم می فرمایند که هر کس راست آنچه نیت کند
و مرید آنست که اعراض کند از هر چه غیر حق سبحانه است قال ابوبکر الواسطی
رحمة الله المرید الذی یحفظ مراد الله فیه ابوبکر واسطی گوید مرید آنکه
حفظ کند مراد الله را در خودش و قال بعضهم الارادة ان ترید ما یرید
مرادک کما روی ان الله تعالی قال فی بعض کتابه عبدی یرید و اما ما
ترید ولا یکون الا ما ارید و بعضی از اکابر گویند که ارادت آنکه
اراده کنی آنچه اراده می کند مراد تو چنانچه مرویست که حق تعالی
گفت در بعضی از کتب خود که بنده من اراده می کند و حال آنکه من اراده
نمی کنم و پیدا نشود مگر آنچه من اراده می کنم و عن انس بن مالک رضی الله عنه
عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال اذا اراد الله بعبد خیرا جعل له العقوبة
فی الدنیا و اذا اراد الله بعبد شرا حتی امسک علیه حتی یوافیه یوم القیمة یعنی

پیغمبر صلی الله علیه وسلم میفرمایند که چون اراده کند خدای به بنده
بدی را تا آنکه نگاه دارد بروی تا آنکه وافی دهد محنت را در قیامت
وسئل جنید رحمة الله علیه ما للمریدین فی مجاهدات الحکایات یعنی
نفع چیست در سخنان اکابر قال الحکایات جند من جنود الله تعالی
یقوی بها قلوب المریدین فقیل له هل فی ذلک شاهد قال نعم قوله تعالی
وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ یعنی جنید
فرمود سخنان اکابر چون لشکری ست از لشکرهای الهی قوی می
گرداند بدان دلهای مریدان را پس از آن بعضی از جنید رحمة الله در آن
شاهدی طلب کردند جنید فرمود که آری شاهد قول حق سبحانه است یعنی
بیان می کنیم بر تو ای محمد از سخنان پیغمبران آنچه آرام گیرد باو
دل تو وعن ابن عطا رحمة الله انه قال غذاء المریدین فی الطاعات
وغذاء الزاهدین فی ذکر الثواب وغذاء العارفین فی المحبة والمناجات
یعنی ابن عطا رحمة الله گفت که غذاء مریدان در طاعت و غذاء
زاهدان در بیان ثواب و غذاء عارفان در محبت و مناجات است
قال یحیی ابن معاذ رحمة الله المرید لا یسکن قلبه الا فی اربع مواضع

ففی بیته او مسجده او مقبرة او مکان خلوته لا یراه احد الغیر یحیی
ابن معاذ گفت که مرید آرام نگیرد دلش مگر در چهار موضع در خانه
یا در مسجد یا در قبرش یا در جائی که نه بیند او را هیچ کس غیر النبی
صلی الله علیه وسلم طال شوق الابرار الی لقائی وانا الیه اشد شوقا پیغمبر
صلی الله علیه وسلم میفرمایند که طویل است شوق ابرار بلقاء من و حال آنکه
من قوی ترم بوی از روی شوق و سئل الجنید قدس سره عن المرید قال المرید
یتولاه سیاسة العلم والمراد یتولاه رعایة الحق لان المرید یسیر والمراد
یطیر فمتی یلحق السائر الطائر یعنی سوال کرده شد جنید را رحمة الله از مرید
فرمود مرید سایر است و مراد طایر پس چگونه رسد سایر بر طایر
سئل محمد ابن سلیمان رحمة الله فقال المرید المستوفی والمراد المستوفی
یعنی سوال کرده شد محمد ابن سلیمان را رحمة الله از مرید گفت مرید طالب
استیفا است و مراد مطلوب دران و اما الکلام فی المقتدی می فرمایند قدس سره
صحبت سه نوع است اول صحبت بفوق خود و این در حقیقت خدمت است
دویم صحبت بدون خود و این باید که مقارن شفقت و مرحمت
باشد سیوم صحبت بمساوی خود و این صحبت بطریق ایثار و مروت

وفتوت است اما صحبت بفوق خود باید که ترک اعتراض و حمل آنچه از
وی صادر شود بر صلاح باشد قال بشر الحافی قدس سره صحبت الاشرار
یورث سوء الظن بالاخیار یعنی صحبت به بدان مورث بدگمانیست
به نیکان و هم می فرمایند که تا ارادت کلی حاصل نشود اقتدا را نشاید
تا آنکه در آفت بافتد بدانکه ارادت کلی از هستی برآمدن است و در نیستی
درآمدن است و مراد خود را مراد خود گردانیدن است حجة الحق محمد
التاج قدس سره فرماید که نیست شو تا هست گردی اما فتوت که در قسم
سیوم مذکور است قال سهل قدس سره الفتوة رجوع النفس عن طلب
حفظها یعنی فتوت رجوع نفس است از طلب حفظ خود و قال ابو الحسن النور
رحمه الله الفتوت ان یعمل فی السر ما لا یستحیی منه فی العلانیة الفتوة صدق
عند الخفاء والبذل عند المسکنة یعنی فتوت آنکه عمل کند در پنهانی
آنچه حیا نکند از کردن آن در علانیه و فتوة راستی است نزد محنت
و بذل است نزد مسکنت و قال اهل المعرفة الفتوة ان یکون خصماً لربه
علی نفسک یعنی فتوة آنکه خصم باشی از جانب حق سبحانه بر نفس خود و عن جعفر
رحمه الله عن ابیه عن جده رضی الله عنهم ان النبی صلی الله علیه وسلم قال

یا علی لفتیان امتی عشر علامات قال یا رسول الله ولامتک فتیان
قال الفتوة الاولی من فتوة امتی قال وما تلک العلامات یا رسول الله
قال صدق الحدیث والوفاء بالعهد واداء الامانة وترک الکذب و
الترحم للیتیم واعطاء السائل وبذل السائل وقری الضیف ورأسهن
الحیاء فرمودند پیغمبر صلی الله علیه وسلم که ای علی مر جوان مردان امت
را ده خصلت است گفت علی یا رسول الله و مر امت ترا جوانمردان
هستند حضرت فرمودند که جوانمردی اول از امت من است گفت
علی این ده علامت کدام است یا رسول الله حضرت فرمودند که
راستی در سخن وفا در عهد و اداء امانت و ترک دروغ و ترحم بر یتیم
و دادن چیزی بگدا و دادن نذور و میهمانی و مر ایشان حیاست
قال النصرابادی رحمه الله المروة شعبة من الفتوة وهی الاعراض عن الکونین
یعنی مروت شعبه است از جوانمردی و جوانمردی اعراض
از دنیا و آخرت است و عن الفضیل رحمة الله علیه انه قال کان یوسف علیه
السلام رأس الفتیان ثم قرأ قوله تعالی لا تثریب علیکم الیوم فضیل
رحمه الله گفت بود یوسف علیه السلام سر جوانمردان پس از آن آیت این

خواند که لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ یعنی گفت یوسف مر برادران را که
سرزنش نیست بر شما یان امروز و قال اہل المعرفۃ ان لا یذخر العبد
و لا یعتذر و ان لا یکون بالاعطآء افرح من الاخذ و یذکر النعمۃ
و ینسی المعصیۃ یعنی گفت بعضی از اہل معرفت که ذخیره نمی کند بنده
و عذر نمی گوید و نمی باشد بداد ن خوش تر از گرفتن یعنی هر دو
پیش وی برابر ست و یاد می کند نعمت را و فراموش می کند معصیت را
یعنی معصیت نمی کند و قال الحکیم رحمۃ اللہ المروۃ ترک معصیۃ اللہ
و الحیاء من اللہ و المحافظۃ علی طاعۃ اللہ لوجہ اللہ یعنی حکیم گوید مروت
ترک معصیت ست از جهت حیا از خدا و محافظت ست بر طاعت خدا
از جهت ذات خدا در حالتی که منقطع از غیر خدا و واصل بخدا ست
و عن محمد ابن جهیم رحمۃ اللہ انہ قال جمیع المروۃ فی قول اللہ عز و جل ان
اللہ یامر بالعدل و الاحسان محمد ابن جهیم رحمۃ اللہ گوید که جمیع
مروت مندرج ست در این قول خدای که ان اللہ یامر بالعدل
و الاحسان یعنی بدرستی که الله تعالی امر می کند بعدل و نیکوئی و هم
میفرماید قدس سره که مقتدی باید که صحبت با کبار دارد و با صاغر

صحبت ندارد تا خلافت را شاید الرابع الخلیفه میفرمایند قدس سره که
شیخ چون سفر کند خلیفه نصب کند باید که خلیفه بصوفیه بشفقت
و مرحمت و فتوة و مروت صحبت دارد اول بدعا مشغول شود و بی
اجازت خلافت جایز نیست لمحه بدانکه اجازت و رخصت دو نوع است
اول اجازت جزئی است و آن اجازت ذکر و او را در صحبت و خلوت
و ارادت و اعتکاف و امثال آن است و جمیع آنرا خدمت گویند و
اقدام برین مذکورات درین اجازت جزئی کالفرض است دویم
اجازت و رخصت کلی است و آنرا مختار سلسله گویند چنانچه شیخ
گوید فلانرا مختار سلسله گردانیدیم و این مجاز مختار است و آنچه خیریت
سلسله دران است چنان کند و اگر وقت مقتضی ذکر است ذکر گوید و الا
ترک کند لمحه بدانکه ارادت نیز بر دو نوع است اول ارادت جزئی و آن
ترک عصیان است دویم ارادت کلی و آن ترک ما سوی است و این
ثانی موجب اجازت کلی است چنانچه حضرت عزیزان شیخ خدای داد
قدس سره وقتی که حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره بایشان ارادت
ثانیه کرده اند فرموده اند که این ارادت مولانا ارادت کلی است

ارادت کلی را اجازت و رخصت کلی لازم است ایشان را اجازت
کلی داده اند و حضرت عزیزان ما قدس سره در وقت بیماری
اواخر این فقیر را فرمودند که ارادت بکن که این ارادت کلی است
ارادت کلی را رخصت کلی لازم است با وجود عدم استطاعت
عنایت نموده رخصت کلی دادند و پیش ازین در مجالس دیگر عنایت
نموده بودند و هم درین ضعف در غیبت این فقیر عنایت
نموده مختار سلسله فرموده اند بیت بی عنایات حق و خاصان
حق گر ملک باشد سیاهستش ورق ؛ بدین امیدها شاخ در شاخ ؛
بدرگاه تو ما گشتیم گستاخ ؛ اللهم لا تصلنا بعد اذ هدیتنا لمحه ؛
خلیفه را شش چیز لازم است کما قال بعض اهل المعرفة جواهر البر
ست کتمان الفقر حتی یظن الناس انه غنی و کتمان الصدقة حتی یظن
انه بخیل و کتمان الغضب حتی یظن انه مریض و کتمان الشدة حتی
یظنوا انه متنعم و کتمان المرض حتی یظنوا انه صحیح و کتمان الاعمال
الصالحة حتی یظنوا انه لن یعمل عملا صالحا یعنی جواهر خوشی و نیکوئی
یعنی اصل و اساس آن شش است نهان داشتن فقر که تا گمان

برندآدمیان آنکه وی غنی است نهاد دادن صدقه تا که گمان برند
آدمیان که بخیل است و نهادن داشتن غضب تا که گمان برند آدمیان
که بیمار است و نهان داشتن شدت تا که گمان برند که مستعم است
و نهان داشتن بیماری تا که گمان برند که صحیح است و نهان
کردن اعمال صالحه تا که گمان برند که اصلا عمل نکرده است و هم می
فرماید قدس سره که چون خلیفه نظر با عمال خود کند آنچه نیکوترین
اعمال اوست بدان مواظبت نماید تا آنکه دیگران بوی اقتدا نمایند
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اختار اربعا علی اربع اکرمه الله تعالی
باربع من اختار الصبر علی الجوع والتواضع علی التکبر والطاعة
علی المعصیة والجماعة علی الفرقة اعطاه الله تعالی عیش السعداء وموت
الشهداء وشفاعة الانبیاء وستر الحساب بغیر حساب صلی الله علیه وسلم
می فرمایند که هر که اختیار کند چهار چیز را بر چهار چیز اکرام کند و را حق
تعالی بچهار چیز کسیکه اختیار کند صبر را با وجود جوع و تواضع را بر تکبر
و طاعت را بر معصیت و جماعت را بر فرقت ازان بدهد حقتعالی
انکس را عیش سعدا و موت شهدا و شفاعت انبیا و آسان حساب

الخاص فی الخواجہ میفرمایند قدس سرہ کہ واعلم ان العباد متفاوتہ فی المعرفۃ
قوم عرفوہ بالقدرۃ فاعتقدوا خوفہ قوم عرفوہ بالفضل فاعتقدوا
رجاءہ قوم عرفوہ بالکرم فاعتقدوا حسن الظن لہ قوم عرفوہ بالوفا
فاعتقدوا الصدقہ قوم عرفوہ بالرحمۃ فاعتقدوا الثقہ بہ قوم عرفوہ
بالعظمۃ فاعتقدوا بالرہبۃ قوم عرفوہ بالعدل فاعتقدوا بالرضا
وقوم عرفوہ بالغنا فاعتقدوا الفقر علیہ قوم عرفوہ بالرحمۃ فاعتقدوا
محبتہ یعنی بدانکہ بندگان متفاوت اند در معرفت خدا قومی
شناسند وی را بقدرت پس اعتقاد کنند ترس وی را وقومی شناسند
بفضل پس اعتقاد کنند رجاء وی را وقومی شناسند وی را بکرم
پس اعتقاد کنند حسن گمان بروی را وقومی بشناسند ویرا بوفا پس
اعتقاد کنند بصدق وقومی بشناسند ویرا برحمت پس اعتقاد کنند
باعتماد بوی وقومی شناسند ویرا بعدل پس اعتقاد کنند برضا بوی
وقومی شناسند ویرا بغنا پس اعتقاد کنند فقر واحتیاج غیر را بروی
وقومی شناسند وی را باحسان پس اعتقاد کنند محبت ویرا فرماید کہ
چون مقامات معرفت واضح گشت بدانکہ خواجہ است کہ بجمیع مقامات

برسد تا آنکه مستحق اسم خواجه شود ثم قال قدس سره اما مقام الخوف
النظر والمحاسبة ومقام الرجاء الحرص والرغبة ومقام حسن الظن الحیاء
والمراقبة ومقام الثقة السکون والطمانینة ومقام الرهبة الخشیة ومقام
الرضا ترک الاختیار والشهوة ومقام التوکل الحول والقوة ومقام
الفقر التذلل والمسکنة ومقام المحبة الرؤیة اما مقام خوف نظر در اعمال
خود و محاسبه آنست ومقام رجا حرص در بنده که و رغبت در آنست
ومقام حسن ظن حیا و مراقبه است ومقام ثقه و سکون و اطمینان است
ومقام رهبه خشیت است ومقام رضا ترک اختیار و ترک شهوات
ومقام توکل حول و قوت است ومقام فقر تذلل و مسکنت است یعنی
خوار داشتن نفس ومقام محبت رؤیت وهم میفرمایند قدس سره
که ای خواجه چون بمقام شیخ رسیدی و دانستی آنچه دانستی پس عمل را
فراموش مکن و با عمل باش بیت گر عمل با علم تو همرنگ نیست جبه
دستار دانشمند نیست وهم می فرمایند قدس سره که خواجه باید که
با تواضع و بر چنانچه حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم می فرمایند که
من تواضع رفعه الله ومن تکبر خذله الله اللهم ارزقنا میفرمایند قدس سره که

مقام شیخوخت بس دشوارست باید که علل و خلل آدمیان را از ایشان
دور گرداند بمقام قلب سلیم رساند و هم میفرمایند قدس سره که اگر خواهی که
بمقام شیخوخت رسی ظاهر و باطن تو باید که بحق مشغول باشد منظور و مقصود
تو جز حق سبحانه نباشد و مراقب وی باشی سبحانه بیت یک چشم زدن غافل
ازان ماه نباشی ترسم که نگاهی کند آگاه نباشی رو بر در دل نشین
کان دلبر خرگاهی یا نیم شبی آید یا وقت سحرگاهی اگر در میان
خلق درآیی و چشم تو بر پادشاهان افتد فکر کنی و گویی که همه پادشاهان و
گدایان درگاه ویند سبحانه آیت کریمه قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ مُبَیِّن
آنست که یعنی بگوی ای محمد ای بار خدایا ای صاحب پادشاهی
و بر عالمان نظر افکنی دانی که همگی مستمد از ویند سبحانه وَفَوْقَ
كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ یعنی بر بالای هر عالم علمی ست مؤید این معنی ست
و اگر برحمت و شفقت عالمیان چشم اندازی بیقین دانی که همه ازوست
چنانچه حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم ازین معنی خبر میدهد و می فرماید
که ان الله تعالی مائة رحمة بدرستیکه مر خداوند تعالی را صد رحمت ست
و یک رحمت ازین صد را بعالمیان عنایت نمود و هم می فرمایند قدس سره

که بوستان زمین معرفت است و بوستان آسمان جنت است
و مر بوستان زمین را هفت دیوار و هفت در است نمیرسد بنده
بآن بوستان تا که ازین دیوارها و درها بگذرد و دیوار اول نقره
و ثانی طلا و سیوم دُرّ و مروارید چهارم اجل و هذه امثال بالسور الاولی
اقرار العبد بفنائه و بقاء سیده والثانی شهادة ان لا اله
الا الله بوحدانیة سیده والثالث قول لا اله الا الله محمد رسول
الله والرابع الایمان والخامس الاسلام والسادس التوحید والسابع
الیقین یعنی دیوار اول ازین هفت دیوار معرفت اقرار است
بفناء بنده یعنی دنیا و بقاء مولی دویم شهادة است بوحدانیة
حق سبحانه سیوم گفتن کلمه طیبه چهارم تصدیق بمضمون آن
پنجم تسلیم و انقیاد و اطاعت مولی ششم توحید یعنی منظور بنده
ذات وی باشد سبحانه پس هفتم یقین یعنی اطمینان و استقامت
بر توحید والله اعلم بالصواب و حقیقة الکتاب و اما الابواب قال
النبی صلی الله علیه وسلم سال جبرئیل علیه السلام محمداً علیه الصلوة
والسلام فقال ان تؤمن بالله فهذا باب واحد و ملائکته فهذا

باب ثانٍ وکتبه فهذا باب ثالث ورسله فهذا باب رابع والیوم الآخر
فهذا باب خامس والقدر خیره وشره من الله تعالی فهذا باب سادس
والبعث بعد الموت فهذا باب سابع اما درهای معرفت فرمودند
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که سوال کرد جبرئیل علیه السلام محمد را
صلی الله علیه وسلم پس رسول صلی الله علیه وسلم فرمودند آنکه ایمان
آری بخدا پس این یک است از درهای معرفت و دیگر آنکه
ایمان آری بملائکهٔ خدا و این در دویم است و دیگر آنکه ایمان آری
بکتابهای وی سبحانه پس این در سیوم است و دیگر آنکه ایمان آری
به پیغمبران خدای پس این در چهارم است و دیگر آنکه ایمان آری
بقدر که عبارت از ثابت در لوح محفوظ است خواه خیر و خواه
شر همگی از خدایست و در وی مسطور است پس این در ششم است
و دیگر آنکه ایمان آری بر زنده شدن بعد از مردن پس این در
هفتم است فاذا اراد العبد دخول بستان المعرفة فی الدنیا و
بستان الجنة فی الآخرة فسعی له اقرار بلا شرک و شهادة بلا تهمة و قول
لا اله الا الله بلا شبهة و اذا اقر العبد بهذه الاشیاء فیدل علی انه

دخل بستان معرفة واذا دخل البستان یری فیه الاشجار والثمار
والانهار فبری قدام قلبه صفی شجر سن التوکل والیقین والاخلاص
وعن یسار قلبه صفی شجر سن الخوف والرجاء وعن وراء قلبه صفی شجر سن
الدهار والقناعة والرضاء ووسط هذه الاشجار شجر المعرفة اصلها ثابت
والقلب وفرعها فی السماء عند الله واصل هذه الشجرة المعرفة
وفرعها القربة وورقها الوصلة وثمرها الرؤیة واذا نبتت شجر المعرفت
حتی سمع ریح الربوبیة ویسر سحاب المسرة یمطر علی العارف بالرحمة
والکرامة والشرف واللطف والالطاف وهم درین مقام فرموده اند
قدس سره که چون احوال من بچاکشد ظاهر و باطن آباد گردد و چون این
احوال انصاف یابد بوستان ارض وهی آباد کشته سزاوار بوستان
سماشود یعنی مستحق جنت کردد وبعده میفرمایند که در بوستان
آسمان چهار نهرست کما قال الله تعالی مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِی وُعِدَ
الْمُتَّقُونَ فِیهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَیْرِ آسِنٍ الآیه وفرموده اند
قدس سره خواص اهل معرفت فرمایند در بوستان معرفت نیز چهار
نهرست اول نهر الالاء دویم نهر النعماء سیوم نهر المهنیة چهارم نهر الربوبیة

المعرفة افضل من الجنة در بوستان وی از نهر الآلاء سیراب گردد
واز نهر النعماء که تذکر منست آب خورد واز نهر المهیمنه شوق و محبت و
مودت از عطش خلاصی یابد واز نهر الربوبیه عشق از پستکی رهایی یابد
و ینبوع و بحار این انهار قلب عارف است چون سالک از نهر الآلاء
سیراب گشت منسلک گردد و چون از نهر النعماء آخورش یافت
ذاکر اتمنان شود و چون از نهر المهیمنه آب یابد مشتاق گردد و چون
از نهر الربوبیه آب دهد عاشق گردد آنگاه گوید رباعی معشوق
زد از میکده ام بانگ تعال ؛ داد از می عشقم قدحی مالامال ؛ از درد سر
خرد شدم فارغ بال ؛ برداشتم افغان بتقاضای وصال ؛ قلق و
اضطراب در عاشق پیدا گردد و بحیث لا یقر و لا یستقر بعده فرمایند
قدس سره چون حق سبحانه اراده آن کند که بنده در انابت سکون و
قرار یابد پس فرماید باد محبت را که بر نهر الآلاء وزد تا انابت در موج
آید بنده در انابت مطمئن گردد و همچنین این باد در نهر النعماء
وزد آن نهر در تموج آمد بنده کمین در آن حین در تذکر منست تمکین شود
و چون اراده سکون و آرامش بنده در شوق و ذوق شود آن باد بر نهر

المهمنیه وزد موج آن نهر بجهت آن ریح مسکن دل مشتاق گردد
وهمچنین آن باد چون در نهر الربوبیه وزد موج آن نهر مسکن محبت در
محبت گردد پس عارف گاه غریق در انابت است وگاه غریق
در تذکر منیت است وگاه غریق در شوق وگاه غریق در محبت است ثم یرسل
ریحین حتی یهجا علی قلبه ریح العصمة وریح التوفیق فریح العصمة ینفی
جمیع المعاصی والمحارم وریح التوفیق یؤدی جمیع الطاعات والخیرات
فمن یسقی قلبه من هذه الانهار الاربعة ینبت اربعة اشجار فی قلبه
والوان النبات فکل قلب وجد ظل نهر الآلاء حوله ترح الانابة و
کل قلب وجد نهر المهمنیه ینبت حوله شقایق الشوق وکل قلب وجد نهر
الربوبیه ینبت حوله یاسمین المحبة فلا یکون بستان فی الدنیا و
الآخرة اطیب ریحا من بستان العارف یکون ریح بستان
العارف حظ الملائکه وحظ ارواح انبیاء والمرسلین وکل احد له بستان
تبعا عهد بستانه والله صاحب هذا البستان تبعا عهد بستانه
مما یحتاج العبد وقد قیل سعی العبد ان یعرف اربعة اشیاء حتی یکون
عارفا النفس والروح والقلب والفکر فرموده اند قدس سره که اگر

خواهی عارف کردی پاک نفس شو و پاک روح و پاک دل و صاف فکر
چون چنین شوی سزاوار سیصد و شصت نظر کردی و در سه
مرغزار بحری اوّل روضة الحفاد دویم روضة الآلاء سیوم روضة
النعماء و هم قدس سره فرمایند کل من یحفظ قلبه تحت العرش و ینبسط
الی الله تعالی فاذا انبسط الی الله رفع الحشمة و اذا رفع یدخل فی الحجاب
فاذا دخل فی الحجاب تذکر خفا نفسه و حلم مولاه فیعتذر من هولاء
فقبل الله عذره و یعفوه و یخشو لسانه بالحکمة و عینه بالعبرة و
نفسه بالخدمة و اذنه باستماع الحکمة و یده بالعطیة و قلبه بالمحبة ثم
یحرقه و ینصحه فی شوقه و محبته حتی یهتدی الی الطریق لا من القدام
و لا من الخلف و لا عن الیمین و لا عن الشمال ثم یجوز بالمنة و یذر فی قلبه نظر
المحبة و هو الاسا و الحیاء و الرجاء و الخوف ثم یرسل سحاب المنة حتی
یمطر فی قلبه مطر الکرامة فینبت شجرة المعرفة و یخرج خمسة اغصان
غصن یبلغ الی العرش الثانی الی المشرق الثالث الی المغرب الرابع
الی الافق الایمن الخامس الی الافق الایسر و الغصن الذی یبلغ الی
العرش یکون مادة السعادة و ثمرته المناجات مع المولی ففی کل طرفة یصدر

على قلبه عبدي لم ازل و لم ازال و انت لم تكن و لا يكون فلو شك
برحمتي محبة العبد بالفكرة يا مولاي انت لم تزل و لا يزول و انا لم اكن
ولا اكون فلوي فيقول الله عز و جل لو شك برحمتي فهذه مناجات
العارف مع الله بالبقاء و مع نفسه بالفناء فانظر هل فيك هذه
المناجات ام لا و الغصن الذي يبلغ الى المشرق يكون ماءه ماء
الكرامة و ثمرته اداء الخدمت ففي كل طرفة يصدر على قلبه عبدي اول
مني و اعيد لي فيحبه العبد بالفكرة يا مولاي اذنوا اليك و اعبدك فيقول
الله عز و جل اني اعطيتك حلاوة الطاعة و اكرمك صفاوة الخدمة و الغصن
الذي يبلغ الى المغرب يكون ماءه ماء المحبة و ثمرته علم العزة و تحت العزة
الفكر و تحت الفكرة الطاعة و تحت الطاعة الربوبية و منشور الطاعة ظل
الدعوة ففي كل طرفة يطرق على قلبه عبدي ادع الخلق من معصيتي
الى طاعتي فيحبه العبد بالفكرة يا مولاي ادعوهم الى طاعتك و الغصن
الذي يبلغ الى الافق الايمن يكون ماءه ماء الانابة و ثمرته التذكر ففي
كل طرفة يطرق على قلبه ان في الازل ذكرتك و لا ازال اذكرك فاذكروني
فيما بين ذكري و هو قوله تعالى فاذكروني اذكركم فاذكرك مرتين

حین تذکّرنی مرّة فیحییه العبد بالفکرة یا مولای اذکرک ذکراً دائماً
لا اساک طرفة عین والغصن الذی یبلغ الی الافق الایسر یکون ماءه
ماءه الاوبه وثمرته رؤیة المنه ففی کل طرفة یطرق علی قلبه عبدی من
عرفک ومن اکرمک بالاخلاص والایمان والاسلام والیقین فیحییه العبد
بالفکرة انت عرفتنی واکرمتنی یا مولای فهو حال العبد کحال الخلیل صلوات
الله علیه وسلامه کما قال الله تعالی جل جلاله وعم نواله ولا اله غیره فی
کتابه الذی خلقنی فهو یهدینی والذی هو یطعمنی ویسقینی اللهم
ارزقنا المقام السابع فی المشایخ لمحه ای عزیز من چون حال
شیخ معلوم ومبین شد باید که شیخ اقتدا بمشایخ قدس الله
اسرارهم بکند اولئک الذین هدی الله فبهدیهم اقتده چنانچه
قدس سره میفرمایند چون سالک بمنزل ومقام مشایخ رحمهم الله رسد
باید که علم ایشانرا بداند وهمیشه ترسان ولرزان باشد تا از آن
منزل نافتد والمخلصون علی خطر عظیم نفس را مطمئنه کرداند روح را
بمقام انسان رساند ودل را بمقام سلیم رساند زبان را از مالایعنی
ودل را از ماسوی سوی کرداند تا عقل امیر وحاکم وی کردد چنانچه در اخبار

آمده که طوبی لمن کان و چون بدین منوال حال بنده سالک گردد آنگاه
چون بنده ربی گوید حق سبحانه لبیک عبد گوید و چون بوستان
معرفت آراسته شد و نفس مطمئنه و دل سلیم شد و بمقام انسانی
رسید و عقل امیر و فکر صالح گشت در پیش پادشاه چهارده شمع
افروزند از چهار نهر سیراب گردد نهر الآلاء نهر النعماء نهر المهیمنه نهر
الربوبیه طایر الهام مذکر ملهم سبحانه مشغول گردد و چون چنین شود
حق سبحانه بر دل صنوبری وی سیصد شصت نظر کند و از هفتاد
مقام گذشته بحقیقت رسیده بمنزلگاه مشایخ رحمهم الله برسد
و بر وی شکرانه واجب شود چنانچه مولانا شمس الدین تبریزی قدس سره
از برای لاقات عارف رومی قدس سره سر خود را شکرانه گفت
و حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم درین مقام فرمودند اولا
اکون عبدا شکورا لمحه و هم فرموده اند قدس سره چون بمنزل و
مقام مشایخ کبار قدس الله اسرارهم برسی خود را در مقام فناء الفناء
فی الفنا داشته اقتدا بمقتدای خود کن آنچه بحضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه و سلم عنایت نموده اند بتو نیز عنایت کند سبحانه

عقله امیرا و هواه اسیرا
و تفکر را خالص و صافی گرداند

صنوبری

و آنحضرت را صلی الله علیه وسلم ده خصلت بود که سایر انبیا را علیهم
السلام نبود اول آنکه چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم متولد شد هیچکس
عورت وی را علیه السلام نه مادر و نه غیر آن ندید و مثل این کرامت
مر امت آنحضرت را علیه السلام آنکه حق سبحانه در روز قیامت
گناهان این امت را عفو و ستر کند که دیگری آنرا نه بیند دویم
آنکه آنحضرت را علیه السلام سایه نبود و این امت را در جنت نار
سایه نباشد سیوم آنکه بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم مگس و پشه
نمی نشست همچنان معصیت برین امت در روز قیامت نه نشیند
چهارم آنکه چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر مرکوبی سوار می شدی
آن مرکوب مانده نمیشد همچنین این امت راکب بر طاعات باشند
در دنیا و طاعات ایشان مردود و منقطع نگردد تا روز قیامت پنجم بول
و غایت آنحضرت را صلی الله علیه وسلم هیچ کس ندید و اینچنین گناهان
این امت را در روز قیامت کس نه بیند ششم چون آنحضرت علیه السلام
در خواب شدی دل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیدار بودی و مفسد طهارت
نشدی اینچنین امت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون در قبر در خواب شوند

خواب ایشان طاعت بود کما قال الله تعالی مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِاَنْفُسِهِمْ یَمْهَدُوْنَ هفتم چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفر شدی مقدار سری ابر در بالای سر آنحضرت صلی الله علیه وسلم سایه دادی اینچنین امت را طاعات ایشان از آفتاب قیامت سایه بدهد هشتم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم مار نگزد چنانچه ابن مسعود رضی الله عنه میگوید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزع موزه ها کرده بوضو مشغول گشت شیطان لعین در یک موزه آنحضرت صلی الله علیه وسلم مار سیاهی افکند چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم از وضو فارغ شدند حق سبحانه فرشته فرستاد بر صورت زاغی تا خود را دران موزه زد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن موزه را بگرفت دران ماری بود پس ابن مسعود رضی الله عنه گفت تلدغک هذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود بدرستی که حق سبحانه حرام گردانیده است مرا بر مار و کژدم و این امت را نیز حرام گردانیده است بر مار و کژدم جهنم نهم آنکه چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم بحاجت متوجه شدی حق سبحانه ملائکه از برای حفظ آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرستادی

لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللّٰهِ اینچنین
این امت را چهار ملک حفظ می کنند از عذاب الٰهی و میرانند ایشانرا
بجانب جنت کما قال اللّٰه تعالیٰ وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا
وهم آنکه چون آنحضرت صلی اللّٰه علیه وسلم بر چیزی نفس زدی مبارک
گشتی و هلاک نشدی ولا یفنی ابداً چنانچه در خبر است ان النبی صلی اللّٰه
علیه وسلم حفر حول المدینة خندقاً وکان صرما علی بطنه حجراً فجاء جابر
ابن عبد اللّٰه الانصاری رضی اللّٰه عنه فراها علیه فرجع الی اهله قال
یا فلانة هل عندک شیء من الطعام ندعو الرسول علیه السلام فقالت
بلی ضاع من الشعر وذبح الجدی فجاء جابر ابن عبد اللّٰه رضی اللّٰه عنه الی
النبی علیه الصلوٰة والسلام فذهب رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم الی داره
مثلاً ثمانمائة وثلاثة عشر رجلاً فلما دخل فی دار جابر ابن عبد اللّٰه
فیقرب الی التنور فقال بارک اللّٰه علی هذا التنور وعلی هذا القدر فرفعوا
من القدر اللحم حتی شبع ثلثمائة وثلاث عشر رجلاً وجمیع المهاجرین
والانصار والارامل والیتامی ولو ان المراة یطوف الی التنور والقدر
لاخرجوا منها الی یوم القیمة طعاماً وکذا امته یوم القیمة بارک اللّٰه علی

طعامهم اذا قاموا الی المیزان یقول لهم تفسوا بشهادة ان لا
الٰه الا الله وهم یموتون فیضیع بنفسهم شهادتهم فی میزان الطاعة ترجح
حسناتهم علی سیاتهم فاجهد ما خ حتی تحد کرامة حتی لا یکون من
المجرمین العاصین کما قال الله تعالی یعرف المجرمون بسیماهم فیوخذ
بالنواصی والاقدام وهم قدس سره فرموده اند چون بنده بمقام
شیخ قدس الله سره ارهم رسد باید که خود را امیت ساخته کوش
وچشم وزبان ودل وهمکی را بحق سبحانه مشغول کرداند که انس
وماسواه هوس قال الله تعالی یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک
من المومنین لهذه فرموده اند قدس سره در تفسیر این آیت فطرة
الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله قال ابن عباس رضی
عنهما فطرة الله ای دین الله الذی خلق الناس علیها یوم المیثاق
لا تبدیل لخلق الله ای لدین الله علم ان اصل هذه الآیة هو ان
الله تبارک وتعالی لما خلق روح محمد صلی الله علیه وسلم من النور وسجد روحه
بین یدی الله اربعة آلاف سنة واربعمائة واربعین سنة فلما
رفع رسه عن السجود قال افعل معی ما شئت بفضل فاجابه الله تعالی فقال

حتى ركب فقال الٰہی کما اثنیت علی نفسک لا احصی ثنا علیک فخلق اللہ تعالٰی
ارواح الانبیاء والمرسلین وخلق من نفس الانبیاء الذین کانوا من
قبل ثم خلق روح ابلیس اللعین وجعل للناس الشقاوۃ وقال حر رکب
فلم یحص ثنا علیہ وخلق للہ من نفس روحہ ارواحا مثل روح فرعون
ونمرود وقیانوس والجبارہ والعراعنہ لعنۃ اللہ علیہم اجمعین ثم
خلق من نفس ارواحہم الکفرۃ والیہود والنصاری وذلک قولہ تعالٰی

کما بدأکم تعودون فریقا ہدی وفریقا حق علیہم الضلالۃ لما
سبق لہم من اللہ تعالٰی شقاوۃ والخذلان ثم اخرج سریرا من الجنۃ
من یاقوت اخضر واقعد علیہا روح محمد المصطفی صلی اللہ علیہ وسلم واخرج
سریرا من الناز واقعد علیہا روح ابلیس اللعین المطرود عن خدمۃ اللہ والحرام
عن رحمتہ وامر العبادہ مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم ما دل من سلم علیہ وصافحہ
وعانقہ کان ارواح المسلمین قال اللہ تعالٰی والسابقون السابقون
فاکرمہم اللہ بالرسالہ ومن سلم علیہ فاکرمہم اللہ تعالٰی بالسعادۃ دل ہذا
الامۃ یومئذ اربع فریقا فرقہ تقدموا الی متعہ رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم فقدام سریرہ فاول من تابع ابوبکر رضی اللہ عنہ ومن تابع

من عين السرير اكرمهم الله تعالى بالهداية باتفاق الحال هم المهاجرون
والانصار ومن تابع عن يسار السرير اكرمهم الله تعالى حتى اتبعوهم باحسانه
وقال الله تعالى والذين اتبعوهم باحسان التابعون ومن جاء
من خلف السرير هم اهل آخر الزمان فسماهم رسول الله صلى الله عليه
وسلم اخوانا فاجاب له عمر الفاروق رضي الله عنه في مجلسه الذي
بالمدينة وهو ما قال عليه الصلوة والسلام في مجلسه السلام عليكم باصحابي
واخواني في آخر الزمان فقال عمر رضي الله عنه كيف يكون هذا كنا من
اصحابك فهم اخوانك فقال عليه الصلوة والسلام انتم رأيتموني وسمعتم ومرات
عليكم الوصي وجاهدت معكم حتى دخلتم في ديني فهم اخواني يعلمون بخط
امور في قرطاس ابيض ولهم اخرني من الانبياء والمرسلين لمحه ميفرمايند قدس سره
چون حال وانوار مشايخ وارواح ايشان دانستي بيان كنيم احوال كفره
ومنافقان ومبتدعان را ثم من تابع مع الابليس من الفراعنة والجبابرة
فهم المنافقون والفاسقون والمبتدعون والمرائون وان تابوا في
دين الله فان الله غفور رحيم ومن لم يتب فاولئك من الذين
قال الله تعالى مذبذبين بين ذلك لا الى هؤلاء ولا الى هؤلاء

لمحه میفرمایند قدس سره بو بین و نظر بر حال خود بکن اگر متصف باین
احوال باشی نعوذ بالله من ذلک توبه کن که جهنمی نشوی اللهم مثبت الیک
و هم فرموده اند قدس سره همه مقامات مشایخ رحمهم الله را دانستی
لیکن عمل باید بیت از من بگوی عالم تفسیر گوی را تا در عمل نکوشی
نادان بمفسری تو تمت المقامات السبعة المذکوره لمحه میفرمایند
قدس سره ذکر مشایخ و یاد ایشان هو هو باشد و شهادت ایشان
شهادت کلی باشد و شهادت کلی آن باشد که خود را از جمیع ما سوی
مبرا گردانی تا بمقام فناء الفنا فی الفنا رسیده سزاوار آن شود هو هو
گوید و هم فرموده اند قدس سره که اصل هو الله است همزه و لام
الله را انداخته اند یا هو باقی مانده چون از حضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه وسلم سوال کردند آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند قل هو
لمحه و هم فرموده اند قدس سره چون حق را شناختی خود را شناختی
و چون بمقام مشایخ رسیدی باید که ترس کارتر باشی چنانچه حضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه وسلم میفرمایند که انی لا اشدکم خشیة الله تعالی
و ایضاً فرموده اند صلی الله علیه وسلم والمخلصون علی خطر عظیم و

امید وار باشی چنانچه حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمایند افلا اکون
عبد شکورا بس مقام شیخوخت بین الخوف والرجاست لمحہ وہم فرمودہ
اند قدس سرہ مدار ہمکی سعادات تقوی ست چنانچہ حق سبحانہ و تعالی
کردہ فرمودہ کہ تقوا رکم و مدح متقی کردہ میگوید کہ للمتقین واطہار
محبت ایشان نمودہ میفرماید واللہ یحب المتقین ونصرت
ایشان مینماید ان اللہ مع الذین اتقوا و کرامتشان کردہ
درین آیت ان اکرمکم عند اللہ اتقیکم و مخرج ایشان از محن
کرامت نمودہ درین آیت کرامہ کہ ومن یتق اللہ یجعل لہ مخرجا و
روزی ایشان عطا مینماید بے محنت کسب ویرزقہ من حیث
لا یحتسب وتقوی ساتر گناہان متقیان باشد ومن یتق اللہ
یکفر عنہ سیاتہ ورافع درجات ایشان باشد ویعظم لہ
اجرا واصلاح حالشان شود اتقوا اللہ قولا سدیدا یصلح
لکم اعمالکم وقبول ایشان باشد انما یتقبل اللہ من المتقین
وعصمتشان باشد ان الذین اتقوا اذا مسہم طائف من
الشیطان تذکروا فاذا ہم مبصرون وبشارت ایشان با

هُدًى لِلْمُتَّقِينَ و موعظه ایشان است وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ و
عاقبت ایشان بسعادت انجامد که وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ و صاحب
مغفرت باشند هُوَ اَهْلُ التَّقْوَى وَاَهْلُ الْمَغْفِرَةِ و عزت ایشانرا
باشد يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ اِلَى الرَّحْمٰنِ وَفْدًا اکرام نخست ایشانراست
وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ اِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا رفق و مرافقت ایشانراست
ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ جزا ایشانرا باشد
وَكَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُتَّقِينَ و قرب و منزلت ایشانراست وَاُزْلِفَتِ
الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ و وعد از ایشان است وُعِدَ الْمُتَّقُونَ و ایشان
وارثان اند نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا در مقام آمنین
ایشان داخل شوند اِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ اَمِينٍ و داخل در بوستان که
اِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ و لباس از استبرق و سندس باشد
و مقام قرب ایشانراست اِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ فِي
مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ الکریمین اجعلنا من المتقین
آمین و رب العالمین ای عزیز من اقتصار کرده شد ببعضی از
کلمات قدسیه حضرت سلطانیه قدس الله سره و شروع افتاد

بذکر اولیای دیگر قدس الله اسرارهم ذکر حضرت حکیم اتا قدس سره
حضرت قطب الاولیا غوث الکبرا زبدة العرفا قدوة العظما حضرت
حکیم اتا قدس سره صاحب علمی الظاهر والباطن است نقلست که سی
هزار حکمت در علم شریعت سی هزار در طریقت و سی هزار حکمت در
حقیقت از ایشان مروی گشته است و حضرت اتا قدس سره
اکمل اصحاب حضرت سلطان اند قدس سره و این سلسله شریفه علیه
بایشان می پیوندد لمحه نقلست که چون خانقاه زیر زمین حضرت
سلطان قدس سره تنگی میکرد میفرمودند که حکیم گشاده سازد حکیم اتا
قدس سره بامر آنحضرت پشت در دیوار آن خانقاه نهاده شالار
میکرده وسیع می شده بسیار همچنین از ایشان واقع مرشده
بنا بر کثرت خلایق لمحه منقولست که بخاطر اشرف حضرت حکیم اتا
قدس سره رسید که سالهاست که این بنده در خدمت است خلایق
کثیره بمقام ارشاد رسید و این کمینه بماند و چون بخاطر ایشان
چنین رسید حضرت سلطان دران خاطر شرف شده فرموده اند که
میخواستم که در زمان حیوات همراه باشیم و بعد از ممات در جوار هم

مدفون کردیم اکنون شما را رخصت کل دادیم و خلیفه کردانیدیم باید که
بخوارزم رفته طالبان آن ولایت را ارشاد نمائید و ایشان را
باشتری سوار ساخته فرستاده اند که این شتر در خوارزم در هر موضع
که چوک کند آنجا منزل سازید و چون حکیم اتا قدس سره بآن ولایت
رسید آن شتر در موضعی که قبر پادشاه ولایت بوده چوک کرده
شخصی که نگاه بآن موضع بوده خواسته که چوب بر داشته بر سر آن
شتر اندازد بیکبار در برداشتن چوب دست وی خشک گشته و آن شخص
پیش پادشاه رفته بیان آن حال نموده و پادشاه پیش ایشان آمده
توبه کرده مرید شده دختر خود را با ایشان نیاز کرده و آن دختر عنبر اتا
قدس سرها که بسعادت مقام ولایت رسیده و از ایشان حبتی خواجه
قدس سره تولد کرده اند علت که چون حبتی خواجه بمقام کمال و تکمیل
رسید و تصرفات غریب و عجیب از ایشان ظاهر شده از انجمله
قطع مسافت بعیده در زمان قلیل منقولست که حضرت حکیم اتا قدس سره
بعنبر اتا گفته اند که پسر تو بهتر است یعنی حبتی خواجه قدس سره با پسر ما یعنی
زنکی اتا قدس سره چه مرید فرزند پیر است بل عین پیر است ع من کیم لیلی و

لیلی کیست من هر یکی در مقام امتحان شده اند دران زمان
حضرت زنگی اتا قدس سره در تاشکند تشریف داشته اند و حبی خواجه
قدس سره در ولایت ترکمان که یکماه راه بوده اقامت داشته اند
حضرت حکیم اتا قدس سره فرموده اند یا زنگی بالفور زنگی اتا قدس سره
در ملازمت ایشان حاضر گشته اما عنبر اتا سه بار فریاد نموده اند
بعده حبی خواجه ظ شده اند از ایشان پرسیده اند که تأخیر چرا شد
عرض نموده اند که تخمی می پاشیدیم از برای زراعت باعث تأخیر
آن شد لمحه نقلست که تاجری دستار نفیسی پیش حضرت حکیم اتا
قدس سره آورده اند گفته که این دستار نذر حضرت حبی خواجه قدس سره
است در زمانی که کشتی ما در دریا غرق میشد نذر ایشان کردیم و
ازان مهلکه نجات یافتیم و حضرت اتا قدس سره از خواجه حبی پرسیده اند
ایشان عرض نموده اند که چون اهل کشتی التجا باین بنده نمودند
کمندی در گردن انداخته دران کشتی محکم ساخته آن کشتی را کشیدیم
و اهل کشتی خلاصی یافتند حضرت اتا قدس سره در مقام غیرت آمده فرموده
اند سر دو قوچ در یک دیگ بجوشد حبی خواجه گفته اند شاخ را چون

بشکنند بجوشد بعده از ملازمت ایشان برآمده در حجرهٔ خود درآمده
از درون آن حجره غایب شده اند از آن زمان از آن شاه باز معنی
نشان نیست اولیائی تحت قبابی لایعرفهم غیری لمحه منقولست که
گاه در زمان غلبات حال از حضرت اتا قدس سره سخنان غریب و عجیب
صادر میشده گویند که بزبان ترکی بعلمای خوارزم گفتند منک
خدایم ایا غیغا اوتوک تکینک علما گفته اند که پای خدای را
نمائید تا موزه دوزیم حضرت اتا قدس سره پای از بغل خود ظاهر ساخته اند
واقعه آن بوده که پائی حضرت سلطان قدس سره را از ترکستان در
زمانی که پای خود را در وضو می شسته اند کشیده از بغل خود ظاهر ساخته
اند و در علما تحیری پیدا گشته و حضرت سلطان قدس سره به پهلو افتاده
اند و فرموده اند که حکیم پای ما را از خوارزم می کشد بدان سبب
حضرت شیخ عاشق یوسف قدس سره که خواهرزادهٔ آنحضرت اند
فرستاده اند که گردن حکیم را بسته پیش ما آرید و شیخ عاشق یوسف
بفرمودهٔ ایشان متوجه صوب خوارزم شده اند چون قریب
بخوارزم رسیده اند حکیم اتا قدس سره گردن خود را بریسمان بسته و سر

آن ریسمانرا بدم گاوی بسته بگردن آن گاو سفرهٔ نانی آویخته متوجه
صوب ترکستان بملازمت حضرت سلطان قدس سره روان شده
به شیخ عاشق یوسف ملاقی شده اند چون بملازمت ایشان رسیده
اند یکسال حضرت حکیم اتا قدس سره را از مجلس شریف خود دور ساخته
اند بیت گر ترا سنگی زند معشوق مست غلبه که آری از دگر گوهر
بدست :: بعد از یکسال نوازش نموده فرموده اند که بخوارزم رجوع
نموده بارشاد خلایق مشغول باشند حکیم اتا قدس سره عرض کرده
اند که چون سلخ معنی ازین بنده واقع شده است ارشاد بی معنی بی
معنیست حضرت سلطان قدس سره فرموده اند که باقی مانده کافیست
بعده استقامت تمام حاصل شده بجانب خوارزم متوجه شده ارشاد
خلایق کثیره نموده اند تا گوشهٔ چشمی که مستثنی شوم ز ابنای جنس
سگ که شد منظور نجم الدین سگان را سرورست لمحه ای عزیز من بدانکه
آنچه در غلبات حال صادر شود آنرا شطحیات گویند چون اطلاق
لفظ عاشق و معشوق و امثال آن بر حضرت حق سبحانه گویند صوفی
دران وقت معذورست لمحه و از جمله انفاس ایشان است بیت ترکی

این مثل که کیم نی کورسانک خضر پیل ؛ هر تون نی کورسانک قدر
پیل یعنی هر کس که بینی خضر دان و هر شب که آید قدر شناس و
این مثل نیز بحضرت اتا قدس سره منسوبست که در کسر نفس فرموده اند
نا برچه بخشی بیزیمان ؛ برچه بغدای بیزسمان یعنی همه گندم ماکاه
لمحه نقلست که مشایخ عراق از مشایخ خراسان بعضی از مسایل مشکله
توحید را سوال نموده اند و مشایخ خراسان از اکابر این سلسله
شریفه فقریه سوال نموده اند اکابر این سلسله در جواب نوشته
بمشایخ خراسان فرستاده اند که برچه بخشی بیزیمان برچه بغدای
بیزسمان یعنی مدار طریق و طریق وصول بحضرت حق سبحانه
نیستی است و ازین دقایق مقصد حاصل نا یدای عزیز من نیست
شو تا هست کردی و همه همه مشایخ قبول کرده اند وفات ایشان
در ولایت خوارزم است یزار و تبرک به صوفی دانشمند رحمة الله تعالی علیه
هو الجامع بین علمی الظاهر والباطن ایشان نیز از جمله خلفای حضرت
سلطانند قدس سره نقل است که امام مراغی قدس سره کتب کثیره خود را
در چند شتر بار کرده متوجه حضرت سلطان قدس سره شد که بایشان

بجهت انکاری که داشته مناظره و مباحثه کنند حضرت سلطان
قدس سره پیش از آنکه امام مراعی در مجلس ایشان حاضر شود بحضرت
حکیم اتا قدس سره فرموده اند که شما توجه بکنید که آنچه بر لوح ضمیر
امام باشد از معلومات محو گردد و بحضرت صوفی دانشمند قدس سره
فرموده اند که آنچه در کتب امام باشد توجه نمائید که آن مسطورات
همگی ناچیز گردد و چون امام مراعی در مجلس حضرت سلطان قدس سره
حاضر شده حضرت سلطان قدس سره فرموده اند که امام بر سر منبر رفته
در سخن شوند چون امام مراعی بر سر منبر شده همگی علوم از سینه
امام محو گشته و چون بکتابهای خویش نظر کرده اند همگی کتابها را
سپید یافته اند بعد از آن حضرت سلطان انکار خلاصی یافته
بر دست آنحضرت انابت و بیعت کرده اند بعد از آن حضرت
سلطان قدس سره فرموده اند که امام بر سر منبر رفته در سخن شوند
چون امام بر سر منبر شده اند همگی علوم بخاطر آمده و همچنین کتابها را
مسطور از علوم یافته اند مدفن شریف حضرت صوفی دانشمند قدس سره
در موضع اترار چهار فرسنگی یسی است یزار و تبرک به بابا ماچین قدس سره

ایشان نیز از جمله خلفای حضرت سلطانند قدس سره و بحضرت عباس
رضی الله عنه میرسند نقلست که ایشان بجانب آسمان پرواز
میکرده اند چون بملازمت حضرت سلطان قدس سره رسیده اند
حضرت سلطان قدس سره ایشانرا تادیب بلیغ نموده اند که از آن
پرواز باز مانده اند نقلست که چون چنگیز خان بولایت ما شکند
رسیده دران نواحی حضرت بابا ماچین قدس سره رمه گوسفند داشته
اند که بچرانیدن آن مشغول بوده اند و اهل لشکر چنگیز خان آن
گوسفندان را کشته خورده اند و حضرت بابا ماچین قدس سره
استخوانهای آن گوسفندانرا جمع کرده چوبی که گوسفند را بآن میرانده
اند بسوی آن استخوانها پرتافته اند همگی آن گوسفندان بقدرت
الهی زنده گشته روان شده اند و چون آن قوم این کرامت را
از ایشان دیده اند بچنگیز خان عرض کرده اند و چنگیز خان حکم
کرده که حضرت بابا ماچین قدس سره این لشکر را سر کرده بولایت ماوراء
النهر توجه نموده آن ولایت را گرفته دهند و حضرت بابا ماچین قدس سره
فرموده اند که ما این قدر ماموریم که بنمائیم کسی را که وی لشکر را سر کرده

ولایت را گرفته خواهد داد و انکس حضرت قطب الوقت شیخ
مصلحت خجندی قدس سره است بعد ازان ایشان را گذاشته حضرت
شیخ مصلحت را گرفته متوجه ولایت شده اند و دفن شریف
حضرت بابا ماجین قدس سره در قریه فرکت است که چهار فرسنگ
تاشکند است یارو تبرک آ حضرت زنگی آتا قدس سره ایشان را زنگی
بابا نیز گویند و ایشان اعظم اصحاب حکیم آتا قدس سره و خلیفه ایشان اند
و فرزند تاج خواجه اند قدس سره و تاج خواجه قدس سره بحضرت امیر المومنین
علی رضی الله عنه میرسند و حضرت خواجه احرار خواجه عبید الله قدس سره
میفرموده اند که از قبر حضرت زنگی آتا قدس سره آواز الله الله
می شنویم لمحه چنین مسموع است که ذاکر ذکر ازه بر وجهی متاثر از
ذکر میشود که در قبر نیز مذکر ازه مشغول است بعنایت الله سبحانه
لمحه چنین منقول است که تاج خواجه پسر ارسلان بابا اند قدس سره
که خرمائی از حضرت صلی الله علیه وسلم بحضرت سلطان قدس سره رسانیده
اند لمحه نقلست که حضرت زنگی آتا قدس سره سالها در طفل تربیت و حمایت
والد شریف خود تاج آتا خواجه قدس سره بوده اند و بعد از وفات والد

باشارت غیبی و الهامی لازمی عزم ها در ارادت و ملازمت حضرت
حکیم اتا قدس سره از ولایت شاش بفوت ایشان از غیب اطلاع یافته
بزودی بخوارزم رسیده اند و زوجهٔ ایشانرا که عنبر انا نام دارند
و دختر بغرا خان اند بحبالهٔ عقد خود درآورده اند و ایشانرا از عنبر انا
اولاد و احفاد بزرگوار پیدا شده همه عالم و عامل و فاضل و کامل که هر یک
در زمان خود مقتدای سالکان و رهنمای طالبان و یگانهٔ جهان
بوده اند لمحه نقلست که حضرت حکیم اتا قدس سره سیاه رنگ بوده اند چنانچه
این رباعی از حضرت زنگی اتا قدس سره منقولست رباعی

شاهی هیم ٭ صندوق جواهر الهی هیم ٭ از ماه گرفته تا بماهی هیم ٭ با این
همه نور در سیاهی هیم ٭ روزی عنبر انا را بخاطر افتاده که چه بود
اگر حکیم اتا سیاه نبودی حکیم اتا قدس سره را برین ضمیر اشرافی شده که
المؤمن ینظر بنور الله فرموده اند که زود باشد که سیاه تری
مصاحب شود ایشان بود که بالآخر نصیب زنگی اتا قدس سره شد علی الفور از
ولایت تاشکند که مسکن ایشان ست روان شدند هیچ مکث
نکردند تا بخوارزم رسیدند زیارت قبر شریف حضرت حکیم اتا کردند

و پرسش اهل مصیبت نموده اند و بعد از انقضاء عدت عنبر انا محرمی
را نزد ایشان فرستاده خطبه کرده اند و ایشان روی خود را
بر تافته گفته اند که من بعد از حکیم اتا قدس سره بحباله ازدواج کسی
در نیایم بتخصیص این زنگی سیاه و درین روی تافتن کردن
ایشان کج بمانده و مضطرب گشته اند محرم ایشان بنزدیک
زنگی اتا قدس سره آمده اند و ماجرا باز گفته اند زنگی اتا قدس سره فرموده
اند که بوی پیغام رسان که یاد دارد آنرا که در خاطر وی گذشته
بود که چه بودی اگر حکیم سیاه نبودی و حضرت حکیم اتا قدس سره
بر خاطر تو مشرف شده فرمودند که زود باشد که بسیاه تر از من
مصاحب شوی چون محرم آن سخن بعنبر انا گفت یادش آمده بگریه افتاد
و گفت رضا دادم آنچه مراد ایشان است فی الحال کردن او راست شد
و بحباله ازدواج زنگی اتا قدس سره در آمدند لمحه منقولست که شیخ
نجم الدین کبری قدس سره عصائی و جای نمازی از برای ایشان
فرستاده اند و ایشان در زمان که بکاورانی مشغول بوده اند آن
جای نماز و عصا به نزد ایشان رسید عصا را شکسته دو ساخته

در شکاف چوبی که بر گردن گاو اندازند در آورده اند و جای نماز را
پاره ساخته در گردن گاو مانده اند که در و نکنند یعنی کار از
سلوک گذشته بحقیقت رسید و ایشان را چهار خلیفه است اصول
لوق حسن اتا که مشهورند بازون حسن اتا و صدر اتا و سید اتا
و بدر اتا قدس الله اسرارهم وفات ایشان در دو فرسنگی
از تاشکند است یزار و تبرک به حسن اوزون اتا قدس سره
خلیفهٔ اول اند از خلفای حضرت زنگی اتا قدس سره لمحه نقلست که اوزون
حسن اتا و صدر اتا و سید اتا و بدر اتا قدس الله اسرارهم در
بخارا هر چهار همخانه بوده اند و بتحصیل علوم مشغول بوده اند و بعد از
تمامی تحصیل علوم ظاهر همگی قصد تحصیل علوم باطنی کرده خانهٔ خود را تاراج
کرده چه تفرید و تجرید لازم طریق است بجانب ترکستان متوجه
شده بولایت تاشکند آمده در صحرائی میگذشته اند که
سیاهی دیده اند بالهای سطبر که کلهٔ گاوی پیش خود داشته
میچرانیده اند و وی حضرت زنگی اتا قدس سره بوده اند و طریق ایشان
در مبادی حال بجهت سر حال و کسب معیشت عیال آن بوده که

کاوان اهل تماشکنند رسیده اند گویند که هرگاه که بعد از نماز
بامداد بذکر جهر مشغول میشده اند کاوان گرد ایشان حلقه میزده اند
و تا ایشان بذکر مشغول بوده اند کاوان چرا نمیکرده اند ای
عزیزان از حیوانات کم نباید بود و چون آن طلبه علم پیش آن
قدس سره رسیده اند دیده اند که ایشان بپای برهنه خارهای درشت
را درهم شکسته در یکدیگر کوفته بر تن می بستند که بخانه برند
و آن خارها در پای ایشان نمی خلید متعجب شده پیش ایشان رفته
اند و سلام کرده اند زنکی اتا قدس سره جواب گفته فرموده اند که
شما درین دریا غریب می نمایید چه کسانید و از کجا می آیید گفته اند که
ما طلبه علم بودیم در بخارا بتحصیل علوم قیام می نمودیم ناگاه دلهای
ما از مطالعه و مباحثه بگرفت و ارادت سلوک از باطنها ما سر زد
اکنون بطلب تحقیق ازان دیار بیرون آمده ایم می خواهیم که بوی
از حقیقت بمشام ما رسد هر سوی می پویم و مرشد کامل میجوییم که
بعد ازین ملازمت و متابعت وی نمایم باشد که از درکه بعد و نقصان
بدرجه قرب و وصال برسیم اتا قدس سره فرموده اند باشید تا من بوی

کشم و شما را بآن مرشد نشان دهم پس روی بچهار رکن عالم کرده
و از هر سوی بوی کشیده گفته اند هر چهار حد عالم را بوی کشیدم
در تمام ربع مسکون کسی غیر خود ندیدم که تواند شما را از نقصان
رهاند و بکمال رساند و سید اتا را و بدر اتا را ازین سخن در باطن
انکاری پیدا شده سید اتا در دل اندیشید که من سید و عالم
باشم کی تابع این سیاه کاو چران شوم و بدر اتا را بخاطر آمده که این
زنگی اشتر لب را ببینید که چه دعوی عریض می کند اما اوزون حسن اتا
و صدر اتا بران دعوی انکار نکرده اند و به باطن گذرانیده که می تواند که
حضرت حق سبحانه نوری درین سواد ودیعت نهاده باشد زنگی اتا
قدس سره مقارن این حال در باطن هر چهار تصرف کرده و دلهای ایشان را
بجانب خود متعلق ساخته منجذب گردانیده اند و اول کسیکه از یاران
پیش آمده ارادت نموده اوزون حسن اتا بوده و اول کسی که ارشاد
یافت ازین یاران اعزهٔ ایشان بوده اند وفات ایشان در نواحی
ولایت ترکستان است قریب بدریای سیحون گویند که ایشان در علوم
ظاهر خصوصاً در علم اصول بی نظیر بوده اند بنابرین ترکان ایشان را اصولوق

حسن اتا گفته اند و انتساب ایشان بحضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه
حضرت سید اتا قدس سره خلیفه دویم زنگی اتا قدس سره اند و نام ایشان
سید احمد است و بسید اتا معروف و مشهور اند گویند سید اتا
قدس سره در ملازمت حضرت زنگی اتا هر چند ریاضت می کشید در باطن
خود هیچ رشد نمی دید و هر چند سعی می نمود بر دل وی هیچ دری
نمی گشود آخر درد دل خود را بعنبر انا رسانیدند و عرض نموده اند که
سخن شما نزد اتا قدس سره قبول تمام دارد امیدوارم که در باب من کلمه چند
بگویید باشد که بنظر کیمیا عنایت اتا مشرف شوم عنبر انا قبول کرده
و گفته که تو خود را امشب بنمد سیاه پیچیده در سر راه اتا بینداز
تا سحر که بطهارت ساختن بیرون آیند ترا بآن حال بینند یمکن که در
مقام ترحم شده بر تو رحم کنند که الراحمون یرحم الرحمن تبارک و
تعالی ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء سید اتا چنان کرده
و عنبر انا شب در فراش بحضرت اتا قدس سره گفته اند که احمد مرد فقیر
و سید و عالم است و مدتیست که در ملازمت است هرگز بنظر و عنایت
خاص مخصوص این جناب نشده التماس دارم که بروی رحم کنید

اتا متبسم نموده فرموده اند که سیادت و علم شد راه او شد
روز اول که مرا دید و من او را بخود نشان دادم مدل اندیشید که من
سید عالم هاشم کی تابع این سیاه کاوچران شوم اکنون تو او را
درخواست مسکنی از سر گناه وی در گذشتم و چون وقت سحر که محل
مناجات دوستان و دعای دران حین مستجابست بسر آمده
اند خبری سیاهی در سر راه خود فتاده دیده اند پای خود بران
نهاده اند و خود سید اتا بوده که پای بر سینه او نهاده اند
و او پای اتا را بوسیده اتا گفته اند چه کسی گفته احمدست حضرت اتا
فرموده اند که بر خیز باین شکستن خود کار تو درست شد و درین
محل التفات خاص کرده اند چون سید قدرت کرده اند آنچه مقصود
ایشان بوده بر ایشان منکشف شده و ابواب مواهب مفتوح
شده و باندک فرصتی بدرجه ارشاد رسیده اند و بسی ناقصان را
بمرتبه کمال رسانیده اند و حضرت خواجه بهاء الدین المعروف نقشبند
قدس سره فرموده اند که سید اتا قدس سره روزی بر دهقانی گذشته اند
که از زان بیکشته است سید اتا قدس سره پرسیده اند که در چه کاری

وچه میکاری دهقان گفته که ارزن میکارم ولیکن این زمین ارزن
نمو نمیدهد سید اتا بآن زمین خطاب کرده اند که ای زمین ارزن نکو
بده گویند چندین سال دران زمین ارزن می رسته بی آنکه تخم
پاشند حضرت اسماعیل اتا قدس سره از کبار اصحاب و خلفای سید اتا
قدس سره بوده اند حضرت خواجه احرار قدس سره میفرموده اند که مردم در
اوایل حال با اسماعیل اتا تعرض میکرده اتا میگفته اند من اینها نمیدانم
آشنی بررم طبلنی قررم یعنی آش وی میدهم و طبل وی میزنم
اتا قدس سره در نواحی خزریان بوده اند که قصبه ایست میان سیرام
و تاشکند و موالی آن نواحی نسبت باتا متعرض بوده اند و دایم غیبت
و مذمت ایشان میکرده اند اتا میگفته اند این ملایان صابون
و اشنان منند حضرت خواجه احرار قدس سره این سخن را از ایشان
بغایت می پسندیده اند و استحسان میفرموده اند و از انفاس نفیسه
حضرت اتاست قدس سره که در آفتاب سایه باش در سرما جامه باش
در گرسنگی نان باش حضرت خواجه احرار قدس سره میفرموده اند که این
سخن اتا قدس سره کلام جامع است و هم حضرت خواجه احرار قدس سره

میفرموده اند که اسماعیل اتا قدس سره بعد از انکه مریدی را تلقین میکرده
میگفته که ای درویش برادران طریقت شدیم یک نصیحت از من
قبول کن که این دنیا را یک گنبد سبز خیال کن و بدانکه توئی و حق
سبحانه چندان ذکر گوی که بغلبه قهرمان توحید حق سبحانه و تعالی ماند
پس تو از میان بیرون روی و حضرت خواجه قدس سره میفرموده اند
که ازین سخن خیلی بوی می آید لمحه ای عزیز من چون مبتدی چنین باشد
در وی نه ریا باشد و نه سمعه فاین المنتهی پس جاهل بی بصیرت نادانسته
بخطبه کرا میکند بریا و هم خواجه احرار قدس سره نقل میکرده اند از
خال خود خواجه ابراهیم که ایشان از حضرت سید المدققین سید
شریف قدس سره نقل میکرده اند که سید میفرموده اند که از سخنان
مریدان اسماعیل اتا قدس سره بوی مذاق می آید لمحه نقلست که چون اسماعیل
اتا قدس سره تولد کرده اند نزد حضرت اوزون حسن اتا قدس سره
برده اند اوزون حسن اتا قدس سره پستان خود در دهان ایشان
نهاده مکانیده اند این همه برکات از ان پیدا شده است وفات
ایشان در نواحی خرزیان است و امیر تیمور گورکان بر سر مزار ایشان

عمارت عالیه کرده بیزار و تبرک اسحاق اتا قدس سره فرزند اسماعیل اتا
بوده اند صاحب وقت و احوال بزرگ بوده در نواحی اسبیجاب می نشسته
اند و آن قصبه ایست میان تاشکند و سیرام شیخ عبدالله خجندی
رحمه الله از کبار اصحاب خواجه نقشبند اند علیه الرحمه میفرموده اند که پیش از
آنکه بشرف صحبت حضرت خواجه مشرف شوم مرا جذبهٔ قوی رسیده بود
بمزار خواجه علی حکیم ترمذی قدس سره رفتم از ایشان اشارت
رسید که باز گرد که مقصد تو بعد از دوازده سال دیگر در بخارا حاصل
خواهد شد و آن موقوف بظهور خواجه بهاء الدین نقشبند است خاطر
من فی الجمله آرام گرفت بجانب خجند مراجعت کردم روزی در بازار می
گذشتم که دو ترک دیدم که بر در مسجدی نشسته بودند و باهم سخنان
میگفتند و میگریستند گوش فرا داشتم ازین طریق می گفتند مرا
بصحبت ایشان میل خاطر شد بایشان نیازمندی کردم و مقدار
طعام و میوه پیش آوردم باهم گفتند این درویش طالب می نماید لایق آنست که
در خدمت سلطان زادهٔ ما اسحاق خواجه باشد چون از ایشان این
شنیدم داعیهٔ من در طلب بیشتر و قوت گرفت تفحص کردم ایشان

در اسبیجاب می باشند بصحبت ایشان رفتم و اظهار طلب کردم اما از
واقعهٔ ترمذ هیچ نگفتم و چند روز در خدمت ایشان بودم لطف بسیار
نمودند روزی فرزند ایشان که جوانی بود بغایت رشید و آثار
قبول از ناصیهٔ وی ظاهر بود بوالد بزرگوار عرض کرده اند که این
درویش مسکین است می باید که در خدمت شما باشد اسحاق خواجه
قدس سره فرموده اند که ای فرزند این درویش مرید خواجه بهاء الدین
نقشبند خواهد بود ما را در وی مجال تصرف نیست چون این سخن از
ایشان شنیدم یقین من بحضرت خواجه بیفزود و از ایشان
اجازت خواستم و بخجند باز گشتم و منتظر ظهور حضرت خواجه قدس سره
بودم تا وقتی که در بخارا بشرف صحبت ایشان مشرف شدم وفات
ایشان در نواحی خرزیان که تربت گویند واقع شده است و
دفن ایشان قریب بمزار والد بزرگوار ایشان است و امیر تیمور گورکان
بر سر مزار ایشان عمارت کرده است یزار و یترک به حضرت صدر تا
قدس سره انتساب ایشان بحسب نسب بحضرت امیر المؤمنین علی
کرم الله وجهه و نام ایشان مولانا صدر الدین خلیفه سیوم حضرت

زنگی اتا قدس سره اند و نسبت اولیای این سلسله بایشان می
پیوندد و چون صدر اتا قدس سره بصحبت شریف حضرت زنگی اتا قدس سره
رسیده اند روز بروز ترقی در احوال ایشان ظاهر می شده و کمال و
تکمیل یافته بمقام ارشاد رسیده اند و بسی از طالبان از مقام بعد بمقام
قرب رسیده اند توفی رحمه الله فی القریة المسماة باورته سرابد
و فرسنگی تاشکند و دفن فیه بزار و تبرک حضرت بدر اتا قدس سره
نام ایشان مولانا بدر الدین است گویند که در کار ایشان بستگی
تمام بوده آخر بخاطر ایشان رسیده که سید اتا عنبر انا را وسیله ساخت
تا آنکه زنگی اتا قدس سره بر حال ایشان پرداخت ع هیچ کس خویشتن چیزی
نشد من نیز آنجا روم و از دار الشفاء ایشان درد خود را دوا طلبم
پس توقف کرده و فرصت یافته بخدمت عنبر انا رفته گریان
شده حال خود را باز گفته و ایشان را شفیع آورده التماس نموده که
در محل بسط آنحضرت بعرض رساند که بدر الدین میگوید که من و
مولانا صدر الدین هر دو بنده شمایم جهت چیست که نظر عنایت
شما در حق مولانا صدر الدین زیاده افتاده است اگر از من تقصیری

در وجود آمده تنبیه فرمایند تا بتدارک آن قیام نمایم چون
زنگی اتا قدس سره آنروز از صحرا در آمده اتفاقا منبسط الحال
بوده اند عنبر انا پیغام مولانا بدر الدین را بآن حضرت رسانیده
اند التماس التفات خاطر کرده ایشان فرموده اند فروبستگی کار
او از آنجهت است که در اول ملاقات و گفت گوی من بخاطر گزرانید که
این زنگی اشتر لب را ببیند که چه دعوی عریض میکند اکنون که تو در
خواست کردی از سر گناه وی در گذشتم پس وی را طلبیده التفاتی
نموده اند که فی الحال بدرجه و بمقام مولانا صدر الدین رسیده
ع نفس پیلان جنبی باز ایتار لاد و بعد از آن همیشه در سر مقامات
و منازل عنان و رکاب برکاب حضرت صدرا تا قدس سره می سوده
اند و در ظهور احوال و مواجید عارفان شریک و هم سهم ایشان
می بوده اند چنانچه در علم ظاهر هم سبق بوده اند و مدفن ایشان
قریب بقریه کویک بچهار فرسنگ تا شکندیزار و یترک المین بابا
قدس سره خلیفه حضرت صدرا تا قدس سره اند و حضرت قدوة
المتأخرین زبدة المتورعین مخلص خان قدس سره می فرموده اند که

در وقت اجازت المین با با قدس سرّه حضرت صدرا قدس سرّه
فرموده اند که مولانا احمد شاشی از احوال المین با با خبر باش
و این مولانا احمد از خلفاء کبار حضرت صدرا قدس سرّه اند و مولانا
احمد قتال نموده اند و بعد از انتقال حضرت صدرا قدس سرّه
مدتی چند کاه المین با با قدس سرّه بلازست مولانا احمد قدس سرّه
نشسته اند بعده مولانا احمد بنزد المین با با آمده گفته اند که آمده ام
که ترا موزه پوشانم یعنی کار تو انجام سازم المین با با قدس سرّه
گفته اند که حضرت صدرا قدس سرّه ما را موزه پوشانیده اند
یعنی ما بعنایت ایشان تمام شده ایم و ما را احتیاج بتربیت شما
نیست و حضرت مولانا احمد قدس سرّه در غیرت شده توجه خاطر
بر ایشان کرده اند و ایشان از پا بروی افتاده بیهوش شده اند
بعد از انکه بهوش آمده اند با ایشان ارادت کرده اند بعده مولانا
احمد قدس سرّه ایشانرا رخصت کل داده اند و وفات ایشان در سعد
ثمر قند است و مدفن شریف ایشان و شیخ علی شیخ و حضرت شیخ معمود و
قدس الله اسرارهم در یک صفه است قریب بقریه کوهش کنیت است که

مدفن شریف حضرت امام علی سعدی ست رحمة الله علیه شیخ علی
شیخ قدس سره خلیفه حضرت المین بابا قدس سره اند و بعد از ایشان
بجای ایشان نشسته دعوت خلایق نموده بسی از طالبان را ارشاد
کرده اند حضرت شیخ مودود قدس سره ایشان خلیفه شیخ علی شیخ
قدس سره اند و بعد ایشان بر مسند ارشاد نشسته سالها
بتربیت طالبان حق کرده اند نقل ست که چون عمر ایشان باواخر
رسید خدمت شیخ زاده کاتب بفرموده پیر خود مرید ایشان
شده اند ایشان بالفور فرموده اند که اجازت کل دادیم بخاطر
شریف حضرت عزیزان شیخ خادم قدس سره رسید که حضرت شیخ
قدس سره پیر شده اند جوانی را که الآن مرید شده اجازت کل
میدهند و حضرت شیخ مودود قدس سره باین خاطر مشرف شده
فرموده اند که شیخ آنچه این پیر دیده شما ندیده اید این پیر بعد از دو
روز فوت کند و این جوان بنا بر کمال غیرت بشما انقیاد بکند و ناتمام
ماند و این رخصت کار وی را تمام کند و حضرت شیخ خادم قدس سره
تقصیر گفته اند و حضرت شیخ مودود قدس سره بعد از دو روز فوت

کرده اند گویند بعد از فوت شیخ مودود قدس سره مدت سه سال
شیخ زاده کاتب در کنجی نشسته اصلا ظاهر نشده اند و ریاضات
شاقه کشیده اند که افضل الاعمال احمزها ای اشقها و بعد از سه سال
بحضرت شیخ خادم عزیزان قدس سره در راهی ملاقی شده اند و حضرت
عزیزان شیخ خادم قدس سره پرسیده اند که حال چون است گفته اند
که الحمد لله درین دو سه روز پای در کنج فرو رفت آری چنین است که
تا در کنجی نشوی کنجی نیابی بیت برنج اندر است ای برادر چو کنج :: نیابد
کسی کنج نابرده رنج :: وفات و مدفن ایشان در نواحی سمرقند است
و گویند ایشان بحضرت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه میرسند
شیخ کمال الدین قدس سره لقب ایشان اقانی است مولد ایشان
قریه اقان است که از نواحی ترکستان است و سالها در موضع علیاباد
سمرقند می بوده اند وفات و مدفن ایشان نیز آنجاست یزار و
تبرک ایشان بحضرت امیر المؤمنین عمر و امیر المؤمنین علی رضی الله عنهما
میرسند و بهفت واسطه بشیخ عاشق یوسف قدس سره که ذکر ایشان
در بیان مناقب حضرت حکیم اتا قدس سره گذشت میرسند و حضرت

سلطان قدس سره میفرموده اند که عاشق یوسف در فرزند هفتمین تو
معنی ما ظ خواهد شد ایشان مجمع کمالات و منبع سعادات
بوده اند حضرت عزیزان ما قدس سره میفرموده اند که حضرت کمال
شیخ کبر سن دریافته بوده اند و از غایت انحنا دو تا شده بوده اند
ولیکن در زمان زوق چون تیری راست شده در سماع می شده اند
و چون از آن حال بیرون می آمده اند باز چون اول منحنی می شده اند
نقل است که به نزد حضرت شیخ ضعیفه آمده بظرفهای که در آن
آرد و امثال آن می اندازند نظر کرده همه را تهی یافته بحضرت شیخ
قدس سره عرض کرده ایشان فرموده اند که گشته نظر بکن چون
ثانیاً نظر کرده همه ظرفها را پر دیده و هم منقولست که طعامها
پیش حضرت شیخ قدس سره حاضر می شده لیکن آرنده معلوم نی
بوده است و حکمت بسیار از ایشان سر زده که مشتمل بر معارف
و دقایق این قوم است و حضرت شیخ قدس سره بمجالس شریف حضرت
خواجه احرار خواجه عبید الله قدس سره میرسیده اند و حضرت خواجه قدس سره
از حضرت شیخ قدس سره استدعای ذکر اره نموده اند و حضرت شیخ

قدس سره هفت و هشت کرت بقوت تمام ذکر اره کشیده اند و حضرت
خواجه قدس سره فرموده اند که بس کنید که از عرش تا فرش بسوخت
و بعضی از اصحاب حضرت خواجه قدس سره که فرمودند که دل ما را در درد
در آورد و گفته اند که اگر منکری اینچنین طریق را انکار کند گوییم
بیت مرغان چمن بهر صباحی خوانند ترا باصلاح نقلست که
یکی از جمله مخلصان حضرت خواجه قدس سره سیف الله نام از وی
نسبت بحضرت شیخ رحمة الله بی ادبی صادر شده حضرت شیخ
در غضب گشته اند و همان ساعت آثار ضعف و مرض در سیف الله
ظاهر شده و این واقعه در قصبه علیاباد بوده و سیف الله خود را بملازمت
حضرت خواجه قدس سره بسمرقند رسانیده حضرت خواجه قدس سره
فرموده اند که ما ایمان ترا از حضرت شیخ طلبیم بالفور در پیش حضرت
خواجه قدس سره انتقال نموده چنانچه باین واقعه حضرت شیخ در بعضی
از حکمتهای خود اشارت نموده اند در حدیث قدسی است که من
عادی لی ولیا فقد آذنته بالحرب و در مناقب حضرت مولوی رومی
مذکور است که از حضرت مولوی قدس سره سوال کردند که علت مشایخ کدام است

حضرت مولوی قدس سره فرموده اند که در مشایخ علت نباشد
لیکن علت مشایخ آن باشد که مردود ایشان گردی چون خیر
ناصر الدین که بجهت بی ادبی بحضرت مولوی مخنث گشت مریدان
وی از وی ناموس کرده بکشتند اعاذنا الله عن ذلک اکابر طریقت
فرموده اند که مردود یک دل مردود همه دلهاست و مقبول
یک دل مقبول همه دلهاست و نسبت ارادت ایشان بحضرت
شیخ مودود قدس سره است و از خلفای ایشانند نقلست که
حضرت شیخ کمال الدین خلوت می نشسته اند خادم در شب احرام
خلوت به نزد حضرت شیخ آمده عرض کرده است که پشتاره
غیشه در کار است که در محل طهارت در زیر پای صوفیه اندازیم
حضرت شیخ قدس سره فرموده اند که ما را فرزندی است که وی پشتواره
غیشه می آرد همان ساعت حضرت سید احمد شیخ قدس سره
پشتاره غیشه در پشت خود برداشته بملازمت حضرت شیخ
قدس سره رسیده اند و این ملاقات و ملازمت اول حضرت سید
احمد است بحضرت شیخ قدس سره حضرت شیخ سید احمد است قدس سره

مشهور آنست که مرید حضرت شیخ کمال الدین رحمة الله علیه اند
و مدت بست سال در خدمت شیخ کمال الدین قدس سره بوده اند
و بمقامات علیه و درجات جلیه در ملازمت حضرت شیخ کمال
الدین رسیده اند و کمال و تکمیل ایشان از حضرت شیخ کمال
الدین است نقل ست که شبها از برای مطبخ ایشان هیزم
می کشیده اند چنانچه هیچکس بر ان اطلاع نداشته و حضرت شیخ
کمال الدین رحمة الله میفرموده اند که ما را فرزندی ست این
خدمت را وی می کند اکابر طریقت فرموده اند که خ خدمت ترا
کمینگرهٔ کبر باکشد و روز بسایر خدمتها قیام می نموده اند
برین منوال مدت بست سال خدمت کرده اند بعد ه حضرت
شیخ کمال الدین ایشان را تکمیل نموده رخصت کل داده اند و حضرت
شیخ سید احمد قدس سره بطریقهٔ حضرت شیخ کمال الدین عمل نمود
خلوت و سایر اذکار را بطریق حضرت شیخ می نمایند و از خدمت
مقبول شیخ ابن منصور شیخ ابن مخدوم شیخ قدس سره که برادر حضرت
شیخ احمد اند قدس سره استماع افتاد که حضرت شیخ سید مرید حضرت شیخ

منصور اند قدس سره و شیخ منصور قدس سره مرید شیخ تاج الدین اند
و شیخ تاج الدین مرید شیخ زین الدین الخافی قدس سره اند و او را شیخ
زین الدین الخافی را می گفته اند اما در ملازمت حضرت شیخ کمال
الدین تربیت و ارشاد یافته اند و در خدمت ایشان بوده اند
چنانچه مذکور شد حضرت شیخ سید احمد قدس سره بحضرت اکمل
الکاملین عزیزان شیخ خدایداد قدس سره صحبت داشته اند
و حضرت شیخ عزیزان قدس سره حضرت شیخ احمد را بسیار تواضع
می نموده اند چنانچه منقولست حضرت شیخ سید احمد قدس سره از جانب
بخارا بجانب سمرقند می آمده اند که در راه باران باریده و صوفیان
بجهت ایشان در باران تر شده محنت کشیده اند و باین حال
بمنزل شریف حضرت عزیزان شیخ خدای داد قدس سره که در کرمینه
بوده تشریف نزول فرموده اند و بحضرت عزیزان قدس سره
گفته اند که آتش را در میان خانقاه بکنید که صوفیان را باران رسیده است
و در آن اوان جان بیک سلطان که پدر کلان عبدالله خان است
و حاکم کرمینه بوده است بجهت اخلاص که بحضرت عزیزان قدس سره

داشته کلیم نفسی در خانقاه حضرت عزیزان قدس سرّه اندر خته
بوده حضرت عزیزان قدس سرّه آن کلیم را بکار و از میان بریده در
خانقاه از برای صوفیان حضرت شیخ آتش کرده اند و در وقت وضو
حضرت عزیزان قدس سرّه بدست مبارک خود حضرت شیخ را سوار ساخته
چند قدم در رکاب شیخ رفته اند بعده حضرت شیخ بفرزندان خود
گفته اند که حضرت عزیزان قدس سرّه را باین سر احتیاج نیست جوابے
تمام لیکن بمقصود ایشان آداب طریقت و تواضع پیران شما نیست
و در حدیث من تواضع لله رفعه الله و ایضاً منقول است که حضرت
شیخ احمد قدس سرّه نماز جمعه را در مسجد جامع امیر تیمور گورگان که در سمرقند
گذارد صحبت در ویشان که طریق ایشان است مشغول شده اند
و حضرت شیخ حسین خوارزمی قدس سرّه نیز در آن مسجد بعد از ادای
نماز جمعه بطریق خود مشغول شده صحبت داشته اند و بعد از ادای
صحبت این دو عزیز در صحن مسجد مذکور با یکدیگر ملاقات کرده مدت
مدید در سر پا مراقب شده اند بعد از انکه از یکدیگر جدا شده اند مخلصان
از هر یک از این عزیزان سوال از حال صحبت نموده اند هر یک فرموده اند که

درین مراقبه بملازمت حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم رسیده عرض
طریق خود کردیم حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم فرموده اند که
هر دو مقبول و یکی از شما برادر و یکی فرزند هذا غایة العنایة فی حقهما
بیت ای رسولی که هزاران چو بلال حبشی ؛ فی عبودیتکم کل غذات
و ولی و تقی و عشی ؛ و حضرت شیخ سید احمد قدس سره بصحبت و ملازمت
حضرت قدوة العارفین بسیار میرسیده اند و منظور نظر کیمیا اثر
ایشان می بوده اند از بعضی فرزندان شیخ سید احمد قدس سره
که ملا محمد نام داشته و از مریدان حضرت قاسم شیخ عزیزان
قدس سره که بوده استماع دارم که حضرت شیخ سید احمد قدس سره
در صحبت حضرت خواجه احرار قدس سره بوده اند که شیخ را مکاشفه
شده که از صوب آسمان بر سر مبارک حضرت خواجه قدس سره
نوری نیز مکشوف گشته صیحه و فریاد کرده اند بعد از ان حضرت خواجه
قدس سره متوالی شده و حضرت خواجه قدس سره دران نور فرو رفته
مستغرق آن شده اند و حضرت شیخ در زمان این حال در غایت
ادب و تواضع متوجه حضرت خواجه قدس سره بوده اند و این حال بعضی

از مخلصان حضرت خواجه قدس سره نیز منکوف گشته صیحه و فریاد کرده
اند بعد ازان حضرت خواجه قدس سره آن شخص را از مجلس خود دور کرده اند
و حضرت شیخ را نوازش کرده فرموده اند که جوانی ست در غایت ادب
بیت حرف تصوف ادبی پیش نیست :: بی ادب از شیوه درویش نیست
بیت :: اکابر طریقت فرمایند التصوف کله آداب و مدفن شریف
حضرت شیخ سید احمد قدس سره در سمرقند در سپرون دروازه
شیخ زاده ست نزدیک مولانا شمس کندی قدس سره
هو الجامع بین علمی الظاهر والباطن اوایل حال حضرت مولوی قدس سره
آن بوده که بعد از تمامی علوم شریعت روز جمعه در مسجد جامع
هراة بعد از ادای نماز جمعه هفت تن که متصدیان هفت اقلیم اند
ملاقات شده اند و حضرت مولانا قدس سره در صحبت ایشان شده اند
و ایشان اقالیم را تقسیم کرده فاتحه خوانده اند چون بعد از تمامی فاتحه
دست در روی کشیده اند ایشان را ندیده اند و حال مولانا قدس سره
دگرگون گشته از هر چه دران بوده دست شسته بطریقت قدم
نهاده بصحبت حضرت شیخ سید احمد قدس سره رسیده مرید ایشان

کشته رسیده اند آنجا که رسیده اند و سالها در خدمت شیخ
سید احمد قدس سره بوده ارشاد و تکمیل از ایشان یافته اند و حضرت
مولانا قدس سره خلیفه باستحقاق و وارث علی الاطلاق حضرت شیخ
سید احمد قدس سره اند و حضرت مولانا در حکمتهای خود بکثیر از دقایق و حقایق
این طایفه بطریق رمز اشارت نموده و دران حکمت میفرمایند که بیت
قطب جهان سید احمد یا حضرت شیخیم مدد یکی از درویشان که در خدمت
مولانا قدس سره بسیار بوده میگفت که حضرت مولانا در ولایت
اوزکینت که از ولایت ترکستان است و موطن حضرت مولانا است
قدس سره فالیز کشته بوده اند بر سر فالیز ایشان جمعی از طلبه علم مهمان
شده اند و حضرت مولانا قدس سره پسر خود را فرموده اند که در فالیز
درای و از برای طالب علمان خربوزه برار پسر ایشان عرض کرده که
فالیز خام است مدت مدید باید که به پزد حضرت مولانا قدس سره
فرموده اند که دراکه پخته است چون پسر ایشان در فالیز در آمده
فالیز را پخته یافته خربوزه های پخته یافته گرفته از غایت تحیر گریان
و نالان بر آمده خربوزه ها را در پیش ایشان نهاده بیت گو نداند

حال پخته هیچ خام بس سخن کوتاه باید والسلام و حضرت
مولانا قدس سره فرموده اند که ما شیخ کلانیم هرچه گوییم چنان شود
و حضرت مولانا قدس سره در جوار حضرت شیخ سید احمد قدس سره مدفونند
نیز ارو تبرک به شیخ زاده کاتب قدس سره از جمله خلفای شیخ مودود اند
قدس سره ذکر ایشان گذشت و بحضرت عمر رضی الله عنه میرسند
حضرت شیخ خادم علیه الرحمة والرضوان زبدة العرفا قدوة الکبرا
قطب الوقت خلیفه علی الاطلاق و اکمل اصحاب حضرت شیخ مودود
اند چنانچه مجملاً اشارت بآن رفته است تفصیل احوال ایشان می باید
فاستمع حضرت عزیزان شیخ خادم قدس سره در اوایل حال یکی از اعزه
سلسله کبرویه ارادت کرده و مدت مدید در ملازمت ایشان
بوده اند بعده بامر آن عزیز بصحبت حضرت شیخ مودود قدس سره
رسیده بحضرت شیخ مرید گشته مدت هفت سال در خدمت ایشان
خادم بوده اند بعد از قسمت ما حضر و طعام بصوفیه زکیه انگشتان
خود را لیسیده و بدان اکتفا می نموده اند و در ملازمت حضرت
شیخ مودود قدس سره ریاضات شاقه کشیده و خدمات لایقه

بجای آورده بالآخر مخدوم عالم گشته اند که من خدم خدم قبل است که
چون حضرت عزیزان شیخ خادم قدس سره بسمرقند فردوس مانند
نزول فرموده اند در اوایل فقرا را بمزد گرفته طهارت کنانده
ذکر میفرموده اند و آن مزدور بعنایت الهی توجه حضرت عزیزان
شیخ خادم قدس سره از خوابث نفسانیه صافی گشته بصفا
صوفیان متصف شده در سلک مریدان و مخلصان ایشان می شده
بیت بی عنایات حق خاصان حق ؛ گر ملک باشد سیاهستش ورق
نظم ایران لارنینک نظری کل کانوش ساکل بولور ؛ اقاننک کل کل
بولدی بولغالی منظور ؛ بالاخیر پیشتر از اهل ماوراء النهر مریدشان
گشته اند و حضرت استاذی مفخری و مخدومی سیادت پناهی
استاد العلماء ملاذ الفضلاء زبدة المفسرین قدوة المحدثین المولی
الالمعی الذکی التقی النقی الصفی کاشف اسرار الله مولانا عصمة الله
میفرمودند که چون حضرت عزیزان شیخ خادم بسمرقند تشریف
نموده اند مولانا امامی نام شخصی از اکابر سمرقند که منکر طریق ایشان
بوده محتسبانرا فرستاده که حضرت شیخ قدس سره را منع نمایند از

ذکر بلند چنانچه طریقهٔ شریفهٔ ایشان است و حضرت عزیزان قدس سره
برئیس آن محتسبان پیش از آنکه سخن گوید خطاب کرده گفته اند که تو آمده که
ما را از ذکر منع کنی حالا آنکه خود نماز بامداد نگذارده آن محتسب گفته که
باتفاق محتسبان در مسجد با جماعت نماز بامداد گذارده ایم حضرت
عزیزان شیخ خادم قدس سره فرموده اند که ازار خود را نیک احتیاط
کن که بخون حیض آغشته است چون آن شخص توجه بازار کرده دیده که
ازار زنش را که بخون حیض آغشته بوده پوشیده بوده است
بیت اولیا از دور نامت بشنوند تا بقعر تار پودت در روند
چون محتسبان این کرامت را از ایشان دیده اند شرمنده گشته
به پیش ملا امامی آمده عرض حال و مجلس مذکور کرده اند با وجود آن منکر متقاعد
نشده در مسجد مقطع سمرقند که مشهور است مجلس عالی ساخته جمیع
اکابر و اصاغر سمرقند را در آن مسجد جمع کرده در مقام امتحان حضرت
عزیزان شیخ خادم شده و نشنیده که الممتحن ملعون و از اکابر
تکلیف کرده که بحضرت عزیزان برپا نشوند و تعظیم ایشان بجا
نه آرند چون حضرت عزیزان قدس سره از در مسجد بسم الله الرحمن الرحیم

کویان در آمده اند همگی اکابر برخواسته تعظیم و توقیر کماهیه بجای
آورده اند و حضرت عزیزان قدس سره در محراب مسجد بر همه مقدم
نشسته مراقب شده اند و همگی اکابر مراقب شده اند و درین مراقبه در قبهٔ
ملا امامی سنگ آسیایی افتاده نزدیک بوده که گردن وی بشکند
بالفور حضرت عزیزان قدس سره رفع آن کرده اند بیت گر ترا سنگی
زند معشوق مست به که آری از دگر گوهر بدست بعد ازان فرموده اند که
ملایان وقت نگاه میدارید تا امروز سخن کنیم شما گوش باشید
بعد ازان بیان آیات و احادیث و روایات دالّه برین طریقهٔ شریفه
علیه کرده اند چنانچه تفصیل آن در دیباچهٔ این کتاب نموده شد
و دران مجلس جمیع علما و فضلا و اکابر و اصاغر سمرقند مرید حضرت
عزیزان قدس سره شده اند ذکر ملاقات حضرت عزیزان قدس سره
بحضرت خواجه احرار خواجه عبید الله ادام الله مغفرته و قدس الله سره
خدمت مولانا صوفی برکنی که یکی از اصحاب کار کرده بوده و مخلصان
حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره بود در اوایل حال در خدمت حضرت
زبدة الاولیا حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سره بوده و از

نزدیکان ایشانست از حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سرّه
نقل میکرد که حضرت عزیزان شیخ خادم قدس سرّه در قریهٔ کنجشک خانه
که از توابع شهر سبز است واقعه دیده اند که جوانی لنگی در کمر بسته
بمجلس شریف ایشان درآمده از صوفیهٔ حضرت ایشان قدس سرّه
تکلیف کرده که با ایشان کشتین گیرد هیچکس از اصحاب تصدی
آن نکرده بالآخر حضرت عزیزان قدس سرّه بآن جوان کشتین گرفته
در زیر خود کرد آسیده دست بسینهٔ آن جوان که زده اند آواز
سنج می آمده چون ازین واقعه فارغ شده اند باصحاب خود فرموده اند
این جوان که باشد شخصی از درون آمده بحضرت عزیزان قدس سرّه
عرض کرده که حضرت خواجه عبید الله قدس سرّه بملازمت ایشان می آیند
و حضرت عزیزان بحضرت خواجه قدس سرّه صحبت داشته اند و حضرت
خواجه قدس سرّه بجانب سمرقند رجوع نموده اند بعد حضرت عزیزان
قدس سرّه فرموده اند که آن جوان که در واقعه دیده ایم همین جوان است
که بکمال تمام است در زیر تربیت ما خواهد بود و آواز سنج آن باشد که
او را در دنیا فرو گیرد ولیکن بروی تأثیر و ضرر نرساند و آنرا بر فرزندان

وی ضرر بکند چنانچه درین زمان معاین می شود و ایضاً نقلست که
در مجلس دیگر حضرت خواجه قدس سرّه از ایشان پرسیدند که احوال
چونست حضرت شیخ قدس سرّه فرموده اند که کاهست و گاه منت
و حضرت خواجه قدس سرّه گفته اند که چرا همیشه منیست حضرت عزیزان
قدس سرّه از مجلس زود اشغال کرده اند از حضرت عزیزان قدس سرّه سران
اشغال را بعضی از مخلصان سوال نموده اند فرموده اند که باجواب از
تجلیات الهی گفتیم که کاهست و گاه منیست حضرت خواجه قدس سرّه از
دوام آگاهی گفتند که چرا همیشه نیست اگر زود نمی برادیم کمی از ما
بایستی اشغال می نمود ما خود پرسیده ایم ما نخواستیم که این جواب
اشغال نماید و ایضاً منقولست که حضرت عزیزان قدس سرّه از کوی محمد
جبکه در سمرقند شهورست میگذشته اند حضرت خواجه قدس سرّه
ملاقی ایشان شده اند بعد از وداع حضرت خواجه قدس سرّه مدت مدید
برسبیل تواضع برسر پا ایستاده اند تا آنکه حضرت عزیزان قدس سرّه
از نظر حضرت خواجه غایب شده اند سبب آنرا بعضی از محبان از حضرت
خواجه قدس سرّه سوال نموده اند حضرت خواجه قدس سرّه فرموده اند که در عقب

حضرت شیخ قدس سره جمعی از ملائکه میرروند ما بعد از گذشتن حضرت
شیخ تعظیم و توقیر آن ملائکه کردیم و مؤید این سخن حدیث حضرت
نبوی است صلی الله علیه وسلم که ملائکه بر گرد ذاکران تا آسمان
گرد کرده پر در پر هم بافته می ایستند و ایضاً منقولست از سلطان
احمد میرزا که پادشاه سمرقند بوده نسبت بحضرت عزیزان بی ادبی
واقع شده حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند که در خانه مرد این
سلطان مرا تا دیب کنیم بمنزل حضرت خواجه قدس سره رفته در منزل
ایشان ملقین بلند گفته اند حضرت خواجه معذرت بسیار گفته
سوار شده بخانه سلطان آمده ویرا مؤدب ساخته اند و سلطان
بملازمت آنحضرت آمده ایشانرا بخانه خود برده عذر و تقصیر
عرض کرده که ذکر اره فرمائید حضرت عزیزان فرموده اند که این
ذکر با یاران نشود یک روز یارانرا آورده در منزل شما ذکر گوییم روزی
بجمیع از صوفیان بمنزل سلطان آمده ذکر فرموده اند سلطان گفته
یاران و صوفیان موزه های پر گل خود را در تاک خانه گذارند که فردای
قیامت دستگیر ما شود و بعضی از سخنان که حضرت شیخ جمال الدین

عزیزان علیه الرحمه از ایشان نقل کرده اند چنانچه صاحب شجات
نقل کرده بهمان عبارت تیمناً و تبرکاً ایراد می یابد در رشحات
در ضمن پنج رشحه ایراد کرده رشحه اول آنکه میگوید که حضرت
شیخ جمال الدین رحمه الله میفرمودند که شیخ ما حضرت شیخ خادم
در آیت فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللهِ می گفتند که جمعی
هستند که از ذکر گفتن قساوت قلب حاصل می کنند که آنرا به ادبار
می گویند از سر غفلت بمقتضای طبع و نفس بس می شاید که من
ذکر الله شمارت بآن باشد اگرچه بسیاران بغفل عن ذکر الله تفسیر کرده اند
و بر این معنی که از حضرت عزیزان قدس سره منقولست درین آیت شعار
است که وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَخُفْيَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ
الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ زیرا که ولا تکن
مِنَ الْغَافِلِينَ دلالت کرده که ذکر بر سبیل غفلت منهیست
رشحه دویم آنکه میگوید که حضرت شیخ جمال الدین قدس سره
فرمودند که شیخ ما حضرت شیخ خادم میفرمودند که حضوری که
سالکانرا در نهایت ذکر و عبور بر مراتب آن میسر باشد میتوانند که پس

ازان نیز دست دهد لیکن بآن حضور را بقا نمی باشد و بواسطهٔ
کشاکش طبیعت زود زایل می شود اما عبور بر مراتب ذکر که عبارت
از مشاهدهٔ بعضی از انوار و کشوف است کرده باشد آن مراتب
چون اجسام لطیفه بجای طبیعت می نشیند و سالک از مقتضای
طبیعت و پریشانی آن خلاصی می یابد رشحهٔ سیوم و هم حضرت شیخ
جمال الدین قدس سره می گفته اند که شیخ ما قدس سره می فرمودند که دلیل
بر صحت حالی که وارد می شود آن است که در وقت ورود آن حال
فنا و نیستی در نهاد سالک پیدا می شود و کلفت بر می خیزد و بسرعت
میلی و محبتی تازه حاصل میگردد که باحکام شرعی از روی ذوق
و بهجت بی کلفت و کسالت قیام می نماید رشحهٔ چهارم آنکه حضرت
شیخ جمال الدین میفرمودند که یکی از علمای رسوم نزد شیخ ما قدس سره
آمده بود می گفت که حال اهل رقص و سماع از دو بیرون نیست دران
وقت شعور دارند یا ندارند اگر شعور دارند با وجود شعور حرکت
و رقص و اظهار بیخودی بغایت قبیح است و اگر شعور ندارند بعد از شعور
طهارت ناکرده نماز میگذارند ازان قبیح است حضرت شیخ ما

قدس سرّه در جواب فرمودند که از اسباب نقض وضو یکی آنست که
عقل مسلوب میشود چنانچه مجانین را واقعست و دیگری آنکه عقل
مستور میگردد چنانچه در حال اغمامی باشد آما بشعوری این طایفه
در حال رقص و سماع نه مسلوب شدن عقل ست و نه مستور شدن آن
بلکه این شعوری را جهت آنست که دران محل عقل کلی از عالم الهی
برین عقل جزوی فایض میگردد و در ممکن وجود سالک حاکم و غالب
می شود و این عقل کلی را قوت و قدرت آن هست که تدبیر و ضبط عالم
کند چه جای تدبیر و ضبط بدن در ان حالت در ظل حمایت و تدبیر
اوست و آن عقل کلی مدبر در مقام حفظ و نگاه داشت او بلکه
نواقض در ان محل نمی ماند چه طالب صادق در ان محل از طبیعت و احکام
او بتمام بیرون می آید و از لوازم بشریت خلاص می شود پس در ان وقت
بتجدید وضو اصلا احتیاج نیفتد نتیجه چنین آنکه هم حضرت شیخ
جمال الدین می فرموده اند که شیخ ما قدس سرّه میفرموده اند که بعضی از
مخادم سلسله خواجگان قدس الله اسرارهم چنین گفته اند که وجود عدم
بوجود بشریت عود می کند اما وجود فنا هرگز بوجود بشریت عود نمی کند

معنی این سخن بحسب ظاهر آنست که مراد از وجود عدم تحقق صفت عدم است
که عبارت از آن بیخودی است که مبتدیان طریق خواجگان را در اثنای
مشغولی دست می دهد لیکن آنچه حقیقت معینست وجود عدم عبارت
از آن هستی و حقیقی است بر مدرکه سالک پرتو می اندازد بواسطهٔ
کمال شغل باطنی وی و خلو دل از نقوش کونیه و آن پرتو هستی حقیقی که
بعد از آن بیخودی پیدا می شود و چون آن عدم است و این
وجود عود میکند بوجود بشریت یعنی باز این پرتو ناپیدا می شود
و لوازم وجود بشری غالب می آید بخلاف وجود موهوب حقانی که وی را
بقاء بعد الفناء گویند که بعد از تحقق بمقام فنا پیدا می شود پس همچنانکه
فنا را وجود باقی ازلی است این عدم را نیز ازلی است و این وجود اگرچه
پرتو همان وجود باقی است لیکن بواسطهٔ عدم تحقق بمقام فنا گاه گاه
متواری می شود تا وقتیکه ثابت گردد و ملک شود والله تعالی
اعلم و حضرت عارف رومی قدس سره در مثنوی باین بیان اشارت نموده
فرموده که بیت وصل اعدام اگر توانی کرد کار مردان مرد توانی کرد
منقولست که حضرت عزیزان قدس سره را پسر بود هژده ساله که بمقام

ولایت رسیده بوده که از عالم فنا بدار بقا ارتحال نموده است
و دران حین حضرت عزیزان قدس سره بیرون خانه بوده اند بعد از آنکه
بخانه درآمده مطلع باین انتقال شده اند فرموده اند که برخیز ای
فرزند ارجمند برخواسته نشسته اند و اولیاء کرامی که مریدان
و محبان آنحضرت اند حاضر بوده اند عرض کرده اند که این فرزند عزیز
حکم حضرت الهی بجای آورده که بیت جان برکف دست
مرا پیش تو ای شاه العبد و ما فی یده کان لمولاه برخواسته نشسته اند
حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند که خواب کن باز خواب کرد
بیت هین اسرافیل وقت اولیا مرده را از ایشان همی باشد حیا
بعد از آن فرموده اند که فرزند دلبند را در جوار غار ما که این غار در
سمرقند مشهور است دفن کنید و ما را نیز چون وقت انتقال شود در
جوار وی دفن کنند مخدوم زاده را در انجا دفن کرده اند و حضرت
عزیزان دران موضع شریف مدفونند یزار و یتبرک ای عزیز
من بدانکه از حضرت عزیزان قدس سره بیست سه کس تربیت یافته
بمقام ولایت رسیده کمال و تکمیل یافته اند از آن جمله فرزند رشید

آنحضرت که مذکور شد فرزند دویم شیخ علی شیخ قدس سره که بعد از
انتقال حضرت عزیزان قدس سره خلوت نشسته گفته اند که سر حلقه این
خلوت خدمت ملا لطف الله داماد که ذکر ایشان خواهد آمد شوند
خدمت ملا لطف الله بفرموده ایشان سر حلقه آن مجلس شریف
شده متوجه ذکر شده اند و خدمت شیخ علی شیخ در مطبخ متوجه خدمت
شده اند چنانچه حضرت خواجه احرار قدس سره فرمایند که ع
خدمت ترا بکنگره کبریا کشد و فتوری در مجلس ذکر پیدا شده است
حضرت شیخ علی شیخ بمجلس ذکر آمده ملا لطف الله را از برای خدمت
تعیین کرده خود سر حلقه ذاکران شده متوجه ذکر شده بوده اند که
از کنار خانقاه درویشی از درویشان والد حضرت شیخ قدس الله اسرارهما
فریاد کنان در زیر قدم حضرت شیخ علی شیخ افتاده قصه چنان
بوده که این درویش از غایت غیرتی که داشته تبعیت باین درویشان
ناکرده در کنار خانقاه متوجه بوده و این فتور بجهت عدم اتفاق
بوده چنانچه از حضرت سلطان الطریقه خواجه احمد یسوی قدس سره
منقولست که در مجلس ایشان قبضی واقع شد فرمودند که تفحص کنید که

بیگانه در مجلس نباشد تفحص کرده اند بیگانه ظ نشده فرموده اند که
عصاخانه را بو بینید که در عصاخانه عصای بیگانه نباشد چون در
عصاخانه عصای بیگانه یافته اند چون آن عصا را دور ساخته
اند قبض متبدل به بسط شده صحبت عظیم در گرفته و حضرت شیخ
علی شیخ فرموده اند که شمشیری بر گردن وی انداخته بودم اگر دست
پدرم ظ شده آن شمشیر را از وی دور نمیکرد سر وی جدا می شد بیت
اولیا را هست قدرت از اله ؛ تیر جسته باز گردانند ز راه ؛ و حضرت
شیخ علی شیخ قدس سره در نواحی حصار مدفونند یزار و تبرک گویند
شیری در پای مرقد ایشان خواب میکرده اگر نیازمند مخلصی بزیارت
مرقد ایشان می آمده دور میشده بعد از زیارت آن شیر باز می
آمده خواب میکرده فرزند سیوم قطب الکبرا غوث العرفا عبد الحق
شیخ عزیزان قدس سره اند این فقیر مخلص از خدمت خواجم که نبیرهٔ
حضرت ایشان و از مجذوبان حق بودن اسماع دارد که چون حضرت
عزیزان شیخ عبد الحق قدس سره دو نیم ساله شده اند روزی حضرت
عزیزان شیخ خادم قدس سره بر بالای بلندی در غایت بسط و شوق

وزدق بوده اند که حضرت شیخ عبدالحق قدس سره بان بلندی افتان
وخیزان بقدم شریف ایشان رسیده اند و عنایت ازلی دست
گیری کرده نظر حضرت عزیزان قدس سرهم بایشان افتاده و حضرت عزیزان
قدس سرهم زبان خود را در دهان ایشان انداخته ایشانرا مکانیده اند
و فرموده اند که بعد الیوم هیچ دلی احتیاج نباشد و همان زمان
بمقام اولیاء کرامی رسیده اند و هم حضرت خواجم رحمة الله گفتند که
چون حضرت عزیزان قدس سرهم از دار فنا بعالم بقا انتقال کرده اند
حضرت شیخ عبدالحق دوازده ساله بوده اند ار بعین نشسته اند در
یکی از کوه های شهر سبز و دران ار بعین میر محمد صوفی قدس سره
یکی از یاران کارکرده قدیمی حضرت عزیزان قدس سرهم بوده اند بحضرت
شیخ عبدالحق رحمة الله عرض کرده اند که یکی از خلفاء والد شریف دو
مرید شوید حضرت شیخ فرموده اند که یکی یاران کارکرده شما ئید
امتحان کنید بعده این هر دو عزیز مراقب شده توجه تمام نموده
بیکدیگر متوجه شده اند خدمت صوفی میر محمد بعد از سنا عنی بهوش
شده اند و حضرت شیخ عبدالحق قدس سره فرموده اند که صوفی را در پرون

این معتکف در برف پرتاوید چنان کرده اند و صوفی دران برف
هفت روز بیهوش افتاده بود و اطراف صوفی بجهت حرارت
صوفی آب شده بود بعد از هفت روز بیمن همت حضرت شیخ
قدس سره صوفی بهوش آمده عذر و تقصیر گفته عرض نموده اند که ایشان
پادشاه هند ع عاقبت شیرزاده شیر شود :: و هم حضرت خواجم رحمه الله
نقل میکرده اند که رحمت صوفی قدس سره نیز از یاران معتمد و قدیم
حضرت شیخ خادم علیه الرحمة بوده است وی چون صوفی میر محمد
بحضرت شیخ قدس سره عرض نموده حضرت شیخ عبدالحق قدس سره توجه
نموده در صورت باری و صوفی رحمت چون کبوتری در اقطار عالم
گریخته حضرت شیخ شمشیری بروی زده اند بعده سر برداشته اند
صوفی میر محمد را زنده دیده اند فرموده اند که بغل خود را بوبین
چون دست در بغل کرده دعای صیفی که در بغل صوفی بوده دو پاره
شده بوده است و این صوفی دعای صیفی ضبط کرده و ورد خود ساخته
بوده بعده صوفی رحمت نیز تقصیر گفته حضرت شیخ عبدالحق را بکسی
احتیاج نیست بلکه دیگران را بحضرت ایشان احتیاج است و تکمیل

حضرت شیخ قدس سرہ از حضرت والد شریف ایشان حضرت شیخ

خادم عزیزان علیہ الرحمۃ والرضوان است خدمت زبدۃ العلماء
قدوۃ الفضلا مولانا عبد الحق از پدر خود مولانا اما ان کہ از مریدان
و محبان حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سرہ بودہ نقل میکردند کہ
حضرت مولانا ولی عزیزان میفرمودند کہ چون حضرت قطب الکبار
عزیزان شیخ خدای داد قدس سرہ ارتحال نمودند بلازمت حضرت
شیخ عبد الحق قدس سرہ آمدہ در صحبت ایشان می بودیم و در عالم باطن
ترقیہا از ایشان می یافتیم روزی فرمودند کہ ملا ولی دانستی کہ ہر صرف
کہ در خواہیم میکنیم سر خیز مرید من شو عرض کردم کہ بظاہر دست
دادن چہ لازم است فرمودند کہ آنچہ را در ہیچ منہی مراد حاصل نشود
بعد ہ حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سرہ مرید شدہ اند و حضرت
شیخ قدس سرہ رخصت کل دادہ اند چنانچہ انشاء اللہ در بیان
مناقب ایشان تفصیل رخصت از شیخ عظام مذکور خواہد شد و ہم
مولوی مذکور نقل میکردند از پدر خود کہ حضرت مولانا ولی عزیزان
قدس سرہ میفرمودند کہ حضرت شیخ عبد الحق قدس سرہ از جانب ولایت

آنها بسمرقند آمده از دریای کوهک گذشته فرموده اند که ما را
خواب گرفت از اسپ فرود آمده در ریگهای آن دریا خواب کرده اند
و زمان حرارت روز بوده حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سره جامه
در سر خود نهاده بر سر حضرت شیخ قدس سره سایه کرده اند میفرمودند که
چنان در خواب شدند که گویا در ایشان اثر حیوات نمانده بود
بعد از مدتی برخواستند فرمودند که بقریهٔ کوفین رفتیم و ملا
عبدالرحمن مفتی که آنجا ساکن بود وی را کشته می آییم بروید تا بروی
نماز جنازه گذاریم ع خود می کشی قاسم را خود تعذیه می داری
بعد از آن روان شدیم فردا پگاه روز چون بموضع کوفین رسیدیم
جنازهٔ ملا عبدرحمن مفتی حاضر بود و حضرت شیخ عبدالحق جنازهٔ
وی را خود امام شده گذاردند بعده باز مراجعت نمودند قصه آن
بود که ملا عبدالرحمن اول مرید حضرت شیخ قدس سره بوده بعده بملا احمدی
مرید شده بوده این غیرت و غضب حضرت شیخ قدس سره بروی جهت
آن بوده اکابر طریقت فرمایند که اولیاء حق چون شمشیر برهنه بزند هلاک
شود و فی الحدیث قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لحوم العلماء

ستم سن شتم مرض وسن عضلات وهم مولوی عبدالحق از والد
خود نقل میکردند که حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سرّه میفرمودند
که حضرت عزیزان شیخ عبدالحق قدس سرّه یک شبی در زمانی که معتکف
بوده اند از مسجد برای طهارت می بر آمده اند که پای مبارک ایشان
بصوفی که در خواب بوده رسیده فرموده اند که این صوفی کو یا مرده است
برنمی خیزد او را بیرون مسجد پرتاب دید چون صوفیان برخواسته اند که
وی را به بیرون مسجد کنند او مرده بوده آری عاشق چنان باشد که
هرچه او کو ید چنان شود حدیث کنت سمعه الخ دلالت برین معنی دارد
ع هرچه او کو ید چنان کردد چنان :: وهم حضرت عزیزان مولانا
ولی قدس سرّه میفرموده اند که حضرت شیخ عبدالحق قدس سرّه کو یا شیر مرده
در دست کرفته در مقام کشتن بودند اما پر اول یا یعنی حضرت شیخ
خدایداد قدس سرّه حل و ل شده بودن اکر لکدی بر سر ایشان می
زدند تا اثیر نمی کرد و لکل وجهة هو موّلیها و ایضاً نقلست که زبدة
المتبحرین عمدة المتأخرین استاد العلماء مولانا درویش محمد اخون
ترکستانی که در مدرسه میرزا مدرّس و اعلم علمای سمرقند بوده اند

میگفته اند که بملازمت حضرت عزیزان شیخ عبدالحق قدس سره
بسیار می رفتیم روزی فرمودند که آخون شما پسر ابراهیم شیخ را
علم ظاهر تعلیم کنید و ما شما را علم باطن تعلیم کنیم فرمودند که هیچ ولی
کسی را بشرط ولی نساخته ما چنان کنیم مولانا عرض کرده اند که فردا جواب
گویم فردا جواب گفتیم که از دست ما نمی آید بدین سبب مولانای مذکور در
وقت انتقال گفته اند که مارا در زیر قدم حضرت شیخ عبدالحق قدس سره
دفن کنید در جوار حضرت شیخ مدفونند و حضرت شیخ قدس سره در جوار
والد شریف خود قدس الله اسرارهم مدفونند ابراهیم شیخ قدس سره
فرزند حضرت شیخ عبدالحق قدس سره اند و از ایشان ارشاد و تکمیل
یافته اند و از مقتدایان این سلسله شریفه اند و سالها در مقام
ارشاد خلایق بوده اند و حضرت خواجم قدس سره فرزند برادر ایشان
و تکمیل از ایشان یافته اند قدس الله اسرارهم و این ابراهیم شیخ
و خواجم نیز در جوار حضرت عزیزان مدفونند نور الله مرقدهم
خدمت مولانا لطف الله رحمة الله علیه ایشان را در سلسله مولانا
لطف الله دامادگویند که دختر صلبیه حضرت عزیزان شیخ خانم

علیه الرحمه در عقد نکاح ایشان بوده اند و خدمت مولانا لطف الله
را ابتدا حال ایشان آن بود که بعد از انکه تحصیل علم نظر کرده اند
روزی بصحبت حضرت شیخ خادم علیه الرحمه رسیده در آستانه
تسجد مقطع که مسجد عظیمی بود بایشان جا نرسیده بنا بر کثرت
خلایق و حضرت عزیزان بذکر مشغول بوده اند حضرت مولانا واقعه
دیده اند که نه بستر و نه زیر پای مولانا انداخته اند بعد از فراغ
مجلس حضرت عزیزان مولانا را طلبیده فرموده اند که کمیاب مجلس ما
آمده نه بستر و نه زیر پای تو بهند خنستند اگر مشتراکی از آسمان
بگذری بعد از ظهور این کرامت حضرت مولانا مرید شده
سالها در خدمت و صحبت ایشان بوده اند و از ایشان تکمیل
یافته اند نقلست که روزی حضرت عزیزان علیه الرحمه یکی
از ابیات حضرت مولوی رومی قدس سره را غیر موزون بطریق
نثر می خوانده اند چنانچه طریق ایشان این بوده که نظم را چنین
می خوانده اند که موزون نظم نمی شده خدمت مولانا موزون
خوانده اند حضرت عزیزان کار خود را از غلاف برآورده بجانب

مولانا پرتافته فرموده اند که این را نگاه دارید بیک روز شما
کار می آید حضرت مولانا آن کارد را سالها تبرکاً نگاه داشته اند
و پسر ایشان آن کارد را گرفته بهمان کارد حضرت مولانا را
در زمانی که در سجده بوده اند زده شهید ساخته اند آن وقت
معلوم شده سر کلام حضرت عزیزان قدس سره بیت کاملان
از دور نامت بشنوند تا بقعر تار و پودت در روند از خدمت
مولانا از دختر حضرت عزیزان علیه الرحمة دختری تولد کرده که آن
دختر را بخدمت امیر رزبر که دانشمند روزگار بوده داده و از آن
دختر دختر دیگر شده که از آن حضرت زبدة العلماء و قدوة الفقهاء که
استاد المتبحرین ملاذ المتأخرین الجامع بین علمی الظاهر والباطن
العارف باسرار الله مولانا عصمة الله قدس سره تولد کرده اند از جانب
والده حضرت مخدومی و استادی و سندی و سیدی مولانا عصمة الله
بحضرت عزیزان شیخ خادم قدس سره میرسند و از جانب پدر
بحضرت خواجه عارف ریوگردی قدس سره که در سلسلهٔ خواجگان
قدس الله اسرارهم مشهورند میرسند و حضرت مخدومی قدس سره

منظور نظر اولیاء کرامی بوده اند میفرمودند که ما را در دامن
شریف خواجه ملا قدس سره که داماد حضرت خواجه احرار قدس سره اند
خته اند ایشان کرته خود را در دامن پوشانیده عصمة الله نام
نهاده اند از آن زمان نشاءٔ از مذاق این طایفه در کام من است
و من دیسی ام و ایضاً میفرمودند که روزی در معتکف حضرت استاذ
استاد العلماء ملاء الکرامین سند المحدثین مولانا مصطفی رحمة الله
حاضر شدم خدمت مولانا مصطفی را بسطی بود زمزمهٔ با خود کرده
میگریستند و مرا حال دیگرگون شده در زیر قدم مولانا افتادم که
مرید شوم ایشان فرمودند که ارادت بالحقیقه ارادت بقلب است
چه لازم که دست داده شود و ترا قبول کردیم و ما را نیز نسبت
بحضرت شیخ مرجان قدس سره که یکی از مخلصان حضرت زین الدین
الخوافی قدس سره است و ارشاد از ایشان یافته و مرخص از ایشان است
این حال پیدا شده بود ایشان فرمودند که دست ظ چه لازم است که
داده شود ما را هر رخصتی که از حضرت شیخ زین الدین الخوافی رسیده بشما
دادیم ما نیز رخصتی که از شیخ مرجان بما رسیده بشما دادیم حضرت

مخدومی قدس سره ذکر را جهراً بطریق این سلسله شریفه می گفتند و این
مخلص فرزند ارجمند عبدالرشید را بدین حضرت مخدومی
اندخته نیاز ایشان کرده بود و در خاطر بود که نام وی را عبدالرشید
و یا عبدالشهید باشند فرمودند که ملهم شدیم نام وی را عبدالرشید نهادیم
و آثار توجه تمام از ایشان ظاهر و هویدا بود در روزی این فقیر ملازمت
ایشان رسید گریان بودند فرمودند که مدتی درس گفتیم و مدتی
ذکر گفتیم اکنون متحیریم که چه کنیم باز گریان شدند چون کمال
دانشم نادانی است چاره کارم همه حیرانی است . و خوارق عادات
از ایشان بسیار ظهور پوسته است چنانچه بعضی در مناقب حضرت
عزیزان قاسم شیخ قدس سره خواهد آمد انشاء الله تعالی و از انجمله آنکه
روزی این فقیر در ملازمت ایشان بود که یکی از خواجه زاده ها اندکی
در غضب شد مذا این فقیر را بخاطر افتاد که چه حکمت باشد درین غضب بالفور
بفقیر توجه کرده گفتند که طالب علمان فرزندان ما اند اگر پدر تادیب
فرزند نکند فرزند چه ادب شود حضرت مخدومی را در خواطر اشراف
تمام بود میفرمودند که مقصد ما از گفتن درس تبع شریعت حضرت

مصطفی است صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ بر درس ما آمد بہ نصیب خواہد شد
انما الاعمال بالنیات مدفن شریف ایشان در جوار حضرت خواجہ
احرار است قدس اللہ اسرارہما میفرمودند کہ چون حضرت قاسم
شیخ عزیزان قدس سرہ در ولایت اشتیخن بعتکف شدند فقیر بملازمت
ایشان رسید در صحبت ایشان دران اعتکاف بودم بحضرت
عزیزان قدس سرہم عرض کردم کہ درین مجلس فقیر را جمعیت خاطر حاصل شد
اما پس ازین در ولایت انہا بسر فند حضرت ایشان خلوت نشستند
دران خلوت جمعیت خاطر نشد بلکہ تفرقہ پیدا شد و ہر دو مجلس شریف
ایشان ہست حضرت عزیزان قدس سرہ فرمودند کہ ولایت
ہلیا باد و ولایت اشتیخن و ولایت میانکال تا بخارا ہمکی در طریقہ
شریفہ اند گویا کہ یک کس اند ہر وقتیکہ ذکر میکنیم ہمکی باتفاق
ذکر میکنند بلکہ زمین زمان ہمہ باتفاق حرکت کنند اما ولایت انہا
در روی طرق مختلفہ است این تفرقہ و اختلاف بدان جہت است
و حضرت مخدومی قدس سرہ منظور نظر کیمیا اثر حضرت مولانا ولی
عزیزان بودہ اند قدس سرہ کہ قولیست کہ حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سرہ

ایشانرا ولی تا در زادمی گفته اند و بحضرت عزیزان قاسم شیخ
قدس سره در زمان طلب تا واخر عمر صحبت تمام داشته اند و در صحبتهای
حضرت حاضر می شده اند و از سمرقند بولایت کرمینه که موطن
شریف حضرت عزیزان است بسیار میرفته اند میفرمودند که یک
کرت از حضرت عزیزان قدس سره رخصت خواستیم که درین سفر به بخارا
رفته از انجا بولایت قرشی رفته بسمرقند بعیال خود ملحق گردم حضرت عزیزان
فرمودند که بخارا چرا میروید گفتیم بجهت زیارات مزارات شریفه
بخارا حضرت عزیزان قدس سره اقبال نموده رخصت دادند بعده
به بخارا رفته زیارت مزارات شریفه انجا کرده بخارا نا در آمده بجانب
قرشی توجه کردیم چون حضرت عزیزان قدس سره مطلع شده اند که بسیار
خوشوقت شده فرموده اند که زیارت همچنین می باید که قصد امر دیگر
تعلق نگیرد و حضرت عزیزان قاسم شیخ علیه الرحمة نیز حضرت مخدومی
را ولی تا در زاد میگفته اند و از مشایخ این سلسله شریفه بحضرت
عزیزان و درویش شیخ علیه الرحمة که ذکرشان خواهد آمد ارادت
صحبت داشته اند میفرمودند که از مشایخ این سلسله شریفه بتکلف

تر و بهمت تر از حضرت عزیزان در ویش شیخ قدس سرّه ندیدم
میفرمودند که شبی در سمرقند در خلوت ایشان بودیم خانقاه بسیار
گرم شد فقیر بسیار محنت کشیدم حضرت شیخ قدس سرّه را اشراقی
شد یکی از صوفیه را فرمودند که خدمت ایشان را بحجره که در بیرون
خانقاه است برده مهمان کن آن صوفی بفرمودهٔ ایشان چنان
کرد میفرمودند که ما را در جوانی جمعیّت تمام بود بعد ازان بجهت
اشتغال بفرزندان و آشنایی خلایق آن جمعیّت خاطر نماند
مفهوم می شود که اوّل جمعیّت در وحدت بوده ثانی جمعیّت
در کثرت بوده و خاطر حضرت مولوی قدس سرّه مایل اوّل بوده است
و الله تعالی اعلم چون فارغ شدیم از ذکر اولاد حضرت عزیزان
شیخ خادم قدس سرّه شروع کنیم در بیان مناقب خلفای ایشان
قدس سرّه حضرت عزیزان شیخ جمال الدّین هو الجامع بین علمی الظاهر
و الباطن و حید العصر فرید الدّهر قطب الاولیا غوث الکبرا قدس الله اسراره
خلیفه برحق و اجل و اکمل اصحاب حضرت ایشان شیخ خادم قدس سرّه اند
و هو صاحب الریاضات الشاقه و المشرع بالشریعة الشریفه بفرمودهٔ ایشان

کریمه وَجَاهِدُوا فِی اللّٰهِ حَقَّ جِهَادِهِ و بمضمون حدیث افضل الا
عمال احمزها ای اشقها بریاضات شاقه مجاهده می نموده اند
نقلست که گاه سه خلوت پیوسته می نشسته اند حضرت شیخ
خدای داد قدس سره میفرموده اند که سه خلوت متصل می نشسته اند
پوستین پوشیده و در خلوت اخیر بجهت حرارت که خانقاه چون
آتش دان گرم شده بود رخصت دادند که هر کسیکه اینجا نتواند بود
در دهلیز خانقاه باقی شد ده نفر از اصحاب ایشان که از انجمله یکی
این فقیر بود در خانقاه باقی ماندند و حضرت عزیزان قدس سره همچنین
پوستین پوشیده نشسته بوده اند و دیگران بیرون خانقاه
در دهلیز بودند بیت بقدر شغل خود باید زدن لاف که گنجشکی نتاند
رفت بر قاف اما سوختگان آتش هجران و مشتاقان وصال حضرت
منان و تشنگان بادیه حرمان ازین گرمی نگریزند و این حرارت
در جنب حرارت ایشان محو گردد چنانچه از خواجه احرار قدس سره منقول است
میفرموده اند که هیچ خانه در زمان حرارت هوا چون خانه دل نیست
حق سبحانه فرماید که قُلْنَا یَا نَارُ کُونِی بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَی اِبْرَاهِیمَ الآیه

چه عجب که حق سبحانه دل بنده مؤمن محب را که منظر الهی است
چنانچه حدیث لا ینظر الله الی صورکم ولکن ینظر الی قلوبکم
بموید این معنی است چنان کرداند که محبت واجب تعالی که موطن
آن قلب صنوبریست غالب آید بر حرارت دیگر بلکه بر آتش جهنم
چنانچه در بعضی از تفاسیر در تفسیر این آیت که وان منکم الا واردها
مذکور شده که همگی آدمی داخل جهنم شوند لیکن حق سبحانه بر مؤمنان
جهنم را گلستان کرداند حضرت سلطان الطریقه خواجه احمد یسوی
قدس سره فرمایند بیت عارف عشقی جان مولکیند اعلم تار تسپا
اونسا کیز مینک قموق عالم غافل بولور و از شیخ الاسلام
ابو حفص شیخ شهاب الدین السهروردی قدس سره منقولست که
چون محبت و عشق عاشق را بیرون کنند محبوب از پی ظاهر گردد و
این ممکنات را تحمل آن نباشد حق سبحانه فرماید که فلما تجلی
ربه للجبل جعله دکا وخر موسی صعقا و عارف رومی در مثنوی
فرموده اند که اگر مرغ ضعیف چون کبوتر و امثال آن خواهد که اشتری
را میهمان سازد و چون اشتر در خانه وی قدم نهد خانه او ویران

شود بلکه صاحب خانه‌ای مال اشتر گردد نقلست که مولانا ابراهیم
شیروانی که از متحیران روزگار بوده اوّل گرت که بملازمت حضرت
عزیزان شیخ جمال الدین قدس سرّه رسید حضرت عزیزان فرمود
اند که ملا ابراهیم میش آی ملا ابراهیم را بخاطر آمده که شاید که در این
مجمع ابراهیم نام دیگری تیر باشد دیگر باره فرموده اند ملا ابراهیم
شیروانی که در بحث وجود سخنان وارد میش آید القصه این مولانا
ابراهیم را در بحث وجود کلامی سخنان بوده چنانچه از جوشش موقف
مولانا ابراهیم معلوم میشود چون مولانا ابراهیم میش ایشان آمده
سخنان مولانا ابراهیم را که بر بحث وجود بوده خود بیان فرموده
اند بعد ازان جمله اشکالات آن نموده اند مولانا ابراهیم قدس سرّه
در سلک محبّان و مریدان حضرت عزیزان در آمده از ایشان سرّها
یافته اند نظم تا نافتد بر تو مردی را نظر از وجود خویش کی
یابد خبر هیچکس از خویشتن چیزی نشد هیچ آهن خنجر تیزی نشد
نقلست که شاه بیک خان شهید در ابتدای حال مرید حضرت
عزیزان شیخ جمال الدین قدس سرّه بوده و دران اوان در خدمت

امیر علیشیر ترخان که حاکم و والی سمرقند و بخارا بوده ست روزی
شاه بیک خان را بخاطر افتاده که میرزایان کوزکانیه فوت کرده اند
و این امیر عبد العلی پادشاه نیست چرا من پادشاه نشوم که من پادشاه
زاده ام و باین خاطر ملازمت حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره
آمده و حضرت عزیزان را اشراف بر خواطر بوده که اکابر طریقت
مشرف القلوب گویند فرموده اند که در خاطر تو آمده که عبد العلی
متشرع معزول کرده تو پادشاه شوی دیگر بار پرسش ما میاد شاه بیک
خان از پیش ایشان برآمده گفته که دیگر پیری صاحب ولیتی عزیزی
درین بلاد ما شد شخصی شیخ منصور که از مریدان شیخ تاج الدین ست
و شیخ تاج الدین از مریدان شیخ زین الدین الخوافی قدس الله اسرارهم
نشان داده چون شاه بیک خان بملازمت شیخ منصور قدس سره
رسید حضرت شیخ فرموده اند که او زبک تو خواهی پادشاه شد
فرموده اند که سفره آرید سفره آورده اند و بعد از جمع کردن سفره
فرموده اند چنانچه سفره را از کنار جمع میکنند تو نیز از کنار ولایت
متوجه شو و نیز فرموده اند که اولیاء کرام جمع شده بفرموده سلطان

الطریقه حضرت خواجه احمد الیسوی قدس سره از برای پادشاهی تو فاتحه
خواندند شیخ تو شیخ جمال الدین قدس سره نیز دران مجمع حاضر بود و
دران مجمع نیز بر پادشاهی تو راضی نبود اما چون سلطان الاولیا
خواجه احمد یسوی بر آنند که تو پادشاه باشی پادشاه تو خواهی شد بفرموده
حضرت شیخ منصور قدس سره شاه بیک خان متوجه منقت شده
بدانجا رفته و ازان جا جمع اوزبکیه را گرفته متوجه ولایت شده چون
ترکستان رسید شبی در مزار متبرک حضرت سلطان العارفین
خواجه احمد الیسوی قدس سره اشارتی دیده و از ایشان اعانت بردی
واقع شده از انجا متوجه تاشکند شده تاشکند را گرفته و از انجا
آمده سمرقند و بخارا را گرفته در بخارا فرموده که پسر حضرت شیخ جمال
الدین عزیزان را در نظر مبارک ایشان در نردبان بسته قین
بکنند تا حضرت ایشان محنت کشند و چون حال برین منوال
کشیده حضرت عزیزان شیخ خدای داد قدس سره عرض کرده اند که
اگر رخصت شود توجه بکنیم که شاه بیک خان نابود گردد و حضرت عزیزان
شیخ جمال الدین قدس سره فرموده اند که چون سلطان الطریقه بر بان

الحقیقه خواجه احمد الیسوی قدس سره برانند که وی پاشاه باشد توجه
کردن برنا بود وی بی ادبی ست و درین حال پسر حضرت ایشان
بابا گفته فریاد کرده حضرت ایشان جان بابا گفته اند بمضمون حدیث
نبوی صلی الله علیه وسلم اَوْلَادُنَا اَکْبَادُنَا چون این کلام از حضرت
عزیزان شیخ جمال الدین رحمة الله صادر شده ریسمان و نردبان
از پسر ایشان جدا شده چون اوزبکیه این کرامات دیده اند
هراسان و گریزان شده پیش شاه بیک خان رفته عرض کرده اند که
این شیخ ولی بوده شاه بیک خان گفته که من هم میدانم که ولی ست
بعد ازان حکم کرده که حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره بجانب
هرات بروند چون حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره بهراة
تشریف آورده اند خدمت زبدة المتبحرین مولانا عبد الغفور قدس سره
را بحضرت عزیزان قدس سره اخلاص تمام پیدا شده جمیع خدمتهای
ایشان را حتی که امثال سرکه و پیاز را از بازار خود می آورده اند بموالی
هری بحضرت عزیزان قدس سره عرض کرده اند که خدمت مولانا عبد الغفور
استاد جمیع علما اند و کبر سن دریافته اند چه باشد که بعضی از خدمتها را

بدیگران فرمایند حضرت قدس سره فرموده اند که این سخن از علما غریبست
بنابرانکه مولانا عبدالغفور خدمت این فقیر را از برای خدا خواهد کرد
خدمتیکه از برای خدا باشد چون منع توان کرد و بعضی بحضرت مولانا
عبدالغفور عرض کرده اند که شما در سلسله خواجگانید چون بمشایخ
این سلسله خدمت می کنید ایشان فرموده اند که سلسله خواجگان
به بیع و شرا جمع می شود چون باین سلسله شریفه جهریه جمع نشود و این
فقیر از بعضی اعزه استماع دارد که حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره
میفرموده اند که بسته سلسله مباش نقلست که حضرت عزیزان شیخ
جمال الدین رحمة الله بخدمت مولانا عبدالغفور قدس سره گفته اند که
موالی و اکابر و مشایخ را میخواهیم که بو بینیم خدمت مولانا عرض
کرده اند که فردا جواب گوییم و خدمت مولانا بیکی از اکابر هراة که
از فرزندان حضرت مولوی رومی قدس سره بوده اتفاق نموده اند که
ایشان ما حضری ساخته جمیع موالی و مشایخ و اکابر هری را جمع کرده
حضرت عزیزان را دران مجمع بطلبند فردا آن عزیز چنان کرده و دران
مجلس تصرفی از حضرت عزیزان قدس سره باهل آن مجلس واقع شده که

همه شیفته و فریفتهٔ و مخلص حضرت عزیزان گشته اند گویند در
مدت یکماه در هری معلوم همگی علما و مشایخ اکابر و اصاغر شده که حضرت
عزیزان قدس سره در علم ظاهر و باطن متبحر روزگارند حضرت عزیزان ما
قدس سره میفرمودند که سلطان حسین میرزا که پادشاه هراة بوده بملازمت
حضرت عزیزان قدس سره آمده حضرت عزیزان چند پاره نان که
در فرجی یکی از صوفیان پیچیده بوده بی تکلفانه همان فرجی را بجای
دستارخان پیش سلطان پهن کرده نان پاره ها را ماحضر کشیده
اند سلطان از آن نان پاره ها تبرکاً گرفته گفته که کدامین صوفیان
و درویشان اند که در خدمت حضرت عزیزان قدس سره یوشن
صحرا فروخته ماحضر صوفیهٔ زکیه می ساخته اند جمع از طالبان علم که
از جمله درویشان بوده اند و بدین خدمت مشغول بوده اند بر
خواسته اند سلطان فرموده اند که همت شمایان از ما بهتر است که
ما در مشقت سر یوشن خوردیم لیکن مقصد ما خراسان بود خراسان
را بما دادند و مراد شمایان وصول حق است سبحانه خدای بمراد رساند
حق سبحانه فرماید وَمَن یُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْیَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَن یُرِدْ

ثواب الآخرة نوبة منها بعد ازان از حضرت عزیزان پرسیده که
ازین صوفیان و درویشان کسیکه بمقام فنا رسیده باشد
هست حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند که نی ولیکن ما را یاریست
در ماوراء النهر که مولانا خدایداد نام دارد ایشان بفنا رسیده اند
توصیف ایشان بسیار نموده اند بیت هر که او در عشق صادق
آمده است و بر سر معشوق عاشق آمده است بعده سلطان حسین
میرزا بحضرت عزیزان چند جفت آب و زمین نیاز کرده حضرت
عزیزان فرموده اند که نیم جفت زمین را در بخارا اقبال کردیم
وان سبب ما اینجا اخراج کرد اگر بیشتر ازان اقبال کنیم از عالم اخراج
خواهد کرد ای عزیز من درین سلسله شریفه تمام تجرید و تفرید را
شرط کرده اند مگر آنکه مامور بخدمتی شود چنانچه حضرت عزیزان ما قدس سره
میفرمودند که حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره فرموده اند که در
مجلس حضرت عزیزان شیخ خدایداد قدس سره از غیر ذکر ما حضر دیگری نبود
نه کاه بود و نه جو این گدای یک کاسه جو باسپ میهمان اقبال کرد
تشویش گاو و خر و اشتر و غیر آن ازان پیدا شد همچنین شما اگر

توانید مثل ما کنید و الا مثل حضرت عزیزان شیخ خدای داد قدس سره
بکنید و بعد ازین نقل حضرت عزیزان ما قدس سره بفقیر خطاب کرده فرمودند
که شما نیز مثل حضرت قاسم شیخ قدس سره بکنید و اگر نتوانید مثال حضرت
عزیزان شیخ خدایداد قدس سره بکنید امید این فقیر آنکه فردای
قیامت بیمن همت این عالی همتان در سلک جاروب کشان و محبان
این طایفه کرامی محشور گردد که حدیث اللهم امتنی مسکیناً و احینی مسکینا
و اشارت باین مقام است وَکَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَیْهِ بِالْوَصِیْد
خدمت مولانا صوفی برکنی از حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سره
نقل کردند که حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سره فرمودند که در
مجلس عظیمی که اکابر و اولیاء و علمای هراة در صحبت حضرت عزیزان
شیخ جمال الدین قدس سره حاضر بوده اند از حضرت عزیزان از معنی
فنا پرسیده اند حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند که تفسیر فنا
بطرق مختلفه در کتب مسطور است پیش ممکنان لایح و واضح است
اما ما را در ماوراء النهر یاری است مولانا خدایداد نام اگر درین عالم
فنا متجسد شدی هر آینه بصورت وی شدی صورت و سیرت حضرت

ایشانرا تعیین میکرده اند و مدت مدید دران مجلس در بیان اوصاف
ایشان بوده اند که از کنار مجلس حضرت شیخ خدایداد جامهٔ نمدین
در بر و کلاهی از نمد در سر و گریبان جامه را به پوست توت بر بسته
تقصیر کویان در قدم حضرت شیخ جمال الدین قدس سره افتاده اند همگی
اکابر عرض کرده اند که متصف بفنا ایشان باشند حضرت
عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره فرموده اند که چون در توصیف ایشان
بودیم ایشانرا قایم مقام خود ساختیم و شیخ صوفی که مرد تمام بوده در نزد
جمیع اکابر مرید ایشان ساخته فرموده اند که ماوراء النهر ازین سلسلهٔ
شریفه خالی نبود ما اینجا خواهیم بود ایشان بالفعل بماوراء النهر بروند فرموده اند که
خط ارشاد در طریق ما نیست لیکن راه دور است در حق ایشان خط
ارشاد نویسیم در اواخر آن کتابت در وصف ایشان این غزل
حضرت مولوی جامی قدس سره را نوشته اند که شعر حقهٔ لعل تو از جوهر
جان ساخته اند کام هر خسته دران حقه نهان ساخته اند شهر لطافت که
نهان بود پس پردهٔ غیب همه در صورت خوب تو عیان ساخته اند
آن نه بالاست نهالیست که از روضهٔ قدس بتماشا که عشاق روان

ساخته اند بدینجا که رسید همگی اکابر عرض کرده اند که این بیت
موافق قامت ایشان است که چون سرو آزاد است بعده
ایشانرا از همان مجلس روان ساخته اند منقولست که چون اکابر
و اصاغر هری بحضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره غله
بسیار نیاز کرده اند حضرت عزیزان قدس سره غله ها را در خانه انبار
کرده اند و باین سبب بعضی از سفها در سخن شده اند چون خدمت
مولانا عبد الغفور بعرض آنحضرت رسانیده اند فرموده اند که نگاه
داشت غله بدان جهت بود که درویشانرا مکاشفه شده بود که
بعد از چند روز در هری قحطی خواهد پیدا شد فرموده اند که مولوی
خود تقسیم این غله بکنند صوفی کدخدا را دو خروار و بصوفی مجرد یک
خروار بدهید خدمت مولوی چنان تقسیم کرده اند بعد از یک ماه
قحط غریب در هری شده آنگاه سخن آنحضرت بر مردم هری واضح گشته
وفات حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره در هری است و ایشان
را در تحت که حضرت مولوی جامی قدس سره مدفونند دفن کرده اند و در
ان تحت حضرت مولانا سعد الدین الکاشغری قدس سره نیز مدفونند نیز از

و تبرک بهم حضرت عزیزان شیخ خدایداد قدس سره سلطان الطریقه
برهان الحقیقه قطب العرفا غوث الکبرا زبدة العارفین قدوة الکاملین
الجامع بین علمی الشریعة والحقیقة قدس الله اسراره در طریق تفرید
وتجرید یگانهٔ روزگار بوده اند مقدار هفته که میکدشته خانهٔ
خود را تاراج سفر نموده اند و این تفرید بامر حضرت قطب الاقطاب
شیخ جمال الدین عزیزان قدس سره بوده در وقت رخصت حضرت
عزیزان قدس سره که در هری واقع شده است چنانچه گذشت فرموده
بوده اند که مولانا خدای داد پیش شما قطار و مهار نیاز خواهد آمد
شما نگاه ندارید و این فقیر از والد خود استماع دارد که ایشان میفرمود
ند که والد شریف ما حضرت عزیزان در رویش شیخ قدس سره که ذکر
ایشان خواهد آمد میفرمودند که حضرت عزیزان قدس سره وقتی که
تولد کرده اند از غیب تا چهل شب شمع تا روز مرا فروخته روز غایب می
شده و این سخن در مناقب ایشان نیز مسطور است و آثار ولایت
در آنحضرت از زمان طفولیت ظاهر و هویدا بوده گویند چون آنحضرت
پنج و شش ساله شده اند ملای مکتب دار سعادت مند روایه دیده که

او را از غیب فرموده اند که این خورد را تعلیم بکن که فردای قیامت
شفیع تو خواهد بود و آن سعادت مند تعلیم ایشان کرده بعد
از آن آنحضرت بسمرقند رفته تعلیم علوم شریعت نموده و در آن
اثنا در مدرسهٔ چیانیه می بوده اند و ریاضات شاقه صوفیه
زکیه می کشیده اند و این مطالعه و خواندن قباب ایشان بوده
چنانچه حضرت مولوی جامی قدس سره میفرمایند که هیچ قبا درویشان را
چون صورت مطالعهٔ کتاب نیست رباعی بهتر ز کتاب در جهان
یاری نیست ؛ در غمکدهٔ زمانه غمخواری نیست ؛ هر لحظه ازو بگوشهٔ تنهائی
صد راحت هست هرگز آزاری نیست بیت عشقش ز دفتر حکیم بود
نیک هم سبق ؛ دل در خیال یار بود چشم در ورق ؛ حضرت عزیزان
ما قدس سره میفرمودند که حضرت عزیزان شیخ خدای داد قدس سره
می فرموده اند که در آن زمان ما را قصابی شناخت واقعه آن
بود که روزی چندی از اتراک از نواحی کرمینهٔ میانکال که موطن اصلی
آنحضرت است بخانه که در مدرسهٔ مذکوره میهمان شده اند در آن
وقت حضرت عزیزان قدس سره پوستین در بر داشته اند که

تا بستان سخت آنرا درون ساخته پشم آنرا بیرون کرده
می پوشیده اند و زمستان عکس آن از خانهٔ همسایهٔ خود فرجز
ویرا طلبیده و این پوستین را خواسته اند که گرو کرده گوشت بیارند
قصاب ایشانرا دیده شناخته پارهٔ گوشت و اسباب را گرفته خود
آمده دران مدرسه طبخ کرده میهمانی میهمانان ایشان کرده بعده
هر روزه ماحضری از برای حضرت ایشان می آورده بالآخر حضرت
عزیزان ازان قصاب گریخته بمضمون المنقی من یتقی من الحلال بکوی
بوستان خان که در سمرقند مشهورست مدت سه سال در بالاخانه
که در انجا بوریا کهنهٔ فراش ایشان بوده می بوده اند و در انجا ریاضات
شاقه بطریق توکل تمام کشیده اند و هم عزیزان ما قدس سره میفرمود
ند که در زمانی که حضرت عزیزان قدس سره را ابو سعید خان نور
مرقده مرید و مخلص ایشان ست بمنزل خود می برده نظر ایشان
در گذشتن ازان کوی بآن بالاخانه افتاده و حضرت ایشان
صیحه کشیده اند و فرموده اند که ما را در زمانی که درین بالاخانه
بودیم احوال غریبهٔ عجیبه روی می داد نقلست که در زمان ریاضات

مکاشفهٔ سماوات بر حضرت ایشان واقع شده میفرموده اند که
روزی در درس مدرسه میرزا که در سمرقند طلبهٔ علم از فلکیات
میکند مکرر مناظره و مباحثه می کردند من کوشش انداخته بمکاشفات
سموات هوش را گذاشته توقف می نمودم همه را مخالف یافتم
حضرت مخدومی مولانا عصمة الحق قدس سره می فرمایند که از منطق
حکیم اشارات بوعلی بنمودم نتیجهٔ دل را شفا نشد و بعد از آن که
بمرتب علیه رسیدند روزی بصحبت حضرت عزیزان شیخ
جمال الدین علیه الرحمه رسیدند تعشقی حضرت ایشان را بحضرت
عزیزان پیدا شده چون شب درآمده این مصراع را تا روز تکرار
می کرده اند که بعبث من چو دم قرار نتوانم کرد چون فردا شده بملازمت
حضرت عزیزان رفته مرید ایشان شده بمضمون لطرح روح همه را ترک
کرده ملازم ایشان گشته اند و در اول صحبت حضرت عزیزان
پرسیده اند که نام شما چیست فرموده اند که نام من خدا است پرسیدی
حضرت عزیزان فرموده اند که ما را خدا داد نام شما خدای داد
باشد بعده باین نام مشهور گشته اند سپس فرموده اند که در زمان

مطالعه علوم رسمی روزی بدرس دانشمندی رسیدیم که ارباب
منطق این می گفت که شریک الباری ممتنع آن دانشمند می گفت که
چون این قضیه موجبه ست تصور شریک الباری لازم ست من
با خود گفتم که هیچ وقت تصور شریک الباری نکرده ایم علمی که در روی
تصور شریک الباری تعالی و تقدس باشد سزاوار خواندن نیست
بعده هرگز از منطق نطق نکردیم مولوی جامی قدس سره می فرمایند که
بیت ز منطق کمن نطق کاندر دو گیتی نشد حل از اشکال او هیچ
مشکل روزی این مخلص بصحبت مولانا درویش محمد اجاقی که از اولیا
وقت بودند رسیدم پرسیدند که چه میخواهی عرض کردم که شرح موقف
فرمودند که قال الله و قال رسول الله را مانده قال الافلاطون میخواهی
دوران وقت دیوان حضرت مولوی جامی قدس سره در پیش ایشان
بود چون آنرا بکشادند این بیت مذکور برآمد بعد ازان فرمودند که
فتوی نویس و قرآن خوان و ربعی از قرآن خواندم و مرا فرمودند که
برادر ما باش و میفرموده اند که لا اله الا الله را از برای دفع هوی
میگویم چون هوی رفع یافت خانه دل خالی از غیر گشت الله الله

سیکویم لحه در تفصیل بیانات اکابر طریقت قدس الله اسرارهم

در کلمهٔ شریفه لا اله الا الله حضرت خواجهٔ بزرگ بهاء الحق والدین

قدس سره فرموده اند که مبتدی باید که لا معبود الا الله تصور کند

غیر مبتدی لا مقصود الا الله قصد نماید و حضرت شیخ زین الدین

الخوافی قدس سره فرموده اند که مبتدی باید که لا معبود الا الله قصد کند

و متوسط الحال لا موجود الا الله اراده نماید و منتهی باید که لا وجود الا الله

تصدیق کند و اکابر طریقهٔ این سلسله شریفه فرموده اند که مبتدی

چون بشغول کردد بذکر اولاً فرض کند که از غیر محبوب از لی دیکری نیست

بعده بقهر آن ذکری خود را رفع کند و این قریب بسخن حضرت

عزیزان است که بذکور شد آنفاً در بیان لا اله الا الله روزی

در منزل شریف حضرت مخدومی قدس سره مجلسی بود خدمت مولانا محمد

کوفنی که از جملهٔ علما بود بحضرت مخدومی مولانا عصمة الله رحمة الله

عرض کرد که در ملازمت حضرت استاد العلماء قدوة المتبحرین

مولانا عصام الدین سبق میخواندیم که حضرت عزیزان شیخ خدایداد

قدس سره تشریف آوردند بخدمت مولانا عصام الدین گفتند که

بسیار در خاطر ما میگذرد که از شما درخواست کنیم که منطق نگوئید
خدمت مولانا عصام الدین قبال نمودند و در آواخر مجلس بحضرت
عزیزان قدس سرهم عرض کردند که ما یقین میدانیم که شما از اولیاء
حقید سبحانه چنانچه لقب ایشان درین سلسله مولانا خدایداد
ولی است و ما نیز یقین است که هرچه بر زبان اولیاء جاری شود
در وی برکتی پیدا شود چون منطق در زبان ایشان جاری
شده امید وارم که در وی برکتی چیزی پیدا شود که موجب نجات
من شود از سخنان خدمت مولانا عصام الدین بسطی وجدی در حضرت
عزیزان ظاهر شد فرمودند که ما رخصت دادیم که شما منطق گوئید هم
مولانا محمد مذکور در مجلس مذکور گفتند که در ملازمت حضرت زبدة
الاولیاء والاتقیا امیر خلیل میدانی قدس سره که مشهور بسبق
میخواندیم و نزد ایشان مذکور می شد که از حضرت عزیزان شیخ
خدایداد قدس سره سخنان صادر می شود که دلالت بران دارد که ایشان
ادعای قطبی میکرده باشند و حضرت امیر قدس سره فرمودند که اگر با
پیش آید او را تادیب کنیم که همه را فراموش کند بعد ازان حضرت

امیر قدس سره بجانب کرمینه سیر کرده در منزل حضرت عزیزان قدس سره
تشریف برده اند چون بحضرت عزیزان قدس سره ملاقات کرده اند
حضرت عزیزان قدس سره آغاز همان حکایات کرده اند و از گلوی
حضرت امیر آوازی صادر میشد که گویا چیزی در گلوی ایشان مانده
باشد بعده حضرت عزیزان قدس سره بخانهٔ خود روان شده اند و
یکی از اهل مجلس از حضرت امیر قدس سره سوال کرد که محل سخن همین سخنانست که
از ایشان مشهور شده است حضرت امیر فرموده اند که شیخ خدای
داد ولی بوده هر وقتی که ارادهٔ آن کردیم بروی سخن کنیم چنگی در گلوی
ما انداخت که از سخن مانع شد آن آواز از گلوی ما بدان سبب بود
بعد از آن حضرت عزیزان قدس سره منبسط الحال از خانه بیرون آمده
بصحبت امیر آمده فرمودند که دیگر آن انکارات را از دل بیرون
آوردید بیت خدایکه بالا و پست آفرید ٭ زبردست هر دست دست
آفرید ٭ و صحبت عظیم میان این عزیزان در گرفت و هم دران
مجلس حضرت مخدومی استاد العلماء مولانا عصمة الله نور مرقده فرمودند
که والد شریف ما حضرت مولانا محمود سرخ که اعلم علمای وقت خود

بوده اند و بحضرت عزیزان جهت و مصاحبت تمام داشته اند
میفرمودند که در خاطر میگذشت که مولانا خدایداد عزیزان ازین
نیازها که پیش ایشان می آید چیزی بما نمی دهند با آنکه ما محتاجیم بدیگران
می دهند چون واقعه خدمت زبدة الافاضل مولانا باقی بلخی که شارح آداب
و اهلیت تمام داشته شنیدیم این از خاطر رفع یافت واقعه آن بود که مولا
نا باقی بجوانی در سمرقند فریفته و عاشق و شیدا بوده و آن جوان از
مولانا باقی تکلیف کرده که مبلغ دو هزار خانی بهم رساند و چون مولانا
باقی مضطر گشته بمضمون الضرورات تبیح المحذورات عمل نموده خود را
بمجلس حضرت عزیزان قدس سره رسانیده عرض مرام خود کرده اول حضرت
عزیزان قدس سره تزییف دنیا کرده اند سخن بدانجا کشیده که فرموده اند
که دنیا نجاست موالی کل اند ما چون دیده و دانسته نجاست را بر روی
کل نهیم بعد از آن بخانه رفته جمیع آنچه در خانه داشته اند بنزد مولا
نا باقی آورده فرموده اند که جمیع صوفیه ذکیه مال و منال خود را بخدمت
مولانا باقی آورده بدهند همگی صوفیه چنان کرده اند بالفور مولانا باقی
بفرموده ایشان جمیع آنرا گرفته بسمرقند بنزد آن جوان آورده

گفته که این اشیا بشما تعلق دارد بمضمون المجاز قنطرة الحقیقه عمل نموده
ما عاشق جای دیگریم از انجا متوجه ملازمت حضرت عزیزان نور مرقده
شده مرید و محب ایشان گشته در سلک محبان داخل شد شعر خوش
آنکه وارهاند ما را ز ما جوانی ٭ روشن ضمیر پیری یا خوب رو جوانی ٭ این در کمال
صورت آرایش جهانی ٭ وان در کمال معنی آسایش ضمیری ٭ جز در جمال
ایشان یارب امان نیابم ٭ یارب تو بخش ما را از ما زما امانی ٭ و هم حضرت
مخدومی قدس سره می فرمودند که خورد بودیم که حضرت عزیزان
قدس سره در منزل ما تشریف آورده فقیر را در پهلوی خود نشانده
بوالد ما گفتند که این خورد کسی خواهد شد از ان زمان صورت آن
حضرت در نظر فقیر است و هر اشکالی که ما را پیش می آید صورت حضرت
عزیزان را که تصور میکنم رفع آن اشکال می شود نقلست که مولانای
اصفهانی که در حدیث بی نظیر روزگار بوده بحضرت عزیزان قدس سره
بر سبیل تعرض گفته که شما دعوی قطبی میکرده اید سلطان ما جان
بیک خان می خواهد که بر سر رافضی رود چند هزار ذره و سلاح
در کار است پیدا بکنید چون قطب هر چه می خواهد می کند حضرت عزیزان

فرموده اند که دعوی از درویشان دور است لیکن اگر بمنصب
قطبی قانع باشم از فرعون و نمرود بدتر باشم چه منظور این طایفه عالیه
غیر از محبوب حقیقی نیست لمؤلفه چه منصب تعلق بود ای پسر تعلق حجابت
بود سر بسر تعلق حجابست بیحاصلی چو پیوندها بگسلی واصلی پس از
آن از مجلس حضرت عزیزان بر سبیل غضب برخواسته اند و مولانای
مذکور دامن آن حضرت را بر سبیل معذرت گرفته ایشان التفات بوی
ناکرده متوجه مزار فایض الانوار حضرت خواجه بهاء الحق والدین قدس سره
شده اند چون به پل علی سلیمان که در راه مزار آنحضرت است رسیده اند
فاتحه بروح پر فتوح ایشان خوانده برگشته اند فرموده اند که هر دانشمندی
را ولی از اولیاء الله مربی است و هر ولی را نبی از انبیاء الله علیهم السلام
مربی است چون مولانای اصفهانی بر ما بی ادبی کرد متوجه شدیم که از اولیاء
کدامین ولی مربی این مولانا باشد معلوم باشد که خواجه بزرگ قدس سره
مربی وی بوده اند چون بدینجا رسیدیم روح شریف حضرت خواجه
بزرگ قدس سره پیشواز آمده فرمودند که ما از آن مربا که بر شما بی ادبی
کرده گذشتیم و از اینجا خیرباد کرده برگشتیم بعده بیک ماه نکشیده که

مولانای اصفهانی جذام شده بهمان علت هلاک شده است ای عزیز
من نشنیده که مردود یک دل مردود همه دلهاست نقلست که
چون حضرت عزیزان قدس سره در مجلس حضرت عزیزان شیخ جمال الدین
قدس سره بذکر مشغول میشده اند حضرت عزیزان شیخ جمال الدین میفرموده
اند که صوفیه چون مولانا خدای داد ذکر گویند که دل ایشان بزبان
یکبارگی ذکر میگوید لمولفه گر دلت با ذکر تو همرنگ نیست ذکر تو
بر قلب تو جز زنگ نیست نقلست که در یکی از مجالس خلوت حضرت
عزیزان قدس سره شیخ زاده طالب علم ظریف که درد و درد درویشان
نکشیده و از ایشان چاشنی نچشیده در حلقهٔ ذکر ایشان بوده از
غایت حرارت خلوت نزدیک آمده که هلاک شود و خانقاه تاریک شده
بوده و راه برامد نمی یافته حضرت عزیزان قدس سره سر در گوش وی
کرده فرموده اند که بیست تو نه پنداری که این آسان بوده کمترین
کاریش ترک جان بود چون این کرامت را آن شیخ زاده از حضرت
عزیزان قدس سره دیده در قدم ایشان افتاده مرید و مخلص گشته بعده
آنحضرت فرموده اند که شیخ زاده از حلقهٔ ذکر بیرون نه ای آن شیخ

زاده میگفته که بعد از ان تا آخر خلوت در حلقه بودم هرگز گرما را
بیمن همت و عنایت آنحضرت ندانستم نقلست که چون حضرت
عزیزان قدس سره از هراة آمده اند بموضع غجدوان رسیده اند صوفی
رنگ ریزی از صوفیان حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره
دران موضع بوده نسبت بحضرت عزیزان بی ادبی از وی صادر
شده بالفعل آن صوفی هلاک شده و نیز منقولست که بعد از رجوع از
هراة چون به بخارا در آمده اند صوفی احمدی نام مردی از مریدان حضرت
عزیزان شیخ جمال الدین رحمة الله از دور ایشان را دید روی خود را
از ایشان منحرف ساخته حضرت عزیزان قدس سره فرموده
اند که روی تو چنین باشد روی وی همچنین تا زمان مردن منحرف
وایضاً نقلست که روزی حضرت عزیزان قدس سره در قریه غزیره که
از نواحی سغد سمرقند است و موطن شریف آنحضرت است غلامی
بی ادبی کرده آن غلام بالفور هلاک شده نقلست که دختری را که پدر آن
دختر بحضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره نیاز کرده بوده اند
حضرت عزیزان شیخ جمال الدین بحضرت عزیزان بخشیده چون آن

دو دختر از دور حضرت عزیزان قدس سره را که جامهای فقر در بر داشته اند
دیده اقبال آنحضرت نکرده است بیت کلیم بخت کسی را که بافتند سیاه
بیمین همت مردان سفید نتوان کرد حضرت عزیزان شیخ جمال
الدین قدس سره فرموده اند که چون این دختر ما را از مولانا خدای داد
شرمنده کرد این دختر را هیچکس نخواهد گرفت آخر آن دختر پیره
زالی شده بود و هیچکس وی را نخواسته خدمت والدین مخلص می
فرمودند که مولانا آشوبی که از جمله مخلصان آنحضرت بود میگفت که
پدر فقیر اول مرید حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره بوده و بعد
از ایشان مرید حضرت عزیزان شده است روزی پدر ما بحضرت
عزیزان قدس سره گفته که از حضرت شیخ جمال الدین قدس سره کرامات بسیار
صادر می شد و از شما کرامات ظاهر نمی شود فرموده اند که شما که یکی
از صوفیان کار کرده اید حرام خورده پیش ما آمده اید گفته که چون
حرام خورده ایم فرموده اند که بعد از ذکر بخانه خود رفته بزن خود
گفتید که نان بیار زن شما گفت که هیزم نیست که نان پزیم آشوبی را
زدید که بما هیزم چرا نا آورده آشوبی بعد از آن از خانه برآمد زمین

پر برف بود بباغ فلان درآمده بی اذن وی بند هیزم تاک از باغ
وی آورده در تنور آتش کرده زن تو دران تنور نان پخته تو از ان
نان گرم گرم خورده پیش ما آمده چون پدر ما این سخن از حضرت عزیزان
قدس سره شنید بغایت محجوب شده بخانه آمده تادیب آشوبه کرده آشوبه
گفته که چنانچه عزیزان قدس سره فرموده اند همه واقع است پدر
آشوبه در آشوب شده گردن خود و آشوبه را بسته قوچی گرفته پیش
آنحضرت نیاز برده تقصیر گفت حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند که
اگر کرامت گویم چنین میکنید و اگر نگویم چنان میکنید نقلست
پوستین دوزی از مخلصان حضرت عزیزان قدس سره هر سال پوستینی از برای
حضرت عزیزان قدس سره نیاز می آورده سه سال ترک کرده نیاورده
و درین سه سال بروی محنتها رسید بعد از ان بر وجه عادت پوستینی
از برای حضرت عزیزان آورده حضرت ایشان فرموده اند که چون پیش
ازین پوستین از برای ما می آوردی بلا و محنت تو بر ما حواله می یافت
چون درین چندین سال پوستین بما نیاوردی از محنتها که بر تو میرسید
ما خلاصیم خواجه بابا کمالی که از مریدان جد این فقیر بود و بعد از ایشان

بحضرت قائم شیخ عالیه الرّحمه نیز مرید شده بود میگفت که او را یک
یک از فرزندان حضرت عزیزان قدس سرّه بجهت رسیدن منازعت میکرد
حضرت عزیزان را خواب دید که گفته اند که تو او را بیک میخواهی
که چراغ مار انکشی وی را دران خواب نیزه بسینهٔ وی زده اند که از
پشت وی گذشته چون بیدار شده فریاد کنان این خواب را
گفت هلاک شده ست و این مخلص از خدمت امیر صنع الله که از فرزندان
ایشان بودند استماع دارد که در وقتیکه امیر در منزل فقیر تشریف
داشتند او را یک از جانب قزاقستان آمدی با ایشان گفت که
من یکی از فرزندان یکی از صوفیهٔ ایشانم باعث توفیق آن صوفی
که پدر وی بوده ست آن بوده که چند شتری در قزاقستان گم
کرده چند روز در جست جوی آن شتران بوده بعد ازان که
ازان شتران ما یوس شده مراجعت شده گفته که خویشی دارم در
ماوراء النهر صوفی نام به پیروی متوجه ام که پیروی این شتران
مرا یافته بدهد دران مراجعت وی را غیبتی واقع شده و دران غیبت
حضرت عزیزان قدس سرّه ظاهر شده میفرموده اند که منم پیر قزاق و آن

صوفی بحضرت عزیزان قدس سره ارادت کرده و حضرت عزیزان
قدس سره فرموده اند که پایان این بلندی چون فرود آیی پانزده کس شمشیرها
کشیده اشتران ترا پیش تو بسرعت تمام خواهند آورد چون نزدیک
بتو رسند شمشیرها را بر تو حواله کنند از آن مترس که آسیبی نخواهد
رسید چون از آن غیبت بحال آمده متوجه آن شیب شده چون فرود
آمده همان طریق که حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند پانزده کس
شمشیرها کشیده آن اشتران را بسرعت تمام پیش وی رسانیده
شمشیرها را بر سر وی حواله کرده غایب شده اند بعده آن صوفی را
حال دیگرگون شده و جمیع آن مال را تاراج کرده متوجه ملازمت آنحضرت
شده باستان بوسی ایشان رسید چون ایشان را دیده شناخته
سعی نموده که در قدمهای مبارک ایشان افتاده مرید شود حضرت
ایشان فرموده اند که همان ارادت که در قزاقستان بما کرده
بودی کافی است و در ظل تربیت ایشان تا آخر عمر بوده است و مثل
این است واقعه متجاق حافظ قدس سره که در بیان مناقب ایشان
خواهد آمد نقلست که حضرت عزیزان قدس سره در یکی از خلوتهای

خود در زمانی که در خلاجا بوده اند فریاد کرده اند که احمد صوفی را
رخصت کل دادیم و این احمد صوفی قدس سره از قدمای صوفیه حضرت
عزیزان اند و مرکب حضرت عزیزان و مرکب صوفیان را نگاه میداشته
و از انجا بخانقاه شریفه در آمده هژده کس را از صوفیان که
کامل و مکمل بوده اند رخصت کل داده فرموده اند که کلوخ استنجا در متوضا
بما در سخن شد که چرا احمد صوفی را رخصت کلی نمی دهی که تمام شده است
و حضرت عزیزان ما قدس سره از حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره
نقل میکردند که ایشان میفرموده اند که همراهان حضرت عزیزان
شیخ خدایداد قدس سره زیاده از پنجاه نبود و این پنجاه کس همه کامل
و مکمل بوده اند نقلست که حضرت عزیزان را دو غلام بوده یکی
بابا اسماعیل قدس سره و یکی بابا قنبر قدس سره که چون حضرت عزیزان
بابا قنبر نیز صاحب وجد عظیم و تجرید و تفرید بوده روزی یکی از موالی
که در خدمت حضرت عزیزان قدس سره بوده وقت او خوش شده
بحضرت عزیزان عرض کرده که تاراج اموال من بکنانید که
وقت تجرید ماست حضرت عزیزان توقف نموده اند بعده وقت

بابا قنبر خویش گشته بسمع حضرت ایشان رسانیده که وقت
تولد قنبر بابت حضرت عزیزان فرموده اند که خانه قنبر را ناراج
کنید از ین توقف در بارهٔ ملای مذکور و عدم توقف در حق قنبر
ترددی درین ملا راه یافته حضرت عزیزان قدس سره
فرموده اند که ملا تردد نکنید که هنوز شما را این حال نشده است امروز
بابا قنبر ما بر ابراهیم ادهم قدس سره در تفرید و تجرید برابر است
نقلست که چون بابا قنبر قدس سره ازین عالم ارتحال نموده حضرت
عزیزان قدس سره فرموده اند که هر که خواهد از صوفیه بجنازهٔ
قنبر برود و ما نیز رویم بعضی از صوفیه بجنازه حاضر گشته اند و بعضی
نرفته اند حضرت عزیزان فرموده اند که ای صوفیان کن جز ما را
احتیاج ببابا قنبر و بابا قنبر را احتیاج بماست بدان سبب
نرفتیم لیکن همهٔ شما یان به بابا قنبر محتاج بودید و هر که جنازهٔ
میگذارد بابا قنبر وی را تکمیل میکرد و نقلست که بابا اسمعیل و دو صوفی
دیگر از یاران حضرت عزیزان قدس سره که از آنحضرت مرخص
شده بوده اند شبی در سمرقند با یکدیگر گفته اند که حضرت عزیزان

قدس سره اشب در ولایت کرمینه خلوت می نشینند مایان نیز به تبعیت
ایشان خلوت نشینیم عهد کرده اند که هر روز یکی ازین سه کس شیخ
باشد دو روز آن دو صوفی نوبت شیخ بوده اند چون روز سیوم
شده بابا اسمعیل مستعد آن شده که امروز شیخ باشد آن دو صوفی
گفت اند این غلام را مپندید که به رخصت شیخ باشود بابا اسمعیل
گفته که شما باش شیخ باشید بعد از ادای خلوت هر سه بلا زمت حضرت
عزیزان قدس سرهم رفته اند چون نظر شریف آنحضرت بدین سه کس
افتاده فرموده اند که ای پدر عهدان به بابا اسمعیل عهدی کردید که
بابا اسمعیل را رخصت نیست ما بابا اسمعیل را رخصت کل کردیم و این
بابا بعد از انتقال حضرت عزیزان قدس سرهم بخدمت جد این مخلص
قدس سره مرید شده از ایشان تربیت یافته و این فقیر استماع دارد که
بعد از انتقال حضرت عزیزان قدس سرهم در موضع غزنیره که مدفن
شریف حضرت عزیزان ست قدس سرهم خلفای آنحضرت جمع شده اند
و حضرت خواجه بهولانای عزیزان قدس سره که ذکر ایشان خواهد آمد
ان شاء الله بخلفای حضرت عزیزان گفته اند که حضرت عزیزان گفته بود که

بعد از ما هر کرا علم بیشتر همه باید که بوی اقتدا بکنند علم ما از همه
بیشتر است بابا اسماعیل برخواسته دران مجمع عالی گفته که سلطان
عالم ظاهر مسلم اما علم باطن معلوم نیست که کرا بیشتر است و حدیث
ابو الحسن شیخ قدس سره که ذکر ایشان خواهد آمد انشاء الله فرموده اند که
حضرت عزیزان قدس سره بشخصی مانند که در سر جولی ایستاده میگویند
که هر که باین چول میدراید چندان آب دهم که ظرف خود را پر سازد
و جمعی درین چول داخل میشوند بعضی را ظرف مشکی است که پر ساخته است و
دیگری را کوزه آبست که پر ساخته و امثال آن و شخصی را پوست چهار مغز است
که پر ساخته است و هر یک را آنچه از آب گرفته است درین چول وفا می
کند هر چند که صاحب مشک آب میگوید که کرا آب می باید که آب
دهم هیچکس تشنه نگشته و ظرف وی خالی نشده است پس لاجرم هیچ
یک را بدیگری احتیاج نیست همچنین است حال خلفای آنحضرت که
هیچ یک را بدیگری احتیاج نیست چنانچه مذکور شد که حضرت عزیزان
قاسم شیخ قدس سره میفرموده اند که همگی همراهان حضرت عزیزان قدس سره
کامل و مکمل بوده اند و کوچ حضرت عزیزان که بی بی نام ایشان است

رحمة الله علیها صاحبه جذبه و ولایت بوده اند گویند که مستورات
چون جن و امثال آن بر ایشان مکشوف بوده و عمهٔ این مخلص که
کیلین ایشان بود و سالها در خدمت ایشان بوده می گفتند که ضعیفی
را در زمان وضع حمل آل بخش کرد حضرت بی بی چون بخانهٔ آن ضعیفه
می درآمده اند آل از ایشان گریخته و بدرون آتش دان درآمده و
حضرت بی بی متوجه شده گفته اند که هی بدبخت چرا اینجا آمدهٔ آن ضعیفه
خلاصی یافته و حضرت بی بی رحمة الله علیها میفرموده اند که در مزار
پرانوار آنحضرت جن نمی باشد نقلست که در زمانی که حضرت عزیزان
قدس سره بغزیره تشریف آورده اند صوفی در بیرون غزیره دیده که
قریب صد هزار کس کوچ کرده می روند از آن جماعت پرسیده
گفته اند ما فریق جنیم که درین موضع می بودیم که بجهت تشریف آوردن
قدوم آنحضرت امر شد که بفلان جزیره می رویم اکابر طریقت فرموده
اند که در سلسلهٔ شریفه مداخلهٔ جن نمی باشد و حضرت بی بی رحمة الله
علیها میفرموده اند که دو شب حضرت عزیزان قدس سره
از جای خواب برخواسته بر سبیل تعجب گفته اند که سبحان الله

سبحان الله و چون شب سیوم سبحان الله گفته دریچه
خانه خود را که بجانب حولی بوده کشاده فرموده اند که ای دزد
سه شب است که خود را تشویش میدهی و ما را شرمنده می سازی
که در خانه چیزی نبود که بتو بدهیم آنگاه سبب تعجب ایشان در دو شب
اول معلوم شد و هم حضرت بی بی رحمة الله علیها میفرموده اند که
حضرت عزیزان قدس سره چون نیم شب می شد بسیار بود که می گفتند که
ای خدای داد شیطان را شعفی است که تو در خوابی از آنجا بخانقاه
رفته متوجه ذکر می شده اند و گاه می بوده که از اول شب تا روز
صوفیان را ذکر اره میفرموده اند و گاه میفرموده اند که صوفیان
خواب کنید مقصد ایشان آن بوده که عبادت عادت نگردد که
العبادة ترک العادة والتصوف ترک الرسم و حضرت عزیزان
قدس سره را صوفی بوده که بابا نائی میگفته اند نائی چوپانی در دست
داشته و گاه در نصف شب نای می نواخته که حضرت عزیزان
سماع کنان از خانه مبارک خود بخانقاه شریف که بدست
اقدس خود دیوار آنرا زده اند و صوفیان گل داده اند آمده مشغول

می شده اند مجلسهای عظیم و صحبتهای شگرف دران خانقاه می
شده نقلست که حضرت عزیزان قدس سره در زمانی که آن خانقاه
را بنفس خود میخیزانیده اند روزی بخانه رفته اند بجای ایشان برآمده
چند شوشه گلی در دیوار خانقاه نهاده اند چون حضرت عزیزان
قدس سره آمده اند پرسیده اند که این گلها را که نهاده است معروض
گشته که خدمت بابا نهاده اند فرموده اند که دوام آگاهی بابا
چون ما نیست ما ضبط کرده ایم که در زمان خیزانیدن این خانقاه
غفلت اصلا واقع نشود و آن شوشهای گل را پرتافته اند ما از
سر گل نهاده اند و این خانقاه در غایت بی تکلفیست حتی که
ویرا سر اندود ناکرده مانده اند همان گلها که حضرت عزیزان
نهاده اند و بهمان تور ایستاده است و آثار فنا از آن خانقاه ظ
و هویداست ؛ اِنَّ آثارنا تدلّ علی فانظروا بعدنا الی الآثار و
آن خانقاه در غایت ضیق و تنگی است لیکن بحسب باطن عالمی را
گنجاند چنانچه منقولست که چون حضرت عزیزان قدس سره خلوت
می نشسته اند ابوسعید خان نور مرقده که پادشاه سمرقند است

ومرید حضرت ست منادی میکرده که لشکری تمام جمع شود
همگی می گنجیده اند و باقی جایی که از جمله مخلصان و محبّان و مریدان
حضرت قاسم شیخ است قدس سرّهم دران خانقاه بابرکات خلوت
نشستند پادشاهان سمرقند چون جوان مرد علی خان و پسری
ابوالخیر سلطان که مرید حضرت قاسم شیخ قدس سرّه بوده و بنفس خود آب
کشی آن خلوت به پای برهنه میکرد و همانا که همین خدمت باعث
شهادت وی شده چنانچه در مناقب حضرت عزیزان قاسم
شیخ قدس سرّه مذکور خواهد شد و این سلاطین مع جمیع فرزندان
و برادران و جمیع سوالی و اهالی سمرقند و لشکرهای خویش و اکابر و
اصاغر میانکال و نواحی سمرقند حاضر بودند بنابر غایت کثرت بعد از
خروج ازان خلوت او زبکیه بوقوف قیاس کرده اند که سی هزار
کس باشد که دران خانقاه عالم پناه جا یافته اند و این مخلص
کامست این دو عزیزست قدس الله اسرارهما و حضرت عزیزان
با وجود این تنگی ظرف که پیش همگی نظر است میسر نموده اند که چون نوبت
بخدایداد رسید معنی کم شد و خانقاه کلان شد و خانقاه حضرت

در آن خانقاه

مخلص

عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره را ربع این خانقاه قیاس میکرده اند
و عالمی در انجا می گنجید و فی الجمله توسعهٔ خانقاه برخصت حضرت عزیزان
شیخ جمال الدین قدس سره است که در زمان رخصت حضرت عزیزان
قدس سره گفته اند مولانا خدا ایداد ما ریاضات را بسیار شاق
کشیدیم حق سبحانه بر ما سک ساخت شما باندازهٔ زمان عمل کرده
توسعه بکنید بدین سبب حضرت عزیزان قدس سره در زمان خلوت
گاه میفرموده اند که ذاکران محنت کشیدند تا بدان خانقاه
را بکشائید اما عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره اصلا در خلوت
تا بدانرا نمی کشاده اند چنانچه منقولست که مولا بنای که از جملهٔ
ظرفای هراة بوده چون مرید و محب حضرت عزیزان شیخ
جمال الدین قدس سره گشته در خلوت آنحضرت حاضر شده و حرارت
خانقاه بروی تأثیر کرده چنانکه جان بحنجرهٔ حلق رسیده و در آن
حین دیده که صوفیهٔ ذکیه دستور گفته عرض اشارات و واقعات
خود بحضرت می کنند مولانا بنای نیز دستور گفته عرض کرده که
واقعه دیدم که جان بحنجرهٔ حلق رسیده میگوید که یا تو از اینجا

براویاس از تو حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره
ویرا رخصت داده اند که در دهلیز خانقاه باشد نقلست که ابوسعید
خان شنیده که قنبر صوفی که ذکر ایشان خواهد آمد اول از امرای
کبار ابوسعید خان بود از برای مطبخ حضرت عزیزان هیزم
کشی میکند روزی ابوسعید خان در سعد سمرقند شکار میکرده که
شخصی گفته قنبر صوفی درین نیستان نی درو میکند که از برای
مطبخ آنحضرت برد خان بر سر صوفی آمده و صوفی اصلا بخان
التفات و توجه نکرده خان بالآخر گفته اند که قنبر چه میکنی قنبر
صوفی فرموده که اگر چشم داری پهلوی ما بیا و تو نیز نی درو کن
و این سخن صوفی در جان خان تأثیر عظیم کرده همان ساعت برگشته
متوجه سمرقند شده و چون بمنزل خود فرود آمده بتوجاق گران
بها که سوار بوده آنرا بر سبیل نیاز بحضرت عزیزان قدس سره
فرستاده در دل خود گفته که چون این بتوجاق پیش حضرت
عزیزان قدس سره برسد حضرت عزیزان قدس سره آنرا کشته
پشتش را خام بمن فرستانند من مرید ایشان شوم چون باج را

در نظر حضرت عزیزان قدس سره در آمده فرموده اند که این نتاج
را کشته پشت آنرا به پیش ما بیارید که ابو سعید را ضعفی ست این پشت
دوای اوست چون پشت آن نتاج را به پیش آنحضرت حاضر ساخته
اند فرموده اند که این پشت را پیش ابو سعید خان ببرید که شفای
درد وی دران است چون آن پشت را به پیش خان آورده اند
خان بالفور سوار شده بملازمت آنحضرت رسیده مرید و محب
و مخلص آنحضرت گشته گویند رابطهٔ ابو سعید خان بحضرت عزیزان
قدس سره بدانجا کشیده که چون حضرت عزیزان از قریهٔ عزیزه بجانب
سمرقند توجه می نموده اند خان بی آنکه خبر یابد پیش باز آنحضرت
می رفته و اگر زمان آب خیز بوده لشکر خود را می فرموده که بالای
آب صف بکشید و آنحضرت از پایان صف بگذرند و می گفته که
کاش ابو سعید چوب می بود که درین دریا پل میشد و آن حضرت
از بالای آن می گذشتند بالآخر حضرت عزیزان قدس سره را این معنی
بغایت شاق نموده اگر ضرورتی میشده شبها بجانب سمرقند می
رفته اند که خان پیش باز نآید و چون بدروازهٔ آهنین می رسیده اند

ابوسعیدخان دران غایت شب تنها از درون دروازه تقصیر
کویان در زیر پای مرکب آنحضرت می افتاده مبث یاری که بدیدار وی
از دست شوی آن به که بزیر پای او پست شوی و ازین معنی
از ابوسعیدخان پرسیدند ابوسعیدخان می گفت که چون حضرت
عزیزان قدس سره بدین جانب توجه می نمایند دل من بجانب ایشان
طپیدن میگیرد ازان میدانم که آنحضرت باینجانب تشریف خواهند
آورد و حضرت عزیزان ما قدس سره میفرمودند که حضرت والد
ما شیخ قدس سره میفرمودند که روزی بسمرقند رفتیم به نزد ابوسعید
خان ابوسعیدخان گفت که چند روز است که مرا دردی زانو شده
نمیتوانم که راه بروم هرچند که اطبا علاج کردن علاج پذیر
نشد امید واری از حضرت عزیزان است و بس چون به پیش حضرت
عزیزان رسیدم فرمودند که ابوسعیدخان چه حال دارد عرض حال
وی کرده سخن در گفتیم فرمودند که اسپ بیارید سوار شد روز نماز
دیگر بود که بسمرقند توجه نموده همان شب آمدند و مرا فرمودند که رفته
ابوسعیدخان کوری فردا آنش بیار کند و جمیع اکابر و موالی و اهالی

سمرقند را جمع کنند و ما باتفاق دران مجلس عظیم ویرا دعا کنیم
چون ابوسعید خان مطلع شده مجلس عظیم کرده و در پیش حضرت عزیزان
قدس سره لب کرد عظیم را پر تنکه ساخته و جامه و لباس بسیار بشمار
پیش ایشان نیاز آورده استدعای دعا کرده حضرت عزیزان
قدس سره فرموده اند که این تنکه و لباس را بموالی و اهالی و علماء سمرقند
بدهند چنان کرده اند بعده دست نیاز بحضرت باز
برداشته بدعا مشغول شده اند دیگران این گفته اند چون از
دعا فارغ شده اند پای ابوسعید خان هم دران مجلس صحبت یافته
ما طبیبانیم و شاگردان حق عشق ما از عشق او گیرد سبق
بعد ازان بخانقاه شریف خود که در سمرقند است تشریف آورده
اند و بخادم خود گفته اند که ما کرسنه ایم چیزی که بخوریم خادم
عرض کرده که ازان تنکه چیزی خواسته نگاه دارم حضرت عزیزان
قدس سره بخشم غضب بگریستند بحضرت فرمودند که خوردن ما
موقوف به پل ابوسعید نیست دیگی سیر اکنید و دران دیگ آب
انداز ید و در زیر آن آتش کنید خادم چنان کرده بعد ازان

بملازمت آنحضرت شخصی کاویره نیاز آورده فرموده اند که این
کاویره را کشته در دیگ انداخت و خوارق عادات از آنحضرت بیشتر
نقلست که حضرت عزیزان قدس سرهم در فیر طاغی که موضعیست در
نواحی سیانکان سیبوده اند و در انجا قلعه ساخته اند و در انجا
ریاضت بسیار کشیده اند و دران حدود بادام جه تلخ بود که
صوفیه ازان می خورده اند و برایشان شیرین ظاهر شده
روزی بخاطر صوفیه افتاد که چه شود که گوسفندی بخته باشد که
بخوریم ناگاه از کناره صحرا شخصی پیدا شده دو گوسفند کوشت
پخته پیش حضرت عزیزان قدس سره آورده حضرت عزیزان فرموده
اند که صوفیا که گوشت گوسفند پخته می طلبیدند پیش ایشان گذارید
که بخورند نقلست که یکی از سلاطین قراقیه که مریدیشان بود
در مجلس عظیمی که پیش آنحضرت نشسته بوده این سلطان از انجا طرا آمده
آن پشت را بوی بدهند و این خاطر را بحضرت جد فقیر قدس سره
که در جوار آن سلطان نشسته بوده اند گفته و ایشان وی را منع کرده
اند که آنحضرت مشرف بانقلاب اند و برین خواهند اطلاع شد دران

حین حضرت عزیزان قدس سره خادم را فرموده اند که این شب را
پیش سلطان بگذار که بدرویش شیخ همراه خورد و ایشان گفته اند
جوار شما بر ما همه اشکال آورده و حاجی شاهی نوقاهی را از خدمت مولانا
باقی شیروانی که از حضرت عزیزان مرخص بوده و از مردم کار
کرده بوده نقل کرد که روزی حضرت عزیزان قدس سره در قیر طاغی
دیوار میزده اند که چوپانی آمده در پیش ایشان نای می نواخته که
وقت آنحضرت دیگرگون گشته در بالای آن دیوار بجانب آسمان
پرواز کرده باز رجوع کرده بران دیوار قرار گرفته این بیت
می خوانده اند که بیت ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی
باز فریاد کنان بجانب آسمان پرواز می کرده اند چون این حال چند
کرت از ایشان صادر شده آخر از دیوار فرود آمده اره کشیده
اند و مجلس عظیم در گرفته میریم صوفی که از جمله یاران کار کرده
این سلسله شریفه بود می گفت که حضرت عزیزان قدس سره چون از میانکال
میگذشته اند شبی دزدی چند اسپ همراهان ایشان را برده است
چون فردا شده حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند که صاحبان

اسپ بفلان محله بروند که آن اسپان انجاست چون بدانجا رفته اند
همکی اسپان را ازان محله که حضرت عزیزان نشان داده اند یافته
بملازمت ایشان آورده اند نقلست که قاضی خان عبدالله خان
میگفته که پدر ما مرید حضرت عزیزان بود چون حضرت عزیزان
قدس سره از نواحی قریه قزل رباط که در میانکنال است می گذشته اند،
بصوفیان گفته اند که این خانهای سیاه ازان درویشان و
مریدان ماست شما یان درین سر راه بنشینید و ما تنها رفته اسپان را
پرسیده گذریم و این خانها ازان پدر قاضی خان مذکور بوده چون
حضرت عزیزان قدس سره بدان خانها رسیده اند پدر قاضی خان
سگی داشته که آنرا روز بسته می ماند اند که کسی از روی تشویش نرسد
و در ان روز گشاده بوده وان سگ متوجه حضرت عزیزان قدس سره
شده نزدیک آنحضرت رسیده روی خود را در قدمهای ایشان سوده
برگشته و ازین حال فسیله حیران گشته اند حق سبحانه میفرماید که الا ان
اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون نقلست که روز عیدی
حضرت عزیزان قدس سره غایب شده اند و تا سه روز آنحضرت را نیافته

اند بعد از سه روز آنحضرت را در کوه قرنبق در زیر سنگی یافته اند
که توجه تمام داشته اند و هیچ چیز نمی پرداخته اند بعد ازان فرموده
اند که ما از جهت توجه مزدوم کرخیه اینجا آمده ایم نقلست که حضرت عزیزان
قدس سره را در زمان خلوت بسیار بوده که غلبه می شده و دران
حین شعور کم می ماند چنانچه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
میفرمایند که لی مع الله وقت لا یسعنی نبی مرسل ولا ملک مقرب
و دران حالت صوفیه علیه خضر آنحضرت را که با او مخدومه نام داشته
و در غایت صغر سن بوده به نزد آنحضرت می آورده اند که آن
مخدومه زاده مجاسن شریف ایشان را گرفته سخن کرده آنحضرت را در
سخن آورده میگفت این تکلفهای من در شعر من بکلمتی یا حرفی
سنت و حضرت عزیزان قدس سره که خود می فرموده اند که مخدومه
را بیارید که معلوب نکردم حضرت عزیزان ما قدس سره میفرمودند که
والد شریف ما قنبر شیخ قدس سره مرید حضرت عزیزان قدس سره شده اند
حضرت عزیزان دران اوان در کرمینه تشریف داشته اند عرض
کرده اند که اهل این ولایت مختلف اند بعضے مخلص و بعضی منکر اهل ولایت

سمرقند همه مخلص آنحضرت اند بعد از ان حضرت عزیزان قدس سره
بسمرقند تشریف آورده اند و چند گاه در سمرقند تشریف داشته
اند بعده بجهت کثرت هجوم خلایق از انجا در سعد کلان ایرمو نام قریه ایست
بدانجا تشریف برده اند و از انجا بموضع غزیره تشریف فرموده اند
که موطن شریف و مرقد منور ایشان آنجاست یزار و یتبرک ذکر ملاقات
حضرت عزیزان قدس سره بحضرت مولانا محمد قاضی قدس سره
چون حضرت عزیزان قدس سره به بخارا تشریف برده اند روزی
وقت نماز بامداد بمنزل مولانا محمد قاضی قدس سره تشریف برده
اند نماز بامداد را بایشان همراه گذارده اند و عادت حضرت مولانا
محمد قاضی قدس سره آن بوده که چون نماز بامداد میگذارده اند بمعارف
الهی مشغول شده تا وقت چاشت معرفت می گفته اند امروز نیز بر سبیل
قدیم متوجه سخن شده اند دو سه کلمه گفته ساکت شده مراقب شده اند
تا وقت چاشت بعد از ان حضرت عزیزان قدس سره را مشایعه
کرده از همدیگر جدا شده اند میان این دو عزیز مکالمه نشده و
عزیزان قدس سره فردا نیز نماز بامداد را بحضرت مولانا محمد قاضی قدس سره

همراه گذارده اند حضرت مولانا محمد قاضی سترہ بعد از ادای نماز گفته اند
که شیخ ما و را دخود مشغول شوند حضرت عزیزان قدس سرہم با توقف
در محراب نشسته به کرت لا اله الا الله را بلند گفته ساکت شده
مراقب شده چون روز پیش از همه کس جدا شده اند بعده باصحاب خود
مولانا محمد قاضی قدس سرہم گفته اند که جوانیست تمام و در غایت ادب
انکه حسب قبال کلام ما کرده بورد خود مشغول شد این ادب بود و آنکه
جست ساکت شد تعلیم ما بود که این همه دور دراز نباید سعارف
گفت حضرت عزیزان قدس سرہ کرت دیگر از ولایت سمرقند
بخارا الشریف مرده اند و حضرت مولانا محمد قاضی قدس سرہ
از جانب بخارا بسمرقند در محافه که در شتر بوده سوار شده می آمده اند
حضرت عزیزان قدس سرہ زمام مهار شتر ایشانرا گرفته روان شده
اند حضرت مولانا محمد قاضی قدس سرہ گفته اند که کیست که زمام مهار شتر
ما را گرفته است حضرت عزیزان قدس سرہ گفته اند که فقیر است ایشان
دارد که فردای قیامت با ایشان محشور گردد و حضرت مولانا محمد قاضی
قدس سرہ فرموده اند که صاحب شتر و شتر همه نیاز شماست ذکر ملاقات

حضرت عزیزان قدس سرّه بحضرت مولانا خواجگی قدس سرّه ای عزیز
بدانکه این دو عزیز در زمان تحصیل علم ظ و تکمیل علم باطن با یکدیگر
مصاحبت تمام داشته اند نقلست که در ایام بهار حضرت مولانا
خواجگی قدس سرّه ازده بید سمرقند بجانب اخسی که موطن شریف اصلی
ایشان ست بجمیع متعلقان و یاران سفر اختیار کرده نزدیک
بقریهٔ غزیره که منزل حضرت عزیزان ست قدس سرّه تشریف آورده
اند حضرت عزیزان قدس سرّه بدیدن ایشان رفته اند فرموده اند که
بمنزل ما تشریف ببرند حضرت مولانا خواجگی قدس سرّه معذرت نموده
اند که متعلقان همراه اند و این محل وسیع و از برای مرکب علف بسیار
وارد حضرت عزیزان قدس سرّه از ایشان جدا شده بجانب خانهٔ خود
روان شده بصوفیهٔ زکیه فرموده اند که مولانا را بزور بخانهٔ خود
میآریم چون شب شده باران باربدن گرفته از خیمهای آنحضرت
گذشتن گرفته حضرت ایشان فرموده اند که مولانا خدای داد قدس سرّه
ما را نمی گذارند که امشب بخانهٔ خود بروند کوچ کرده
بجمیع متعلقان و یاران بمنزل حضرت عزیزان قدس سرّه تشریف

آورده اند و حضرت عزیزان قدس سره مهمانی ایشان کرده فردا نماز
بامداد گذارده بمعارف متوجه شده سخنان عالی از حضرت عزیزان
قدس سره دران مجلس گرامی بظهور پیوسته و حضرت مولانا خواجگی قدس سره
مستمع کلام ایشان بوده اند بعد ازان بآن سفر حضرت مولانا
خواجگی از همدیگر جدا شده اقدام نموده اند و این مخلص در کتب این
طایفه علیه دید که چون حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره بملازمت
حضرت شیخ زین الدین الخوافی قدس سره در هری آمده اند حضرت
شیخ تمام در سخن بوده اند و حضرت خواجه قدس سره تمام گوش
و چون فردا حضرت شیخ قدس سره بدیدن حضرت خواجه قدس سره
آمده اند تمام گوش بعده حضرت خواجه قدس سره بیاران خود فرموده
اند طریق چنانست که هر درویش که بدیدن درویشی می آید تمام گوش
می باید بود ذکر مجلس گرامی که سه عزیز عظام قدس الله سرهم دران
مجلس عالی با یکدیگر جمع شده هر کدام بطریقه شریفه خود صحبت داشته اند
مولانا ابراهیم صدر که درین سلسله شریفه بود می گفت که پدر من
مرید و محب حضرت عزیزان قدس سره بود در میانکال می بود اول

روز بود که حضرت عزیزان قدس سره بخانهٔ پدر ما تشریف آوردند
وهم دران روز حضرت مولانا خواجگی قدس سره و حضرت شیخ حسین
خوارزمی قدس سره دران خانه تشریف آوردند و این حضرات
با یکدیگر ملاقات کردند بعد ازان خدمت شیخ حسین خوارزمی فرموده
اند که نای نی بنواز چون نای نی نواخت ایشان در سماع شدند آن دو
عزیز دیگر برپا شده ایستاده اند و بعد از تمامی این صحبت حضرت
مولانا خواجگی قدس سره در سخن شده سماع بسیار کردند و آن دو
عزیز دیگر برپای ایستادند بعد ازان حضرت عزیزان قدس سره
حی گفته بذکر اره مشغول شدند و آن دو عزیز دیگر دران مجلس
مستمع ذکر بودند و این مجلس ذکر تا وقت پیشین کشید بعد ازان
از ذکر فارغ شدند و خدمت قنبر شیخ دران مجلس در آب ریز آن
خانه راست ایستاده ذکر چهار ضرب میگفته اند بعد ازان این
عزیزان قدس الله اسرارهم از همدیگر جدا شده اند ادام فتوحاتهم
علی اتباعهم ذکر اولاد حضرت عزیزان قدس سره حضرت عزیزان
قدس سره پسری داشته اند خواجه صالح نام در سن شانزده سالگی

ویرا کدخدا ساخته اند ویرا آبان دختری که در عقد نکاح وی
بود التفاتی نبوده بدان سبب آن حضرت ازوی دربار شده بناگاه
برزبان مبارک ایشان جاری شده که گردن بشکند همان روز
ازروی بخ لغزیده گردنش شکسته از عالم انتقال کرده است و دختر
دیگر صالحه بی بی ازایشان دختری بوده سه ساله روزی در خانهٔ
حضرت عزیزان قدس سرّه بول کرده آنحضرت را گران آمده فرموده اند که
ما اگر برداریم ارواح اولیاء الله قبال نمیکند همان زمان آن خورد
جان داده فوت کرده است و بی بی صالحه نیز در زمان حیوانات ایشان
فوت کرده ازوی فرزند نمانده است دختر دیگر ایشان بی بی آمنه
ازایشان سه فرزند شده یکی سپر خواجه عبد الباسط که حضرت ایشان
نام ایشان را نهاده و این خواجه مقبول همه طریق و منظور نظر عزیزان
قاسم شیخ قدس سرّه بوده اند در سن سی و دو سالگی از عالم رفته اند
وازایشان فرزندان هستند یکی از فرزندان ایشان مسمّی بود بخواجه
عبد اللطیف که مشهور بود بین الاحباب والاصحاب
بخواجهٔ غزیره و این غزیره قریه ایست از قرای سغد سمرقند حمیه عن الآفات

والکرند بسه فرسخ جانب قطبی سمرقند واقع است و در وقت خویش
سالک مسالک طریقت بودند و لب تشنه کان وادی حرمانرا بزلال
بحر عرفان سیراب گردانیده بسر حد ایقان میرسانیدند و جامع
بودند بین علمی الظاهر والباطن و احباب را در عرفان و ورع ایشان بلا
خلاف سخن نبود و نداشتند و فرزند دویم ایشان مسمی بود بخواجه فتح
الله و او نامرادی بود مخلص فقرا و عرفا و بامر اعزهٔ وقت خادم الفقرا
بودی و خدمت فقرا و صلحا از روی صدق و اخلاص کردی دایم سر نیاز
در آستان اخلاص سودی غفر الله بهما و بجمیع المؤمنین والمؤمنات
و دو پسر دیگر خواجهٔ کلان و خواجه عبد الستار از ایشانان فرزند
نمانده و دختر دیگر بی بی مخدومه که منظوره و مقبولهٔ آنحضرت بوده اند
گویند در ایشان نشاء این طایفهٔ علیه بوده و ایشانرا بخدمت
امیر شاه داده اند که از اولاد حضرت امیر واشی قدس سره اند و حضرت
قدس سره از جملهٔ خلفای حضرت سید امیر کلال قدس سره اند و از مقتدایان
سلسلهٔ شریفهٔ خواجگانند قدس الله اسرارهم و سبب دامادی ساختن حضرت
عزیزان قدس سره امیر شاه را آن بوده که پدر شریف امیر شاه از مریدان

ومحبان حضرت عزیزان قدس سرهم بوده روزی حضرت عزیزان
قدس سرهم بمنزل ایشان تشریف آورده اند و در زمان ارتحال
حضرت عزیزان از منزل ایشان استر آن حضرت نیاز کرده اند
آنحضرت آن استر را سوار شده فرموده اند سید اسپ تیز دارد
مرکب را نیاز کرد کو سیدا کابر طریقت مرکب را در نیاز کران میدارند
بعد چند روز آتش در اصطبل آن سید افتاده و آن اسپ سوخته
و بای عظیمی در آن خانه واده سید افتاده سید از عالم ارتحال
نموده اند بعد ازان حضرت عزیزان قدس سرهم بمنزل ایشان
تشریف آورده اند امیر شاه را داماد خود ساخته اند و این امیر شاه
در غایت تورع و اتقا بوده اند و از مقبولان آنحضرت بوده اند و یکبار
این مخلص حضرت عزیزان در رویش شیخ قدس سره در زمان سلوک
مصاحبت تمام داشته اند و از جمله مرتاضان این سلسله شریفه
بوده اند و اکثر شب بنماز قیام می نموده اند بیت شبها گذرد که دیده
بر هم نزنم تا پای برون زهر دو عالم ننهی و این فقیر استماع دارد که
حضرت عزیزان قدس سرهم در زمان ازدواج بی بی مخدومه بخدمت بی بی

رحمهما الله گفته اند که ما بسمرقند رفته نماز عید را گذارده چند روز
انجا می باشیم شما طوی ایشانرا بکنید و حضرت عزیزان قدس سره
بسمرقند رفته نماز عید گذارده زود بمنزل شریف رجوع نموده اند
و خدمت بی بی سبب سرعت رجوع را پرسیده اند حضرت عزیزان
قدس سره فرموده اند که روز عید دیدم که پادشاه بجاه و سلطنت
خود درمانده و مشایخ بشیخوخت و موالی و اهالی بمولویت و اهلیت
درمانده هیچکس را پروای حق سبحانه نی یک خدایداد زنده دیگران
همه مرده و درین گفتن آنحضرت قدس سره را حال دیگرگون شده فرموده
اند که تا چند خدایداد پای بر روی مرده ها نهی بیت وقت آن شد که
می ناب دهی مستانرا: خاصه همچون من شوریده شیدایانرا
و همان ساعت آثار ضعف در ایشان ظاهر شده و هفت روز
دران ضعف بوده اند که ندای ارجعی الی ربک راضیة مرضیة
شنیده انتقال از دار دنیا بدار عقبی نموده اند اولیاء الله لا
یموتون ولکن ینقلبون من دار الی دار میفرمایند قدس سره
بو خدایداد اولد دیما اول یترک دور جاودان: جانی اول جانان

ساری باردیگه جانی جان ایرور وازخدمت با مخدومه
رحمها الله خدمت امیر صنع الله قدس سره مرید ومخلص ومجاز و
منظور حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره اند وبعد ازایشان
بحضرت عزیزان ما قدس سره مرید شده ازایشان نیز مرخص بوده
اند وازایشان یک پسر ودو صلبیه که درعقد نکاح این مخلص بودند
وازین دو صلبیه دو فرزند ارجمند است خواجه عبدالرشید وامیر
بها والدین علمهما الله تعالی بفضله وابقاهما بعنایته وجعلهما الله
من الصالحین الراشدین این نقلست که حضرت عزیزان قدس سره
بسیار مسفر بوده اند که من به بازرگانی رمانم که جمیع متاعها در جنها
در وی باشد وبه بازرگانی بشهری آمده باشد که اهل آن شهر ان
متاعها را بفروشد واهل آن شهر ازوی چیزی نخرند وآن بازرگان
ناچار ازان شهر متاعها را گرفته برود حال من با اهل دنیا چنین است
باوجود آنکه پنجاه کس در صحبت ایشان کامل ومکمل شده اند چنانچه
گذشت فی الجمله آن حضرت یگانه روزگار بوده اند وگاه چنان بوده که
صوفیه ذکیه را مسفر بوده اند که هر روز فلان جزی را از خاک برکنند

چون پگاه روز می شده میفرموده اند که آب مانید که باز جر
شود و روز دیگر میفرموده اند که دیوار زنید چون پگاه می شد
میفرموده اند که دیوارها را ویران سازید ویران می ساخته
اند فی الجمله قصد ایشان ریاضت و مشقت صوفیان و عدم ترتب حصول
بر افعال ایشان بوده و این مورث فنا و عدم تعلق بدنیاست ای
عزیز من آنچه مذکور شد از افعال و اقوال و کرامات حضرت عزیزان
قدس سره همه مسموعات این مخلص بود امیدوارست این مخلص که فردای
قیامت از زمرهٔ محبان و مخلصان ایشان محشور گردد آمین و رب
العالمین و آنچه بعد ازین مسطور گردد انشاء الله منقول از مذکورات
که در مناقب ایشان بعضی از درویشان آنحضرت بفرموده ایشان
تسطیر نموده اند خواهد بود زبدة المتورقین خدمت مولانا سید که
حافظ قرآن و اهلیت تمام داشته و از جمله یاران قدیم و از ایشان
مجاز بوده اند بامر حضرت ایشان جمع مناقب حمیده خصال آنحضرت
کرده اند و بسی از معارف که از آن حضرت سر بر زده در آن منقبت
مذکورست ای عزیز من بدانکه حضرت عزیزان قدس سره در عشق و محبت

در مجالس عظام سخن بسیار میکرده اند و من کلماته القدسیة فی
المحبة از شیخ الاسلام قدوة الانام شیخ الشیوخ ابو حفص شیخ شهاب الدین
السهروردی قدس سره نقل کرده میفرموده اند که حضرت شیخ در عوارف
چنین فرموده اند که هر که خلوت بنشیند و مقصد وی کرامت
و ولایت بود آن شخص ضال و مضل است آنحضرت میفرموده اند که چون
آن شخص اقتدا بغیر عشق و محبت کرده است ضال و مضل باشد بیت
عشق اضطراب دیدار خداست علت عاشق ز علتها جداست
و میفرموده اند که معنی این حکمت حضرت سلطان الطریقه سلطان
العارفین خواجه احمد الیسوی قدس سره بیت عاشق رف عشقنک جان
مولکیندا علم تارتسا اون سنکیز مینک قموق عالم غلغل بولور
آنست که اگر عشق از درون عارف بالفرض متجسد شده بظهور آید در
هژده هزار عالم غلغله افتد چون ظهور حق شود این سخن پیش ازین
تفصیل و میفرموده اند که در زمان تحصیل در بخارا می بودیم و از مجالس
خواص و عوام بمضمون فی الصحبة آفة و فی العزلة راحة عمل نموده اجتناب
می نمودیم لیکن چون مولانا شیخ واعظ بر سر مجلس وعظ میرفت و از محبت

سخن میگفت بدان مجلس میرفتیم و استماع کلام وی میکردیم بیت
بخود ره نیست در کوی تو مشتاقان شیدا را ؛ خم زلفت بقلاب
محبت می کشد ما را ؛ و از سخنان وی مرا کیفیتی عظیم دست میداد
و گریه و ناله بسیار میکردیم چندانکه چشم من می آماسید حق سبحانه
میفرماید فلیضحکوا قلیلاً ولیبکوا کثیراً و در حدیث است که
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم در نماز بسیار گریه میکردند و
از سینه شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون دیگ جوشان
آواز بر می آمد و میفرموده اند که حضرت شیخ فریدالدین عطار
قدس سره فرمایند که بیت چون رواجی دارد آنجا اشک و آه ؛ بنده دارم
این متاع اینجا بکاه ؛ و مراد آن گریه است که از سر سوز و درد باشد
و آن گریه از دل صنوبری بیرون می آید و گریه بی درد از آب چشم است
بس بیت ناله با درد از دل برده کیست ؛ ناله بی درد از افسرده کیست
و میفرموده اند که علامت گریه با درد گرمی اشک و بی اختیاری و ترک
ملامت است و علامت گریه بی درد سردی اشک و افسرده گی و ندامت است
حق سبحانه می فرماید که ولا یخافون لومة لائم بیت ما با وجود سنگ

ملامت سلامتیم زیرا که سنگهای ملامت حصار ماست بیزارم از آن
دل که درو درد نباشد. هر کسکه بترسد ز بلا مرد نباشد. و میفرموده اند که
بعضی از اخوان درباره ما میگفته اند که اگر ایشانرا دولت وصال
حاصل است این گریه چراست بیت خوش نباشد دامن یوسف بکف
زار نالیدن چو یعقوب از اسف خوش نباشد گنج قارون در بغل
خویش را در مفلسی کردن مثل. و ما در جواب میگوییم که هر چند کامل را
وصال حاصل گردد و گریه بسیار کند که حسن و جمال الهی را نهایت نیست
بیت حسنی است بی نهایت لطفست بی دریغ. هنگام فرصت است که
قاسم گری کند بیت تشنه را گر ز دریا قطره بر دل آید بلکه بر لب قطره
چون که آن یک قطره بر لب آیدش تشنگی بر تشنگی افزایدش و
میفرمودند که اول عاشق و محب باید که در عشق مجازی کوشد و شربت
زهر آلود آن بنوشد که اول العشق وسوسة بعد از آن در میدان
عشق حقیقی جولان کند که المجاز قنطرة الحقیقة میفرموده اند که این
حسنها که در عالم ظاهر و هویداست همه مظاهر جمال الهی است حق سبحانه می
فرماید سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم بیت خوب رویان

آینهٔ خوبی او، مهر شان پرتوی مطلوبی او، و میفرموده اند که
بنای محبت ظاهری بر پاکی از شهوات نفسانیست و هر که بدین مقام
نرسیده است نگریستن وی بر امردان حرام است حضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه وسلم میفرمایند که الناس کلهم میتون الا العالمون
والعالمون کلهم میتون الا العاملون والعاملون کلهم میتون الا
المخلصون والمخلصون علی خطر عظیم مخلص آنست که محافظت احوال
خود کرده و با نفس و شیطان مجادله نموده ریاضات شاقه کشد چون
بمقام فنا رسد آنگاه حق سبحانه حافظ وی گردد که حق سبحانه میفرماید که
ومن یتوکل علی الله فهو حسبه از کلام ایشان واضح گشت که
هر کس را نرسد که جمال صوری مرآت ملاحظه جمال حقیقی است گویا
توجه بجمال صوری کند قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم وقل
للمؤمنات یغضضن من ابصارهن ای عزیز من نشنیده که
چون شیخ فخر الدین عراقی قدس سره بجمال صوری توجه نموده مرآت
ملاحظه جمال حقیقی کرد شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره
ویرا از مجلس خود مهجورش گردانیدند و شیخ اوحد الدین کرمانی قدس سره

چون بخدمت شیخ فخر الدین قدس سره ملاقات نموده فرموده که
ایها الشیخ کیف الحال شیخ فخر الدین گفته که ماه را در طشت آب می
بینم و حضرت شیخ اوحد الدین قدس سره فرموده که اگر در گردن دنبل
نداری چرا در آسمانش نبینی حضرت شیخ عطار میفرمایند که بیت عشق
صورت نیست عشق معرفت ؛ هست شهوت بازی حیوان صفت
و هم در بیان اخلاص میفرمایند که به بشارت کریمهٔ قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ
در کشف معانی اَللّٰهُ الصَّمَدُ بنده را استحکام میدهد و در تنهٔ صفت
لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُوْلَدْ حضرت حق جل و علا را از خوابث توالد پاکیزه و
منزه میداند و با اخلاص وَلَمْ یَکُنْ لَهٗ کُفُوًا اَحَدٌ حق سبحانه
را بی کفو و همتا اعتقاد می کند و درین معنی فرمایند که ای خدایداد
این سرانجام دلت در وحدت است کاشف این در ز معنی سورهٔ
اخلاص شد و میفرموده اند که کشف این در سورهٔ اخلاص شد
مراد از صورت درین حدیث مصطفوی صلی الله علیه وسلم ان الله
تعالی خلق آدم علی صورته روی آدمی است و درین حدیث رمزی
و اشعاری است بدان که چنانچه محبت الهی عز شانه واله و شیدا می گرداند

روی آدمی شیفته و حیران میسازد بیت گاهی درون پرده عزت
نهان شود و گاهی هزار پرده بدرد عیان شود. میفرمایند که بیت
آه ازان روزیکه دیدم بس گرفتار توام ؛ ناله افغان کنان بر حال
خود زار توام .. و میفرموده اند که تا مرید عاشق شیخ نگردد استفاده
از شیخ ممکن نیست ؛ و آن مرید از خطرات ایمن نیست میفرموده اند
که مرا بحضرت شیخ جمال الدین عزیزان قدس سره چنان تعشق بود که روزی
فصادی بحضرت عزیزان قدس سره نشتر بزد آن نشتر گویا که بر رگ
جان من آمد و آنحضرت در آن وقت در کنار من بودند ع من کیم
لیلی لیلی کیست من ؛ و شیخ عبد القادر گیلانی قدس سره فرموده اند که
عشق پیر عشق مجازی بود که المجاز قنطرة الحقیقة همان است میفرموده
اند مرا ضعفی عارض شد و دران ضعف در منزلی بودم حجاب میان
حضرت عزیزان کلان و من جز دیواری نبود و دران دیوار رخنه
بود و چشم من دران رخنه بود ازین ضعف چندان محنت نکشیدم که
از هجرت آنحضرت ؛ ز هجرانش بدیدم آنچه دیدم ؛ و چون حضرت
ایشان بدان رخنه می رسیدند ساعتی توقف می نمودند تا آنکه من بر جمال

مبارک آنحضرت نظر کنم بیت چه خوش باشد که بعد از انتظاری
بامیدی رسد امیدواری :: و جمع از صوفیان زکیهٔ حضرت عزیزان
شیخ جمال الدین قدس سره میفرمودند که روزی حضرت عزیزان
قدس سره در خلوت ناله و گریه بسیار کردند تا آنکه حضرت عزیزان شیخ
جمال الدین قدس سره فرموده اند که چراغ آرید چون چراغ آوردند حضرت
عزیزان چشم مبارک بر جمال عزیزان کلان مدتی دوخته ایستاده
بیهوش گشته افتادند و چون حضرت شیخ جمال الدین قدس سره
آن حال را مشاهده کرده اند فرموده اند که مولانا خدایداد چندانکه
شما مشتاق مائید ما صد چندان مشتاق شمائیم بیت عاشق که شد که
یار بحالش نظر نکرد :: ای خواجه درد نیست وگرنه طبیب هست :: عاشقان
هر چند که مشتاق جمال دلبرند :: دلبران بر عاشقان از عاشقان عاشق
ترند :: میفرموده اند که بعد از حصول این نسبت میان شیخ و مرید
سریست نهانی و رمزی که تو دانی بیت سریست درین سینه که لب محرم
آن نیست :: گر سر برود سر تو با کس نگشایم :: و هم میفرموده اند که مرید
چندگاه باید که صورت شیخ خود را در خاطر دارد و هیچ نفس از تصور

آن صورت خالی نباشد تا او را نسبت محبت حاصل آید آیت کریمه
وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ در بیان این معنی است بیت عشق آمدنی
بود نه آموختنی زنهار که بی یاد خدا دم نزنی و میفرموده اند که
چون مرید ازین تصور شیخ بفکر حضرت حق سبحانه عز شانه حاصل آید
و در فنای وجود خود ثابت قدم گردد آنگاه او را چندان احتیاج
بتصور صورت شیخ نباشد و من کلماته القدسیة فی الفقر می
فرموده اند که احوال من از زمان تولد در نیستی و فقر است چنانچه
ابتدای تولد ایشان بتفصیل مذکور شده است و بعد از آن می
فرموده اند که در زمان طفولیت شبانی میکردم چنانچه طریقه انبیا است
علیهم السلام و در آن حال موی سر من به پیشانی افتاده بود شخصی را از
غیب اشارتی شده که این خورد را تربیت بکن که در دنیا و عقبی نفع
وی بتو برسد آن شخص مرا تربیتها نمود و باعث تعلیم علم شد و مرا بمکتب داد
من چون بمکتب در آمدم خوردان دیگر از من ناموس کردند مرا در میان
خود جا ندادند از بس که ژولیده موی و آشفته خوی بودم بالآخر در محل
در آمد بمکتب نشستم بیت عاشقینک کرلک جبانی اینک ایجرا یورمینک جهانی

وچون نظر معلم بر من افتاد گفت زود باشد که این پسر سرخیل
جمعی شود و عالمی را با و میلی شود بیت روزی که چشم انداختم بر چستی و
چالاکیش گفتم که این قلاش وش سرخیل رندان می شود. بعد از آن
مرا بدیگران سبقت کنانده جای داد و میفرموده اند که من در هوای
سرد و برف سر برهنه و پای برهنه بمکتب میرفتم و ترک نمیکردم
میفرمودند که در قریهٔ غجدوان سه سال تحصیل علم میکردم مرا نه دیگ بود
و نه کاسه بود و بوریائی زیر پای داشتم پوستینی در بر که در زمستان
و تابستان آنرا می پوشیدم نه ازار بود و نه کرته و گریبان کرته را
بگردن خود انداخته بودم تا که کس بر حال من مطلع نشود و در حدیث است
که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم میفرمایند که الفقیر من اراد
ان یطبخ لم یجد قدراً واذا اراد ان یشرب لم یجد اناءً یعنی فقیر
آنست که اگر خواهد که طعام پزد دیگ نیابد و چون ارادهٔ آب خوردن
کند ظرف نیابد بیت ناله کم کن ای خدا داد تو ز فقر و نیستی
زان که بوی وصل او از قصر رضوان خوشتر است. میفرموده اند که
چون صوفیه در خلوت بحضرت عزیزان قدس سره بعد از نماز بامداد

و بعد از ادای خلوت نیاز می دادند و مرا چیزی بنو که نیاز بندم
و متوجه نبودم که چیزی پیدا کنم چون فقر کلی اختیار کرده بودم فقر
کلی آنست که از غیر حق سبحانه روی تافته و بجانب حق سبحانه شتافته
باشد میفرموده اند که چون در خانهٔ ما وقتیکه وجه معاش کمتر است
ذوق و شوق ما بیشتر و چون معاش بیشتر ذوق ما کمتر قال النبی علیه
السلام اوحی الله تعالی الی بعض انبیائه احذر ان امعنک و تسقط
من عینی فاصب علیک الدنیا صباً یعنی حق سبحانه وحی کرده است
ببعضی از پیغمبران خود چنین گفته بآن پیغمبر که حذر کن از آنکه ترا دشمن
گیرم و بیفتی از چشم من بدان سبب فرو ریزد بر تو دنیا را فرو ریختنی
بیت بدو نان ده تو این مردار غدار که هم سگ را نشاید داد مردار
میفرموده اند که روزی بخاطر مضمون این آیت افتاد که انما اموالکم
و اولادکم فتنة یعنی جز این نیست که اموال و اولاد شما یان
فتنه و امتحان شما اند بدان سبب بگنجینهٔ خود در آمدم مبادا که در آن
گنجینه از دنیوی چیزی باشد در طبقی سبوس دیدم آنرا بیرون
انداختم که در حدیث است الدنیا رأس کل خطیئة یعنی دنیا سر هر خطاست

چون این حال را متعلقان ما دیدند عرض کردند که ما را یک هفته است که
وجه معاش نمی باشد گفتم الحمد لله خانه ما بخانه حضرت محمد مصطفی صلی
الله علیه وسلم می ماند چون عاشق و محب را متابعت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم لازم و واجب است ع انبیا بودند سر غوغای کار نقلست که
چون حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره بهراة تشریف برده
اند مردم هراة بر فقر آنحضرت آفرین میگفته اند آنحضرت قدس سره
فرموده اند که اگر فقر و نیستی مولانا خدایداد را ببینند آنگاه تحسین کنند
میفرموده اند که یکی از یاران واقعه دیده بود که حضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه وسلم مرا تعظیم و اکرام می نموده اند سبب آن نمی دانم بجز از
فقر که در فقر بقدر مناسبتی با صحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم دارم
در زمان این واقعه در خانه ما ده روز بوده که از وجه معاش چیزی نبوده
میفرموده اند که معنی این حدیث را قال النبی علیه السلام لعن
الدنیا الا ما ای ما لا بد تفتیش بسیار نمودیم عزیزی نوشته فرستادند
که لا بد از خوردن آنمقدار که باعث قیام نماز شود و لباس آن قدر که
دفع سرما و گرما کند و از سکنی چنانچه مرغان از برای خود سوراخ اختیار

کنند و زیادت ازین قدر ملعونست و این مخلص استماع دارد که
آن عزیز مولانا خلیل قراکولی قدس سره بوده اند که ایشان از
اولیاء کرامی و علمای عظام اند و میفرموده اند که چون بیان آن
عزیز بما رسید دیدیم که خانه و خانقاه و جمیع احوال ما موافق آن بود
نقلست که مخلصان آنحضرت قدس سره بسیار بوده که کلیم و نمد می آورده
اند که در خانه و خانقاه اندازند ایشان اقبال ناکرده بدیگران میداده اند
و میفرموده اند که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم فرموده اند که
انا و اصحابی بری من التکلیف یعنی من و اصحاب من بیزاریم از تکلف می
فرموده اند که من جان را میخواهم که فدای جانان کنم چه جای دنیا نقلست که
چون حضرت عزیزان قدس سره ویرانها و خرابهای غزیره را می
فرموده اند که صوفیان قابل زراعت کنند بمحنت بسیار بکلند قابل
زراعت می کرده اند و میفرموده اند که ما دهقانیم که نه ما را زمین است
و نه گاو و چون عاشق را درد و مشقت از تنعم هر دو سرا خوشتر است
بیت می عشق دهد گر می مستی ؛ دگر افسرده کی خود پرستی اگر مجنون
نه می زین جام خوردی که او را در دو عالم نام بردی ؛ و آنحضرت چون

دختر خود را بداماد داده اند فرموده اند که مهر ویرا ده درم گردانید که
اگر در شریعت کمتر جایز می بود کمتر می بستیم و چون از برای
پسر خود زن خواسته اند صد هزار تنکه مهر قبول کرده اند میفرموده
اند که موافقت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم آنست که دیگری را
بر خود ترجیح کنی چون داماد ایشان فوت کرده دختر ایشانرا
علما و اکابر خواستگاری کرده اند فرموده اند که ما دختر خود را بمرید
خود میدهیم که داماد باید که دون خود باشد چنان کرده اند
و من کلمته القدسیة فی البذل حضرت عزیزان قدس سره ایثار و
بذل مال بسیار می نموده اند و میفرموده اند که من این اموال را
بعد از آنکه در دل من جای می کند ایثار میکنم چون محب باید که بمحبت
از مال و جان بگذرد و تا لایق حبیب شود چنانچه در حدیث آمده که الدنیا
حلو خضر یعنی دنیا شیرین سبز است و در حدیث دیگر آمده است که
افضل الاعمال احمزها ای اشقها یعنی بهترین کارها دشوارترین آنست
میفرموده اند که در زمان که حضرت عزیزان قدس سره رخصت کل
دادند امیر باقی که حاکم بخارا بود چند خروار غله برای ما نیاز فرستاد

ما با وجود نیستی و احتیاج آنرا رد کردیم که المتقی من یتقی من الحلال و
در حدیث دیگر آمده که افضل الاعمال احمزها ای اشقها یعنی بهترین کارها
شاق ترین آنست قال علی رضی الله عنه لا کرم اعز من التقی یعنی
نیست کرم عزیزتر از تقوی ماست گر کریمی برا متقوی رو
زانکه تقوی سر همه کرم است ؛ نا گرفتن درم زوجه حرام ؛ بهتر از بذل کردن
درم است ؛ و چون حضرت عزیزان قدس سره آنرا شنیده اند بدست
مبارک خود خطی نوشته ارسال نموده اند مضمون آن بود که در سلسله
رد کردن نیاز روا نیست و ملاحظه کردند آنکه از کجا و از چه جاست نیز درویش
را لایق نیست وقتی که بمقام توحید نرسیده باشد و هنده و رساننده را
بجز خداوند دیگری را نباید دیدن و دیده احولانه را باید پوشیدن
مثنوی رفت پیش بوعلی آن پیره زن کاغذ زر برد کین بستان
ز من ؛ شیخ گفتش عهد دارم من که نیز ؛ غیر حق نستانم الا هیچ چیز ؛
پیره زن فی الحال گفت ای بوعلی ؛ از کجا آورده این احولی ؛ تو درین ره
مرعقد حل نه ؛ چند بینی غیر اگر احول نه ؛ مرد را در دیده اینجا غیر نیست
زانکه اینجا کعبه نی و دیر نیست کما قال جعفر الصادق رضی الله عنه التقوی

ان تتقی العبد سوی الله یعنی تقوی آنست که بنده چشم پوشد
از دیدن ما سوی و خود را خلاص کند از رو و ریا بیت کعبه و دیر توئی
دیر کجا کعبه کجا ؛ نیست غیر از تو کسی غیر گرامی شمری ؛ و میفرموده اند که
چون آن خط شریف حضرت ایشان بما رسید بضرورت آن نذر را
اقبال کرده بفقرا و مساکین ایثار کردیم چون من از حضرت ایشان
برین وجه مجاز بودم که فرموده بودند که هر معنی که بما از هفده پیر
رسیده همه را بشما دادیم و چون حضرت عزیزان قدس سره ایثار ایشان را
شنیده اند خوش وقت گشته فرموده اند که خاطر از مولانا خدایداد
جمع شد که وی در مقام فقر مقیم و مستقیم است و حضرت عزیزان قدس سره
ویرانها را قابل زراعت کرده زراعت میکرده اند وقت محصول
آن همه را بدیگری می داده میفرموده اند که ازین ایثار ما را طمع ثواب
نیست قال النبی علیه السلام الدنیا حرام علی اهل الآخرة والآخرة حرام
علی اهل الدنیا وهما حرامان علی اهل الله یعنی دنیا حرام است بر اهل
آخرة و آخرة حرام است بر اهل دنیا و این هر دو حرام است بر اهل
الله میفرموده اند که اهل الله آن کسانند که بجز از لقای محبوب

از لی بهیچ چیز توجه ندارند و از هر دو عالم ملکه از خود دست کوتاه
کرده بدرد هجران ناتوان گشته اند نظم نمی پرسی ز حوالم که چو
پریشان روزگارم با که گویم لمؤلفه ز احوال غریب خود نپرسی
اسیر بند و زندان با که گویم غریب ناتوان در کوی هجران همه
واصل تو ما غرق حرمان درین بحر بلا خود غوطه خوردیم غریب آنکه
ز تو خود تشنه مردیم اکابر طریقت بدین جهت گویند که العلماء غرباء
یعنی علما در میان جاهلان غریبانند و فی الحدیث الدنیا سجن
المؤمن یعنی دنیا زندان مؤمن است نقلست که ابو سعید خان که
پادشاه سمرقند و مریدان حضرت است هزار تنکه و جامه و اسب که
بمبلغ هزار تنکه می ارزیده بایشان نیاز آورده و حضرت ایشان
جمیع آن را و جمیع آنچه داشته اند از متعه و غیر آن بفقرا و مساکین
همان روز داده اند و آن روز رمضان بوده و بگاه افطار
از همسایه قرض کرده طعام پخته اند و حضرت عزیزان ما قدس سرهم
میفرمودند که وهم ابو سعید خان سیصد کوسفند جوشانی بخضرت
نیاز فرستاده و بخضرت بالفور فرموده اند که آنرا بفقرای صوفیه

تقسیم بکنند و حضرت والد شریف حضرت عزیزان ما عرض کرده
اند که خان این گوسفندان را از برای آن فرستاده که جغرات
آنرا قتق آش صوفیان سازند حضرت ایشان فرموده اند که
قتق آش خدایداد موقوف بگوسفندان ابوسعید نیست اگر یابند
قتق اندازند والا زهر را خورند بیت دانی که عاشقان چه بلاها
کشیده اند زان زهر زهره خون در پیاله کرده و دم در کشیده
اند لمؤلفه زهر فراق یار بهر دم کشیده اند زان زهر زهرهای
شیاطین دریده اند و من کلماته القدسیه فی التوکل حضرت
عزیزان قدس سره در اوایل حال که رجوع خلایق کمتر بوده چندی
از یاران بر سبیل توکل بی زاد و توشه در گوشه صحرائی می بودیم
و امتحان بصبر و تحمل خود در جوع و عطش و خوف می کردیم و این فقر و گرسنگی
بدانجا کشید که بادام چه تلخ که در کوه بود و بر ما شیرین می نمود ح
از محبت تلخها شیرین شود حضرت عزیزان ما قدس سره میفرمودند که
حضرت عزیزان قدس سره از غزیره قصد بخارا کرده اند و فرموده اند که
صوفیه باید که گندم بریان بکنند و آنرا زاد این سفر بکنند که ما بهیچ خانه

نخواهیم فرود آمدن بستیخ روز دور از عمارات و از صحاری
و کوهها قطع منازل کرده بنجارا رفته طواف مزارات بخارا کرده
در وقت رجوع چون بموضع سرپل که در میانکال است رسیده اند
یکی از یاران آنحضرت آمده که ایشان را بخانهٔ خود برد خدمت والد
عزیزان ما قبر شیخ گفته اند که ایشان در بن سفر بخانه کس فرود
نمی آیند باید که تو بپای مرکب ایشان چسپیده نگذاری که از خانهٔ تو
بگذرند و آن صوفی چنان کرده حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند که
این کار قبر است که بتو آموخته است بعد ازان بخانهٔ وی رفته اند
و در خانهٔ وی وقت آنحضرت خوش گشته چهار کس از یاران خود را
رخصت داده اند یکی صاحب خانه و دیگری خدیو بزرگوار این مخلص
قدس سره بوده اند که مرا بر نفس رحم می آید که چرا بقوت توکل و تسلیم
مشکلات بروی آسان نشده است می فرموده اند که عزیزی گفت که
اخلاص ما شما آنگاه تمام می شود که شما زراعت بکنید و وجه معاش از زراعت
سازید من در جواب گفتم که مرا روزی کیفیت عظیم دست داده بود
و ازان حال تفویض امور بالکلیه بحضرت حق سبحانه کرده از زراعت و محصول

کونین دست افسانده بودم اگر شما متصدی می شوید که در قیامت
بمن اگر خطاب و عتاب رسد که از آن توکل گشته چرا زراعت کردی
شما جواب گوئید من زراعت اختیار بکنم آن عزیز فریاد برآورد که
هیهات هیهات که تصدی واجب تعالی کرده جواب گویم من تصدی
خود نتوانم کرد و من کلماته القدسیة فی الرحمة والشفقة حضرت
عزیزان قدس سره میفرموده اند که در زمان حیوات حضرت
شیخ جمال الدین قدس سره اراده آن کردیم که اربعین بنشینیم
حضرت ایشان منع کرده فرمودند که یاران را تحمل ریاضت شما
نیست که همراه شما اربعین نشینند و ما پیر شده ایم و از شفقت
نیست که شما را تنها گذاریم که در تنهائی بسی آفات است مثنوی
هر کرا دیو از کریمان وا برد ؛ بی کسش یابد سر او را خورد ؛ گرگ حق در
آن زمان گیرا بود ؛ گر ز مه گر شیشک تنها بود ؛ میفرموده اند که
طالب را در جمع یاران بودن بهتر است از عزلت و خلوت و اما
کلام اکابر طریقت که خلوت در انجمن عبارت از آن است که طالب در
مجمع خلایق بجمعیت و حضور باشد چنانکه در تنهائی باشد و میفرموده اند که

کسیکه باین مقام نرسد قابل ارشاد نیست چه طالب باید که در انجمن
حافظ حال خود باشد که عاشق را التفات بغیر و بکلام مالایعنی کردن
روا نباشد و فی الحدیث قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من حسن
اسلام المرء ترک ما لا یعنیه یعنی از نیکوهای اسلام شخص ترک کردن
آنچه مقصد وی نیست میفرموده اند که مرا بخلوت و تاریک کردن
خانه اصلا احتیاج نیست چون ترک هوا و حرص و هوس کرده ام و دل
خود را متوجه بوحدانیت ذات بیچون گردانیده ام اکابر گویند الله
بس و ماسوی هوس حق سبحانه عز اسمه میفرماید قل الله ثم ذرهم یعنی
بگوی ای محمد الله بس از آن غیر ابگذار لمحرره واجب آمد ترک لا
یعنی از آنکه لایعنی بود آنرا گذار میفرموده اند که این خلوت
و صحبت ما از جهت شفقت بر خلایق است و چون از خلایق نیاز و
هدایا نزد ما می آید هل جزاء الاحسان الا الاحسان یعنی نیست
جزای نیکوی مگر نیکوئی و ازین خلوت نیز بما نصیبی خواهد بود من چون
حلوا پزم که از برای دیگران حلوا می پزد از آن حلوا باو نصیبی خواهد
بود میفرموده اند که حضرت عزیزان قدس سره در ایام زمستان

از روی لطف و شفقت فرمودند که مولانا خدایداد را در بیرون
خانه آویخته گذارید مدت مدید بآن حال متوجه محبوب ازلی و مطلوب
لم یزلی گشته در توجه محو مطلق و در بحار جمال مستغرق بودم چون مرا
یاران بعد از آن گرفته در نمد پیچیده مالش داده اند از حال بحال آمده
گفتم که چه بی رحمی و چه بی شفقتی است که در حق من کردید بیت گر ترا
سنگی زند معشوق مست به که آری از دگر گوهر بدست میفرموده
اند که رأفت و شفقت و مرحمت من بر خلایق عالم چنانست که میخواهم که
در بدر گشته و بخانه اهل عالم در آمده الله گفته ارشاد ایشان نمایم
لیکن تعظیم و اکرام خلایق و نذور ایشان مانع آن گشته است
چه این نذور باعث مشقت ایشانان می شود نقلست که حضرت
عزیزان قدس سره گاه بجانب بخارا می رفته اند و نذور بسیار جمع
می گشته و اهل طمع مترصد آن بوده اند که آن نیازها نصیب ایشان
گردد و گاه آنحضرت آن نذور را بکلانتری و اربابی می داده اند از این
معنی از ایشان پرسیده اند فرموده اند که دنیا نزد ما مثل نجاست است
چون تقاضا یابد خلا جا هر زمین باشد باش کو بس مصرف این نذور

هر که باشد ها شکو بلکه بکلانتر و ارباب الیق است که الدنیا جیفة و طالبها
کلاب میفرموده اند که عاشق صادق آنست که خود را از اغیار رهانیده
بخود اعتبار نهد و خود را نیست گرداند شیخ الشیوخ حجة الحق محمد
النساج قدس سره فرماید که سفر با خطر است و حجه ایزد تعالی بر بندگان
ظ هر چند مظ دشوار یاب است در طلب آستی نیست نیست
شو تا هست گردی هستی است که در نیستیت پنهان است
میفرموده اند که بمضمون آیت کریمه الیوم اکملت لکم دینکم
و اتممت علیکم نعمتی حق سبحانه ما را اکمال کمال نمود و نعمت ارشاد
انعام فرمود هر چند ارشاد خلایق نمودیم و نصیحت ایشان
در مدت پنجاه سال بجای آوردیم هیچکس از پادشاهان و عالمان
و کاسبان ترک جاه و سلطنت و ترک علم و کسبت کرده رو بجانب
حق نیاورده اند و از ینجهت آن حضرت میفرموده اند که تا
چند خدایداد بر روی مردگان پای می نهی نظم من که بیهوده
شدم بسیار گوی سو از شما یک تن نشد اسرار جوی گر شما
اسرار دان ره شوید آنگهان بر حرف من آگه شوید حق سبحانه

در حق انبیا علیهم السلام میفرمود که وما علی الرسول الا البلاغ المبین
و سن کلمات مقدسیه فرالذکر حضرت عزیزان قدس سرهم میفرموده
اند که ذاکر باید که در دل خود را حاضر ساخته حضور دل ذکر گوید
تا آنکه ذکر بسر افتد در حدیث است که ذکر اللسان تقلقه و ذکر
القلب سوسته و الذکر ذکر السر یعنی ذکر زبان تقلقه است و ذکر
دل وسوسه است و ذکر معتبر ذکر سر است تا ازان ذکر و فکر در دل
وی پیدا کردد و از کدورات نفس خلاصی یافته دل وی
صافی کردد که حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم میفرمایند که لکل شیء
صفاله و صفاء القلب ذکر الله یعنی هر چیزی را پاک سازنده است
و پاک سازنده دلها ذکر خداست حضرت سلطان الطریقه خواجه
احمد الیسوی قدس سره فرموده اند که ذکر زبانی بدل افتد و ذکر دل
بسر افتد میفرموده اند که در آیت فاذکروني اذکرکم این معنی
بخاطر افتاده که شما بان باوجود ضعف و ناتوانی و غفلت و قصور
مرا یاد کنید من باوجود قدرت و حضرت و علم و حکمت شما را یاد کنم
یعنی وجود شما را از سیان بردارم ذاکر و مذکور خود کردم که شما

هیچ لحظه و لمحه بی یاد من نباشید بیت تو در میانه هیچ
نه هر چه هست اوست: هم خود الست گوید هم خود بلی کند می
فرموده اند که من در حلقه ذکر حضرت عزیزان قدس سره نعره و
فریاد نمیکردم و صوفیه نعره و فریاد بسیار میکردند بیت جوز را
در پوستها آوازهاست مغز و روغن را خود آوازی کجاست
و در ظاهر حال خود را می پوشیدم و در باطن در میدان تمکین می
خروشیدم و در نفی ماسوی می کوشیدم بیت سر مزن سر
میزن ای مرد خموش ترک کن این کار وین در کار کوش بیت
ای خدایداد صبر کن در عشق او مردانه وار سر مردانرا
نیابی جز زبان انداخته بیت نر خامی میزند این قلتبان جوش
که خام آواز دارد پخته خاموش میفرموده اند که حضرت عزیزان
قدس سره میفرمودند که ای یاران چون مولانا خدایداد ذکر گویید می
فرموده اند که این عنایت ایشان در حق من بدان سبب بود که مقصد
من در ذکر رعایت اصول و بلند شدن بمقام و آرایش ظاهر و گرمی مجلس
نبود و جز گم کردن خود در ذکر حق و ثبوت ذات وی در خود هیچ

تمنا نبود و در دل و رای محبت حبیب و دشمن داشتن ما سوی چیزی
دیگر نبود میفرموده اند که روزی در قیر طاعمی که آنجا ریاضت
بسیار می کشیدم قصد نقض وضو شده بهر جا که توجه نمودم همه سنگ
و کلوخ صحرا و کوه در ذکر بودند کوچه و بام هوا جمله پر است از خدا
لاجرم نقض وضو میسر نشد و زود بخانه در آمدم چون دران زمان
درون و بیرون من از ذکر مملو بود و در بوته ریاضت خود را
گداخته و فکر غیر را دور انداخته و صدای ذکر حی لایموت را در گنبد
افلاک انداخته بودم و در جمله موجودات اسم و ذات وی را سبحانه
معاینه میدیدم شبلی قدس سره فرماید که ما رأیت شیئاً قط الا
و رأیت الله فیه میفرموده اند که من چون عطاری ام که مشک
و جمیع اقمشه و امتعه دارد عطار را فریاد ضروری نیست نه چون شلغم
فروشم بدان سبب در مجلس نامحرمان ذکر جهر نمی گفته اند و نیز در غیر
خلوت ذکر کم می گفته اند بیت از مقلد تا محقق فرقهاست کین
چو داود است آن دیگر صداست و من کلماته القدسیه فی
العمه حضرت عزیزان قدس سره می فرموده اند که دران زمان که

بتحصیل علوم در مدرسه مشغول بودیم از هیچکس التماس نکردیم و
از اوقاف مدارس اجتناب می نمودیم زیرا که از مدرسها شور و
تباهی خیزد و از لقمهٔ وقف دل سیاهی خیزد و در کنج خرابه
گدا وار نشین و الله که ازین مرتبه شاهی خیزد میفرموده اند که
حضرت عزیزان قدس سره بجمیع یاران فرمودند که زمین
پنبه را غشاوه کرده خس خاشاک آنرا دور کنید چون هوا گرم
شد بیاران تکاسل راه یافت مرا همت آن شد که خدمت را
تمام سازم و این بخاطر افتاد که خاشاک یک قطعه زمین را که
نتوانیم بیرون کرد قلب صنوبری که از عرش وسیع تر است چون
از غیر که چون خاشاک است خالی کنیم چنانچه عارف رومی قدس سره
در مثنوی میفرمایند مثنوی گفت پیغمبر که حق فرموده است
من نگنجم هیچ در بالا و پست در زمین و آسمان و عرش نیز من
نگنجم تو یقین دان ای عزیز در دل مؤمن بگنجم ای عجب گر مرا
جویی تو در دلها طلب لاجرم همان زمان داس را بر زمین
نهادم و با دست و پای برهنه دران خس خاشاک در افتادم

وبموافقت سی یاران دیگر اهتمام نموده تمام آن خاشاک را سپردن
کودیم و بدین پاک کردن آن زمین امیدواریم که دلها از
خاشاک غیر پاک گردد سیم شنوده اند که چون حضرت عزیزان
قدس سره بواسطهٔ افات زمانه و تعرض اهل سلطنت که پیش ازین
تفصیل یافت سفر بلاد خراسان اختیار نمودند و این فقیر را
رخصت کل دادند و فرمودند که تو در ماوراء النهر باش و بعد از
چند روز دعیهٔ ملازمت آنحضرت قوی گشته بجانب
خراسان بجمیع عیال و اطفال توجه نموده شد چون بولایت
فرش رسیدیم فاقه غلبه کرد و بقاضی فرش اظهار این معنی کرد
شد و همان زمان از آن پیشمان گشتیم و قریب پنجاه سال است که
ازان سوال شرمنده ایم که چرا حاجت خود را بغیر خدا اظهار کردیم
و در بعضی از تفاسیر است که چون حضرت ابراهیم علیه السلام نمرود
در منجنیق انداخته اراده آن کرد که در آتش افکند جبرئیل علیه السلام
حاضر گشته فرمود که هل لک حاجة ابراهیم علیه السلام گفت نسبت
بس گفت دعا کن ابراهیم علیه السلام گفت دعا نمیکنم که چون

مرا خدا می بیند پس آنکه خطاب در رسید که یا نار کونی بردا
وسلاما علی ابراهیم یعنی ای آتش سرد و سلامت شو بر ابراهیم
علیه السلام گویند مولانا امیر کلان طبیب که از جمله متبحران روز
کار و اعلم علمای زمان بوده در حال انتقال از عالم فنا بوده که حضرت
عزیزان قدس سره بر سر وی رسیده اند و مولانا مرید ایشان
شده گفت که مرا تعلیمی بکنید حضرت عزیزان قدس سره این قصه
ابراهیم علیه السلام را بتمام یاد کرده فرموده اند که چون این
خطاب کونی بر آتش شد حضرت ابراهیم علیه السلام گفت که
صد بار در آتش میسوختم تا که غیر مخاطب نمیگشت بیت غیرتم با تو
چنان است اگر دست دهد نگذارم که در آیی بخیال دگران و مولانا
فریاد کرده جان داده است میفرموده اند که حضرت
عزیزان قدس سره روزی از همت و عدم تقید حکایت میکردند و مرا
از اثر نفس و تأثیر صحبت آنحضرت کیفیت عظیم دست داده گفتم که
عدم تقید در تقید نیکوست یعنی با وجود رعایت احکام شریعت
مونث علایق و موانست بخلایق عدم تقید بما سوی پسندیده است

بیت ای خداداد فکر کن هم در سر غوغای عشق ٭ در میان
خلق فکرش خوش بجان انداخته ٭ میفرموده اند که شاه بیک خان
چند گاه در مقام آن شد که با من آشنائی کند و من از وی
گریزان بودم روزی بالضروره با و ملاقات واقع شد چون نظر
من بجاه و حشمت و سلطنت وی افتاد همگی آن چون پرکاه نمود
بیت پیش صاحب نظران ملک سلیمان باد است ٭ بلکه آنست
سلیمان که ز ملک آزاد است ٭ و دران حال بخاطر آمد که این تکبر باشد
ولیکن بالفعل این حدیث بخاطر رسید که التکبر مع المتکبر صدقة
والتواضع مع المتواضع صدقة یعنی تکبر کردن با تکبر کننده صدقه است
و تواضع با متواضع صدقه است میفرموده اند که اشارتی دیدم که
خطی بدست من دادند و دران خط رقم قطبی بنام من نهاده اند
و چون این واقعه بسمع بعضی از مخالفان رسید زبان تعرض گشادند
و من سخن نمیکردم بعد ازان ببعضی از یاران گفتم که اگر بمرتبه
قطبی سر فرود آرم از نمرود و شداد بدتر باشم چه تقید بقطبی
و تمنای آن عین خودیست میفرموده و ما را نفی خودی کردن

و از هستی دور بودن فرض و لازم است میفرموده اند که
چون حضرت عزت جل جلاله ما را از روی کرم باعزاز و اکرام
وَلَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ یعنی سوگند بخدا که گرامی گردانیدیم
ما بنی آدم را مکرم گردانید و از غرق بحار هوا و هوس خلاصی
داده در کشتی وَحَمَلْنَاهُمْ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ یعنی حمل کردیم بنی آدم را
در بر یعنی مراکب را دادیم و در بحر کشتیها بغایت ازلی و کرامت
لم یزلی حامل شد و مرغ روح ما را از دانهٔ خرمن وصال بفضل
خویش دانه خوار گردانید که وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّیِّبَاتِ
و بدان سبب از جمیع کاینات و مخلوقات تفضیل نمود که و
فَضَّلْنَاهُمْ عَلَی کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِیلًا ولیکن ما بنا بر دون
همتی و تن پرستی و سستی و کاهلی در مزبلهٔ حرمان از مقصد بیکران
دور افتادیم مثنوی زار نال ای دل که از کویش جدا افتاده
هیچ میدانی کجا بودی کجا افتاده مثنوی خیز جامی بال همت
باز کن سوی وکر اصلیت پرواز کن طوطی شیرین مقالی
تا بچند باشی اندر حبس مرغان پای بند منزلی اصلی فراموشت

شده: غربت غربت هم آغوشت شده: وقت شد کز دوستان
یادآوری: رخت سوی منزل اصلی بری: رو نهی بر جانب مقصود خویش
یاوی از خود یک دل و یکرو شوی: بلکه خود را محو سازی او شوی: در
بقای او شوی فانی تمام: باقی جاوید ماند والسلام: سیفر نموده اند که
حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده اند که تفکر ساعة خیر من عبادة
الثقلین یعنی تفکر یکساعته بهتر است از عبادت آدمی و
پری ولیکن تفکر کسی را خوب است که خود را از میان دور کرده
باشد و این نادرست و در حضور اولیا بودن و با ایشان صحبت
نشستن در حقیقت بخدا صحبت داشتن و همنشینی کردن است
حق سبحانه و تعالی همه سیفر ماید که اِنَّ الَّذِینَ یُبَایِعُونَکَ اِنَّمَا
یُبَایِعُونَ اللّٰهَ یعنی بدرستیکه آنها که بیعت می کنند ترا ای محمد
جز این نیست که بیعت می کنند خدای را جل جلاله عارف رومی
قدس سره فرمایند که مثنوی هر که خواهد همنشینی با خدا: گو نشیند
در حضور اولیا: سیفر نموده اند که اگر توانی با خدا باش و اگر نه
با دوستان خدا باش اللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ حُبَّکَ وَحُبَّ مَنْ یُحِبُّکَ

والعمل الذی یقربنی حبک یعنی ای خدای من بدرستی که میطلبم از تو
دوستی ترا و دوستی کسی را که دوست میدارد ترا و عمل که نزدیک ای
گرداند مرا بدوستی تو و من کلماته القدسیة فرالغرة میفرموده
اند که حضرت شیخ کمال خجندی قدس سره فرموده که شو بهشت
عدن که آدم بگندمی بفروخت :: اگر وصال تو نبود به نیم جو نخرم :: وقتیکه
حصول وصال و مشاهدهٔ جمال محبوب ازلی در بهشت نبوده باشد این که
نیم جو نخرم گفته اند هنوز پر گفته اند و بهای گران نهاده اند ای عزیز من
این آیت کریمه در بهای غیر تست که رُدُّوهَا عَلَیَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ
وَالْأَعْنَاقِ چون سلیمان علیه السلام در وقت عصر بدیدن اسبان
اشتغال نموده و آن شغل باعث آن شده که ورد آنحضرت که در زمان
عصر مقرر بوده ترک یافته و بعضی از اهل تفسیر فرمایند که نماز عصر ترک
یافت بدان سبب سلیمان علیه السلام پایها و گردنهای آن اسپان
بشمشیر زدند چون سبحانه عز شانه آفتاب را حکم کرد که از مغرب بالا رفت
و حضرت سلیمان علیه السلام نماز عصر را ادا نمودند میفرموده اند که
اکثر خلایق زمانه را دنیا طلب دیدم و باقی را طالب آخرت و حوران و غلمان

جذبات الهی مرا در غیرت آورد و من بی اختیار دران شور گفتم که
اگر حق سبحانه عز اسمه مرا دست دهد بهشت را آتش زنم و این
تن پرستان را خلاصی دهم تا خلق تمام بجانب حق سبحانه جل ذکره
شتابند و از غیر بیزار گردند نظم نه بینی شتر بر نوای عرب
که چونش برقص اندر آرد طرب شتر را چو شور و طرب در سر است
اگر آدمی را نباشد خر است و میفرموده اند که چون ازان حال
بیرون آمدم توبه و عذر خواستم مثنوی گر کسی گستاخی دیوانه گان
خویش را سوزند چون پروانه گان شیخ شبلی قدس سره که سر دفتر
عشاق بوده در مجلس شریف سید الطایفه جنید قدس سره
در زمانی که این آیت مذکور می شده که متکئین علی سرر مصفوفة
فرموده که حق سبحانه عز اسمه اهل آخرت که وسایط مؤمنان اند
باینها مشغول گردانیده است مولوی جامی قدس سره میفرمایند که اگر این
تن پرستان را جنت آواز قلیه و حلوا نشنیدندی هرگز پشت خود
خم کرده رکوع نکردندی و سر در سجود ننهادندی هرگز و حضرت شیخ
فریدالدین عطار قدس سره فرمایند که بیت گوش تواند که همه عمر وی

نشنود آواز دف چنگ نی :: دیده کر آید ز تماشای باغ :: بی گل نسرین
بسر آرد دماغ :: وین شکم بی هنر پیچ پیچ :: صبر ندارد که بسازد
بهیچ :: الهی بحرمت اولیاء کرامی این حزین دور مانده را بخود درمانده
کردان آمین و حضرت عزیزان قدس سره در بیان این غیرت که
از ایشان منقول گشت میفرموده اند که حق سبحانه عز شانه
فرموده که ولو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض ولکن
ینزل بقدر ما یشاء یعنی اگر وسیع گرداند حق سبحانه روزی را
از برای جمیع بندگان خود هر آینه سرکشی کنند ولیکن میدهد مقدار
آنچه می خواهد یعنی حکمت الهی بر آنست که بعضی را غنی و بعضی را فقیر میگرداند
و هم خود فرموده اند که انفاق بفقرا بکنید و انفقوا مما رزقناکم پس در
انفاق فقرا حکمت دیگر خواهد بود و منافی حکمت اولی نخواهد بود و همچنین
در ایجاد جنت حکمتی خواهد بود و در اعدام وی حکمت دیگر خواهد
بود و منافی حکمت ایجاد نخواهد بود وهو العلیم الحکیم نقلست که
چون اهل طمع دون همت از آن حضرت استدعای دنیای
دون می نموده اند آنحضرت در غیرت آمده میفرموده اند که حق

جانه ما را از برای برآوردن مهمات و معاملات دنیویه نفرستاده
بلکه از برای ارشاد طالبان و اکمال ناقصان و ایصال مهجوران و
افضال فضلی بیکران بمحرومان فرستاده که وَمَا اَرْسَلْنَاکَ
اِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِیرًا مبشر از انست یعنی نفرستادیم ترا ای محمد
مگر آنکه خبر خوش دهی مؤمنان و صالحان را و بترسانی کافران و فاسقان را
ای عاشقان دنیای بی مدار عاشق حق سبحانه گردید و ازین دنیای
غدار مکار دست فشانید و غیر او را سبحانه از دل بزدائید که
در روز رستخیز همه را درمانده گی است از دورماندگان نگردید و رسوا
نشوید اکابر طریقت گویند که یاری گزین که بعد صد سال بر سر تو باشد
ع وان خود بجز از خدا نباشد مؤلفه آن یار که در زمان هجران
هم بر سر تست آن خداوان حق سبحانه فرماید وَنَحْنُ اَقْرَبُ
اِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ یعنی ما که خداوندیم نزدیک تریم به بنده
از رگ شهرگ وی و حضرت عزیزان قدس سره مؤید این مذکور قصه
حضرت موسی علیه السلام را بیان کرده اند چون حق سبحانه بعنایت
بیکران از صوب آسمان بقوم حضرت موسی علیه السلام ورتش بریان

وعسل فرستاد که وَاَنْزَلْنَا عَلَیْکُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوٰی و بر زبر سر
ایشان ابر را در زمین مقدس سایه بان کردانید که وَظَلَّلْنَا
عَلَیْکُمُ الْغَمَامَ آن قوم از حضرت لم یزلی گستاخی کرده سبزیها
و بادرنگ و گندم و سیر و پیاز طلب نمودند وَاِذْ قُلْتُمْ یَا مُوسٰی
لَنْ نَصْبِرَ عَلٰی طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّکَ یُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ
الْاَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا حق وَقِثَّاء
سبحانه فرمود که ای بنی اسرائیل بهتر را تبدیل به بدتر
میکنید اَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِی هُوَ اَدْنٰی بِالَّذِی هُوَ خَیْرٌ بالآخر
آن قوم مغضوب و مقهور گشته هلاک شدند وَضُرِبَتْ عَلَیْهِمُ الذِّلَّةُ
الْمَسْکَنَةُ وَبَاؤُا بِغَضَبٍ مِنَ اللّٰهِ طالبان دنیا شما نیز شر را که
دنیاست بخیر که طلب خداست تبدیل نموده طلب دنیا می کنید
نمی ترسید که از هر دو مانید عارف رومی قدس سره فرمایند که هر که
گندم کارد نه گندم یابد و نه کاه و من کلماته القدسیة
فی الریاضة حضرت عزیزان قدس سره میفرموده اند که در
زمان طلب بیدار خوابی ما بجای رسیده بود که روی چون زعفران

وبجهت گرسنگی ناتوان گشته بودیم چون نظر حضرت عزیزان
قدس سره بمن افتاد فرمودند که مولانا خدا یداد ما روی عاشقانه
دارد بیت رنگ روی که لایق مردست ؛ اشک گلگون چهرهٔ
زردست ؛ چون منظور نظر کیمیا اثر آن حضرت شدم بسی از مشکلات
در طریقت رفع یافت و ترقیات یافتم بیت چون تو مقبول
سلیمان آمدی ؛ هرچه گویم بیشتر زان آمدی ؛ و حضرت عزیزان
قدس سره در غایت نحافت بدن بوده اند بیت مرا در عشق تو جسمی
جانی کشیده پوستی بر استخوانی ؛ میفرموده اند که حضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه وسلم فرموده اند که اگر حیوانات چون آدمی
میدانستند که ایشانرا مردن و کشتن است هرگز هیچ حیوانی فربه
نشدی و شما از خوردن گوشت فربه محروم میگشتید میفرموده اند که
بس کسانیکه فربه شده اند بحقیقت ولقد ذرأنا لجهنم کثیرا
من الجن والانس نرسیده اند و بوی از نسیم جان فزای
بهشت وصال و از گلستان لقای حضرت ذو الجلال نشنیده اند
و دل ایشان از شوق و ذوق دور افتاده که لهم قلوب لا یفقهون

لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا یعنی مرایشانرا دلهاست که نمی فهمند با وجود آن
دلها و چشم باطن ایشان از مشاهدهٔ جمال غیبی کور گشته و کلهٔ
أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا یعنی مرایشانرا چشمها نست نمی بینند و کوش
ایشان از آواز جان فزای اِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً کر شده
که وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا یعنی مرایشانرا کوشها ست که نمی
شنوند و ایشان چون حیوانات اند أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ
هُمْ أَضَلُّ بلکه از حیوانات گمراه ترند و در چاه غفلت فرو رفتگانند
أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ بیان حال ایشانست و حضرت عزیزان
قدس سرّه با وجود پیری و ناتوانی اختیار ریاضات شاقه
می نموده اند و بنان جو و آنش جو سیر تناول میکرده اند میفرموده اند که
اگر خلایق عالم در سفر و حضر تکلف با حضر نمیکردند همیشه بسنت موافقت
حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم اختیار نان جو میکردم و چون نان جو
خلاف نفس مقهور ست که آنحضرت در کشیر از احادیث بر دشمنی
نفس گواهی می دهند و حضرت عزیزان قدس سرّه از برای
تمام خویش چون خاشاک در سر کهن راه را دور و جمع کرده بفرموده

من شعب الایمان رفع الاذی من الطریق یعنی از جمله شعبهای
ایمان دور کردن موذیاتست از راه شعب بنفس خود بر داشته
می آورده اند و در روز تابستان تا پگاه روز بنفس خود باتفاق
یاران دیوار میزده اند و سعی می نموده اند که تمام وقت بریاضت
و حضرت باشند و بغفلت نباشند قطعه غافل مرو که مرکب
مردان مرد را :: در سنگلاخ بادیه پیها بریده اند :: نومید هم
مباش که رندان دُرد نوش :: ناگه بیک خروش بمنزل رسیده اند ::
و بیشتر در کوه و صحرا دور از خلایق می بوده اند و میفرموده اند که
مقصد از عمارات این ویرانها آنست که از امتزاج خلایق دور باشم که
فی الصحبة آفة و من کلماته القدسیة فی الطلب حضرت عزیزان
قدس سره می فرموده اند که مرا ازین حدیث قدسی بسی امید
واریست که مَن تَقَرَّبَ اِلَیَّ شِبراً تَقَرَّبتُ اِلَیهِ ذِراعاً مَن
تَقَرَّبَ اِلَیهِ ذِراعاً تَقَرَّبتُ اِلَیهِ باعاً یعنی هر که نزدیکی
جوید بمن یک وجب نزدیک شوم بوی یک گز و هر که نزدیکی جوید
بمن یک گز من باو نزدیک شوم یک قلاج میفرموده اند که رفتن

بنده باندازهٔ خود خواهد بود آمدن وی بی اندازه و فراوانست
ولیکن یقین که کز و قلاج از برای فهم بندگان است ع ما در خور خود
کنیم تو در خور خویشتن ؛ گوید نگار من چو ز هجران کنم گله ؛ ان
تائت ما یشاء انا اتیک هروله ؛ یعنی تو اگر بسوی من پیاده آیی
من بسوی تو دوان روم و ایضاً آنحضرت ازین حدیث قدسی
که حق سبحانه می فرماید که من نمی اندازم در دل بندهٔ مؤمن مگر
آنچیزیرا که ممکن الحصول است امیدوار گشته میفرموده اند که ما بس
همیشه مهر و محبت وی سبحانه داریم امیدواریم که بوی واصل گردیم
و از محرومان نشویم حق سبحانه می فرماید که یحبهم و یحبونه یعنی دوست
میدارد خدای تعالی مؤمنان را که دوست میدارند وی را سبحانه ؛ مناجات
کز لطف تو هیچ بنده نومید نشد ؛ مقبول تو جز مقبل جاوید نشد ؛
لطفت بکدام ذره پیوست دمی ؛ کان ذره به از هزار خورشید
نشد ؛ میفرموده اند که من از مثنوی مولانا جلال الدین رومی
قدس سره یک بیت را ملاحظه نمودم جمیع معانی قرآن و حدیث را در آن
یافتم و آن بیت این است بیت مثنوی در طلب زن دایما تو

هر دو دست نه کین طلب در راه نیکو رهبر است؛ چون مضمون آیات
و احادیث از امر و نهی بیرون نیست و درین بیت هر دو
مندرج است و مراد از امر حصول دولت مشاهده است و مراد از نهی
رفع حجابات آن و در طلب اشعار باین دوست میفرموده اند که یکی
از اعزهٔ بخارا گفت که مشایخ سلسلهٔ شما هر سال از چهار خلوت
زیاده ننشسته اند و شما بسیار می نشینند من گفتم خلوت
نشستن از برای آنست که ما حرم دل خود را از اغیار خالی سازیم
و فکر غیر را دور گردانیم تا دیدهٔ بصیرت خود را بنور تجلی جمال او
منور گردانیم و این معنی چون در خلوت شود باید که در زیادتی آن
کوشیم و این معنی اگر حاصل نشده باشد باید که باز خلوت نشینیم که
ع باشد که ز صد ناله یکی کارگر آید مثنوی لنگ لوح خفته شکل بی
ادب سوی او می غیژ و او را می طلب میفرموده اند که هر وقتی که
ضعفی بر من عارض میشد آرزو می بردم که زودتر انتقال نمایم بحکم این
آیت که یَا اَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِی اِلٰی رَبِّکِ رَاضِیَةً مَرْضِیَّةً یعنی
ای نفس مطمئنه رجوع کن بسوی پروردگار خود در حالتیکه راضی

باشی از پروردگار خود و پروردگار از تو راضی باشد بیت زاهدان
از مرگ مهلت خواستند عاشقان گفتند نی نی زودتر ولیکن
در زمان این ضعف حیات خود را اقتدا بحضرت موسی علیه السلام
کرده می نمایم نقلست که چون حضرت موسی را علیه السلام وقت
نزع روح رسید از آن حضرت در انتقال ازین دنیای دون
تاخیر واقع شد حق سبحانه پرسید که باعث تاخیر چیست موسی
علیه السلام عرض کرده که چون دولت وصال درین زنده گی میسر
شده است لاجرم این زنده گی میطلبم چنانچه حضرت مولوی جامی
قدس سره فرموده اند رباعی از زنده گیم بنده گی توست هوس بر زنده
دلان بی تو حرام است نفس مقصود دل خود از تو جوید همه کس جامی
از تو همین ترا جوید و بس و در مناقب حضرت خوجه بزرگ خواجه
بهاء الدین نقشبند قدس سره مسطور است که یکی از اعزه سلسله
شریفه فقریه علیه پهلوان اتا که از اصحاب حضرت سلطان اند
علیه الرحمه در نواحی قریه فذل باطه که در ولایت میانکال است مدت
چند روز محتضر بوده اند و ایشان را مقدار چهار صد فرزند بوده و

عمر شریف ایشان بصد پانزده رسیده بوده و جمیع فرزندان
چندگاه در خدمت ایشان بوده اند بناگاه حضرت خواجه بزرگ
قدس سره از ان نواحی عبور کرده و فرزندان آن عزیز ملازمت
حضرت خواجه قدس سره آمده عرض حال کرده اند و حضرت خواجه
قدس سره بعیادت ایشان آمده اند و معلوم حضرت خواجه قدس سره
شده که حضرت حق سبحانه آن عزیز را مختار ساخته که تا خواهد
از دنیا رحلت نماید و آن عزیز در جواب گفته حدیث الدنیا مزرعة
الاخرة تاخیر می نموده یعنی دنیا زراعت گاه آخرت است حضرت
خواجه قدس سره با ایشان عرض کرده اند که شما عالم آخرت ازین عالم
بهتر است ایشان فرموده اند قبول و اختیار آخرت کردیم بدان شرط که
شما خود ما را غسل کنید و در قبر دفن نمائید و حضرت خواجه قدس سره
اقبال کرده ایشان را وداع نموده اند چون بخانه سولانا داود رک قدس سره
که از اصحاب حضرت خواجه قدس سره اند و در قریه کوفین ساکن بوده اند
تشریف نموده اند بعد از ساعتی فرموده اند که زود برخیزید که آن
عزیز رحلت نمودند بعده بمنزل ایشان آمده بدست مبارک خود

غسل و دفن ایشان کرده بجانب بخارا رفته اند ازین نقل معلوم
میگردد که آن عزیز منتظر قدوم حضرت خواجه قدس سره بوده اند که
بیت ازان خوشتر چه باشد در دو عالم که ناگاهی رسد یاری بیاری
میفرموده اند که هر که طالب حق سبحانه شده البته بمطلب میرسد بمضمون حدیث
قدسی که من طلبنی وجدنی ومن وجدنی عرفنی ومن عرفنی احبنی و
من احبنی عشقنی ومن عشقنی انا قتلته ومن قتلته انا دیته یعنی هر که
مرا طلب نمود یافت مرا و هر که یافت مرا شناخت مرا و دوست
داشت مرا و هر که دوست داشت مرا عاشق شد مرا و هر که عاشق شد مرا
من او را کشته ام و هر که را من کشته ام خود دیت ویم یعنی وی
را از مشاهدهٔ جمال بی زوال بهره مند و در نظر وی همت غیر را نا پسند
میگردانیم و میفرموده اند که طلب خداوند سبحانه را بدان تشبیه کرده
اند که کسی در زیر دریای محیط نشانهٔ قدم ماهی طلب نماید و بدان پی
بردن خواهد که ماهی را دریابد و حال آنکه ماهی را هرگز قدم نیست و فرو
رفتن از محیط بحر رفتن در وادی عدم نیست بیت در بحر محیط غوطه
خواهم خوردن یا غرق شدن یا گهری آوردن و باین حال از طلب

ماهی ماه و سال فارغ نباید بودن و شب و روز طلب و اهتمام باید نمودن
که ناگاه باشد که آن ماهی از روی لطف و مرحمت خود نزد طالب آید
نظم روبرو در دلبر شین کان دلبر خرگاهی نیانیم شبی آید یا وقت
سحرگاهی چنانچه در حدیث است مَنْ طَلَبَ شَیْئًا وَجَدَّ وَجَدَ
یعنی هر که طلب کند چیزی را و سعی نمود در دریافتن آن چیز می یابد آن چیز را
بیت ای خدایداد صبر کن خامش نشین در کنج فقر باشد آن کان
ماه رو گوید که مهمانت شوم میفرموده اند که اگر صد هزار سال زبان
بحمد و ثنا گشاییم از عهدهٔ یک نفس دولت طلب بدر نآییم زیرا که عاشق
را طلب دولت عظیم است گویا غریم لا یقضی دینه در حق اوست
و میفرموده اند که اگر شیخ از مرید سه ماه راه دور باشد مرید چندان
طلب و سعی نماید و بملازمت شیخ چندان برود که آن راه شاه راهی
گردد نقلست که جد این مخلص حضرت عزیزان درویش شیخ
قدس سره در زمان طلب از علیاباد که موطن شریف ایشان است بغزیره
که موطن شریف حضرت عزیزان شیخ خدایداد قدس سره است
و مسافت بینهما مقدار سه فرسخ است هر روز پگاه می رفته اند

و بامر آن حضرت بیگاه بعلیا باد می آمده اند و آن راه را کوچه
عاشقان نام نهاده بوده اند و من کلمات القدسیه فی علم اللدنی
حضرت عزیزان قدس سره میفرموده اند که از موالی زمان نسبت
با در ولایت کرمینه تعرضی واقع شد و ما بنا بر دفع فتنه از کرمینه
بسمرقند رفتیم و بعد از مدتی بیک سال اذان موالی ملاقات
افتاد نزد ایشان پاره حدیث خوانده بودم گفت که علم ما از علم شما
بیشتر است چون در حدیث است که کثیر العلم بلا عمل قلیل و قلیل
العلم مع العمل کثیر و من بمضمون یک حدیث عمل کرده ام که الدنیا ملعونة
وملعون ما فیها الا ذکر الله یعنی دنیا ملعون است و ملعون است
آنچه در دنیاست مگر ذکر الله تعالی و شما این همه حدیث خواندید و ترک
دنیا نکردید و محبت وی را از دل بیرون نساختید و حال آنکه پیغمبر صلی
الله علیه وسلم فرموده اند که علمانا امنائنا اذا لم یمیلوا الی الدنیا
واذا مالوا الی الدنیا فهم سرق سرق سرق یعنی دانشمندان ما امینان
مایند وقتیکه میل بدنیا نکنند و چون میل بدنیا کنند ایشان دزدانند
دزدانند دزدانند عارف رومی قدس سره فرمایند ؎ علم اگر بر دل زند یاری

شود علم اگر بر تن زند ماری شود گفت ایزد یحملوا اسفاره
یار باشد علم کان نبود زهو و امیر حسینی فرماید بیت گر عمل
با علم تو پیوند نیست ؛ جبه و دستار دانشمند نیست ؛ خنده
دیو است بی دانش عمل ؛ سخرهٔ شیطان بود مرد جدل ؛ قیل
قالت ره نداند هیچ سوی ؛ معرفت حاصل کن ای بسیار گوی
ولیکن شاگردی ما بشما بجهت آن بود که چون شما همسایهٔ ما شدید
خواستیم که شاگرد شما شویم تا تعظیم شما بر ما فرض و لازم شود
من تعلم حرفاً تأبد رقاً یعنی هر که داند حرفی را از دیگری همیشه
بندهٔ آنکس باشد میفرموده اند که با یکی از علمای ظاهر گفتم که علمای باطن
فرموده اند که علمای ظاهر را بحلقهٔ میم مانند کرده اند پس درین حلقهٔ
میم چه مقدار علم حاصل آمده باشد که دعوی عالمی در عالم انداخته اند
و بدان علم متکبر گشته اند و حال آنکه حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم
فرموده اند که حق سبحانه و تعالی سه طایفه را چنان عذاب کند که
هیچ کس را نکند شیخ زانی و ملک کذاب جابر و عالم متکبر و امیر حسینی
فرماید بیت چیست دانش آنکه بی بیرون بری ؛ تا بدانی گر همه نادان تری

مردم از گفتن نه بیند جز زیان :: دانش اندر دل بود نی در زبان

میفرموده اند که چون بصحبت و ملازمت حضرت عزیزان

قدس سره رسیدم و ملازم ایشان گشتم در خاطر خطور میکرد که

بعلم تفسیر و حدیث شغل نمایم ولیکن بدرس علما رفتن مرا میسر نمی

شد روزی حضرت عزیزان قدس سره فرمودند که ما درس حدیث

بتو گوییم و اول این حدیث درس فرمودند که قال رسول الله صلی

الله علیه وسلم الدنیا عفاف وکفاف فرمودند که مراد از

عفاف آنست که از طعام آن مقدار باشد که محتاج بغیر نشود

و از پوشیدن آن قدر که ستر عورت و دفع سرما و گرما کند و چون

این حدیث را دانستم داعیهٔ خواندن از من زایل شد بیت

آنچه نگذارد ترا جز سوی دوست :: اصل دانش این بود بگذار پوست

یعنی این حدیث دلالت بر گذشتن از ماسوی دارد میفرموده اند که

مرا در زمان تحصیل داعیهٔ آن شد که منطق خوانم چون بدینجا رسید که

مفهوم واجب کلی است مرا این معنی خوش نیامد که باین عبارت تعبیر کنند که

نفس تصور وی مانع ناید از وقوع شرکت بین کثیرین منطق را ترک کردم

مبت علم دین فقه ست و تفسیر حدیث "هر که خواند غیر ازین
کرد خبیث" و سیفرموده اند که مسئله کلامی آنست که
حق سبحانه قادر بر ممتنعات نیست چنانکه خدای دیگر خلق کند
و این عبارت که سلب قدرت ست مناسب نیست بلکه گویند حکمت
دران نیست که خدای مثل خود خلق کند سیفرموده اند
در زمان حضرت عزیزان قدس سرهم پیشوا و مقتدای سخنان
ایشان بود و احتیاج بتفسیر و حدیث نمی شد و بعد از اشغال
ایشان بمضمون آیات و احادیث عمل می نمایم سیفرموده اند که
روزی حضرت عزیزان قدس سرهم جمعی از طلبه علم را فرمودند که
قرآن خوانند چون نوبت بمن رسید فکر کردم غیر از فاتحه نیافتم
فاتحه را خواندم چون توجه بدانجا کشیده بود که از غیر واجب در دل
صنوبری چیزی نمی آمد سلطان الطریقه خواجه احمد یسوی قدس سره
سیفرمایند که سوزنی قوی اوزنی تاب سیفرموده اند که
بعد از تمامی خلوت صوفیهٔ ذکیه فریق فریق آمده از حضرت عزیزان
قدس سرهم التماس فاتحه سیکرده اند در یک از خلوت فقرای کرمینه که

موطن حضرت ایشان است از حضرت عزیزان قدس سره فاتحه
التماس نمودند حضرت عزیزان بآن فقیر اشارت کرده فرمودند که
فاتحه شما بشما همراه است رباعی پیری که بود باده فروشی کارش ره
جو بحریم خلد خوش آثارش گر در حرمش بار نیابی باری خود را برسان
بسایه دیوارش ومن کلماته القدسیه فی المعرفه حضرت عزیزان
قدس سره میفرموده اند که شخصی پرسید از ما از سه راه که شریعت
وطریقت وحقیقت است راه دیگر ندانیم واین چون است که
فرموده اند الطرق الی الله تعالی بعدد انفاس الخلایق من در جواب
گفتم که راه شریعت وطریقت وحقیقت تا زمانی است که هنوز عارف
نشده است چون بدان مقام رسید از هر موجودی بدان جانب
راهی است شه بیت برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی
دفتریست معرفت کردگار میفرموده اند که اکابر طریقت
از عبادت که درین آیت کریمه مذکور شده که وَمَا خَلَقْتُ
الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِيَعْبُدُونِ معرفت قصد کرده اند در تعبیر از
معرفت اشارت است بدانکه معرفت بی عبادت حاصل نشود

بیت شبها گذرد که دیده برهم نزنیم تا پای برون ز هر دو عالم
ننهیم و من کلماته القدسیه فی حسن الخلق حضرت عزیزان قدس سره
در کمال حسن خلق بوده اند و همه احوال و افعال خلایق را بر اصلاح
حمل میکرده اند و هیچکس را بد نمی گفته اند چنانچه در حدیث آمده است
که حمل المؤمن علی الصلاح و همه خلایق را تعظیم و توقیر می نموده اند
میفرموده اند که یک روز شنیدم که صوفی با کسی جنگ کرده است
گفتم که صوفی را جنگ مناسب نیست چه صوفی را حسن خلق ضروریست
و از صاحب خلق نزاع دور است مثنوی صوفی با صوفی در جنگ شد
قاضی از اصلاح ایشان تنگ شد قاضی ایشان را بکنجی برد باز گفت
صوفی خوش نباشد جنگ ساز گر شما هستید اهل جنگ کین این
لباس از سر بیندازید هین وار شما این جامه را اهل آمدید
در خصومت از سر جهل آمدید مرد قاضی ام نه مرد معنوی زین مرقع
شرم میدارم قوی مرد را بر فرق مقنع داشتن به بود زینسان
مرقع داشتن و هم فرموده اند که صوفی باید که با نفس خود در
جنگ باشد که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم فرموده اند که

رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر یعنی رجوع کردیم از جهاد
اصغر که جهاد بکفار ظاهر است بجهاد اکبر که جهاد با ابلیس است و ابلیس را
نفس نفس خود دان بیت حجاب چهره جان می شود غبار
تنم خوش آن زمانکه ازین چهره پرده برفکنم و میفرموده اند
که عزیزی در حق ما چنین گفت که یک علامت ولایت ایشان
آنست که همه کس را بنزد ایشان راهی است و از هیچکس ملول
نشوند و ویرا از خود دور نسازند هر که آید گو بیا هرچه خواهد گو
بخواه های هوی حاجب دربان برین درگاه نیست و چون بعضی
از اهل توقع و طمع پیش حضرت عزیزان قدس سره می آمده میفرموده
اند ما چون شما محتاجیم و بعد از آن بیاران میفرموده اند که
مقصد ما نه آنست که گله از واجب تعالی بکنیم و بی صبری کنیم بلکه مقصد آنکه
آن سایل از سوال باز ایستد و بکسب مشغول شود که فی السوال ذل می
فرموده اند که حضرت عزیزان قدس سره در زمانی که مرا رخصت
کل دادند فرمودند که ای مولانا خدا ایداد هر که بر تو در افتد بر افتد
و هر که در آید بر آید و هر که با تو کج شود کج رود بیت بس تجربه کردیم

درین دیر مکافات ؛ با دردکشان هر که در افتاد بر افتاد میفرموده
اند که بواسطه نفس آنحضرت بود که هر که بمن اعتراض کرد و در
من اشتباهی داشت در ظ کور و لنگ و شل و کرکین و غیر آن
شد ندا عاذنا الله عن ذلک میفرموده اند که بعد از آن من
دعا کردم که خداوندا از من ضرری و محنتی بحسب ظ و باطن بدیگری
نرسد و هذا غایت حسن خلقه قدس سره بیت غلام همت آن
عارفان باکرمم که یک صواب نه بینند و صد خطا بخشند و من
کلماته القدسیة فی الوجد و هو لهب تاجج من شهود عارض
مقلق وجد نوریست که شعله میزند و زبانه می کشد از ظهور
مکاشفهٔ دفعی الوجود که ناگاه پرتو می اندازد و صاحب خود را در
قلق و اضطراب می اندازد و حضرت عزیزان قدس سره در وقت
معرفت گفتن گاه چنان بود که نعره و صیحه میکرده اند و این
اوایل حال بسیار از ایشان صادر میشده و در اواخر کم واقع
گشته میفرموده اند که صوفی ابن الوقت است و یا ابو الوقت
ابن الوقت منتظر وقتست و در رسیدن وقت در وجد و صیحه بی اختیار است

وابوالوقت همیشه صاحب وقت است و در خروشیدن و صبر
کردن مختار است ولیکن تمکین و تسکین پیش این طائفه بس اعتبار
دارد میفرموده اند که صاحب وقت آنست که در وقت وجد
چنان حاضر حال خود باشد که اگر ارزنی از وی در زمان سماع بافتد
ازان واقف باشد بیت دانش در عین نادانی است این
منطق الطیر سلیمانیست این میفرموده اند که دست و پا
انداختن از روی تکلف حرام است و در زمان رسیدن وجد مبالغه
کردن در تسکین آن نه نیکوست بیت بی تکلف چون درآید رد
مکن حال مستانرا بجهل خود مکن تا نکوبی از تکلف دست و پای
زانکه این فسق است در راه خدای و چون حضرت عزیزان
قدس سره در خلوت و صحبت گاهی که می برخواسته اند صوفیه ذکیه
بر آنحضرت هجوم میکرده اند و میدانرا تنگ میکرده اند و بعضی از
برای وسعت میدان مردم را از هجوم منع میکرده اند حضرت
ایشان میفرموده اند که در سماع اهل وجد تکلف جایز نیست
پس اگر مردم را از هجوم منع کنیم و در گشاده گی میدان حفظ نماییم وقت

از دست میرود و تکلف در میان می آید پس بگذارید که هر کس حافظ
حال و وقت خود باشد میفرموده اند که چون من بسماع بر میخیزم زمین
و عرش و کرسی را در سماع می بینم بیت رقص چرخ انجم از سازی من است
قدسیان را صیحه ز آواز من است : هر که دور افتاد با لخت نثرند
می کنم آگاهش از بانگ بلند : آنکه اندر صف نزدیکان نشست
راز میگویم بگوشش پست پست : و حضرت عزیزان قدس سره
را در اواخر عمر دو کس بایسته که امداد میکرد تا از زمین برخیزند
اما چون وقت ذوق و شوق آنحضرت می شده همچون باد از جای
برخواسته در سماع می شده اند نظم سماع آسان بود بر صوفی
گرم : چو آتش هست جوشیدن چکار است : و آنحضرت بی آواز نی
و تغنی بسیار بوده که در سماع می شده اند و میفرموده اند که معنی
سماع در لغت شنیدن است و این چرخ زدن و حرکت را بدان سماع
گویند که گوش جان آواز ارجعی می شنود و بلبل روح در بوستان
لقا بوعده وادخلی جنتی در سرود می آید بیت چون بگوش مرغ
جان آید صدای ارجعی : این قفص بشکستن و سوی تو پریدن توان

پس لاجرم روح بعالم علوی مایل میگردد و تن بعالم سفلی که مرکز اوست
سعی می نمایند پس این مناقشه و منازعت روح با تن باعث
رقص و چرخ می شود بیت پروانه وار گشتن صوفی ز بهر چیست تا جان
فدای دوست کند حالت سماع نه و چون شور بر آنحضرت در خلوت و
صحبت غالب شده سماع میکرده اند از خانقاه عالم پناه بخانه
شریف رفته بخدمت بی بی رحمهما الله در سخن می شده اند تا
از انحال فی الجمله تسکین می گشته انده کلمنی یا حمیرای منست
و من کلماته القدسیة فی المشاهدة سقوط الحجاب یعنی مشاهده
مرتفع شدن حجاب است میفرموده اند که در زمان صحت
احیات حضرت عزیزان کلان قدس سره چنین واقعه دست داده
بود که میدیدم که درهای نهان خانه اسرار بر من گشوده اند
و جمال بیچون بمن نموده اند و حیرت من دمبدم افزون میگشت
بیت حیرتم از حد گذشت حیرتم بسیار شد چون کنم حسرت مرا
هر دم فزونتر ساخته و کوه غم و اندوه را به بشارت فلما
تجلی ربه للجبل جعله دکا پاره پاره می ساختم و مرا به بشارت

آخر سوی صعیقاً بیهوش میگردانیدند و بر روی می افتادم
کلیم روح من از ان حال میگفت که وَاُفَوِّضُ اَمْرِی اِلَی اللّٰہ و چون
بعضی از ناقصان در نزد ایشان از احوال و کیفیات سخن میگرده اند
حضرت ایشان از غایت حلم صبر نموده استماع می نموده اند و چون
از حد میگذشته در اظهار بعضی از سر از میشده اند و بطریق
تمثیل گاه میفرموده اند که اگر راحتهای دنیا را جمع کنند در جنب
راحت جنت چون ذره و قطره باشد و همچنین لذات جنت
در جنب مشاهدت حضرت قدوسی چون ذره است و آن چون
خورشید میفرموده اند که چون من از معارف الهی سخن میکنم و
دیگری در مقابله من نیز از ان سخن بر سبیل تقلید و شنیده میگوید
مرا بروی سخره می آید و آن حکایات وی چون افسانه می آید که
بمنت از دیده بسی فرق بود تا شنیده و شنیده که بشنیده
بود نا دیده و چون حضرت عزیزان قدس سرهم از مشاهده سخن
فرموده اند جمیع جوارح ایشان در خروش و جوش میرسیده

فانظر الی آثار رحمة اللّٰہ کیف یحیی الارض بعد موتها عارف رومی قدس سره

فرمایند که مثنوی جوش نطق از دل نشان دوستیست بستگی نطق
از بی الفتی است میفرموده اند که هرچند عهد میکنم که سخن نگویم
و ساکت باشم که سخن مرا اهل رسوم فهم بکنند و بدان برسند کلموا
الناس علی قدر عقولهم اما مشاهدهٔ آن جمال مرا سوخته بلبل وار مرا
در سخن می آرد نظم دل که دلبر دید می ماند ترش بلبل گل دیده کی
ماند خمش و اگر سخن نگویم نزدیک است که بسوزم بیت می بسوزم
گر نمی گویم سخن این سخن چون آب در آتش کهن و سخنان پرسوز
آنحضرت شاهد حال ایشان است بیت چون سخن رفتی حقیقت بر
زبانش ز آتش قلبش خبر دادی بیانش و میفرموده اند که حدیث در
آمده که اهل بهشت چون درین نشاه از اهل مشاهده نباشند در
بهشت نیز ایشانرا زیادت از یک مرتبه دولت مشاهده دست ندهد
و میسر نگردد و آیت قل کل یعمل علی شاکلته مشعر از آن است
بیت گفته در قیامتم بینند این گروه محب شیدائی این چنین روی
دلستان که تراست خود قیامت بود که ننمائی در حدیث آمده که
اهل بهشت چون اهل مشاهده نبوده باشند درین نشاه در بهشت

نیز ایشانرا دولت وصال جز یک مرتبه نباشد و درین حدیث اشارتی
و رمزی بآن ست که چون درین عالم مجاهده ننموده و از جمله اهل مشاهد
نشده اند و قابل رؤیت نگشته و دیده بصیرت را نگشوده و مَن
کَانَ فِی هٰذِهِ اَعْمٰی فَهُوَ فِی الْآخِرَةِ اَعْمٰی و یکبار مشاهده بنا بر حسرت
و ندامت ست ای دوستان سعی نمائید که در بوستان مشاهده راه
یابید و از دولت جمال محروم نمانید بیت زار نال ای دل که از کویش
جدا افتاده هیچ میدانی کجا بودی کجا افتاده و آیت کریمه وَجَاهِدُوا
فِی اللّٰهِ حَقَّ جِهَادِهِ مبنی از انست و میفرموده اند که حق سبحانه
از روی لطف و عنایت بوحدانیت خود اخبار نمود که لَا اِلٰهَ اِلَّا
اَنَا فَاعْبُدُوْنِیْ و اشارت نمود که مَنْ لَمْ یَرْضَ بِقَضَائِیْ فَلْیَطْلُبْ
رَبًّا سِوَائِیْ و بِشَهَادَةِ شَهِدَ اللّٰهُ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِکَةُ از
شرک و گمراهی کماهی خلاصی نمود و باعلام وَاُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ
در توحید ذات مستقیم و ثابت قدم گردانید و شمرده اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ
لَآیَاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُوْنَ در گردش افلاک و تغیر عالم خاک و ضیاء شمس
و قمر و نور انجم و زهره ما را عقل مدرکه نیز عنایت نمود و من باین

اشارت جزئی و عقلی متقاعد گشتم و از تنبیه لیس الخبر کالمعاینه
متنبه گشته زیادتی علم را تمنی که بودم و با وجود این علم و معرفت
قانع نگشتم و باشید فمن کان یرجوا لقاء ربه سعی و اهتمام نموده
و دولت مشاهدهٔ جمال بیچون را آرزو بردم و دست در دامن اهل
دلی زدم بیت پیر باید راه را تنها مرو ؛ از سر عمیا درین دریا مرو
پیر باید تا درین دریا روی ؛ ورنه بی ملاح غرقش می شوی ؛ و بامر
پیر مرشد بفرموده فلیعمل عملا صالحا در صلاح دل و دفع
فساد نفس کوشیدم و شربت زهرآلود جوع و عطش نوشیدم
چنانچه میفرمایند نظم ای خیالت در دلم شور آورد ؛ در ریاضت
هر زمان زور آورد ؛ لاجرم نیز گفته ولا یشرک بعبادة ربه احدا
عبادت و عبودیت غیر را از دل دور کردم و در مشاهدهٔ ذات
از شرکت ماسوی خود را خلاص کردم و بمقتضای همت بعنایت
ذات احدیت در میدان مشاهده خروشیدم ع همت ترا بکنگرهٔ
کبریا کشد ؛ میفرموده اند که مرا در مشاهدهٔ جمال بیچون هیچ
تردد و اشتباه نمانده ست و هر زمان با و حاضر و در و ناظر اکابر

طریقت فرمایند الله حاضری الله ناظری الله معی چنانچه
میفرمایند حق سبحانه وتعالی وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ
واهل تصوف برانند که بچشم بصیرت درین نشاء رؤیت حاصلست
شیخ فرید الدین قدس سره فرمایند نظم دیگرانرا وعدهٔ فردا
بود عاشقانرا نقد هم اینجا بود و میفرموده اند که این دیدن
نه آنچنان دیدن است که من ترا بینم بلکه آن دیدن دیدن
پنهانیست و هم میفرموده اند که من یارانرا چنین تعلیم
میکنم که در جمیع احوال رعایت شریعت شریفه بکنید و بقول
حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم عمل نمائید که الشریعة
اقوالی و ملاحظه طریقت نیز بکنید که الطریقة افعالی و سعی نمائید که
متصف بحقیقت شوید که الحقیقة حالی صدق یا رسول الله می
فرموده اند که چنین مسموع من در صغر سن شده بود اگر
در راه خدا یکی دهی عوض آن ده می دهد و اگر ده می دهی عوض
آن صد می دهد و اگر صد می دهی عوض آن هزار میدهد و اگر
هزار میدهی عوض آن دیدار میدهد و این معنی را ازین

دو آیت که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و آیت دیگر مثل
الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع
سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء والله
واسع علیم استخراج نمودم چون حضرت حق سبحانه خود را بصفت
واسع وصف کرده فرموده که والله واسع و این اظهار کمال
لطف و عنایت خواهد بود و منزل لطف و احسان وی و ماوای بی
عنایت نهایت وی غیر فصحت حریم حرم دل منست که آن جلوه حق سبحانه
چنانچه فرموده که من در آسمانها و زمینها و عرش و کرسی نگنجم و در
دل بنده مومن بگنجم پس لطف و عنایت وی آنست که آنکسانی که
نفقه کردند اموال خود را در راه رضاء خداوند تعالی مثل
الذین ینفقون اموالهم یعنی سعی نمودند در طلب او در ظ بحدود ست
و یا و اموال و دانه محبت سر گردانیدن در مزرعه دلهای خود
تا که از و هفت خوشه ظ شد باشارت کمثل حبة انبتت سبع
سنابل که مراد هفت وادی معرفت است و در هر خوشه
صد دانه پیدا شد به بشارت فی کل سنبلة مائة حبة که مراد

بجد

در هر وادی صد مقام روح و منازل هست و آنرا دو چندان
تواند کرد انید والله یضاعف لمن یشاء که آن تجلیات صفات
بس جلوه گاه دل ایشان و عالم سر ایشانرا وسیع گردانند و روح ایشانرا
علیم گردانند بمبالغه والله علیم که مقصر مشاهدهٔ جمال و کمال و تعلم علم
بی زوال ذات است و هم در باب مشاهده این بیت را تکرار بسیار
میکرده اند بیت عشق را با کافری خویشی بود کافری خود عین
درویشی بود میفرموده اند که ایمان اهل شریعت آنست که
خداوند سبحانه را نادیده فی باید گرویدن و احکام وی را قبول نمودن
و ایمان اهل محبت مشاهده و معاینه دیدن جمال هچونست با چشم باطن
و این نوع دیدن پیش اهل صورت کفر و عزانست و سبب ملامت
بیت خیال روی تو هر جا پرستش که قبله نساخت همه عبادت وی را
گناه میخوانند و پیشتر آنحضرت در بیان مشاهده سخن مرکفته اند
و از احوال خود سخنان عالی میکفته اند که نظم سخن بلند شد اکنون
بلند میکویم که خاطرم بهوای بلند بالا میئت بیت کز نجایی رسیده
ایدل سخن از راه کوچه جای شهب تو این بیت را بسیار تکرار کرده

گریه میکرده اند که بیت تا دیده رخت عمری سودای تو ورزیدم
فارغ ز تو چون باشم اکنون که رخت دیدم و چون حافظان در مجلس
ایشان قرآن میخوانده اند میفرموده اند که ای برادران
بیشتر خوانید و از خواندن ملول مشوید که مرا بعنایت خداوندی
دیدهٔ بصیرت باز شده و چشم از دیدن احولانه قرار شده
و گوش هوش من باشارت بی یسمع از خداوند عز و جل شنواست
و به بشارت بی یبصر بنور ذات او بیناست و چشم دل من از
غیر وی مبراست و از نور شعلهٔ آتش درخت توحید ندای
انی انا الله لا اله الا انا نداء و صدای غیر حق را از طور دل خود
مسلوب و محجوب داشته ام و جنبش و آرامش خود را بفرموده فا
عبدنی از حق جل و علا دانسته ام بیت نیست در من جنبشی از
ذات من اوست در من در میدم جنبش فکن و طاعت و عبادت
باطن خود را باقامت و استقامت و اقم الصلوة لذکری
خاصهٔ خداوند سبحانه ساخته ام و بذکر مشغول شده از غفلت
بیزار و بحق بیدار گشته ام و چون شمایان پیش من قرآن میخوانید

من شما را در میان نمی بینم و از حق سبحانه می شنوم بیت هم از و
بشنو سخنها آشکار هم بدو ماند وجودت پایدار میفرموده اند که
چون من از صحبت خلایق بسیر آمده بودم وقتی از میان
خلایق بیرون رفتم و با چند از یاران در کوهی می بودم روزی
در وقت نماز پیوستن چون گفتم که روی آوردم بقبله قبله من
جهت کعبه ازین گفتن شرم داشتم چون من مشرق و مغرب را بتخصیص
وَاللّٰهُ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ خاصه خدا می دانستم و بهر طرفی روی
میکردم بوجه فَاَیْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ آن جانب را از وجه
الله خالی نمیدانستم و مشاهده ذات بیچون میکردم و بوسعت
وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ همه موجودات منور بنور الله اعتقاد میکردم
زیرا که من از فنا به بقا بغایت الهی رسیده بودم و مشاهده ذات
را تمنا میکردم و میفرموده اند که چون کعبه قبله عوام است و قبله
خواص روی دوست تمام است شعر شد روی دوست قبله ما کو امام
شهر تا در نماز خویش بما اقتدا کند و میفرموده اند اهل مشاهده
بیشتر چنانست که نه شعر گنجد و نه شاعری یعنی وجود خود و میفرموده اند که

حدیث لی مع الله وقت الحدیث عبارت ازین معنی است
شعر بروای عقل نامحرم که این دم با خیال دوست چنان
خوش خلوتی دارم که من هم نیستم محرم میفرموده اند که چون
من از واجب تعالی سخن میگویم و ملاحظه ونحن اقرب الیه من
حبل الورید رگ جان مرا می کشد و مطالعه جمال بیچون نمیگذارد
کلام من مناسب نیست که بخداوند تعالی بطریق غیبت باشد و البته
میخواهم که خداوند تعالی را مخاطب سازم و اگر ناگاه خدا را بطریق
غیبت یاد کنم چنانچه مقتضای عرفست از آن شرمنده می گردم
میفرموده اند که چنانچه من بشما میگویم بخداوند سبحانه
در حال نیز در سخنم بیست دو دهان داریم گویا همچو نی یک دهان
نهان بالبهای وی و من کلماته القدسیه فی الفناء الفناء صمجلال
ما دون الحق فی الحق میفرموده اند که چون حضرت عزیزان قدس سره
از دار فنا بدار بقا ارتحال نمودند مرا این تمنی شد که کاش از حال
عدم بعالم وجود قدم ننهادمی ع ز اقلیم عدم ننهادمی هرگز قدم بیرون
و این تمنا در پیش من عدم رضا بقضا می نمود و این مشکل عقده

نمی کشود تا آنزمانکه در بعضی از کتب این حدیث در نظر افتاد که حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم فرموده اند که لیت رب محمد لم
یخلق محمداً بعد ازان رفع آن اشکال شد و بعضی گفته اند که این
تمنی ازان جهت است که چون محب در حال عدم مهجور نبود و این عالم
وجود مهجورش گردانید مثنوی چند روزی که پیش از روز و شب
فارغ از اندوه آزاد از طلب متحد بودیم با شاه وجود حکم
غیریت بکلی محو بود میفرموده اند که من این آیت را و نحن
اقرب الیه منکم ولکن لا تبصرون است چنین معنی میگویم که
ما با وجود علم و حکمت و قدرت نزدیکتریم بوی از شمایان و لیکن
شمایان نمی بینند مرا بجهت خودی و هستی که نظر شمایان بدان خودیست
و این خودی مانع است چنانچه بعضی از کبرا فرموده که وجود که ذنب
لا یقاس به ذنب بیت اسیر لذت تن مانده ورنه ترا چه عیشهاست
که در ملک جان مهیا نیست و میفرموده اند که من بسیار از یاران
را اجازه ذکر و اجازه کل کرده ام نه آنکه کار ایشان تمام شده
باشد و لیکن امیدواری آنست که چون از من بظاهر دور افتد

وبمقتضای آن اجازه سعی ننمایند از خودی وا رهند وبخدا رسند
سلطان الطریقه خواجه احمد الیسوی قدس سره فرموده اند که اجازت لیق
طاغ اشار وهم مفسر موده اند که وقتی با تفاق یاران کرسینه
بملازمت حضرت عزیزان قدس سرهم رسیدیم ودرین ملازمت
مقصد این بود که آنحضرت بمنزل ما تشریف آورده خلوت نشینند
واین یاران الحاح مینمودند که باید تا عوض این مقصد کنیم ولیکن
توقف می نمودم عرض تکلف خودی ومراد نفس است ومرید را باید
از ان لازم ست وخود را در دست پیر چون مرده پندارش
واجب المرید فی ید الشیخ کالمیت فی ید الغسال واین رفع خودی
باعث آن شد که همان زمان حضرت عزیزان قدس سرهم
فرمودند که چهارپایان از زین کنید سوار شده متوجه کرسینه شته
بمنزل ما تشریف آورده خلوت نشستند پرسیدند آنچه در خاطر
بود چونکه بر اسرار حق حاضر بود تو ندانی خاطر و اسرار حق
وامنی او کیر تا دانی سبق و مفسر موده اند که در اوایل حال حق
سبحانه در خاطر من انداخته بود که من چنان باشم که هیچکس مرا نشناسد

و مرا اعتبار و نشانی نباشد که نشان نشانه تیر بلاست
فی الشهرة آفة ولیکن یکی از صوفیه واقعه دیده که من مرده ام
و بر سر قبر من علم بسیار نهاده اند چون این واقعه را بحضرت
عزیزان قدس سره عرض کرد فرمودند که مولانا خدایداد را دولت
فنا حاصل آمده است و آن علمها نشانه شهرت اوست میفرموده
اند که مرا داعیه آن شد که کوچهای بخارا را از نجاسات پاک کنم که
این باعث نیستی و فناست چون این خاطر را بحضرت عزیزان قدس سره
عرض کردم فرمودند که ما از روی مرحمت و شفقت خود می خواستیم که
در کوچهای بخارا ترا گدائی فرمائیم و میفرموده اند که کاش
این طلب و خواست از من نمی شد که عدم طلب و اختیار مختار است
بیت بنده را خود باختیار چکار چشم در اختیار پیر بدار و من کلماته
القدسیة فی التوحید تنزیه الله تعالی عن الحدث حضرت
عزیزان قدس سره میفرموده اند که روزی حضرت عزیزان شیخ
جمال الدین قدس سره در معارف الهی سخن می گفتند و نفی ماسوی و اظهار
فنا جمیع مکونات و اثبات وحدانیت وی سبحانه کرده تمثیلات

واضحه از برای ایضاح این مذکورات می نمودند ناگاه جذبه از جذبات
وحدانی و لمعه از لمعات سبحانی در دل من اثر کرد و اختیار تسکین
جوارح را از دست من برد بی تکلف زبان در گفتار آمد و دل در
هوای جذبه وحدت لرزید چنانچه میفرمایند مثنوی ای خیالت
شور آرد در دلم غوغای عشق ٭ دمبدم دیوانه گرداند مرا سودای عشق ٭
یک جذبه ز حق آمد و دل برد بغارت ٭ مجنون چه کند کین کشش از جانب
لیلی است ٭ و بی اختیار چنین گفتم غیر از وجود این کس دیگر هیچ
موجود نیست و حضرت عزیزان قدس سره مرا بظاهر از اظهار این معنی
منع فرمودند و بباطن نیز همت نمودند تا خود را در خانه دل بر کتمان
اسرار آویختم و زبان را از اظهار آن بریدم و بیمن همت آنحضرت
ازین وادی خطر بعنایت الهی گذشتم و من کلماته القدسیه
فی البقاء حضرت عزیزان قدس سره در معنی این حدیث قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اشد البلاء علی الانبیاء ثم علی
الاولیاء ثم الامثل فالامثل میفرموده اند که بلای ایشان نه تنها بلای
ظاهری است چون درد سر و امثال آن بلکه محکم ترین بلاء ایشان

آنست که ایشان فانی از غیر و باقی بحق اند سبحانه و ایشان
زنده کان و باقی خلایق چون مرده کانند و ایشانرا باید که با مرده گان
صحبت دارید و این بدترین بلاهاست بیت حاصل آن آمد که
باری جمع باش همچو بت گر از حجر یاری تراش و حضرت عزیزان
قدس سره در قریهٔ غزیره که سه فرسخ از سمرقند دور است مدفونند بزار
و تبرک به و فوت آنحضرت در نهصد و سی نه بوده است و بعضی در تاریخ
ایشان گفته اند فی تاریخه قایل این تاریخ حضرت مولانا سید الله
علیه الرحمة والرضوان و ایشان نیز از یاران خواص و از مخلصان
باختصاص آنحضرت اند علیه الرحمة والرضوان در زمان خود
عارف معارف علی ظاهر و باطن بوده اند و سید آنکه بود او خود
بعالم مظهر لطف خدا در دو داغ عاشقانرا بود وصل او دوا چون
منور بود او ظاهر و باطن همچو شمع مجلس عشاق را بودی ز سوز او
ضیا از جمال حق چنان نور تجلی یافت او ظاهرش هشیار بود و باطنش
مست لقا کی نمودی پیش او عالم مثال ذره از عنایاتش خدا و آمد و
کان سخا یافت جان طالبان از وی حیات جاودان زینت اهل

محبت بود آن پیری هدی رفت او زین عالم و گر تو بمعنی عاشقی
من بگویم نکته تاریخ زینت عاشقانه و بعضی از درویشان در تاریخ
ایشان چنین گفته و ایضاً فی تاریخه مولانا طاهر که یکی از یاران معتمد
علیه مرید و مخلص و مجاز و مرخص حضرت عزیزان قدس سره بوده اند
تاریخ دویم از ملازمان ایشان واقع است منزل و مرقد ایشان
در ولایت کرمینه که موطن اصلی حضرت عزیزانست قدس سره جانب
قبله مزار فایض الانوار حضرت عزیزان قاسم شیخ علیه الرحمة والرضوان
توجه کرد روح مرشد دین بسوی عرش در ماه محرم اگر پرسند تاریخ
وفاتش بگو ای دل برفته قطب عالم چون فارغ شدیم از بیان
اوصاف حمیده خصال حضرت عزیزان قدس سره شروع کنیم در بیان
خلفای آنحضرت که مقتدایان دین و پیشوایان اهل یقین اند حضرت
عزیزان درویش شیخ قدس سره انتساب ایشان بحضرت امیر المومنین
ابی بکر الصدیق است رضی الله عنه چنانچه تفصیل آن در بیان
آبا و اجداد ایشان مذکور خواهد شد و از جمله خلفای حضرت
قطب الکبرا عزیزان شیخ خدایداد قدس سره اند در تفرید و تجرید بی

نظیر زمان چون حضرت عزیزان بوده اند هر سال خانه خود را تاراج
میکرده اند و بتوکل تمام درین وادی قدم نهاده اند و رفع علایق
نموده اند و حضرت استادی و مخدومی مولانا عصمة الله رحمه الله
میفرمودند که چون ایشان در سیاحت درویشان بتکلف
ندیده ایم و در غایت همت و کرم بوده اند و هم حضرت مخدومی
قدس سره میفرمودند که شبی در سمرقند در خلوت ایشان بودیم
ما را حرارت حلقه خلوت بغایت تاثیر کرد بالفور ایشان در رو
فرمودند که ما را بیرون خانقاه در حجره مهمان کند و این مخلص از عدم
خود استماع دارد که حضرت خواجه بابای تاشکندی قدس سره
از مقتدایان و پیشوایان سلسله شریفه خواجگانند قدس الله اسرارهم
بواسطه این مخلص میفرمودند که در زمان طلب بموضع علیا بادکه
بچهار فرسخی سمرقند است بصحبت والد شریف شما حضرت درویش
شیخ رسیدیم و چون شب در آمد در باغ ایشان قریب بحوض
آن باغ بودیم و دران زمان شور عشق مرا زور میکرد و دران
می ساخت که پیش درویش که میرسیدیم همچنان می میکردیم

دران شب بخاطر آمد که بخدمت ایشان کشتین گیریم و برین
خاطر مراقب شده متوجه ایشان شدیم پس ازان ما را غیبتی شد
دران غیبت دیدیم که حضرت شیخ از خانه خود بیرون آمدند
چون بما رسیدند فرمودند که خواجه بشما کشتین گیریم چون دست
ما را گرفتند بجانب آن حوض اشارت نمودند چون ازان غیبت
باز آمدیم خود را دران حوض دیدیم که غوطه میخوردیم و چون ازان
حوض بر آمده تر شده جامها را می فشردیم حضرت ایشان پیدا
شده فرمودند که ای خواجه هر درویش را از خود به دان و خود را
خاک گردان ع خاک شو خاک تا بروید گل ؛ بعد ازان از خودی خود
رسته همه را از خود به دانستیم و نیست گشتیم بیت تا نگردی از
خودی خود خلاص ؛ کی شوی در راه حق تو مرد خاص ؛ و خدمت خواجه
غنی که از درویشان و فرزندان حضرت خواجه بابا خواجه قدس سره
بودند باین مخلص خطاب کرده میفرمودند که والد ما حضرت
خواجه بابا قدس سره از جانب تاشکند می بسمرقند تشریف می آوردند
و حضرت جد بزرگوار شما درویش شیخ از علیاباد بصوب تاشکند

توجه نموده اند و این هر دو عزیز در چول ذرق با یکدیگر ملاقات
کرده اند حضرت جد شما این بیت را خواندند که بیت یار پیلان
چول لار دا بولسام چول دیمام :: یار سیز بوستان دا بولسام چول
دامن :: و هم عم این مخلص میفرمودند که از خادمان حضرت
والد ما به پیش ایشان آمده عرض کرده که بعضی از اسپانرا
دزد برده است حضرت ایشان فرموده اند به باباخوشی که از جمله
مرتاضان و قدماء اصحاب ایشان بوده گویند که اسپانرا یابد
چون بباباخوشی این خبر رسید مدتی مراقب شده گفته که اسپانرا
دزدان در کناره دریا، کوهک در بیشه پایها، آنرا بسته و دهن
آنرا محکم کرده اند چون خادمان بآن موضع رسیده اند اسپانرا چنانچه
باباخوشی فرموده اند همچنان یافته به نزد ایشان آورده اند
و حضرت ایشان قدس سره امثال این کارها را بباباخوشی حواله میکرده اند
و این مخلص استماع دارد که در سفر تاشکند چون حضرت ایشان
قدس سره بچول ذرق رسیده اند باران گرفته و یاران محنت کشیده اند
فرموده اند که باباخوشی را گویند که یاران از باران خلاصی یابند چون

باباخوشی استماع این پیغام نموده بابر با متوجه شده گفته که دور
شوید بالفور ابرها دور شده باران ایستاده بعد ازان باباخوشی
فرموده که خود می کند بنام ما می نهند که مرید آن بود که زیر پند
از و قوت تدبیرها همه همه افعال خود را از و بیند همه اقوال خود از او
بگوید ای عزیز من درویشی بصحبت شیخ الاسلام قدوة الانام
شیخ شهاب الدین السهروردی قدس سره رسیده شیء الله گفته
خادم شیخ بوی چیزی بامر حضرت شیخ اعطا نموده و آن درویش
آن چیز را گرفته بصوب عراق که موطن پیروی بوده تعظیم کرده گفت که
یا شیخ قطب الدین تو اگر نمی بودی بگرسنگی هلاک می شدم خادم ازان
حال تعجب نموده و حضرت شیخ قدس سره فرموده اند که این درویش
تعلیم شما یان می کند که جمیع فیوضات را مرید باید که از شیخ خود داند
و هم عم این مخلص میفرمودند که روزی درویشان حضرت ایشان
در چول وزق تشنه گشته اند حضرت ایشان فرموده اند که باباخوشی
توجه نماید که آب پیدا گردد چون باباخوشی دعا کرده باران شده سیلها رفته
همگی سیراب گشته اند بیت اولیا را هست قدرت از آلهٔ آب را

جاری کنند ز امر اله و حضرت ایشان در کمال تمکین و وقار بوده اند
درویشی مسن صد ساله می گفت که در ملازمت حضرت سید الاتقیاء
و سند الاصفیاء امیر خلیل میدانی قدس سره بودیم که حضرت ایشان تشریف
آوردند چون بحضرت امیر ملاقات کردند تقصیر گویان بخدمت امیر در
یافتند امیر گفتند سلام سنت است چرا تقصیر گفتی حضرت ایشان بار تقصیر گفتند
حضرت امیر را وقت خوش شده فرمودند که والله که درویشی
جامه ایست که بقد شما دوخته اند دیگری می شد هر آینه در مناظره
و مباحثه می کوشید لمحه ای عزیز من درویشان بدان تقصیر گویند
و سلام نگویند که چون اعتقاد ایشان آنست که پیر همیشه در ذکر است
سلام دران حین نباید گفت عربیه سلام المرء فی الحمام جهل ؛ و فی الاسواق
فی وقت اشتغالک ؛ و عند الدرس و القاضی ؛ کذلک و الذکر کالدرس
و حضرت مخدومی مولانا عصمة الله رحمة الله میفرمودند که من این
وجه را بحضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره در مجمع علما عرض کردم
و این مخلص از والد خود استماع دارد که فرموده اند که حضرت ایشان
قدس سره در زمان انتقال خود بحضرت والده ما گفتند که جمیع فرزندان را

سپردیم که شما تربیت ایشان بکنید و حضرت والده عرض کرده اند که
بعضی از فرزندان از دو والده دیگر اند والدهای ایشان نگذارند که
فرزندان ایشان را ما تربیت بکنیم حضرت ایشان نوّر مرقده فرموده
اند که سهل درویش باشد که بعد از وی زن جوان و دران حین
نقل کردند که درویشی انتقال کرد و از وی زن جوانی ماند و بر سر
آن زن پادشاهان در نزاع شدند بعد از ان حضرت والد
عرض کردند که زوجهٔ طاهر محمد شیخ که این طاهر محمد شیخ فرزند حضرت
ایشانند که ذکر ایشان خواهد آمد بسیار بی ادب است حضرت ایشان
قدس سره فرموده اند که علاج وی را هم بکنیم بعد از ان بی بی میانه و بی بی
خورد و زوجهٔ طاهر محمد شیخ را طلبید آب دهن بجانب ایشان انداخته
فرموده اند که برخیزید و بعد از انتقال حضرت ایشان این ضعفای
مذکورات در مدت بست و یکی روز همگی بجوار رحمت حق پیوسته اند
و حضرت والده جمیع فرزندان حضرت ایشان را بفرموده آنحضرت
تربیت نموده اند و حضرت ایشان قدس سره در زمان این کلام
در کنار والد این مخلص بوده اند بعد از ان صوفیان را طلب نموده

بنفس خود بذکر اره مشغول شده جان بجانان تسلیم نموده اند:

چیست ازین خوبتر در همه آفاق کار: دوست رسد پیش دوست یار

نزدیک یار: و این مخلص نیز استماع دارد که حضرت ایشان به بنای

مسجد بحکم آیه کریمه انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الآخر

واقام الصلوة وایتا الزکوة ولم یخشی الا الله فعسی اولئک

ان یکون من المهتدین و بمضمون حدیث من بنی مسجدا لله بنی

الله له بیتا فی الجنة میل و سعی تمام داشته اند در زمان که مسجد

جامع تاشکند که مسجد عظیم بود بنا میکرده اند در زمان کندن

زمین آن مسجد میان گرد و خاک نشسته بوده اند و حضرت آخون

کلان مولانا محمد تاشکندی که اعلم العلماء وقت بوده اند بملازمت

حضرت ایشان رسید بخاطر مولانا آمده که چه شود که حضرت ایشان

در کنار رو بنشینند که گرد بایشان نرسد چون این خطور بخاطر

ایشان راه یافته حضرت ایشان قدس سره فرموده اند آخون شما

در قبر گرد نمی شوید و بعد از آن حضرت ایشان در محله دروازه کینتی که

از محلات تاشکند است بدرخت انداختن مشغول بوده اند که

حضرت آخون مذکور بملازمت ایشان آمده اند و حضرت ایشان
و آخون در کناره نشسته اند درخت که صوفیه می اندخته اند
بجانب ایشان مایل بوده و نزدیک بوده که بجانب دیگر بیفتد در آن
حین حضرت ایشان بخدمت آخون گفته اند که آخون برخیزید
که درخت بجانب شما تافت آخون عرض کرده اند که درخت
بجانب دیگر مایل است و درین گفتن حضرت ایشان برخواسته روان
شده اند و آن درخت بر سر آخون روان شده و آخون ازان
درخت گریزان شده دوان گشته اند و آن درخت دامن آخون را
زده که بروی افتاده اند و آخون بعد از دیدن این دو کرامت
در قدم حضرت ایشان افتاده مرید و از جمله محبّان و مخلصان حضرت
ایشان گشته اند بیت یاری که بدید از بری از دست شوی
آن به که بزیر پای او پست شوی نظم اگر خواهی که گردی از
محبّان بزودی گیر پیری را تو دامان و این مخلص اتفاق دارد که
خدمت شیخ ذوالنّون که از جمله خلفای حضرت ایشان قدس سرّه
و بسی مرتاض بود دو سالها در خدمت بخضرت بوده و هر روز دو نوبت

هزار کرت کلمه طیبه لا اله الا الله را ورد خود ساخته بوده
و سالها در ولایت تاشکند بامر آنحضرت ارشاد خلایق میکرد
و ریاضات شاقه میکشید و در جوار مزار فایض الانوار حضرت
شیخ زین الدین قدس سره که جد اعلای حضرت ایشانند و ذکر
ایشان انشاء الله خواهد آمد مدفونست میفرموده اند که اورنگ که
از مخلصان حضرت ایشان قدس سره را فرزند نمی شد و از فرزند
ناشدن مایوس بود روزی حال خود را بحضرت ایشان عرض کرده
بسیار نالیده و آنحضرت مرحمت و شفقت نموده فرموده اند که
امیدوار باش و از ما طلب امداد کن و آن مخلص را بزودی فرزند شد که
تمام بحضرت ایشان شبیه بوده نظم یک نظر سوی منی غمخواره
کن ٭ چاره کار من بیچاره کن ٭ کار از دستم برفت و از پای هم
گر کنی لطفی شوم بر پای هم ٭ زنده گشته مرده از لطفت بسی چشم
بر لطفت نهاده هر کسی ٭ و حضرت ایشان قدس سره در غایت تحمل
و صبر و حسن خلق بوده اند و درین باب حکایات از ایشان
مشهورست از انجمله آنست که روزی از برای زیارت مزار

بابرکات حضرت عزیزان قطب الکبرا شیخ خدایداد قدس سرّه
تنها مرکب سوار چنانچه طریقهٔ ایشان بوده میرفتند که در راه
پیش آمده و حضرت ایشان قدس سرّه را بی تحاشی قمچین بسیار زده
بعده آنحضرت فرجی خود را بوی داده اند که دست تو درد کرد آن
مست بازلت کرده که مرا استهزا میکنی بعد ازان از ایشان
گذر اشده بصوفیان و محبّان ایشان که از پس می آمده اند رسیده
وصوفیه از وی سوال کرده اند که فلان عزیز را دیدی وی گفته که
عزیزی ندیدم ولیکن مرکبی پیش آمد که ویرا دویست قمچین زده ام
صوفیّه فریاد برآورده اند که ای خیره سر حضرت ایشان را زده و
آن مست هشیار گشته کردن خود را برسته پیش ایشان آمده
انابت کرده و حضرت ایشان فریاد برآورده اند که خداوندا مرا
دویست قمچین بنیرنی تا بیگانه را آشنای درگاه می سازی
واز انجمله آنست که براق خان که مرید و مخلص ایشان بوده پسر محمّد خان را
در بخارا سه ماه متحصّن ساخته و بسی اهل بخارا محنت کشیده اند و حضرت
ایشان ترحّم نموده بخارا رفته به براق خان بنصایح شافیه نموده

از سر مسلمانان بخارا دفع کرده بخارا داخل شده اند که پیر محمد خان را
نصیحت نمایند که این فتنه تسکین یابد و چون بمنزل پیر محمد خان
تشریف آورده اند جمیع اکابر و علما و مشایخ دران منزل در صحبت حضرت
ایشان جمع شده اند و حضرت ایشان دران مجمع عظیم نصایح
کافیه می نموده اند که دران حین امیر روزه دار که از مریدان و مخلصان
حضرت عزیزان شیخ خدایداد قدس سره بوده لیکن در اواخر از
نظر آنحضرت دور افتاده بوده پیدا گشته دران مجمع گرامی
ختم و اهانت حضرت ایشان کرده مالایعنی بسیار گفته و حضرت
ایشان هیچ ناگفته تحمل نموده اند و ازان مجمع عظامی از جمله اولیاء
گرامی حضرت قدوة العظما زبدة العرفاء خواجه جویباری قدس سره که
بحضرت ایشان مصاحبت قدیمی داشته اند و حضرت خواجه
جان خواجه قدس سره که از جمله فرزندان حضرت قطب العارفین خواجه
محمد پارسا اند قدس سره حضرت ایشان را بمنازل خود برده اند و موالی
عظام فتاوی از برای اجرای حد قذف و تعزیر امیر روزه دار نوشته
پیش حضرت ایشان در منازل حضرات در زمانی که پیر محمد خان درین صحبت نیز

حاضر بوده آورده اند و حضرت ایشان قدس سره فرموده اند که
ما آمده ایم که پادشاهان را آشتی بدهیم نه آنکه درویشان با یکدیگر جنگ
و نزاع کنند امیر روزه دار هرچه گفتند بحل کردیم و این بیات را در آن
مجلس عالی خوانده اند بیت هر که ما را خوار دارد شاد و برخوردار باد
هر که ما را رنجه دارد راحتش بسیار باد هر کسی در راه ما خار افکند از دشمنی
هر گلی از باغ عمرش بشکفد بیخار باد و جمیع اکابر خوش وقت شده
تحسین ایشان نموده اند و پیر محمد خان در آن مجلس بخارا را
با ایشان نیاز کرده و آن فتنه بیمن قدم ایشان دفع شده و
حضرت ایشان در سخنان انتقالات نیک میکرده اند و حضرت
خواجه عبد الشهید قدس سره از فرزندان حضرت خواجه احرار قدس سره
و از پیشوایان سلسله خواجگان بوده اند بخدمت طاهر شیخ گفته اند که
از حضرت والد شما پرسیدیم که شما زراعت می کنید گفتند نه ما گفتیم که
در حدیث است که هر کرا زمینی باشد و در آن زراعت نکند وی
مغبون است ایشان فرموده اند که مراد از زمین زمین دل باشد که
هر که در وی دانه محبت نکارد وی مغبون است تحسین این معنی

میکرده اند روزی حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سره فرموده
اند این بیت که بیت عاشقانی که صرف معشوق اند به ز عثمان
به ز فاروق اند محمول بر استفهام انکاری است و حضرت ایشان
فرموده اند که مراد بعاشقان که صرف معشوق اند هم فاروق و
عثمان اند ایشان را دو حال است حال اول که ولایت است و حال
ثانی که اشارت بخلافت است اول بهتر از ثانی است حضرت عزیزان
مولانا ولی تحسین نموده فرموده اند که ما هنوز خبر را نمانده بودیم
و این توجیه حضرت ایشان شبیه آنست که فرموده اند که الولایة
خیر من النبوة ای ولایة النبی خیر من نبوته لمحه ای عزیز من بدانکه
طریق اولیاء الله صبر در محن و بلاست چنانچه حق سبحانه و عباد
الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون
قالوا سلاما عارف رومی قدس سره فرمایند مثنوی ترا گویند زراقی
سالوس بگو هستم دو صد چندان می رو اگر از خشم دشنامی
دهندت روان شو خوش دل خندان می شو و خدمت مولانا
عبد الواحد که از علماء وقت بود میگفت که چون دران سفر حضرت

ایشان پیش حضرت امیر خلیل قدس سره در وقت رفتن به بخارا رسیده
اند حضرت امیر ایشانرا منع کرده این بیت را خوانده اند که بیت بر روی
حلوا کم نشین ای جان من همچون مگس ؛ بر روی آتش چرخ زن پروانه
وش ای هیچ کس ؛ فرموده اند که گذارید که هرچه می شود می شده
باشد حضرت ایشان اقبال کرده اند بعد از آن امیر فرموده اند که
ما بمقتضای همت خود میگوییم و همت شما آنکه جمیع مسلمانان
خلاصی یافته به بنده گی الهی اشتغال نمایند ع ما در خور خود کنیم تو در خور
خویش ؛ بعد از آن حضرت ایشان متوجه بخارا شده رفع آن
فتنهٔ عظیم کرده و خدمت خواجه محمد طاهر که از جملهٔ اکابر و علماء بخارا بودند که
باین مخلص خطاب کرده فرمودند که حضرت جد شما دران سفر اول بمزار فایض
الانوار حضرت شیخ العالم قدس سره تشریف آوردند و جمیع اکابر و مشایخ
و موالی و اهالی بملازمت ایشان رفتند و دران مجلس عظیم یکی از اکابر که
فی الجمله تحصیل علم کرده بود بحضرت ایشان عرض نمود که موالی عظام
در بخارا فوت کرده اند و کسی از علما نمانده و ازین سخن علما و فضلا مکدر
شدند و حضرت ایشان بآن اکابر بمکابر خطاب کرده بیک سخن همه را

خوش وقت ساختند فرمودند که اکابر طریقت فرموده اند که
گربهٔ زنده به از شیر مرده الحمد لله وجود شریف خود شما هست و
ازین کلام همگی خوش وقت گشتند و میفرمودند که ایشان در
غایت حسن خلق بودند قطعه سه نشان بود ولی راز نخست
آن بمعنی که چو روی او ببینی دل تو باو گر آید دویم آنکه در مجالس چون
سخن کند ز معنی همه را ز هستی خود بحدیث می رباید سیم آن بود
بمعنی ولی اخص عالم که ز هیچ عضو او را حرکات بد نیاید
و این مخلص استماع دارد که حضرت قطب الکبراء شیخ خدایداد عزیزان
قدس سره را بحضرت ایشان در زمان طلب چندان التفات بوده که
ایشان را فرزند میگفته اند منقولست که چون حضرت عزیزان
قدس سره از جانب بخارا بسمرقند متوجه گشته اند و بحول رباط ملک
داخل شده اند هوا بغایت حرارت داشته و بست و پنج کس
از صوفیهٔ زکیهٔ آنحضرت پیاده در رکاب آنحضرت بوده اند و
از آن جمله حضرت ایشان و مولانا خوش محمد عزیزان که ذکر ایشان
خواهد آمد حضرت قنبر شیخ قدس سره بجهت گرمی هوا عرض کرده اند که

حضرت عزیزان این پیادها را گذاشته ایلغار کرده بکرمینه رسیده
ساعتی فراغت سازند دور نیست و حضرت عزیزان ایشانرا
گذاشته متوجه کرمینه شده اند بعد از ان خدمت مولانا
خوش محمد جمیع یاران پیاده را جمع کرده سعی نموده در محلی نشسته
توجه نموده اند که گردن قنبر شیخ بشکنند که محبوب را از میان محبان
دور ساخت و ما را مهجور کردانید و حضرت ایشان از ان
جمع تخلف کرده گفته اند که این طریق بی ادبی ست بعد از
ساعتی پای اسپ حضرت عزیزان قدس سره کشیده شده بروجهی که
از رفتن باز ایستاده و حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند که
این کار صوفیه پیاده ست چون گردن قنبر را شکستن نتوانستن
پای اسپ مرا کشیدن و توقف نموده اند تا آنکه صوفیه پیاده حاضر
شده اند پای اسپ آنحضرت از کشیدن باز ستاده و آنحضرت
فرموده اند که پیادها بدوید چنانچه اکابر طریقت فرمایند که بیت
جل جله بنشست صوفی ره نیافت ؛ چل چلی بهتر بود زان جل جله
و از غایت حرارت و دویدن بشدت از بینی صوفیه خون

روان گشته روزی این مخلص در رکاب حضرت عزیزان ما
قدس سره میدوید آنحضرت بسرعت باین مخلص رسیده قمچینی
بر کتف فقیر انداخته این بیت مذکور را خوانده معنی فرمودند که
چل چل آنست که چون غلامانرا از ولایت هندوستان به
ترکستان می آرند سر ایشانرا تراشیده در پیش اسب انداخته
صاحبش چل چل می گوید و صوفی همچنین است چون عنایت ایشانرا
باین فقیر دیدند صوفیه سواره همگی از اسب خود را پرتافتند و دوان
شدند بیت ای خدا کمترین غلام توام بنده بندگان نام توام
روز شب چون اسیر بند و حزین میدوم در رکاب یار قرین
چون حضرت عزیزان قدس سره بکرمینه تشریف برده اند فرموده اند
که همگی صوفیان پیاده را بجهت آن بی ادبی بدر کنید چنان کرده اند
بعد از آن حضرت ایشانرا در آن مجلس طلب نموده در پهلوی خود
نشانده فرموده اند که فرزند ادب آنست که تو نگاه داشته
و خدمت مولانا خوش محمد عزیزان قدس سره از رندان این طایفه
عالیه بوده اند میفرموده اند که کردنی را کرده ایم هرچه خواهند

چنان کنند رندست و حریف و دلربا هم و خدمت سید
میرک شاه قدس سره در شهر بلخ مقتدای وقت و مجذوب بودند
و سخنان این طائفه علیه را نیک بیان میکردند و محدث بودند
باین مخلص فرمودند که چون حضرت جد بزرگوار شما در بلخ بمنزل
شریف حضرت مولانا صالح قدس سره که از جمله خلفای حضرت عزیزان
قدس سره اند تشریف آورده اند حضرت ایشان دست خدمت مولانا
صالح را گرفته در سماع شده اند بعد از ادای آن صحبت خدمت
مولانا صالح بیاران خود گفته اند که در زمان سماع سر مبارک
حضرت ایشان و سر ما بعرش میسود بیت آسمان سجده برد
پیش زمینی که در او نیک دو کس یک دو نفس بهر خدا بنشینند و وفات
ایشان و مدفن ایشان در قصبه علیا باد است یزار و یتبرک به
و تاریخ فوت ایشان شیخ اولیاست ذکر آبا و اجداد کرام حضرت
ایشان و هو این شیخ خاوندشاه ما و این شیخ خاوندشاه
صحبت دار حضرت خضر علیه السلام بوده اند و مولانا یوسف که
از جمله درویشان و خواهرزاده حضرت ایشان بود میگفت که

ضعیفه بسته بود از جمله خدمتکاران حضرت شیخ خاوندشاه
وی میگفت که روزی بخدمت حضرت شیخ آمدم و از پیش ایشان
شخصی بیگانه بیرون آمد و از حضرت شیخ سوال کردم که این شخص کیست
و آنحضرت فرمودند که حضرت خضر است علیه السلام و من گریان شدم
و حضرت شیخ فرمودند که چرا گریه میکنی گفتم از حضرت خضر علیه السلام
چیزی میخواستم فرمودند که چه میخواهی گفتم عمر فرمودند ما دعا کنیم که
معمر گردی و بدعای ایشان بکبر سن رسیده بوده و هم مولانا
یوسف میگفت که ستون خانهٔ ایشان را که بحضرت خضر علیه السلام
در زیر آن ستون تنها می نشسته اند طوف می نموده اند و ایضاً
این مخلص استماع دارد که حضرت شیخ خاوندشاه از حضرت قطب
الکبراء خواجه احرار قدس سره تربیت یافته اند روزی حضرت خواجه
قدس سره در ولایت تاشکند بحضرت شیخ گفته اند در منزل خود منتظر
باشید که ما از برای بنفشه چیندن که وقت بنفشه بوده میرویم
بعد از آن حضرت خواجه قدس سره آمده در آن منزل با ایشان طریق تعلیم
کرده فرموده اند که از همه پنهان دارید و حضرت شیخ چند روز مداومت

کرده اند حال ایشان دیگرگون شده و حضرت والده ایشان اهتمام
وسعی تمام نموده اند و بایشان کشف حال نموده اند و بحضرت والده
آن طریقه را تعلیم نموده اند حضرت والده نیز بدان عمل نموده صاحب
حال گشته اند و این فقیر از والد شریف خود استماع دارد که حضرت
ایشان نیز سفر نموده اند که ما نیز از روحانیت حضرت خواجه احرار
قدس سره تربیت یافته ایم و بطریق حضرت خواجگان قدس الله اسرارهم
کلمه طیبه لا اله الا الله را بطریق خفیه می گفته اند و این مخلص در
زمانی که با فی خان حضرت خواجه هاشم مزاری را که از فرزندان
کبار حضرت خواجه قدس سره بوده اند در بخارا حبس نموده بود شبی حضرت
خواجه قدس سره را در واقعه در صورت خواجه هاشم دیدم که میفرمایند که
ما پدر کلان شما و شما را نیز تربیت کرده ایم چون ما را دعا می کنند که
از حبس خلاصی یابیم بعد ازان بزودی بعنایت الهی خلاصی یافتند
فتح الله شیخ خاوندشاه الملقب بسرمست هو صاحب الحدیقه
القویه و این مخلص استماع دارد که شیخ خاوندشاه سرمست در غلبات
حال مست روز در نوچی تاشکند اسبی را سوار شده میگشته اند

واز ایشان سبب این گشتن را پرسیدند و ایشان فرموده اند که
فلان سبب را کم کرده ایم در جستن آن می کردیم و حال آنکه سبب در زیر
پای ایشان بوده پس جزم شد که چون آمدم چون رفتم تا او بما
از ما بسی نزدیکتر داند آن کس کو ز خود دارد خبر پس عرف نفسه
فقد عرف ربه و هو ابن فتح الله شیخ ابن هبة الله شیخ ابن
فتح الله شیخ ابن شیخ تاج الدین ابن شیخ علاء الدین ابن حضرت
قطب الاقطاب شیخ زین الدین قدس الله اسرارهم بعثت که
حضرت شیخ زین الدین قدس سره بعد از انتقال حضرت والد بزرگوار
ایشان شیخ الاسلام قدوة الانام ابو حفص شیخ شهاب الدین سهروردی
قدس سره از ولایت بغداد از برای ملاقات حضرت سلطان
الطریقه خواجه احمد الیسوی قدس سره متوجه ترکستان شده اند چون
بنواحی شیراز که از قرای سمرقند است شبی رسیده اند و در آن شب
مصطفی عارف که از فرزندان شیخ الطایفه شیخ جنید قدس سره
بوده و از خادمان حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره
در آن شب راه را گم کرده و از حضرت شیخ زین الدین قدس سره

جدا افتاده و چون روز شده بقریه علیاباد رسیده و اهل
علیاباد بوی اخلاص تمام پیدا کرده ارادهٔ آن کرده اند که بروی
انابت و ارادت کنند و مصطفی عارف گفته که ما را شاهزاده ایست که
شمایان مرید ایشان خواهید گشت و از انجا متوجه تاشکند شده
بحضرت شیخ زین الدین قدس سره ملحق گشته عرض اخلاص این
مخلصان کرده و حضرت شیخ زین الدین قدس سره بعد از ان بعلیاباد
تشریف آورده اند و اهل علیاباد مرید ایشان شده اند و در مناقب
حضرت شیخ نور الدین بصیر است که خلیفهٔ حضرت سلطان شیخ زین الدین
قدس سره اند مذکور است که حضرت سلطان الطریقه خواجه احمد الیسوی
قدس سره استقبال حضرت شیخ زین الدین قدس سره کرده اند و چون
این دو عزیز با یکدیگر ملاقات کرده بدریای رسیده و زمان تابستان
بوده آن دریا یخ بسته و این دو عزیز از ان دریا گذشته اند
و دران زمان زاد و توشه تمام شده بوده است که فوج از آهوان
صحرا آمده سر در قدم این دو بزرگوار نهاده بزبان حال بسمع
ایشان رسانیده اند که حق سبحانه بسر ما ندا کرد که بروید در قدم

دوستان ما که در فلان موضع اند با فتید تا ایشان شما را
طعام نمایند هُوَ الَّذی خَلَقَ لَکُم ما فِی الاَرضِ جَمیعاً. و این بزرگوار ان
فرموده اند که ما یحتاج را جان دار مرسانیم و این اهوان
سرنهاده دور نشسته اند بعد ازان آن اهوان را طعام بخته
تناول نموده اند و حضرت شیخ زین قدس سرّه فرموده اند که اینجوانها
این اهوا را جمع سازید بعد ازان دعا کرده اند و این
اهوان بقدرت خلّاق جهان زنده شده اند و خداوند
سبحانه حمد گویان بمقام خود رفته اند و حضرت سلطان
الطریقه خواجه احمد الیسوی قدس سرّه را وقت خوش شده وجد کرده اند
و فرموده اند که اگر شیخ زین قدس سرّه صحبت داشتی هیچ مرد را
نمیدیدی و صحبت های عظیم در گرفته و هم در مناقب مذکور
که پدر و مادر شیخ نورالدین بصیر نور مرقده نهایت پرهیزکار
بوده اند و از حضرت حق جل و علا فرزند میخواسته اند و چون
حضرت شیخ نورالدین قدس سرّه را حق سبحانه کرامت نموده در
خانه ایشان جمعیّت حضور پیدا شده و در درون شکم

والده الله میگفته اند چنانچه والدهٔ ایشان می شنیده اند
وچون بوجود آمده در جبین ایشان نور وصفا ولایت لایح
بوده وهر دو چشم ایشان هموار بوده وبجای دو چشم خط
سیاهی کشیده بوده چون مژگان رباعی چشمی که خطا ندید جز
عین صواب ٭ دل کرد سوال دیده این گفت جواب ٭ تا بر رخ اغیار
نیفتد چشم ٭ از برگ گل سفید پوشید نقاب ٭ چون حضرت
شیخ از طفولیت ببلاغت رسیده اند ایشانرا در نظر شیخ عالمیان
برگزیده رحمن حضرت شیخ زین الدین قدس سره برده اند وچون
نظر آنحضرت بر ایشان افتاده فرموده اند که پاک است آن خداوند
قادر لم یزل ولا یزال که گنجی را در ویرانه گذاشته وایشانرا بفرزندی
اقبال کرده اند وبتربیت ایشان مشغول شده اند بیت گنج
در ویرانه خود کردی نهان ٭ اینهمه غوغا فکندی در جهان
نقلست که روزی حضرت شیخ زین الدین قدس سره فرموده اند که
هیچکس باشد که از معارف الهی سخن گوید همه اصحاب آنحضرت
ساکت شده اند واین کلام از ایشان سه کرت صادر شده

وهم ساکت بوده اند و حضرت شیخ نور الدین قدس سره برخواسته
عرض کرده اند که اگر رخصت شود ما سخن گوییم و آنحضرت فرموده اند که
فرزند نور الدین بگوی و دران مجلس حضرت شیخ نور الدین قدس سره
بفرموده حضرت شیخ قدس سره از معارف الهی و از معالم لدنی سخنان
عالی فرموده اند و همگی اصحاب و احباب متحیر گشته اند و فغان
از همه برآمده و کیفیت عظیم دست داده و حضرت شیخ زین الدین
قدس سره را وقت خوش گشته حمد و ثنا گفته اند و اصحاب حضرت شیخ
قدس سره عرض نموده اند که یک شب و روز است که حضرت شیخ نور الدین
قدس سره بسخن مشغول اند ذوق و شوق یاران بیشتر و اصلا ملل و خلل راه
نمی یابد و این محض خرق عادت و کرامت است و هم در مناقب مسطور است
که حضرت شیخ نور الدین قدس سره ابریق آب طهارت حضرت شیخ
زین الدین قدس سره را در بغل خود نگاه می داشته اند و آن آب
بجهت حرارت بدن ایشان گرم می بوده است شبی سر مبارک خود
بر آستان مبارک حضرت شیخ نهاده و زمان زمستان بود
چندان برف بر بالای ایشان باریده که ایشان در زیر برف مانده اند

وچون وقت سحر که محل مناجات دوستان است و نماز درین
وقت بقبول رحمن پیوست حضرت شیخ قدس سره از برای طهارت برخواست
قدم بر بستان نهاده اند قدم حضرت شیخ قدس سره بر سر ایشان رسیده
فرموده اند که تو هی فرزند نورالدین و حضرت ایشان آب طهارت
را کرم بحضرت شیخ عرض نموده اند و حضرت شیخ قدس سره را وقت
خوش شده بنظر عنایت در ایشان نظر کیمیا اثر کرده اند و بدان
نظر رسیده اند بآنجا که رسیده اند بعد ازان حضرت شیخ قدس سره
فرموده اند که در سر ما نداآمد که وقت آن شد که حضرت شیخ
نورالدین بندگان خدا را بخدا خواند و حواله بسمرقند شد و چون
حضرت شیخ نورالدین را اجازت کل کرده اند فرموده اند که چند
قدم می نهید تا کسی پیش خواهد آمد شتری و انبان آردی نذر
می آرد که آن توشه راه شماست و چون بسمرقند می در آئید چشمه
آبست که آنرا ناودانک گویند شتر شما آنجا رسد چوک خواهد کرد
بر خیزانید چند قدم رود باز چوک خواهد کرد که موضع شما آنجاست
و حضرت شیخ نورالدین قدس سره از صحبت حضرت شیخ مفارقت کرده

چند قدم نهاده اند آن ترک پیش آمده بر حضرت شیخ نور الدین
بسلام کرده و حضرت شیخ نور الدین قدس سره نام آن ترک را گرفته
پیغام حضرت شیخ را بوی رسانیده اند آن ترک آن اشتر و ابنای
آن دیار را بایشان تسلیم نموده و ایشان والدهٔ خود را بآن اشتر سوار
ساخته خود مهار اشتر را گرفته بصوب سمرقند روان شده اند و چون
بسمرقند رسیده اند کبار و صغار سمرقند خواب دیده اند که منادی
ندا می کند که ولی از اولیاء الله بسمرقند رسیده همه استقبال کنید همگی اهل
سمرقند استقبال ایشان کرده بایشان رسیده ایشان را نا شناخته
بمضمون حدیث اولیائی تحت قبابی لا یعرفهم غیری از ایشان
پرسیده اند که چنین ولی می آید ایشان فرموده اند که آری
آری می آید و چون بمسجد کبود که مشهور است رسیده اند که بعضی ایشان
را شناخته اند و ایشان بفرمودهٔ حضرت شیخ قدس سره در آن
مسجد سه روز اعتکاف نشسته اند نقلست که چون بسمرقند
در آمده اند مهار اشتر را گذاشته اند و اشتر در آن موضع که
فرموده اند چوک کرده همانجا نزول کرده اند و این مخلص استماع

وارد که تعلّم علوم حضرت شیخ زین الدّین قدس سرّه از روحانیت
حضرت مولانا ابوبکر القفال شاشی قدس سرّه که از کبار اصحاب
حضرت شیخ حسن بلغاری اند یافته اند گویند هر روز
حضرت شیخ بمزار حضرت مولانا قدس سرّه رفته و از روح ایشان
تعلم علوم می نموده اند و مدفن شریف ایشان در تاشکند است
بیزار و یتبرک به و حضرت شیخ قدس سرّه فرموده اند که هر که بمزار ما
آمده از ما فرزند طلب نماید ویرا فرزند شود و حضرت شیخ عمر باغستانی
که یکی از اولیاء زمانند بزوجه خود شبی بمزار فایض الانوار ایشان
رسیده فرزند طلب نموده اند و بعنایت حضرت شیخ قدس سرّه
حضرت شیخ خاوند طهور را که مشهورند حق سبحانه بایشان
کرامت فرموده و چون شیخ خاوند طهور بعالم وجود آمده اند
حضرت شیخ عمر قدس سرّه ایشانرا بمزار حضرت شیخ قدس سرّه آورده
اند و کبوتران مزار حضرت شیخ قدس سرّه الطهور گویان فریاد
برآورده اند و بدین مژده گرامی نام ایشانرا شیخ خاوند طهور
نهاده اند و این شیخ عمر و شیخ خاوند طهور نیز از مزارات

متبرکه تاشکند اند یزار و تبرک بهما و حضرت شیخ زین الدین
افرزند حضرت شیخ شهاب الدین السهروردی اند قدس الله اسرارهم
و حضرت شیخ شهاب الدین قدس سره بسیزده واسطه بحضرت امیر
المؤمنین ابی بکر الصدیق رضی الله عنه میرسد و ایشانرا مناقب
کثیره است که در کتب این طایفه مشحون است و احتیاج به بیان نیست
ذکر اولاد حضرت درویش شیخ قدس سره طاهر محمد شیخ قدس سره
فرزند کبیر حضرت ایشان قدس سره اند و بعد از ایشان برخصت
ایشان قایم مقام ایشان در مقام ارشاد خلایق بوده اند
و حضرت ایشان در زمان انتقال فرموده اند که طاهر محمد شیخ را
رخصت دادیم و اگر مکملی پیدا شود در ظل تربیت وی باشد
همانا که بیمن نفس شریف حضرت ایشان بالآخر منظور نظر حضرت
ارشاد پناهی عزیزان قاسم شیخ قدس سره شده اند چون حضرت
عزیزان قاسم شیخ قدس سره در خانقاه عالم پناه حضرت عزیزان
شیخ خدایداد قدس سره خلوت نشسته اند خدمت طاهر محمد شیخ
واقعه دیده اند که حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره فرموده اند که

تا بدان خانقاه را ایشان بکشایند چون ازان واقعه باز آمدند
اند حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره فرموده اند که طاهر
محمد شیخ تا بدان خانقاه را بکشاید که خانقاه بغایت کرم شده است
چون طاهر محمد شیخ این کرامت را از ایشان دیده اند فی الحال
مرید ایشان گشته اند پیست مرید تمام زانکه جائز مرادی الیک
استنادی علیک اعتمادی کر از چشم دوری بدل حاضری الیک
حضوری علیک مرادی :: و همان زمان حضرت عزیزان قدس سره
ایشانرا رخصت کل داده اند و حضرت عزیزان قدس سره میفرمودند که
در خانقاه حضرت جد بزرگوار شما قدس سره با تفاق حضرت طاهر محمد
شیخ قدس سره خلوت نشسته بودیم دران خلوت جذبه از جذبات
الهی در تافت و ما و خدمت طاهر محمد شیخ در سماع شدیم دیدیم که
حلقه خانه کعبه را از سقف این خانقاه شریف آویزان ساختند
و ما خود را دران حلقه در آویختیم بعد ازان گذر اشتیم و همچنین خدمت
طاهر شیخ حلقه را گرفته آویزان شده گذر اشتند چون باز نوبت بنمود
حلقه را گرفته گذر اشتیم دست طاهر شیخ نارسیده بحلقه گذر اگشتند

وحضرت طاهر محمد شیخ مقبول حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سرّه
نیز بوده اند چنانچه خدمت خواجه شاه کلاه دی رحمة الله که از فرزندان
حضرت صوفی دانشمند قدس سرّه بود و بدان سبب این مخلص نسبت خویشی
خود را می گفت چونکه جدّ مادری این مخلص که حضرت استاد العلماء ملاذ
الفضلاء سلطان المفسّرین برهان المحدّثین زبدة المحقّقین قدوة المدققین
حافظ سلطان محمّد نوّر مرقده الی الابد که مشهور ند بحافظ تاشکندی
بحضرت صوفی دانشمند قدس سرّه که ایشان نیز صدیقزاند می پیوندند و
این خواجه شاه از درویشان مخلصان و محبّان حضرت مولانا ولی
عزیزان بود می گفت که حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سرّه در قریهٔ توقاکه
از جملهٔ ولایت سیانکال است تشریف داشتند واقعه دیدند که ولی
از اولیاء اقتدا زراهی میگذشته حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سرّه
سوار شده بر سر آن راه رفته تخته پوستی بر سر آن راه انداخته
بر بالای آن تخته پوست بنظر قدوم آن ولی نشسته اند بعده
ازان راه حضرت ایشان بجمیع از اصحاب خود پیدا شده اند چون
بحضرت عزیزان مولانا ولی قدس سرّه رسیده اند تقصیر کویان ملاقات

کرده اند حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سره بحضرت ایشان
اگفته اند که چون ما پیش قدم بودیم بدان جهت تقصیر گفتید تقصیر را
نیاز لازم است حضرت ایشان جمیع اسپان سواری خود و
اصحاب خود را نیاز کرده اند بعد از ان حضرت مولانا ولی عزیزان
جمیع اسپانرا بحضرت ایشان نیاز گفته اند و فرموده اند که
مقصد امتحان ایشان در همت و کرم بود و اسب خدمت طاهر محمد شیخ
را گرفته فرموده اند که تربیت طاهر محمد در ذمهٔ ما باشد ذکر والد این
مخلص محمد مومن شیخ قدس سره ایشان نیز چون برادر خود طاهر
محمد شیخ از جملهٔ خلفای حضرت عزیزان قاسم شیخ اند قدس سره
صاحب ریاضات شاقه بودند سعی می نمودند که اکثر شب بل تمام شب
بیدار باشند اکثر اوقات مراقب بودند کثرت مراقبه قامت ایشانرا خم
ساخته بود و والدهٔ این مخلص که بحضرت عزیزان ما ارادت داشتند
و مکاشفات قبور داشتند میفرمودند که والد شما پیشتر شب نشسته حبس
نفس کرده کلمهٔ طیبه لا اله الا الله را بطریق خواجگان قدس الله اسرارهم
می گفتند و والد این مخلص میفرمودند که آثار ولایت در حضرت

والده ما که زوجه بزرگترین حضرت ایشان بودند هویدا بود صاحبه
ذوق و شوق بودند و گاه نیم شب ایشانرا وجد غلبه میکرده و بمیدان
حوالی خود برآمده در سماع میشده اند و این مخلص استماع دارد که
ایشان نیز چون حضرت جد بزرگوار بحضرت عزیزان شیخ خدایداد
قدس سره مرید بوده اند و حضرت عزیزان قدس سره چون در موضع
سید آهو که موطن حضرت عزیزان ماست خلوت نشسته اند والده
والد این مخلص روز و شب در خانه خود در گریه بوده اند بالآخر حضرت
عزیزان بحضرت ایشان گفته اند که فقیرهٔ شما همیشه در خانه در گریه است
ویرا درین خلوت حاضر سازید رباعی معشوق زد از میکده ام بانگ
تعال ؛ داد از می عشقم قدحی مالامال ؛ از درد سر خرد شدم فارغ بال ؛
برداشتم افغان بتقاضای وصال ؛ چون ایشان آمده اند حضرت
عزیزان بدر خانقاه آمده اند و حضرت والده کلان در زیر قدم
ایشان افتاده اند و حضرت عزیزان قدس سره یک انگشت خود را بر پشت
ایشان نهاده اند و دران حین ایشانرا خواب ربوده حضرت عزیزان
فرموده اند که این فقیره بجهت ما خواب نکرده چون به پیش ما حاضر شد

او را خواب در ربود و ایشان باز در گریه شده اند و می گفته
اند چون انگشت مبارک آنحضرت به پشت من رسید و آن موضع
سالها بود که درد میکرد و آن درد زایل شد مثنوی ای
طبیب درد علتهای ما :: وی دوای هجر و محنتهای ما :: ای تو افلاطون و
جالینوس ما :: ای دوای حزن هم مأنوس ما :: و این دو فرزند
حضرت ایشان در جوار ایشان مدفونند رحمهما الله تعالی
حضرت خواجه مولانای عزیزان بوالجامع بین علمی الظاهر و
الباطن قدس سره فرید یگانه وحید زمانه در تفرید و تجرید چون
حضرت عزیزان شیخ خدایداد قدس سره بوده اند و خانه خود را تاراج
میکرده اند و از خلفای قدمای آنحضرت اند و حضرت عزیزان
قدس سره در ایامی که بدیوار زنی در ویرانها می رفته اند چنانچه تفصیل آن
در مناقب آنحضرت مذکور شد ایشان را میفرموده اند که خواجه مولانا
شما بجای ما نشسته چهار تسبیح را تنها گوئید و همگی اصحاب را از برای
خدمت می برده اند و ایشان تنها چهار تسبیح می گفته اند و ایشان
صاحب ذوق و جذبه و شوق بوده اند و حضرت عزیزان ما قدس سره می گفته اند که

بحضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره در سفر ترکستان شبی عرض
کردم که از حضرت شما شنیده ام که میفرمودید که من در ملازمت
و خدمت حضرت عزیزان خواجه ملا قدس سره پانزده سال بودم و این
بنده آنحضرت را دیده ام و آنحضرت غزل میفرمودند حضرت عزیزان
قاسم شیخ قدس سره فرمودند که شما فرمائید که غزل خوانند و چون حافظان
غزل خوانده اند حضرت عزیزان قدس سره تلقین بلند گفته اند و همه
پیادهای صوفیه در زروق شده از خارستان کثیر که در راه بوده
پایهای صوفیه خون آلود شده گذشته اند بیت پای کوبان بسر
کوی تو مجنون رفتم خبرم نیست که چون آمدم و چون رفتم و حضرت عزیزان
خواجه ملا قدس سره هر وقت که حضرت عزیزان شیخ خدایداد قدس سره
از سفر رجوع بوطن مینموده اند حضرت عزیزان خواجه ملا قدس سره
ایشانرا بمنزل شریف رسانیده بماوای خود میرفته اند در یک
از اسفار حضرت عزیزان شیخ خدایداد قدس سره بعد از رجوع بجانب
منزل شریف در هر محله ایشانرا رخصت میداده اند که ایشان
بمنزل خود بروند بعد از آن ایشان اهتمام نموده تا مرحله دیگر باز آمده اند

چون نزدیک بوطن اصلی رسیده اند فرموده اند که چون منزل
رسیدیم بروید حضرت ایشان مراجعت نموده اند حضرت عزیزان
شیخ خدایداد قدس سره فرموده اند که خواجه ملا بازی خورد و حضرت
عزیزان خواجه ملا قدس سره معارف الهی بسیار میفرموده اند و در
ولایت کرمینه وفات یافته اند و اول آنجا مدفون شده اند
ثانیاً از آنجا انتقال یافته اند و در قریه نوز مدفونند مزار و متبرک
و خوجم یار صوفی که از جمله یاران و صوفیان و محبان حضرت عزیزان
قاسم شیخ قدس سره بود و مرد کار کرده و پر ریاضت بود و بحضرت
عزیزان قدس سره مرید گشته از ایشان مجاز بود میگفت که
حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره فرمودند که دران زمان که
در ملازمت و بندگی حضرت عزیزان خواجه ملا قدس سره بودیم بخاطر
می آمد که اکابر طریقت را سموات مکشوف میشده نذر کردیم که تا
سموات کشف نیابد خواب نکنیم سه سال خواب نکردیم با آنکه ضعفها مارا
عارض شد بعد ازان در خلوت در ملازمت حضرت خواجه ملا قدس سره
ذکر اره را بجد می کشیدیم که آنحضرت ذکر افروز آورده فرموده اند که

قائم شیخ انچه شما می خواهید در وقتش واقع خواهد شد الامور
مرهونة باوقاتها و این همه اضطراب چراست و من با وجود
متقاعد نا شده بذکر اره بجد مشغول شدم بعد ازین عنایت ایشان
ساعتی نگذشته بود که کناره خانقاه شق شده آفتاب از کناره
در تافت و در زیر نور آفتاب جمیع زمین معلوم و مشهور شد بعد ازان
آفتاب غایب شد بعد ازان آفتاب ظ شد و بر سموات تافت و همچنین
سموات مکشوف گشت بعد ازان آفتاب غایب شد بعد ازان گفتم که
ازینها گشایشی نیست و زان بودم که حق سبحانه و تعالی سوزشی از
سر تا قدم من فرستاد بیت سوزشی در جان من از عشق اوست
هر چه جز حق است باقی جمله سوخت :: و ازان زمان از سر تا قدم من
در سوختن است :: آتش است این بانگه نای نیست باد :: هر که این
آتش ندارد نیست باد :: آتش عشقست کاندر نی فتاد :: جوشش عشق است
کاندر می فتاد :: کیست نی آنکس که گوید دمبدم :: من نیم جز موج
دریای قدم :: نقلست حضرت عزیزان شیخ خدایداد قدس سره
در خانه سغناق نام اوزبیکی تشریف داشته اند حضرت خواجه

ملای عزیزان و حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سرهما در
بیرون خانهٔ وی نشسته از طعام وی نخورد و اند و والد حضرت عزیزان
با قنبر شیخ قدس سره عرض کرده اند که اگر این دو ملا مرید ایشانند باید که
تبعیت بکنند و اگر مرید نیستند چرا همراه می شوید حضرت عزیزان فرمودند
که خدا یداد عارف نباشد اگر داند که این خانه سغناق است
و با طعام سغناق و وقتی دعا کرده ام که حرام را بمجلس ما نیارد و امیدوارم که
چنان باشد ای ملایان در مجلس ما بخورید اما بعد از من شما یانرا مختار
سلسلهٔ شریفه ساختم که هرچه خیریت سلسله چنان بکنند چنین است
رخصت این دو عزیز از حضرت عزیزان قدس الله اسرارهم
حضرت منجاق حافظ قدس سره ایشان نیز از خلفای حضرت
عزیزان شیخ خدایداد قدس سره واقعهٔ انابت و ارادت آن بود که
در منکقشلاق زوجهٔ ایشان واقعه دیده که بحضرت عزیزان قدس سره
انابت کرده بعد از آن دست حضرت حافظ قدس سره را گرفته بآن
حضرت مرید ساخته چون از آن واقعه بیدار شده بحضرت
حافظ گفته که توفیق رفیق گشته و عنایت الهی دستگیری کرده

از انجا متوجه ماوراء النهر از برای ملازمت حضرت عزیزان قدس سرهم
شده آمده اند و چون بملازمت حضرت عزیزان قدس سرهم رسیده اند
خواسته اند که مرید شوند حضرت عزیزان قدس سرهم فرموده اند که
چنانکه در ان واقعه که در منقستان دیده اید و مرید ما شده اید
همچنان مرید ما شوید اول زوجهٔ ایشان مرید شده بعده زوجهٔ
ایشان دست ایشان را گرفته بحضرت عزیزان قدس سرهم با ایشان
مرید شده اند بعد ازان آنحضرت فرموده اند که هر وقت که
پیش ما می آئید باید که زوجهٔ ایشان اول پیش ما در آید بعد ازان
ایشان در آیند چه وهلهٔ تربیت شما ایشانند و گویند که زوجهٔ
ایشان نیز از اولیاء الله بوده است و تربیت در رویش محمد شیخ
پسر حضرت حافظ که از مقتدایان این سلسلهٔ شریفه بوده از
والدهٔ مذکورهٔ ایشان بوده حافظ بصیری بود از مخلصان و محبان
حضرت حافظ قدس سره شبکفت که روزی بملازمت حضرت عزیزان
مولانا ولی قدس سره رسیدیم حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره
فرمودند که حافظ بصیر چونست که خدمت متجاف حافظ وقتی که از بری

زیارت مزار بابرکات حضرت عزیزان بعزیره میرفته اند از
بخارا پیش پیش خود زوجهٔ خود را می برده اند و من عرض کردم که
سوال میکنم که میان زنده و مردهٔ اولیاء الله فرقی باشد آنحضرت
فرمودند نی پس از ان واقعهٔ مذکوره را عرض کردم دیگر ایشان اقبال
کرده معذرت فرمودند که آنرا نشنیده بودم ذکر ملاقات حضرت
مستجاق حافظ قدس سره بحضرت مخدوم شیخ حسین خوارزمی
قدس سره نقلست که حضرت حافظ در موضع سرپل که از جملهٔ قریهای
میانکال است بحضرت شیخ حسین قدس سره ملاقات کرده اند حضرت
شیخ حسین از ایشان پرسیده اند که از مقامات سبعه بکدام رسیده
بودید که پیر شما بشما رخصت داد حضرت حافظ قدس سره فرموده اند که
من سبعه و مقام را ندانم چون دست بحضرت عزیزان قدس سره
دادم فرمودند الله گوی و چون مرا رخصت دادند فرمودند که
الله گوی من غیر وی را ندانم حضرت شیخ حسین را وقت خوش شده
برخواسته سماع بسیار کرده صحبت عظیم شده است و بعد از رفتن
حضرت حافظ قدس سره بیاران خود فرموده اند که معلوم شد که

انتهای ایشان در ابتدا اوج یافته یعنی بمجرد انکه بحضرت عزیزان
قدس سرّه دست داده اند بمقصد رسیده اند و منتهی شده انداز
همچنین کس از مقامات پرسیدن بعید است و حضرت عزیزان
قدس سرّه از برای خدمت حافظ در موضع قلعه که نسبت بنام ایشان
سید هندا از نواحی سیالکوٹ است خانقاه انداخته اند و الان ان
خانقاه شریف آباد است و این مخلص بجمع از صوفیه بدان خانقاه
رسیده شبی در انجا بود از ان خانقاه و جمیع خانها که متعلق
بان خانها بود چون آشپزخانه و آبخانه بوی مشک بمشام همگی
یاران می آمد و هذا دلیل واضح علی عظمة صاحبه از شرف المکان
بالمکین نقلست خدمت حافظ قدس سرّه بحضرت شیخ محمد صادق
قدس سرّه که از مقتدایان سلسلهٔ عشقیه اند صحبت داشته اند و بعد از
مفارقت چون خدمت حافظ قدس سرّه سوار شده روان شدند ایشان
نزدیک آمده بزین پیوسته کرده و عرق از جبین خدمت حافظ
قدس سرّه ترشح نموده بعد از ساعتی این حال زایل شده است فرموده اند
کمندی از برای امتحان ما در میان ما حضرت شیخ محمد صادق قدس سرّه

انداخته ما را کشیدند این حال بدان جهت بود مدفن شریف ایشان
در یک از قریهای بخارا است کوهش که او را کوهش کنیت نامند یزار
و یتبرک به مولانا خوش محمد عزیزان قدس سره ایشان نیز از خلفای
حضرت عزیزان شیخ خدای داد قدس سره اند بی نظیر روزگار بوده
اند و تفرید و تجرید تمام داشته اند و اگر هیزم نمی یافته اند می
فرموده اند که خانهای خانقاه را چون آنجا نه و آش خانه را بسوزید
می سوخته اند و ایشان را شوبی تعلق نبوده و بحضرت عزیزان قدس سره
تعشق تمام داشته اند چنانچه پیش ازین ایراد یافت در مناقب جد
بزرگوار این مخلص و این مخلص چون بمرقد شریف ایشان که در نواحی غیشتی
رسید از مرقد مقدس ایشان بوی مشک بمشام این کمین رسید
روزی حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره در پشت خود یک جوال
پیاز را از کرمینه با غیشتی که مسافت بعیده است برداشته بطریق
نیاز آن پیاز را از برای مولانا خوش محمد برده اند و خدمت مولانا
خوش محمد عزیزان فرموده اند که ای شیخ خوش محمد چیزی هم ندارد که
پیاز را آنجا اندازد و گفتن ای شیخ در گل درا و در آن زمان صوفیان

ایشان از برای اندودن خانه گل میکرده اند و چون حضرت عزیزان
قدس سره در گل در آمده اند خدمت مولانا خوش محمد از آن گل بر ایشان
پاشیده اند بعد از آن در گریه شده فرموده اند که مقصر آزمودن
و امتحان شما بود و الا ازین لنگ خوش محمد چه برخیزد و چه یاری
آنکه شما را تربیت کند بیت شها چون کوه راسخ بوده تو همه
اهل زمین خود سوده تو و مولانا عبد الله خان قورغانی که از
درویشان این سلسله بود و وی در زمان ذکر اره جان بحق
تسلیم نموده بود میگفت که چون حضرت مولانا خوش محمد عزیزان
قدس سره در سمرقند بخانقاه شریف حضرت قطب الکبرا عزیزان
شیخ خدایداد قدس سره تشریف آورده اند علمای سمرقند از برای
ملازمت ایشان آمدند و ایشان خطاب بعلما کرده گفتند که ای
ملایان شما یان پیش من از جهود و گبر بدترید و چندان شتم نمودند که
همه علما در گریه شدند و علما فهم کردند که چه میگوید و از ایشان چه میجوید
نظم عقل میگوید که این ننگ است نام عشق میسوزد که این جام است خام
عقل میگوید که این آسودگی است عشق می شوید که این آلودگی است

عقل گوید جبه و دستار گو عشق گوید خانهٔ خمار گو لمؤلفه عشق آمد
علم تو مجهول شد عشق آمد عقل تو معقول شد جهل عشقش به بود
از علم تو حسرت آرد عقل تو هم علم تو چنانچه حضرت خواجهٔ
احرار قدس سره میفرمایند که جهل قاسم علم علی عران را بار است و این
مولانا قاسم از مقبولان حق بوده و علم رسمی را نمی دانسته و مولانا
علی عران دانشمندان زمان بوده است قنبر شیخ قدس سره
و ایشان نیز از جمله خلفای حضرت قطب الکبراء عزیزان شیخ
خدایداد اند قدس سرهما و از قدمای اصحاب ایشان صاحب وجد
عظیم بوده اند روزی حضرت عزیزان قدس سره در زمان خلوت
بجهت طهارت بآب خانه رفته اند حضرت قنبر شیخ را شوری
شده و دیگری از اکابر اصحاب آنحضرت را نیز شوری شده و این
هر دو عزیز در غلبات آن شور برخواسته سماع کرده اند و جمعی
از صوفیه بحضرت شیخ تبعیت کرده در سماع ذکر گویان بیک سوی خانقاه
روان شده و دیگران بآن عزیزان اقتدا نموده بسوی دیگر از خانقاه
ذکر گویان سماع کنان روان گشته اند و چون حضرت عزیزان بخانقاه

تشریف آورده اند فرموده اند که چرا باتفاق هم دگر گویان در
سماع نشده اند بیت های گویان بسر کوی تو مجنون رفتم خرم
منست که چون آمدم چون رفتم و مولانا عبدالله که ذکر وی عن
قریب مذکور شد میگفت که حضرت عزیزان در رویش شیخ
قدس سره در خانقاه عالم پناه حضرت عزیزان شیخ خدایداد قدس سره
که در سمرقند است اعتکاف نشسته بودند و حضرت قنبر شیخ در آن
اعتکاف آمده با ایشان اتفاق نموده اند روزی علمای سمرقند بملازمت
ایشان در آن اعتکاف آمده اند و در صحبت ایشان با یکدیگر مباحثه و
مناظره کردند و این مناظره بحضرت شیخ گران آمد بیت سخن بسیار
دانی اندکی گوی تا یکی را صد نکوهند را یکی گوی و حضرت شیخ
فرمودند که ای علما ما هم سخن میدانیم فرمودند که پیش ازین سالها
شبی در راهی میگذشتم موثقی از رفایق علم موثقی چیزی میگفت
بمجرد شنیدن آن همگی آن علم مرا منکشف شد بعد ازان با واز
بلند رفایق آن علم را باین علما که باین علم مطلع بودند بیان کردند
بعده فرمودند تفاسیر و احادیث را از حضرت قطب الکبیر شیخ خدایداد

عزیزان قدس سره شنیده ام همگی در یاد است ولیکن در ملازمت
این عزیز تمام گوش شده و هوش را بآن داده بدان جهت نشسته ام که
چون درین اعتکاف حاضر شدم هر وقت که چشم پوشیدم حضرت
عزیزان شیخ خدایداد قدس سره را بجای این عزیز دیدم و چون چشم
گشادم این عزیز را دیدم بیت من کیم لیلی و لیلی کیست من ؛ بر زبانم
نام لیلی تا بچند ؛ در ضمیرم مهر لیلی تا بکی ؛ هر چه جز لیلی برون کردم
زدل ؛ لیس فی قلبی سوی لیلای شیء ؛ دیگران از خم می مستند و من ؛
مست لیلی ام نه خم دیدم نه می ؛ و علما همگی برخواسته تقصیر و معذرت
گفته اند و حضرت عزیزان قدس سره را بحضرت شیخ قدس سره التفات
و عنایات بسیار بوده و حضرت شیخ همیشه در خدمت و صحبت
آنحضرت بوده و منظور نظر کیمیا اثر آنحضرت بوده اند بیت از اثر
صحبت است آنچه درین عالم است ؛ ورنه کجا یافتی بید بهای نبات ؛
و چون حضرت عزیزان قدس سره بهر که در مقام غضب و قهر می شده اند
بحضرت شیخ قدس سره خطاب کرده جلالیت میکرده اند و حضرت
شیخ پست پست می گفته اند که عاقلان دانا اند که این قهر و جلالیت بکه

خواهد بود ع قهرش همه لطف گشت لطفش همه قهر و حضرت عزیزان ما
قدس سره میفرمودند که شبی حضرت والد ما قدس سره واقعه دیدند که
حضرت عزیزان قدس سره بر پشت بامی در قریهٔ خدین که از قریهای
سعد سمرقند است برآمده اذان میگفته اند و چون از واقعه باز آمده اند
همان ساعت دران دل شب سوار شده متوجه قریهٔ خدین شده اند و
وقت صبح بوده که بآن قریه رسیده اند معلوم ایشان گشته که همان
شب حضرت عزیزان قدس سره دران قریه خلوت نشسته بوده اند و
چون بآن خلوت درآمده بنظر اقدس حضرت عزیزان قدس سره
مشرف گشته اند حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند که صوفی آنست که
باشارت آید و هم حضرت عزیزان ما قدس سره میفرمودند که روزی
حضرت والد ما قنبر شیخ به پیش حضرت سلطان العلماء برهان الفضلاء
حافظ تاشکندی قدس سره که جد مادری و استاد و مخدوم این
مخلص اند رسیدند یکی از پادشاهان خوارزم خواست که بحضرت
ایشان تعیین حضرت والد ما قدس سره بکند حضرت ایشان فرمودند که
ای سلطان شما متن حضرت شیخ را می دانید و ما شرح ایشان را می دانیم

بعدازان در شرح اوصاف حمیده خصال حضرت شیخ متوجه شده
فرمودند که روزی در بخارا در زمان تحصیل ما کفش شریف حضرت
استاد العلما مولانا عصام الدین را در مجلس عالی کرفته نشسته
بودیم و حضرت شیخ هم دران مجلس کفش مبارک حضرت عزیزان شیخ
خدایداد قدس سره را کرفته بودند و حضرت عزیزان قدس سره دران
مجلس در معارف الهی سخنان عالی میفرمودند و در اثنای آن حضرت
عزیزان قدس سره را در سخن بستکی شد و آنحضرت ساکت کشتند
و حضرت شیخ بحضرت عزیزان قدس سره عرض آن مقال و حال نمودند
و حضرت عزیزان قدس سره التفات بکلام ایشان کرده باز بر سر سخن
آمدند ما دران مجلس عظام عظمت و بزرکی ایشان را دیده و دانسته ایم
اکابر طریقت فرمایند که طفل هفت روزه ره هفتاد ساله رود
زان روی که آینه بود قلب بد
و هم حضرت عزیزان قدس سره
میفرمودند که ایشان از کبار امرای ابوسعید خلدن بودند و
ابتدای توبه و توفیق و ارادت و انابت حضرت والد ما آن
بوده که روزی از سمرقند بعلیا باد از برای بازار کردن می آمده

چون قریب بکنار دریای کوهک رسیده اند سر اسب خود را تافته
بجانب مغرب متوجه شده بهمراهان گفته اند که بازار ما جای
دیگر افتاد و ترک مال و منال و اعتبار کرده بکرمینه رفته بملازمت و صحبت
حضرت عزیزان قدس سره رسیده مرید ایشان گشته بیمن همت
و عنایت آنحضرت رسیده آنجا که رسیده و حضرت شیخ در جوار
حضرت عزیزان قدس سره بر صفه مدفون اند و این صفه را بعد از
انتقال حضرت عزیزان قدس سره حضرت خواجه ملای عزیزان قدس سره
بنا کرده اند و آب آن صفه را در زمان عمارت حضرت عزیزان
قاسم شیخ قدس سره در مشکی کرده به پشت مبارک خود بر داشته
می آورده و قریب بآن صفه خانقاهی حضرت عزیزان مولانا ولی
قدس سره بنا کرده اند و جد این مخلص حضرت عزیزان درویش شیخ
قدس سره سر حوضی بنا کرده و درختان ناج بر اطراف آن حوض در نواحی
مزار فایض الانوار آنحضرت گشته اند و آثار عمارت این سه عزیز از خلفای
آنحضرت الان بر سر مزار آنحضرت هست یزار و یتبرک به بخشایش
شیخ قدس سره ایشان نیز از جمله خلفای حضرت قطب الکبرا شیخ

خدایداد قدس سره اند زمستان در ملازمت و صحبت حضرت عزیزان
قدس سره می بوده اند چون تابستان می شده مکتب میداشته اند
و خمیر زاک در روغن پخته بخردان از برای خواندن می داده اند
و ایشان را لت نمی کرده اند و حضرت عزیزان ما قدس سره می
فرمودند که بخشایش شیخ واقعه دیده اند که بکوهی می برامده اند
دو سه گزی مانده از ان کوه که نتوانسته اند که برایند و این
واقعه را بحضرت عزیزان قدس سره عرض کرده اند حضرت عزیزان
فرموده اند که از دنیوی چیزی داری عرض کرده اند مرکبی دارم فرموده
اند که آن مرکب را بفروش و بصوفیان بده و از ان کوه برآی چنان
کرده بیت بالا شه خری وجود بودم یکچند گرگ آمد و خر درید و از
غم رستم و هم حضرت عزیزان ما میفرمودند که بخشایش شیخ
در غایت بی تکلفی بودند و رسوم دنیوی را نمیدانستند بدان سبب حضرت
عزیزان ما قدس سره فرموده بودند که شما شیخ منقبتان باشید و بامر
ایشان منقبت رفته اند و سالها ارشاد مردم آنجا کرده اند بعد از ان
بزیارت مزار با برکات حضرت عزیزان قدس سره بهمراهی سیصد صوفی

صافی که مثل ایشان رسوم اهل عالم نمی دانسته اند که التصوف
ترک الرسم آمده زیارت آنحضرت کرده اند بعد ازان بسمرقند تشریف
برده اند و مردم سمرقند از غایت تعجب فریاد برآورده اند
چون شیخ کلاه بارانی بر بالای دستار خود دوخته بوده اند
و زمان تابستان بوده و یاران ایشان پوستهای شیر و روباه
و گرگ و امثال آن پوشیده بوده و شاخهای گاو را شکاف کرده
در پهلوی خود آویخته نمکدان ساخته بوده اند و بخانه پادشاه
سمرقند که عبد اللطیف خان بوده متوجه شده اند که آنجا فرود آیند
و خان بمسجد می آمده که ملاقات کرده در همان سر راه بذکر اره مشغول
شده و خان عصا زده بر سر ذاکران ایشان ایستاده بعده مهمانی
و نیازمندی کرده است و بعد ازان بمنزل والد حضرت عزیزان
ما قدس سره تشریف آورده اند و ایشان پرسیده اند که این کلاه
باران در سر شما چراست شیخ فرموده اند که این تبرک حضرت
عزیزان است قدس سره و باز انتقال بمنقستان کرده همان جا از عالم
انتقال کرده ذکر مولانا محمود کوشابی خدمت مولانا محمود کوشابی

کوشاب قریه است از قرمیای کرمینه بیک فرسخ کرمینه جانب
قطبی ایشان از یاران خوب حضرت عزیزان قدس سرهم بوده اند
مرخص ومعتمد علیه بوده اند در زمان خواجه عارف وقت وجامع بین
العلمی الظاهر والباطن بوده اند سفولست که حضرت عزیزان قدس سرهم
در قریه قراکول معتکف بوده اند وخدمت مولانا محمود را در سن اخود
ضعیف شده بحالت احتضار رسیده اند در همان حالت فریاد بر
آورده گفته اند که یا حضرت عزیزان امروز وقت دستگیری شده
شده چه محل انتظاری است در همان وقت حضرت عزیزان اعتکاف را
برهم زده راهی شده بر سر بالین ایشان رسیده تلقین ایمان
کرده در همان موضع ایشان را جنازه گذارده دفن کرده اند مزار
دیبرک حضرت عزیزان قاضی قدس سره نام ایشان محمود است واز
مریدان حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره اند وایشان را حضرت
چهار تسبیح داده بوده اند وبعد ازان حضرت عزیزان شیخ خدایداد
قدس سره رخصت کل داده اند واز خلفای ایشان است ولیکن بایشان
مرید نشده اند وعالم بوده اند بعلوم ظاهر وباطن وفوت ومدفن

ایشان در بخارا در حوالی ایشانست و خدمت مولانا شهرتی که
از جمله فضلا و ظرفا و شاگرد وجدی و استادی و استاد العلما
حافظ التاشکندی قدس سره بود میگفت که چون حضرت مولانا عصام الدین
بجهت رنجیدن حضرت قاضی عزیزان قدس سره از انجا بسمرقند
آمده در محله خواجه کفشیر که منزل حضرت مخزن اسرار خواجه احرار است
قدس سره نزول کردند هم دران شب بیمار شدند و حضرت حافظ قدس سره
نیز بیمار شدند و ایشانرا بمدرسه شاه بیک خان آوردیم و حضرت
مولانا عصام الدین در روز ششم از بیماری از عالم انتقال نمودند
و از بیماری حضرت حافظ قدس سره چهارده روز گذشته بود که ایشان
فرمودند که حضرت مولانا عصام الدین از عالم رفته اند و ما و سایر
یاران که در خدمت ایشان بودیم انکار کردیم ایشان فرمودند که
الآن واقعه دیدم که حضرت عزیزان قاضی قدس سره بر سر ما حاضر
شده فرمودند که چون ما را پرتافته بمولانا عصام الدین رفته مولانا
عصام الدین را کشته بر سر تو آمده ام عهد کردی که الآن برخواسته
پیش ما آیی و همان ساعت ایشانرا صحت تام شده و بالفور بر سر تربت

حضرت مولانا عصام الدین رسیده از انجا ببخارا رسیده بملازمت
حضرت عزیزان قاضی قدس سره مشرف گشته حضرت عزیزان قاضی قدس سره
فرموده اند که خدمت حافظ مفت خلاص شدند و حضرت زبدة
المحققین قدوة المدققین استاد العلماء استادی و مخدومی و سندی
مولانا محمد الصادق نور مرقده میفرمودند که چون حضرت مولانا
عصام الدین قدس سره بمزار فایض الانوار حضرت خواجه احرار قدس سره
تشریف آورده اند همگی اکابر و علما و فضلا از برای ملازمت ایشان
رفته اند و حضرت سلطان العلما مولانا احمد قدس سره بدیدن ایشان
نرفتند و ایشانرا بدان سبب از حضرت مولانا احمد باری پیدا شده
فرموده اند که جمیع شرکای ما در درس خدمت مولانا مسعود از ما مستفید
می شدند چون است که خدمت مولانا احمد بدیدن ما نه آمده اند
و حضرت مولانا احمد شریک ایشان بوده اند و حضرت مولانا احمد از من
احوال خدمت مولانا عصام الدین را پرسیدند و من این سخن مذکور را
برایشان عرض کردم ایشان در غضب شده اشارت بحضرت قاضی عزیزان
قدس سره نموده فرمودند که سگی بی ادبی کرد و خواهد فوت کرد باز بما دخل

میکند و این مخلص میخواهد که بعضی از اوصاف حمیده خصال حضرت
مولانا محمد صادق قدس سره را بیان کند چون میخواهد که این مجموعه
در بیان اوصاف اکابر دین بی خلل از ایشان نباشد ایشان
در جمیع علوم یگانهٔ زمان بودند و در غایت تمکین و وقار بودند
و در غایت نیستی و شکستگی و انکساری بودند و با این طایفهٔ علیه
ایشان را ارتباط تمام بود و بحضرت عزیزان ما قدس سره اخلاص و صحبت
تمام داشتند و بصحبت ایشان بسیار میرسیدند و حضرت عزیزان را
بر ایشان التفات بسیار بود روزی حضرت استادی قدس سره
میفرمودند که در مکه شریفه زادها الله شرفا چون بملازمت
حضرت شیخ محمد مکی قدس سره که از جملهٔ اولیای کرام و علمای عظام
و مجذوب بوده اند میرسیدیم با ایشان در سخن نمی شدند آثار
عصوبت پیدا می شد اما بمجرد آنکه بمجلس شریف حضرت عزیزان
قدس سره میرسیدیم عصوبت در ما پیدا می شود با آنکه ایشان در سخن
آیند روزی حضرت مولوی و استادی قدس سره بمنزل شریف حضرت
عزیزان ما قدس سره شریف برند و بحضرت عزیزان قدس سره

ملاقات نمودند و آنحضرت بخانهٔ خود تشریف بردند میخواستیم
عزیزان قدس سرّه ذکر آنرا عنایت کنند و این مخلص عرض کرد که اشان
در اوقات معهوده بعد از ادای صلوة ذکر آنرا میفرمایند و این وقت
وقت معهود نیست و آن زمان میان ظهر و عصر بود و درین حین
حضرت عزیزان از خانهٔ مبارک خود برآمده بجانب حضرت استادی
و مخدومی توجه نموده تشریف آوردند بمجرد نشستن متوجه ذکر آن
شدند و صحبت عظیم درگرفت و فردا بعد از مفارقت و توديع
حضرت مخدومی بخاطر عزل فرسوده درگریه شدند چند قدم نهاده
بحضرت مخدومی قدس سرّه رسیدند و این هر دو عزیز گرامی بر سر پا
ایستاده درگریه بودند و صحبت شگرف شد و حضرت مخدومی
قدس سرّه منظور نظر اولیا بودند میفرمودند بمولانا علی مجذوب که
از جملهٔ اولیای گرامی بودند در بکّهٔ شریفه همخانه بودیم شبی الحرم
فرمودند که چون غایت شب بگذرد حاضر شوید که شما را داخل حرم
سازیم چون داخل حرم شریف شدیم دیدیم که مولانا علی مجذوب
در درون خانه بنماز مشغولند تعجب کردیم که ایشان در حجره بودند و ما
ایشانرا

نبرنا کرده آمده بودیم خدمت مولانا علی بفقیر خطاب کرده فرمودند که
مردم هستند که درین خانه بی کلید داخل میشوند و هم میفرمودند
که در حرم شریف روزی شیخ الحرم قصد آن کرد که در خانه را
بگشاید و یکی از بیگمان هندوستان را داخل سازد دیوانهٔ
قریب بزمزم ایستاده بود ویرا غیرت در حرکت شد خطاب
بخانه شریف کرده فریاد میکرد که والله لا تفتح هر چند شیخ الحرم
خواست که در بگشاید در گشاده نشد بالآخر گفت که دیوانه کان
نمیگذارد که بیت غیرتم با تو چنانست اگر دست دهد نگذارم که
درای بخیال دیگران :: و حضرت مخدومی قدس سره در جوار حضرت
خواجه عبدی درون سمرقند مدفون اند جان دولت حاجی
و حضور بولدی صوفی ابتدای توفیق و انابت و ارادت
این دو عزیز بحضرت قطب الکبراء عزیزان شیخ خدایداد قدس سره
آن بوده که روزی باتفاق یکدیگر بملازمت آنحضرت رسیده
توفیق ایشانان شده مرید ایشان گشته اند و حضرت عزیزان
فرموده اند که جوانان شمایان کسی خواهید شد ولیکن خدایداد پیر شده است

شمایان ناتمام خوهید ماند وحضرت عزیزان بعد ارکمال از
عالم انتقال نموده اند ولیکن هر دو را رخصت چهار تسبیح داده
بوده اند و خدمت جان دولت حاجی بعد از انتقال آنحضرت بحضرت
متجاق حافظ که ذکر ایشان گذشت مرید شده از ایشان تکمیل یافته
اند و خدمت حضور بولدی صوفی بحضرت جد این مخلص حضرت
عزیزان درویش شیخ قدس سره مرید شده از ایشان تکمیل یافته اند
خدمت جان دولت حاجی ریاضات شاقه می کشیده و بخدمت
مخدومی شیخ حسین خوارزمی قدس سره ارتباط و تعشق تام داشته و
در سفر مکه شریفه در رکاب حضرت شیخ حسین قدس سره پیاده چرخ زنان
تا حرم شریف رفته و بعد از انتقال حضرت شیخ از شام که مرقد
شریف حضرت شیخ آنجاست بماوراء النهر آمده سالها در مقام ارشاد
بوده اند و در موضع فانوق که از نواحی علیا بادست مدفونند نور
الله مرقده با بای ترلش دوز قدس سره ایشان در مبادی حال
مرید حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره شده سالها در خدمت
و صحبت ایشان بوده اند و بعد از ایشان بحضرت شیخ اکبر شیخ

خدایداد قدس سره مرید گشته در خدمت ایشان بوده اند چنانچه
در مناقب ایشان مذکور شد و از جمله خلفای گرامی کبار حضرت
عزیزان اند و از پیشوایان این سلسله شریفه اند نقلست که شبی
در خانقاه حضرت جد بزرگوار درویش شیخ قدس سره تشریف
آورده اند زمان عسرت گوشت بوده و حضرت جد بزرگوار قدس سره
در تردد آن بوده اند که از برای مهمانی حضرت بابا قدس سره گوشت
پیدا کنند و دران زمان مولانا محب علی که از جمله صوفیان جد
بزرگوار قدس سره رندان این طائفه علیه بوده باصطبل رفته کارد
در گلوی اسپ حضرت بابا که بغایت فربه بوده رانده بسم الله
گویان ذبح کرده بخانقاه آمده چون حضرت بابا قدس سره بآن حال
مطلع شده اند حال حضرت بابا دیگرگون گشته و خوش وقت شده
همه آن شب در سماع بوده اند و بحضرت جد بزرگوار قدس سره گفته اند که
بملا محب علی جلالیت نکنید که وقت ما را خوش ساخت ع ای وقت تو
خوش که وقت ما خوش کردی ۔ و این ملا محب علی از درویشان
بذوق حضرت جد بزرگوار بوده اند و طغایی حضرت عزیزان ما قدس سره

اند و تولک شیخ که بطریقه اتا میرسید و سالها در بندگی و ملازمت
حضرت عزیزان قاسم شیخ بود و بعد از ایشان سالها امام و مرید
و مخلص حضرت عزیزان ما بود و در غایت شوق بود و از ایشان مجاز
بود میفرموده اند که در وقت انتقال از عالم مولانا محب علی این
بیت خوانده جان می داد که بیت نیست در لوح دلم جز الف قامت
یار چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم بعد از ان حضرت عزیزان
ما را طلبیده گفت که تلقین گوئید و چون حضرت عزیزان قدس سره
تلقین گفتند جان بداد و این مخلص بر سر بالین پیشتر از اهل این
سلسله رسیدم دیدم که ذکر گویان جان دادند رزقنا الله و ایاکم
و از جمله حاجی کیه بیک قدس سره که از جمله مریدان و یاران قدیم حضرت
عزیزان ما قدس سره بود و از ایشان مجاز بود و ریاضات شاقه می
کشید و در هر سه روز ختم قرآن می کرد و هر روز چهار صد رکعت
نماز دویست قضای نمازها که در زمان طالب علمی گذارده بود و دویست
دیگر نفل میگذارد چون زمان ارتحال رسید تا زمان که بآن حجره
خلق وی رسیده ذکر اره کشیده جان بداد فی الحدیث تموتون

کما تعیشون و برادر این فقیر فاضل شیخ که وی نیز مرید حضرت عزیزان
قدس سرّه بود و منظور نظر ایشان بود در زمان ارتحال مذوق و شوق
تمام ذکر کویان اشتغال نمود برادر و پدر و اصل و نسل و نسب من عشق است
الهی امیدواران را در زمان ارتحال نومید نکردانی و بعنایت ازلی
و لطف لم یزلی دوران را از گرداب هجران بساحل وصال سکران
بفضل خویش برسانی بیت کرنه فضلت دستگیر باشدی تو ای
برما زانکه رسوایی بدی ذکر لطف تو ام بنده نوازی میکنند با خود کرم
تو کارسازی میکنند شک نیست که آب جمله دریاها یک جا نه معصیت
نمازی میکنند پس رب العالمین نعمت که چون حضرت باقدس سرّه
ببلخ تشریف برده اند پادشاه بلخ که گیتن قرا سلطان نام
داشته بایشان نذور فرستاده آنرا اقبال نا کرده سالها بطریق
توکل در بلخ ارشاد خلایق نموده همانجا از عالم رحلت نموده اند و در
درون بلخ مدفون اند زیارتگاه و متبرک و حضرت عزیزان ما در ابتداء
مریدیشان بوده اند چنانچه خواهد انشاء الله مذکور شد مولانا قیام
قدس سرّه ایشان نیز از کبار خلفای حضرت عزیزان شیخ العرفا شیخ خداید

قدس سره واز قدمای اصحاب ایشانند و در زمان حیوات حضرت
عزیزان قدس سره وفات یافته اند قدس الله اسرارهما و مولانا
عابد عجدوانی قدس سره عالم بعلوم رسمی بوده واز جمله خلفای
حضرت شیخ خدایداد است قدس سره کوکی شیخ قدس سره
ایشان نیز از خلفای حضرت قطب العارفین شیخ خدایداد اند
قدس سره واز فرزندان مصطفی عارف اند که در مناقب جد بزرگوار
این مخلص مذکور شده اند مرتاض بوده اند و گویند که در هر روز
یکبار افطار میکرده و ساکن علیاباد بوده اند در بیرون علیاباد
غاری بوده که پشت آنجا شگاف بوده اند لیکانه رو بوده و
بکسی اختلاط نمی کرده اند نقلست که حضرت عزیزان شیخ خدایداد
روزی لباس خود را کشیده بخدمت کوکی پوشانده رخصت کل
داده اند و خدمت شیخ لباس آنحضرت را پوشیده بجانب علیاباد
می آمده اند که حضرت جد بزرگوارما قدس سره از علیاباد بملاقات
حضرت عزیزان قدس سره در راه ملاقی شده اند خدمت شیخ
بخدمت جد بزرگوار از غایت محبت و میلی که داشته اند لباس

حضرت عزیزان قدس سره را برآورده در پیشان پوشانیده
گفته اند این لباس و این خدمت شما را لایق است در تخت شه
نباشد خرشاه و شاهزاده و بایشان همراه بملازمت و صحبت
حضرت عزیزان قدس سره رفته اند چون نظر مبارک حضرت
عزیزان قدس سره برایشان افتاده فرموده اند که ما جائیم صوفیان
ما از ما جائیم تر و خوش وقت شده اند و خدمت کوکی شیخ
اباعن جد از مخلصان و محبان آبا و اجداد کرام حضرت جد
بزرگوار ند و ایشان را خدمت کوکی شیخ و فلی شیخ پسر عم کوکی
شیخ اند بر کتف خود برداشته کلان ساخته اند و فتی در علیا باد
و باشده است خدمت کوکی شیخ جمیع فقرا را سیر نموده دفن
سیکرده و پیش جد بزرگوار آمده فرموده اند که ما خود را فدای شما کرده ایم
شما باید که از علیا باد کوچ کرده براسد و حضرت اقبال شده چون از انجا
برآمده اند خدمت کوکی شیخ وفات کرده اند و با بر طرف شده
بعد ازان حضرت جد بزرگوار قدس سره بعلیا باد تشریف آورده اند
احمد صوفی قدس سره ایشان نیز از خلفای حضرت غوث الاولیاء

عزیزان شیخ خدایداد قدس سره واز قدمای اصحاب ایشانند و
مرکب انحضرت وسایر صوفیه ایشان نگاه می داشته اند وحضرت
عزیزان قدس سره ایشان را ایشک جی صوفی می گفته اند وایشان
همانند که حضرت عزیزان از درون آنجا نه فریاد کرده اند که
ایشک جی صوفی کا رخصت چنانچه در مناقب حضرت عزیزان
مذکور شد با با خادم قدس سره نام ایشان محمد حسین ست واین
مخلص ایشانرا دیده بود پیری بود با شکوه آثار توجه وعدم التفات
بغیر از جبین ایشان ظاهر ویدا بوده وایشانرا نیز از جمله خلفای
حضرت قطب الاتقیا لکین عزیزان شیخ خدایداد قدس سره اند وخادم
ایشانند ودر خانقاه عالم پناه انحضرت سالها چهار تسبیح می
گفتند چون با با خادم بجوار رحمت حق پیوستند ایشانرا در مزار
فایض الانوار انحضرت دفن نمودند بعد ازان حضرت قطب الاقطاب
عزیزان قاسم شیخ قدس سره خدمت امیر صنع الله که بامیر پنجره
مشهور ند رخصت کردند که ایشان دران منزل شریف
ذکر گویند چنانچه پیش ازین در بیان مناقب انحضرت مذکور شد

ابوالحسن شیخ قدس سرہ ایشان نیز از خلفای حضرت زبدۃ العرفا
عزیزان شیخ خدایداد قدس سرہ اند و از فرزندان حضرت
شیخ جمال الدین قدس سرہ اند نقلست کہ شیخ ابوالحسن روزی در خلوت
خود گفتہ اند کہ برخیزید و از اینجا برایم کہ وبای عظیم در رسید و
یاران و صوفیان اقبال آن ناکردہ در خلوت بودہ اند آثار آن
وبا بالفور ظاہر شدہ مقدار چہار صد صوفی بہمراہی شیخ ابوالحسن
دران خلوت اشتغال نمودہ اند و ایشان در صفہ ستر کہ حضرت
عزیزان شیخ خدایداد قدس سرہ در جوار ایشان مدفونند و ایشان
ہمانند کہ در مناقب حضرت عزیزان قدس سرہ مذکور شدہ است
عارف صوفی قدس سرہ از جملہ قدما، اصحاب حضرت عزیزان شیخ
خدایداد قدس سرہ اند خدمت امیر صنع اللہ المشہور بامیر سیفہ
میفرمودند کہ بعد از شہادت خاقان شہید شاہ ملک خان
او ز بکیہ بتمام از ماوراء النہر بیرون شدہ بدشت قبچاق رفتہ اند
و میرزا بابر کہ از اولاد پادشاہ صاحب قران امیر تیمور کور
کان ست پادشاہ ماوراء النہر شدہ ست بعد از چند گاہ حضرت

عزیزان قدس سره خطاب بعارف صوفی کرده بزبان ترکی
فرموده اند که عارف سنکا اوزکین کیراک مو عارف صوفی
تواضع نموده وبحضرت فرموده اند که اضطراب کمن که اوزبک
پادشاه خواهد شد بعد ازان عبید الله خان از دشت قبچاق
لشکر کشید متوجه ماوراء النهر شده است چون خبر عبید الله خان
بسمع ابرمیرزا رسید یکی از مرای خود را بملازمت حضرت عزیزان
قدس سره فرستاده که ایشان فاتحه خوانند حضرت عزیزان قدس سره
فاتحه خوانده فرموده اند که هر که سلمان تر باشد وی پادشاه باشد
چون این سخن بسمع میرزا ابرسید میرزا ابرگفته که سلمان عبید الله خان
از ما پیشتر است ظن شد که رای حضرت عزیزان قدس سره آنست که وی
پادشاه باشد بعد ازان عبید الله خان غالب آمده پادشاه ما
وراء النهر شده است حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره هو الجامع بین
علمی الظاهر والباطن قدوه العارفین اسوة الکاملین سلطان العلماء
برهان الفقرا قطب الکبرا غوث العرفا السعی المولی الولی قدس الله سره
یگانه زمان ومقبول خاص وعام وخواص جهان بوده اند در تفرید وتجرید

بی نظیر و اتقای متقیان اند انتساب این سلسله شریفه با ایشان است
و این بود باعث تاخیر ذکر مناقب ایشان از سایر خلفای حضرت
عزیزان قدس سرهم و از جمله کبار خلفا و قدمای حضرت سلطان العارفین
شیخ خدایداد قدس سره اند خدمت مولانا صوفی برکنی که از اصحاب
حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سره بود و در غایت حیرت بود
چنانچه در آواخر عمر نشست و خواست را چندان نمی دانست میفرمود
که حضرت عزیزان مولانا قدس سره میفرمودند که ما در زمان جوانی
وقتیکه شمسیه میخواندیم بحضرت قطب العرفا حضرت عزیزان
شیخ قدس سره مرید شدیم بعد ازان بتحصیل علوم اشتغال نموده
فارغ شدیم بعد ازان بملازمت خدمت شیخ محمد صادق عشقی
قدس سره که در علوم ظاهر و باطن بی نظیر روزگار بوده چنانچه حضرت
عزیزان شیخ خدایداد قدس سره ویرا کاه عارف و کاه عاشق گفته اند
سبکرده اند رسیدیم در درس شیخ محمد صادق قدس سره آن بود که هر
روز در درس ایشان سخن نیک میکرد و بآن التفات می نمودند و چند
روز در ملازمت ایشان بودیم صلا التفات بما ننمودند روزی

در درس ایشان سخنان کفتیم بعد ازان ازبرای ما مجلس عالی ساخته
با التفات بسیار نمودند و دران مجلس از ایشان سخنان بسیار عالی
این طایفهٔ علیه شنیدیم و بزرگی ایشان معلوم ما شد و لیکن
روشن ایشان با ندرافتاد از انجا متوجه ولایت بدخشان شدیم
و در بدخشان مدتی در صحبت عزیزای ارشاخ کبرویه بودیم و
از ایشان امداد و اعانت در طریقت بسیار یافتیم روزی آن عزیز
فرمودند که بما ارادت بکن من بعرض ایشان رسانیدم که عزیزی که
من با ایشان ارادت کرده ام در عالم حیوة اند فرمودند که شما بر
همان طریقهٔ خود باشید بعد از چند گاه آن عزیز فرمودند که ما
دیدیم که تک بندی در میان شما بسته ایم و فقیر را در طریق خود در خصت تغییر
نمودند و از انجا رجوع نموده بملازمت حضرت عزیزان رسیدیم چون
خادم عرض کرد که ملا ولی هست بخدمت آمده فرمودند که ملا ولی با ما بود
انکه سالها از زمان ارادت ما گذشته بود بعد ازان خواستیم که
تجدید ارادت بکنم فرمودند که در ما خطائی نرفته است مگر خبری از
شما واقع شده که تجدید ارادت میکنید بعد ازان فرمودند که ارادت

دو نوع است یکی ارادت جزی و یکی ارادت کلی ارادت اولی
جزی بود و این ارادت کلی است بعد ازان مرید شدم فرمودند
که ارادت کل را رخصت کل لازم است و هم دران مجلس مرا رخصت
کل دادند لمجه ای عزیز من ارادت جزئی بیزاری از عصیان است
و ارادت کلی بیزاری از ماسوی است میفرموده اند که در اوایل اگر
دست درویش بعنف بما میرسید گران می آمد بعد از چند روز
اگر پای بر سر میزدند آن پای درویش را بوس میکردیم بیت
گر نعلین ره روان رهت ٭ شرف تکمهٔ کلاه همه ٭ ای الهی من آله
نقلست که روزی حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره از کوهی
می گذشته اند و دران کوه غاری بوده چون چشم ایشان
بدان غار افتاده صیحه کشیده اند بعد ازان فرموده اند ما چندگاه
درین غار می بودیم ریاضت می کشیدیم و از خلایق گوشه گرفته
بودیم و ما را درین غار احوال عجیبه و غریبه روی میداد و از انجمله که
بدرویشی دخلی ندارد روزی از درون این غار تلقین گویان
بر آمدیم رمهٔ گوسفندی بود و از استماع تلقین مادی نیز در تلقین شد

وهمچنین این کوه وصحرا در ذکر شدند ع کوچه بام هوا جمله پرند
از خدا عارف جامی قدس سره فرمایند که نام تو که خاموشی نمی
شاید ازو بر سینه در فتوح بگشاید ازو فریاد همی کنم بآواز بلند
تا همچو زبان گوش بیاساید ازو حضرت استادی و استاد
العلما مولانا صادق قدس سره میفرمودند که در سمرقند در مسجدی
در ملازمت وصحبت حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره بودیم وطریقه
ایشان این بود که بعد از خواندن قرآن از اهل علم می پرسیدند که
این جمله از قرآن بحسب ترکیب چیست بعد از ان خود در سخن می شدند
وهم دران مجلس بعد از خواندن قرآن پرسیدند که این جمله بحسب ترکیب
چیست شخصی گفت فلان کلمه ازین جمله مبتدا است ودیگری گفت که
مبتدا بی خبر باشد وازین سخن وی حال حضرت عزیزان مولانا ولی
قدس سره دگرگون گشته فرمودند که مبتدا بی خبر نمی باشد مبتدی بی
خبر است حی گفته بذکر اره مشغول شدند وبعد از ان دران حلقه ذکر
چشمان آنحضرت سرخ شده وبر هر که چشم ایشان می افتاد از جای
میرفت وآن مسجد از اهل علم وصوفیه وغیر ایشان پر بودند همگی

مستغرق شده سر از پا نمی دانستند و مجلسی عظیم در گرفت
بیت پیری که ز چشم مست او مست شوی آن به که بزیر پای او پست
شوی و حضرت عزیزان قدس سره در غایت تقوی و پرهیزکاری
بوده اند روزی عبدالله خان که دران زمان ویرا عبدالله سلطان
میگفته اند بملازمت ایشان آهویی را حلالست گویان آورده
و آنحضرت فرموده اند که سخن در آهو نیست سخن در آنست که جانوری
که این آهو را گرفته دوشینه یا گوشت کدام قصاب را خورده باشد
و اسپی که میر شکار بر بالای آن سوار شده این جانور را انداخته و
این آهو را گرفته با کدام جو فقیری خورده باشد چون عهد کرده ایم که
امثال این چیزها را بگیریم معذوریم و آن آهو را رد کردند و حضرت
مرحومی عبدالله خان این واقعه را در اواخر عمر بسیار یاد میکرده اند
خواجه طاهر نام پیری بود از ملازمان و مخلصان حضرت عزیزان
مولانا ولی قدس سره میگفت که این فقیر را حضرت مولانا ولی از برای
پاییدن گنجشک در زراعت خود گذاشته بودند پگاه روزی
چون ازان خدمت فارغ شده بخدمت ایشان رسیدم صوفیه

ذکیه فرمودند که هر روز عبدالله خان که مذکور شد بملازمت حضرت
ایشان آمد و آنحضرت فرمودند که عبدالله سلطان تو پادشاه
عالی خواهی شد باید که مربی خود را بشناسی و آن مرد که در گوشهٔ
خانقاه نشسته است قاسم شیخ نام دارد و برا طوف بکن و عبدالله
سلطان بامر آنحضرت طوف ایشان کرد گویند چون حضرت عزیزان
مولانا ولی قدس سره بذکر مشغول میشده اند بسیار بوده که ذکر را
فروز آورده میفرموده اند که قاسم شیخ ما الله میگویم و شما عبدالله
میگوئید و این واقعه بعد ازین در مناقب حضرت عزیزان
قاسم شیخ بتفصیل خواهد مذکور شد انشاء الله تعالی و هم خدمت مولانا
صوفی قدس سره می گفت که حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره چون
در ولایت کرمینه در سر حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره تشریف
آوردند از اطراف و اکناف آن ولایت بملازمت آنحضرت مردم
می آمدند و هر که ملازمت ایشان کرده می نشست میفرمودند که بروید
و در خاطر شریف حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره فتاده که این فقیر را
گذارید که هر که خواهد در مجلس ایشان نشیند و هر که خواهد برود و آنحضرت

برین خاطر المؤمن ینظر بنور الله اشراف یافته فرمودند که قاسم
شیخ ولی فقیر است اینها را شما را مناسب است وقتی که شما در مقام ارشاد
باشید پادشاهان و خواص و عوام بملازمت شما خواهند آمد و شما
همه را خواهید جمع کرد و چنان شد که ایشان فرموده اند روزی
بحضرت مخلص خان که ذکر ایشان خواهد آمد فرموده اند که مخلص
خان شما چند بالین را در پشت بردارید و شما و زوجه شما پیاده از
ملازمت ما که دران وقت در قریه میانکال بوده اند بفلان قریه
بخاری روید که آنجا مریدان پدران شما ساکن اند و دران قریه
خلوت نشینند و از انجا بهمان وضع که مذکور شد رجوع کرده پیش ما
حاضر شوید بعده حضرت مخلص خان بمقتضای امر آنحضرت بهمان
وضع بآن قریه رفته خلوت نشسته بهمان طور رجوع کرده بملازمت
ایشان می آمده اند که ابو المحمد شیخ نام شیخ زاده جانوران گرفته
و اسبان تازی سوار با جمعی کثیر از همراهان پیدا شده است چون
حضرت مخلص خان آن شیخ زاده را دیده اند بزوجه خود گفته اند که
درین جری فرود آمده پنهان شویم که او ما را نه بیند و نشناسد بعد ازان

بملازمت آنحضرت روان شده اند چون بملازمت و صحبت آنحضرت
مشرف شده اند فرموده اند که همه را گردید اما از ابو المحمد شیخ شرم داشته
بجری پنهان گشتید بیت آنچه پنهانی کند مرد مرید او عیان
گردد به نزد پیر دید و حضرت استادی و مخدومی و سندی
و سیدی مولانا عصمة الله رحمة الله میفرمودند که روزی به پیش خدمت
سلطان المفسرین برهان المحدثین استادی و مخدومی مولانا مصطفی
الرومی قدس سره رسیدیم ایشان فرمودند که امشب در پیش عبد اللطیف
خان پادشاه سمرقند بودیم خان بما گفت که حضرت مولانا ولی
عزیزان و حضرت درویش شیخ عزیزان قدس سرهما این هر دو عزیزان
مرید حضرت عزیزان شیخ خدایداد قدس سره اند چون است که مولانا ولی
عزیزان اوزبکان را مرید نمیگیرند و نیاز ایشان را رد میکنند و
درویش شیخ عزیزان اوزبک را مرید گرفته نیاز ایشان را اقبال
می کنند و من گفتم که جواب این سخن را خود ها می دانند و ما نمی دانیم
و بعد از آن خان پرسید که در شهر هیچ یک ازین دو عزیز باشند
شخصی جواب داد که حضرت مولانا ولی عزیزان تشریف دارند خان

بشخصی امر کرد که این مذکور را بر ایشان عرض بکن و من گفتم که از
ایشان پرسیدن بی ادبی ست قاسم شیخ نام مریدی دارند
از ایشان پرسم که ایشان جواب میگویند چون آن شخص نزد حضرت
قاسم شیخ علیه الرحمه آمده سخن خانرا بایشان عرض کرده قاسم شیخ چند
جواب گفته اند بعد ازان فرموده اند که این جوابها را خان تو فهم
نمیکند جوابی گویم که خان تو فهم کند فرموده اند که خان تو شخصی را
اتالیق ساخته دیگری را محرم خاص خود گردانیده اتالیق خواص و عوام را
می پرسد و محرم خبر خواص را نمی پرسد همچنین حضرت عزیزان شیخ
خدایداد قدس سره عزیزان درویش شیخ را اتالیق خود ساخته که
اوزبک وغیره را مرید می گیرند و عزیزان مولانا ولی قدس سره را
محرم ساخته اند که خواص را مرید میگیرند و بس و خدمت مولانا محمد
حسین نوقانی که از درویشان و مریدان قدیم حضرت جد بزرگوار
قدس سره بود میگفت که حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره فرمودند که
جواب دیگر ما آن بود که مثلاً از سمرقند تا علیاباد دو راه است یکی پر
گل و یکی بی گل درویش شیخ عزیزان قدس سره از راه پر گل می روند هر که

در کل افتاده خواه اسپ و خواه مرکب از کل می برارند چنانکم هرچه افتد
می نوازم وحضرت عزیزان مولانا ولی قدس سرّه از راه بکل
می روند و خدمت مولانا عبدالمومن که از درویشان قدیم
حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سرّه بود و بعد ازان سالها
در خدمت حضرت عزیزان قاسم شیخ علیه الرحمه بود حکایت که
تقوای حضرت مولانا ولی قدس سرّه بغایتی بود که حضرت سید کبیر
امیر خلیل سید آقا قدس سرّه که از جمله پرهیزکاران زمان بودند و
در تقوی سعی بلیغ می نمودند روزی از برای حضرت عزیزان مولانا
ولی قدس سرّه فرمودند که یاران بغیرا بپزند چون بغرا را حاضر ساختند
حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سرّه ازان بغرا تناول نفرمودند
وحضرت سید از ایشان سبب آن پرسیدند ایشان فرمودند که
در ولایت هنوز خراج باغ را قطع نکرده اند و درین بغرا غوره انداخته
اند حضرت سید فرمودند که شما از ما پرهیزکارتر بوده اید بعد ازان
فرمودند که ما خراج باغ این قریه را بجهت غوره قطع کنانیده ایم بعد از
ان حضرت مولانا ولی قدس سرّه ازان بغرا تناول فرمودند و این

مخلص استماع دارد که چون حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سره
در ولایت کوفین دختر بای متمولی را زوجهٔ خود ساخته اند بنفس
خود از کوهها بوز غنج و پسته و امثال آن چیده فروخته نفقه
می ساخته اند و آن بای ازین معنی بغایت متألم بوده که
ما را چندین اموال است که داماد وغیره را کفایت میکند و مقصد
ایشانرا نفهمیده بالآخر آنحضرت در غضب شده فرموده اند که اموال
این بای نابود گردد عنقریب یاغی آمده جمیع اموال آن بای را برده
و آن بای از جملهٔ فقرا و محبان گشته میگفته که مقصد ایشان
این بوده و از ایشان راضی بوده و آنحضرت بوی التفات بسیار
می نموده اند و هم مولانا عبدالمؤمن می گفتند حضرت مولانا ولی
عزیزان را بحضرت امیر خلیل الله قدس سره ارتباط تمام بود چون حضرت
عزیزان شیخ خدایداد قدس سره فرموده اند که مولانا ولی بصحبت
حضرت سید رسید که ایشان شما را تربیت خواهند نمود بدان
سبب بصحبت حضرت سید بسیار می آمدند و منزل حضرت مولانا
ولی عزیزان قریب بمنزل حضرت سید بوده و حضرت مولانا ولی

عزیزان قدس سره میفرموده اند که حضرت سید گاه ما را چون
گوی بازی میکنند و چون مهمان به پیش حضرت سید می آمده
میفرموده اند که اگر میل ما حضر داری پیش ما باش و اگر ریاضت و مشقت
و گرسنگی می کشی پیش مولانا ولی رو و حضرت مولانا ولی عزیزان
قدس سره صوفیه را ریاضات شاقه میفرموده اند سی کس از یاران
اره کش همراه بوده اکثر شب تا روز اره می کشانده اند و اگر روز
اوزبکی بملازمت ایشان میرسید بذکر اره متوجه می شده اند
چندان صوفیه اره میکشیده اند که آن اوزبک بالآخر از مجلس بیرون
می رفته بعد از آن ذکر را فروز می آورده اند و هر کسکه از صوفیه
ذکر اره را بجد تمام میکشیده خود مقابل آن شده اره میکشیده
و در تقلیل طعام اهتمام تمام می نموده اند اگر شخصی مهمانی میکرده دستی
بران ما حضر می آورده اند و بزودی دست از آن می کشیده اند
و به تبعیت آنحضرت جمیع صوفیه ایشان دست میکشیده اند اکابر
طریقت فرمایند علیکم بتقلیل الطعام و تقلیل المنام و تقوی الله
فی السر و العلانیه بسیار بوده که زرد آلو در میدان ایشان

پخته می افتاد، وصوفیه از انجا مرور سیکرده بخدمت مشغول بوده اند
یک زرد آلو رای امرایشان کرفته در دهان نمی کرده اند و دران
زمان حضرت عزیزان قاسم شیخ در خدمت بوده اند واکر حدمت
ایشان بنفس خود چون کشیدن آرد و هیزم وغیره ایشان بجامی
آورده اند روزی حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره بدست مبارک
خود سیب چند بحضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره می داده اند و حضرت
عزیزان قاسم شیخ دامن خود را داشته اند از دامن ایشان بدان
سبب پاره پاره بوده افتاده و چون لحاف خود را داشته اند سر
طاقی ایشان شکاف بوده از آنجا ریخته و آن زمان حضرت مولانا
ولی قدس سره تحسین فقرایشان کرده اند و مولانا محمد که از درویشان
حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره بوده میکفت که در زمان حدمت
بحضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره علاج حضرت عزیزان مولانا ولی
قدس سره فرموده اند که هیچکس ترشک بخورد و دران خلوت شخصی بلازمت
عزیزان قاسم شیخ ترشک آورده ایشان ازان ترشک تناول نموده اند و
آن غلام پوستهای آن ترشک را در راه حضرت عزیزان مولانا ولی

انداخته و بایشان واقعه را بیان کرده و حضرت عزیزان
قاسم شیخ در غضب شده فرموده اند غلامک بمیرد آن غلام مرده و بعد
ازان حضرت عزیزان فرموده اند که شیخ غلام را کشتید و در سمرقند
حضرت قاسم شیخ عزیزان قدس سره از برای مطبخ و آب طهارت حضرت
عزیزان مولانا ولی قدس سره هیزم می کشیده روزی چوبی خشک شده
یکی از مزارات را بریده از برای مطبخ و آب طهارت می آورده
طالب علمی ایشانرا منع کرده بسیار بی ادبی کرده بالآخر ایشان
فرموده ما آن هیزم را از برای آب طهارت صوفیه می بردیم چون
شما منع می کنید طهارت شما نایستد همان زمان آن طالب علم
سلس البول شده تا آخر عمر آن ضعف ازان طالب علم زایل نشده است
اعاذنا الله عن ذلک و هم مولانا عبد المؤمن میگفت که روزی حضرت
عزیزان مولانا ولی در صحبت حضرت سید فرمودند که مولانا ولی
جمیع اطوار و اوضاع شما موافق ماست اما حج شما را نمی دانیم حضرت
مولانا ولی عزیزان قدس سره عرض نمودند که چون باین طریق
از اکابر این سلسله شریفه ماموریم این طریق را رعایت میکنیم حضرت

سید اگر متصدی این اغزه میشوند ما ترک میکنیم حضرت سید گفتند که
بهیات کی توانیم که متصدی ایشان نشویم و در مجلس دگر تیز از حضرت
سید این سخن صادر شد حضرت عزیزان این کرت فرمودند که این
چون عسل ست ع لذت می نشناسی بخدا تا نچشی " بعد ازان حضرت
سید ساکت شدند و حضرت سید در قریه سیدان که قریب
بکوفین بیانکال ست وفات یافته اند و در انجا مدفونند و حضرت
عزیزان مولانا ولی قدس سره صفه بر مرقد شریف ایشان بنا کرده اند
و خود دران صفه در جوار حضرت سید مدفونند قدس الله سرهما
واز کوه جوی آبی آورده چند درخت بر سر مزار ایشان کشته اند
و حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره در زمان کندن آن جوی بستین
در دست داشته و سنگ آن جوی را با آن بستین می کنده اند و سنگها
بر چاره شریف ایشان رسیده خونین می ساخته و دران حین
این بیت مولوی جامی قدس سره را تکرار کرده بستین می زده اند که
بیت از خار خار عشق تو بر سینه دارم خارها :: هر دم شکفته بر رخم
زان خارها گلزارها :: بعضی از مناقب حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس

الله اسراره مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و حضرت جدی
و مخدومی استادی و استاد العلماء حضرت حافظ التاشکندی
قدس سره میفرموده اند بزرگی پیر را از بزرگی مرید میدانند چون حضرت
عزیزان قاسم شیخ قدس سره که بزرگی ایشان دلیل واضح و لایح است
بر بزرگی حضرت مولانا ولی عزیزان و بزرگی شاگرد دال است
بر بزرگی استاد حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره سلطان العرفا
برهان الکبرا قطب الاولیا غوث الاصفیاء وحید زمانه فرید یگانه
مرجع العوام والخواص منبع الولایت والاساس ملجاء العلماء و ملاذ
الفقرا صاحب العلم اللدنی و مبین العلم الشرعی هو الذی بین معالم
الشریعه بلا اکتساب و اظهر قواعد الطریقه بلا ارتیاب و شد مشاهد
الحقیقه العسه بلا اعیاب اسوة المتقدمین قدوة المتاخرین خلاصة
العارفین سلالة السالکین العالم الرموز السبحانی الکاشف لکنوز الربانی
ملتجاء الاولیاء فی عصره متکی الفقرا فی دهره المستغنی عن التوصیف
المغنی عن التعریف و آنحضرت اول مرید حضرت خواجه مولانای عزیزان
قدس سره بوده اند پانزده سال خدمت ایشان را بجای آورده اند

و بعد از رحلت ایشان چند روزی بامر ایشان بجای ایشان
نشسته در مقام ارشاد خلایق بوده اند بعد ازان بخاطر ایشان
رسید که هنوز جوانیم خدمت پیران کنیم بعد ازان بجانب بخارا
رفته بصحبت خدمت شیخ عبد اللطیف که از مقتدایان و مشوایان
سلسلهٔ کبرویّه بوده رسیده اند و خدمت شیخ عبد اللطیف در آن
زمان معتکف بوده و حضرت عزیزان قدس سرّه بخادم ایشان
گفته اند که بحضرت شیخ گوی که فاهم نام فقیریست که میخواهد که
ایشانرا ملازمت کند چون خادم بحضرت شیخ نام ایشانرا برده شیخ
فرموده که فاهم شیخ انداز معتکف برآمده با ایشان ملاقات کرده
گفته اند که ما را در طریقت اشکالات بود و از خوارزم آمده بودیم که
بحضرت عزیزان شیخ خدایداد قدس سرّه رسیده عرض اشکالات
کنیم شاید که از شفا خانهٔ ایشان درد ما دوا یابد چون به بخارا رسیدیم
آنحضرت ارتحال نمودند خواستیم که اشکالات خود را بحضرت خلیفهٔ
ایشان حضرت خواجه ملای عزیزان کنیم معلوم شد که ایشان
دانشمند بوده اند و بخاطر افتاد که مبادا بخاطر اقدس ایشان خطور

کنند که مقصد ما امتحان ایشان باشد بدان سبب سوالات ما در ایشان
افتاد بعده فرموده اند که پیر شما حضرت عزیزان خواجه ملا فدس سره
پیشتر چه پیغمود ند حضرت عزیزان فرموده اند که پیشتر پیغمود ند که
مقبول یک دل مقبول همه دلهاست و مردود یک دل مردود همه دلهاست
و نیز پیغمود ند که صید بودن بهتر از صیادی هست و خدمت
شیخ عبد اللطیف در سماع شده مجلس عظیم در گرفته بعد ازان فرمود
اند که جمیع اشکالات ما مرتفع گشت پس ازان گفته که آنچه ما رسیده
از خصها در ین سلسله شریفه کبرویه بحضرت شما تعلق دارد و
از انجا بیرون آمده در نواحی ما ورا النهر سیر کرده بعلیا باد بمنزل شریف
حضرت جد بزرگوار این مخلص آمده سه ماه کما پیش انجا بوده اند و
حضرت جد بزرگوار قدس سره پیش از آمدن حضرت عزیزان قدس سره
واقعه دیده اند که شیر ماده بخانقاه ایشان چون ازان واقعه
باز آمده اند بیاران فرمود ند که آن شیر مردی خواهد بود که خلایق
را بروی رجوع خواهد شد و آثار ازوی باقی ماند و همان روز حضرت عزیزان
دران خانقاه تشریف آورده اند و حضرت ایشان فرموده اند که

همین کس ست که بما اشارت رسید بود بعد ازان ازان خانقاه
اشتغال نموده بصحبت حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سرہ رسید
مرید ایشان شده سالها در خدمت ایشان بوده اند و حضرت
عزیزان مولانا ولی چند کرت آنحضرت را رخصت کل داده اند
و حضرت عزیزان سفر نموده اند که مادر هر چهار سلسله مرخصیم
و حضرت مخدومی و استادی و سندی مولانا عصمة
الله رحمة الله سفر نموده اند که روزی حضرت خواجه کلان خواجه
ده سیدی قدس سرہ که از مقتدایان و پیشوایان سلسله شریفه نقشبندیه
خواجگان قدس الله اسرارهم بوده اند از بخارا آمده بمنزل ما تشریف
آورده فرمودند که درین آمدن از بخارا بخانقاه شریف حضرت
عزیزان قدس سرہ رسیدیم و آنحضرت فرمودند که وقت آن شده
دروده بیدا قامت نموده بتربیت خلایق مشغول باشید و ما
بایشان تعلل کرده گفتیم که نام خضر نشنیم و حضرت عزیزان قدس سرہ
فرمودند که ما از حضرت والد عظامی شما نیز مرخصیم آن رخصت بشما تعلق
دارد حضرت مخدومی رحمة الله فرمودند که بشما اتفاق میکنیم چون

حضرت خواجه قدس سره چنین گفتند من گفتم که در خاطر ما بود که درین آمدن
نگذاریم که بنجارا روید و عنایت کرده در ده بید اقامت نموده بتربیت
خلایق اشتغال نمائید چنانچه حضرت عزیزان فرموده اند و مقرر ساختیم
که فردا پگاه در مسجد کبود سمرقند مجلس دارند و ما فردا دران مجلس حاضر شویم
و این اول صحبت حضرت خواجه قدس سره بود و هم حضرت مخدومی میفرمودند
که ما را بحضرت عزیزان از قدیم در زمان سلوک ایشان مصاحبت
تمام بود و از ایشان خوارق عادات و حکایات نقل میکرده اند
ازان جمله آنست که میفرمودند که روزی در ملازمت ایشان
سوار بودیم و مردم از نواحی بدیدن ایشان می آمدند و نیازها می آوردند
از جمله نیاز آنچه تنکه بود در کیسه خود می انداختند و فوطه چند آمد آنرا
در میان بسته بعد ازان شمرده بصوفی از صوفیان دادند و مرا ازین
حال تعجب آمده در خاطر گذرانیدم که این کیسه چراست همه را بخادم
ندهند که جمع و ضبط نماید بالفور باین خاطر اشراف یافته و فرمودند که
مولانا عصمة الله آنچه شما میگوئید کردیم لیکن خادمان اسراف کردند
و ما مأموریم که بمصرف نیاز را رسانیم بنابرین این کیسه را کردیم و این

ضبط نمودیم وحضرت مخدومی میفرمودند که عهد کردیم که در ملازمت
ایشان حتی الامکان ضبط خاطر نمائیم که مشرف القلوب اند وهم حضرت
مخدومی میفرمودند که از حضرت عزیزان قدس سرهم پرسیدم که در این
مجمع صوفیه از اهل الله که باشد فرمودند که جوانی است که شاه طالب نام
وچون این سخن از زبان ایشان جاری شد از ان مجمع عظیم بی آنکه این
کلام ایشان بسمع وی برسد از دور جوانی برخواست بر سبیل
تعشق بر این نظاره کنان ایستاده ومن بر ایشان عرض
کردم که همین جوان باشد فرمودند که آری همین است بخاطر ما افتاد
باین جوان آشنائی بودیم چون از ملازمت ایشان فارغ شده
بیک از حجرها که ما را آنجا تعیین کرده بودند در آمدیم همان جوان از در
آن حجره به نشاشت تمام سلام کرده در آمد بعد ازان با ان جوان
صحبت والفت پیدا کردیم وحضرت مخدومی قدس سره شاه طالب را
بسیار تعریف وتوصیف می نمودند وهم حضرت مخدومی قدس سره میفرمودند
حضرت عزیزان قدس سره در ولایت نهار سمرقند خلوت نشستن
دران خلوت در صحبت ایشان بودیم بعد ازان در تواجد علیا باد سمرقند

اعتکاف نشستند و دران اعتکاف در ما جمعیت پیدا شد در خلوت
مذکوره تفرقه و حاصل شد و این حال را بحضرت عزیزان عرض کرده گفتیم که
هر دو مجلس شما ست سبب چیست که یکی موجب جمعیت و دیگری موجب
تفرقه شد حضرت عزیزان قدس سره فرمودند که این سبب مکانست و لایت
انها را در دردی مردم متفرقه و سلاسل مختلفه جمع شده اند این
تفرقه و عدم جمعیت خواطر بدان سبب ست بخلاف ولایت علیا باد
واشتیخن و سیالکوٹ تا بخارا همگی گویا یک تن ست و چون الله گویم
همگی یکبار الله گویند و این جمعیت بدان سبب ست الحمد لله حمداً
کثیراً و هم حضرت مخدومی فرمودند که دران اعتکاف حضرت عزیزان
فرمودند که ابو الخیر سلطان پادشاه دیار بوده میخواهد مرید ما شود
من انرا زجر کردم که وی بخواهد صوفی شد و من بعرض ایشان رسانیدم که
اگر توبه کند بمضمون التائب من الذنب کمن لا ذنب له گناهان
گذشته وی مغفور شده سگبار شود و بعد الیوم امید ست که بدین
سبب بعضی از مظلومان بفرسوده حضرت ایشان خلاصی یابند و اکثر
اقبال ارادت وی کردند و من دست آن سلطان را گرفته بدست ایشان

سپردم وهم حضرت مخدومی قدس سره را میفرمودند در زمان در صحبت
حضرت عزیزان قدس سرهم در خانقاه آنحضرت که در کرمینه ست بودیم
زبدة الافاضل مولانا نوروز علیا بادی که از شاگردان حضرت مخدومی
بود با همراه بود شبی در حجره که با متعین بود و ما در آنجا بودیم مولانا
نوروز با کف که از حضرت عزیزان قدس سره تعدیل ارکان در نماز بوقوع
می آید و من بمولانا نوروز گفتم که جواب شما ایشان خود خواهند گفت
بعد ازان فرمودند که چون مولانا نوروز بعد از انکه غایت شب
گذشته از پیش ما برآمده بخانقاه عالم پناه درآمده در کناره دران
خانقاه بگذاردن نماز تهجد مشغول شده و حضرت عزیزان قدس سره در ان
خانقاه تکیه کرده بوده اند و در روشنی آشنا را خادمی میکرده و یکبار سر خود
برداشته فرموده اند که تو تعدیل ارکان میدانی چندگرت همچنین فرمودند
و مولانا نوروز جواب نداده بدان سبب که دران خانقاه مقدار دو سه
هزار صوفی می بود و اکثر بنماز تهجد مشغول بوده اند بخاطر می آمد که شاید که
بدیگری میگفته باشند بعد ازان آن صوفی که آشنا را خادمی میکرده خطاب
بوی کرده و مرتعین نموده فرمادکرد که ترا میگویند و وی فرمادکنان و غلتان

در پیش ایشان افتاده خواسته که مرید ایشان شود ازان صوفی پرسیده
اند که مرا خواب نبرده باشد وی جواب داده که خواب نبرده و طهارت
شما باقی است بعد ازان ویرا مرید گرفتند و فرموده اند که بعد ازین
همچنین اعتراضات مکن و خدمت مولانا نوروز نور مرقده نیز بکرات
این واقعه را می گفت و وی می گفت که چون پیش حضرت مخدومی در
آمدم فرمودند که الحمد لله که عنایت نموده اند و ترا از مهلکه خلاصی داده
اند وای بر تو اگر اظهار ناکرده درین شبهه می ماندی و این مولانا نوروز
مقبول حضرت عزیزان قدس سره بود و این مخلص در زمانی که حضرت عزیزان
قدس سره بعلیاباد تشریف می آوردند دید که دست در پشت مولانا
نوروز کشیده چند کرت فرمودند مولانا نوروز ما و مولانا نوروز بسیار
مرتاض و از جمله صلحای درویشان ایشان بود و بعد از ارتحال آنحضرت
بحضرت عزیزان ما قدس سره مرید شده بود و بعد از وفات وی این
مخلص در واقعه دید که در پیشگاه مجلسی که اکابر دران مجلس بوده اند مولانا
نوروز مقدم بر همه نشسته بفقیر خطاب کرده میگوید که کسیکه بحضرت
عزیزان قدس سره و بحضرت عزیزان پیریم شیخ مرید شده بتقصیر امثال حاجی نداف

نخواهد ماند و این حاجی نداف درویش گیر بود و بعد از فوت
مولانا نوروز میگفت که مولانا نوروز بتقصیر من پیش آمد و این فقیر
استماع دارد که حضرت عزیزان قدس سره در زمانی که در ملازمت حضرت
مولانا ولی عزیزان قدس سره بوده اند گاه چنان می شده که
از غایت استغراق پیش از امام تکبیر تحریمه می بسته اند و حضرت عزیزان
مولانا ولی قدس سره میفرمودند که هی شیخ مستغرقید پیش از امام
تحریمه بستید و خدمت مولانا عبدالمؤمن که از جمله درویشان قدیم
آنحضرت و مقبولان ایشان و آثار توجه در وی ظاهر بود میفرمود که
حضرت عزیزان قدس سره در وقت مراجعت از سمرقند بجانب کرمینه
چون بصحرائی رسیدند دران صحرا رمه گوسفندی بود یازده گوسفند
ازان رمه جدا شده بجانب حضرت عزیزان قدس سره در تاخت باوجود
آنکه با آنحضرت جمعی کثیر بودند ابا نکرد و بیشتر چنان بود که بایشان ده هزار
کس همراه می بود چون نزدیک بایشان رسید بآنحضرت نظاره
کنان بایستاد بعد ازان گشته بدان رمه ملحق شد و این فقیر
بمیرزا هارون که از جمله مخلصان قدیم حضرت عزیزان قدس سره بود رسید

میرزا هارون در گریه بود من سبب گریه را از وی پرسیدم گفت که
ما مقدار این گوسفندان نشناختیم حضرت ایشان را گفته گریانم
و چون حضرت عزیزان قدس سره در یک از منازل نزول نمودند و این
فقیر ایشانرا خادمی میکردم فرمودند که میرزا هارون بتوجه میگفت
و من کلام وی را بایشان عرض کردم آن جوق زاغان را ندید
واقعه آن بود که جوق زاغی دران روز بر زبر سر مبارک آنحضرت
تنوره کشیده نزدیک آمده بود که بیفتد بعد ازان پرواز کرده برفتند
فرمودند که آن زاغان خواستند که در زیر قدم اسب ما افتاده
طوف کنند ما زاری کردیم بدرگاه حضرت حق سبحانه که چند روز
میخواهیم که درین عالم باشیم و زود انتقال نکنیم بدان سبب پرواز
کرده برفتند فرمودند که چون از قطب امثال این کارها ظاهر شود زود
خواهد از عالم رحلت نمود و هم فرمودند که مثل این از حضرت خواجه
احرار قدس سره ظاهر شده بعد ازان بزودی انتقال نموده اند فرمودند که
روزی حضرت خواجه احرار قدس سره از جانب قرشیک که از نواحی
سمرقند است می آمده اند آهوئی از صحرا آمده سر بر سم ایشان نهاده

بزبان حال گفته که درین کوه بچه دارم که آنرا شیر میدهم درویشی که
از برای من در راه من کازه ساخته که مرا گیرد و من چند روزست که
بدان سبب بچه خود را شیر نمی توانم داد بعد ازان حضرت خواجه
قدس سره داد و قلم طلبیده در کاغذی نوشته اند که ای درویش
اگرچه صید حلال است اما رحم ازدین است و آن کاغذ را بشاخ آن
آهو بسته اند و آن آهو پیش آن درویش رفته آن خط را داشته
چون آن درویش مضمون آن خط مطلع شده از خط آنحضرت نه برآمده
کاذه را ویران ساخته رفته است چون آن اظهار از آنحضرت واقع
شد بزودی از عالم ارتحال نموده اند دهم مولانا عبدالمومن میفرموده
اند که در روزی خدمت قاضی خان عبدالله خان که نام وی نورالدین
بود بلازمت حضرت عزیزان آمده پیغام عبدالله خان را بآنحضرت
رسانید که عبدالله خان میگوید که حضرت عزیزان قدس سره تا آنکه
عفو نامه بنام من ننویسید بلازمت آنحضرت نمی توانیم رسید هر چند
حضرت عزیزان قدس سره ابرام نمودند که از عبدالله خان چه صادر
شده باشد قاضی خان میگفت که من اصلا مطلع نیستم بعد ازان فرمودند

عفو بدست حق سبحانه است و قلمی گرفته این بیت را نوشته
ارسال نمودند که بیت غافل منشین که مرکب مردان مرد را در سنگ
لاخ بادیه پیها بریده اند نومید هم مباش که رندان باده نوش ناگه
بیک خروش بجای رسیده اند چون این کتابت شریفه بحضرت عبدالله
خان رسیده بالفور به بندگی آنحضرت آمده واقعه آن بوده که عبدالله
خان یک پیاله نهانی باده آشامیده بوده آنحضرت بنور ولایت اظهار
ن نموده اند و هم مولانا عبدالمؤمن میگفت که شبی آنحضرت را در خانقاه
عالم پناه خادمی میکردم شخصی از دور مرا اشارت کرد و حضرت
عزیزان قدس سره را اشرافی شده فرمودند که بروید که شما را عبدالله
خان می طلبد چون پیش آن شخص آمدم گفت شما را عبدالله خان می
طلبد عبدالله خان آن شب در یک از حجرهای حضرت عزیزان قدس سره که
در جوار خانقاه است بوده و چون پیش عبدالله خان آمدم گفت که
درین آمدن از بخارا دو قاضی همراه ما بودند یکی قاضی خان مذکور
و دیگری قاضی میر تاتکندی که وی از جمله معتبران عبدالله خان بود
با یکدیگر در نزاع شدند بدان سبب که من پرسیدم که حضرت عزیزان

قدس سره بکه رخصت داده اند قاضی خان گفت نه بیک کس رخصت
داده اند وان عزیزان پیر یم شیخ اند قدس سره و قاضی میر گفت که
بصد کس رخصت داده اند و هر دو در سخن شدند و من گفتم که چون
علاز نست آنحضرت میرویم از مولانا عبدالمومن خواهیم پرسید بعد ازان
خدمت مولانا عبدالمومن فرمودند که من در جواب عبدالله خان
گفتم که هر دو قاضی راست گفته اند قاضی میر چون در سلسله کبرویه اند و
دران طریق اگر پیر طاقیه بر بدخود سبد هد آنرا رخصت میگویند و
حضرت عزیزان زیاده از صد کس را رخصت چهار شیخ داده اند قاضی
میر همه را رخصت میدانند و قاضی خان درین سلسله است و مرید
حضرت عزیزان است مراد وی رخصت کل است و آن رخصت کل
بحضرت پیر یم شیخ واقع شده است و چون ارشد خان بخانقاه در
آمدم حضرت عزیزان قدس سره فرمودند که بعبدالله خان چه جواب گفتید
و آنچه مذکور شده همه را عرض نمودم فرمودند که همان نوراست که شما
گفته اید و هم مولانا عبدالمومن میگفتند که بعد ازانکه خسرو سلطان که
پسر عم عبدالله خان بود کشته شد عبدالله خان چهار ماه در بخارا

بیمار افتاده و درین مدت ویرا حضرت عزیزان قدس سره
نپرسیده اند بیشتر بیماری عبدالله خان بدان سبب بوده که چون
حضرت عزیزان قدس سره برای طوف مزار فایض الانوار حضرت
سلطان الطریقه خواجه احمد الیسوی قدس سره بترکستان تشریف
نموده اند بابا سلطان که پادشاه ترکستان بوده یک هفته
دران ولایت مرکبان صوفیانرا بنفس خود نگاه بانی کرده بعد
ازان حضرت عزیزان قدس سره گاه میفرمودند که بابا سلطان
هم قابل تربیت است و این سخن آنحضرت بسمع عبدالله خان رسیده
و این بابا سلطان قاتل خسرو سلطان است بدان سبب ضعف
وی قوی گشته و بعد از صحبت عبدالله خان اراده ملازمت
آنحضرت کرده از بخارا بیرون آمده و الغ شیخ که برادر عروس و
خادم و مقبول آنحضرت بود بآنحضرت توجه نموده بابرام بسیار بجانب
کرمینه آنحضرت استوار برست چون از کرمینه گذشته اند دو سوار
از جانب چول ملک پیدا شده اند سر یکی برهنه ریسمانی در گردن
و دیگری سر این ریسمانرا گرفته چون این دو کس نزدیک رسیده اند

صحبت

سر بر بنه عبدالله خان بوده و دیگری جان کیلدی بی بر آنحضرت
عرض کرده که نذر کرده ام که از خام رباط تا خانقاه ایشان باین حال
بروم و آنحضرت فرموده اند که مقصود از خانقاه ماییم مقصود
تو نی کعبه بتخانه بهانه بعد ازان عرض کرده خسرو سلطان بر در
من کشته شده است و از دست من معارضه بپادشاهان سمرقند
و پادشاهان تاشکند ممکن نیست مرا رخصت بدهید که درویش شده
بجانب کعبه شریفه بروم ازان سخنان وی آنحضرت در غیرت آمده
فرجی و دستار خود را بعبدالله خان پوشانیده و باسب خود بدست
مبارک خود سوار ساخته فرموده اند که بعد ازین بینم که کدامین ترا
ازاین اسب و زین فروز می آرد بعد ازان خان در زیر قدم ایشان
افتاده که مرید ایشان شود حضرت عزیزان فرمودند که ما دعاگوی
توییم و ما میخواهیم که دیگران نیز دعاگوی باشند و دعاگویان دیگر
از ارادت تو بما بدحال میکردند بدان سبب ویرا مرید نگرفته اند
و همان سال عبدالله خان بیمن نفس آنحضرت پادشاهان سمرقند را
زیر کرده سمرقند را گرفته بعد الیوم هیچکس بروی مقابل و معارض نشد

وهم مولانا عبدالمومن می گفتند که بعد ازان عبدالله خان عرضه
داشت بالحضرت نوشت که ما چون تا قابل بودیم که ما را مرید بگیرند
وابوالخیر سلطان چون قابل بود که ویرا مرید گرفتند حضرت عزیزان
فرمودند که ابوالخیر نیست ابوالشر است اگر ویرا مرید نکریم عالمی را
ویران کند و ترا احتیاج بارادت نیست و خاترا تسکین دادند
وهم مولانا عبدالمومن میگفت که در زمان انتقال آنحضرت و با
عظیم بود که در خانقاه آنحضرت چند هزار صوفی وفات یافت
در خاطر ما افتاد که در ملازمت آنحضرت انتقال خواهیم نمود چون
این خاطر پیدا شد آنحضرت توجه بفقیر کرده فرمودند که شما را از برای
خدمتی خواهیم گذاشت و آن خدمت آنست که چون مولانا عبدالله
المؤمن پسر اعلم العلما مولانا درویش محمد آخون تاشکندی که در
ملازمت انتقال نمود کلیدهای مخزونات خود را بما داده است که
ما آن مخزونات ویرا که در تاشکند است بفرزندان رسانیم
شما آن کلیدها را گرفته آن مخزونات را بآن فرزندان رسانید و
ازان و با مولانا عبدالمومن خلاصی یافته همان سال بتاشکند رفته

ان مخزونات را بآن نارسیده رسانید و این مخلص استماع دارد
که حضرت عزیزان قدس سره پیش از آنکه وبا شود میفرموده اند که
بگوش من آواز می آید که وبا وبا و نیز میفرموده اند که بر عبدالله خان
و لشکریان وی وبا متوجه شده بود ما این وبا را بر خود اقبال کردیم
چون در وجود عبدالله خان خیر بسیار است و ایضاً مسموع است که
خدمت شیخ سلیمان که از مشایخ سلسله کبرویه و بحضرت ایشان
اخلاص تمام داشت بملازمت آنحضرت رفته واقعه را عرض کرده
حضرت ایشان فرموده اند که تعبیر واقعه شما وقوع وباست شما
اگر در خواب می بینید بگوش ما هر روز منادی می کنند وبا وبا و
هم مولانا عبدالمومن می گفت که بکرات حضرت مولانا ولی عزیزان
می گفتند که قاسم شیخ ما الله میگوییم شما عبدالله می گوئید وی خواهد
پادشاه کلان شد و شما ولی آن وقت خواهید بود و حضرت عزیزان
میفرموده اند که چون اوزبکیه تاشکند ولایت میانکال را تاخته
خراب ساختند ما را غیرتی شد توجه نمودیم از عبدالله بهتر نیافتیم
بدان سبب این توجهات از ما واقع شد و خدمت میر ماه شیخ که

از درویشان قدیم و از ایشان مجاز بودند میگفتند که در
زمان زمستان بمحنت بیکران حضرت عزیزان قدس سره
بطوف مزار حضرت سلطان الطریقه قدس سره ترکستان رفتند
بخاطر افتاد که سبب التزام این همه محنت و مشقت چه باشد آنحضرت
فرمودند که سبب آنست که خواستیم که رای حضرت سلطان الطریقه
قدس سره معلوم ما شود که پادشاهست کدامین سلاطین قرار می
یابد درین ملازمت رای حضرت سلطان الطریقه قدس سره بران
قرار گرفت که عبدالله خان پادشاه باشد این سفر پرخطر بدان سبب
بود و هم مولانا عبدالمؤمن می گفتند که حضرت عزیزان قدس سره
بحضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره عرض کرده اند که واقعه می بینم که
حضرت شیخ عبدالحق قدس سره پوستین عسلی خود را بر من پوشانیدند
و حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره فرمودند که هی شیخ خواب مکن
خواب مبین بعد ازان بخانه خود رفته در خواب شده سه مرتبه واقعه
دیده اند بالآخر زوجه خود را بیدار ساخته فرموده اند که بشیخ
سخنی گفتیم شیخ در غیرت شده ما را نمی ماند که خواب بکنیم بعد ازان

بخانقاه رفته اند دیده اند که حضرت عزیزان قدس سره پشت
بستون خانقاه نهاده بجانب قبله توجه تمام دارند و
بحضرت عزیزان معذرت کفته رخصت کل داده اند باز حضرت عزیزان
مرید شده اند باز حضرت مولانا ولی قدس سره رخصت داده اند باز
ایشان تجدید ارادت کرده اند ماسته کرت چنان شده است
و آن سته واقعه یکی آن بوده که حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره
دیده اند که دریای عظیمی پل باریک بر آن کشیده اند و جمع
عظیم جمع شده میخواهند که ازین دریا بگذرند و کسیکه ازین پل
سر کرده گذر اندمی یابند همکی این جمع اول بحضرت عزیزان
مولانا ولی قدس سره توجه نمودند ایشان ازان باز ایستادند بالاخر
حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره همه را سر کرده ازان دریا گذر انیدند
واقعه دویم آنکه حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره دیده اند که
حضرت عزیزان قاسم شیخ گوشت بسیار پاره ها کرده بجمعی تقسیم می کنند
واقعه سیوم آنکه دیده اند که شخصی آمده بحضرت عزیزان مولانا ولی
قدس سره می کفته که در پیروان پادشاهی با لشکر عظیم همراه آمده شمارا میطلبند

و چون آنحضرت در برآمدن توقف نموده اند آن شخص گفته که اگر نمی برآئید
آن پادشاه خود بنزد شما می آید بعد از آن بالضروره بیرون آمده اند
دیده اند که لشکر بیکرانه و پادشاه حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره
و هم مولانا عبدالمؤمن میگفت که چون حضرت عزیزان مولانا ولی
قدس سره از عالم انتقال نموده اند حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره مولانا
باقی را که پسر حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره اند فرمودند که شما چهار
تسبیح گوئید چون سه روز گذشت آنحضرت چهار تسبیح گفته فرمودند که
امشب حضرت مولانا ولی قدس سره را در واقعه دیدم که فرمودند که ما شما را
بجای خود نصب کردیم نه مولانا باقی را بعد از آن همگی اصحاب حضرت مولانا
ولی و مولانا باقی در همان مجلس بحضرت ایشان مرید شدند و این مخلص
استماع دارد که حضرت عزیزان قدس سره در منزل مولانا یوسف نبیره که
از علمای سمرقند بوده تشریف داشته اند و همگی علمای سمرقند در ملازمت
ایشان بوده اند و آنحضرت سخنان عالی میکرده اند که سخن ایشان
بقضا و قدر افتاده از آن سخن میکرده اند بخاطر مولانا نور که از مریدان
حضرت مولانا ولی عزیزان بوده و بحضرت عزیزان ارادت نکرده

بوده رسیده که ایشان نخوانده اند مبادا که خطائی بر زبان ایشان
رود آنحضرت بالفور مشرف آن خاطر شده فرموده اند که ای مولانا نور
خدائی که مرا آفریده امیدوارم که زبان مرا نگاه دارد و مولانا نور
بعد از دیدن این کرامت در آن مجلس در قدم ایشان افتاده مرید ایشان
شده و این مولانا عبد المؤمن صاحب حال و منظور نظر حضرت عزیزان
قدس سره بود شبی این مخلص بخانقاه عالم پناه آنحضرت رفته بود معلوم شد که
خدمت مولانا عبد المؤمن در سلطان رباط که از صحبت مولانا محروم
گشتیم چون نماز بامداد شد خدمت مولانا عبد المؤمن در خانقاه آنحضرت
حاضر شدند فرمودند که امشب در واقعه حضرت عزیزان قدس سره را دیدیم که فرمودند
که خانقاه را روبید که بخانقاه مهمان آمده ست بدان سبب ما
نموده شب گیر کرده حاضر شدیم و ازین واقعه کمال رابطه مولانا بآنحضرت
عزیزان قدس سره واضح گشت و خواجه بابای کمالی که از جمله بندگان قدیم
آنحضرت بود نقلها ازان حضرت میکرد و بعد از سالها آنچه ذهنی نقل
کرد همگی واقع شد از انجمله آن بود که سیکفت حضرت عزیزان قدس سره
روزی در لب جوئی تکیه کرده بودند و نظر ایشان در آب آن جوی بود فرمودند که

بعضی از کارهای پیش من مثل این آب صافی معلوم میشود بعد ازان گفتند که
هی حسن بتن خواهی شد یعنی رسوا خواهی گشت و این حسن آتالیق
ابوالخیر سلطان بود بعد ازان این حسن آتالیق باعث فتنهای عظام
شد که پادشاهان سمرقند و خود و جمعی کثیر بقتل رسیدند و از انجمله آن
بود که میگفت که چون عبداللہ خان شاهم فورچی که از جمله ارکان دولت
وی بود فرمود که ابوالخیر سلطان را بکشید و شاهم فورچی نفرموده وی
سلطان مذکور را بقتل رسانید و بعد ازان بملازمت حضرت عزران
آمده انحضرت فرمودند که ای شاهم فورچی تو از برای عبداللہ خان ابوالخیر
سلطان را کشته و روی ترا همین عبداللہ خان سیاه کرده برای
زار خواهد کشت و این واقعه را خواجه بابای کمالی بسیار میگفت و این
واقعه بعد از بست سال کم و بیش بوقوع آمد و از انجمله آن بود که خواجه
بابا میگفت که در ملازمت انحضرت مذکور شد که پسر طفل ابوالخیر سلطان
را سر بریده اند حضرت عزران فرموده اند ای عبداللہ خان اگر دانی که
پسر ترا بچه خواری خواهند کشتن هرگز سر این طفل بیگناه را نمی بریدی
و این واقعه بعد از بست سال کم و بیش بوقوع پیوست و هم خواجه بابای

کمالی سیکفت شبی در خانقاه آنحضرت خدمت عزیزان ها و خدمت طاهر
شیخ گفته اند که از برای ما درین شب قمیز میتوانی پیدا کردن و من دران
نیمه شب در در حوالی آنحضرت متوجه آنحضرت شده نشستم بعد از زمانی
آنحضرت آمد که بابا چرا غیر پیدا شد و در حوالی گشاده شد آواز
آنحضرت آمد که بابای دیوانه فرمودند که این قمیز و این نان را
از برای شیخان ببر و من فریاد کردم که در ولایت شما هرگز شبهه نیست
بعد ازان آن قمیز و نان را پیش مشایخ مذکورین بردم و این مخلص
استماع دارد که مولانا عبد الله پسر شیخ لهرو که ویرا دیوانه میگفتند
و او از مجذوبان حق بود روزی بملازمت حضرت عزیزان مذکره
رسید و آنحضرت فرموده اند که دیوانه از برای ما نیاز نیاوردی مولانا
عبد الله عرض کرده چیزی نداشتم که نیاز آرم آنحضرت فرموده اند که
درمیان موی و سرغه داری چرا آنرا نیاز نکردی و حال آنکه در میان
وی آن موی نیز بوده و از رویت این کرامت دیوانه وار در چرخ و
سماع شده فریاد باکرده و این مخلص روزی در مجلس شریف آنحضرت
بود و عم فقیر خدمت طاهر شیخ در پهلوی آنحضرت نشسته بودند بفقیر

عنایت نموده فرمودند که چه میخوانی خدمت طاهر شیخ عرض کرد
ند که شمسیه میخواند و قرآن یاد گرفته است بر زبان آنحضرت سه کرت
جاری شد که او غلوم ملا بولوب سان بعد از آن در خاطر من آمد که
آشی که تناول مینمایند آنرا بمن عنایت نمایند بمجرد این خاطر چمچه را
از دست مبارک خود نهاده بخادم فرمودند که این آش را باین خورد
بده و از آن آش خوردم همان که این عنایت آنحضرت سرمایهٔ محبت
این محب باین طایفهٔ علیه گشت هر روز محبت این مخلص بحضرت ایشان
و محبان ایشان زیادت میگردد امیدوارم که در محبت این طایفهٔ علیه
بمیرم و از جملهٔ محبان ایشان محشور گردم وَکَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَیْهِ بالوصید
ع گوشهٔ چشمی که مستثنا شوم ز ابنای جنس :: سگ که شد منظور نجم الدین
سگانرا سرور است :: اللهم احشرنی من اهل المحبة و امتنی فی المحبة و در آن
وقت این مخلص سیزده ساله بود و در مقام یاد گرفتن قرآن شده بود
ولیکن بجهت ضعف تا زمان بست یک سالگی تاخیر یافت و اثر نفس شریف
آنحضرت بود که شبی عنایت الهی از خزانهٔ نامتناهی و در رسید و این بنده
اشارتی دید که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم نشسته اند و در پهلوی

چپ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم حضرت امیر المؤمنین عمر رضی اللہ عنہ
نشستہ اند و حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ دست این
مخلص را گرفتہ بآنحضرت سپردند و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
بحضرت امیر المؤمنین عمر رضی اللہ عنہ خطاب کردہ فرمودند کہ
این فرزند ابو بکر است بعد ازان فرمودند کہ قرآن خوان و بفرمود
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چند آیت قرأت کردم و چون ازان
واقعہ باز آمدم بعنایت و التفات حضرت مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم
قرآن عظیم در مدت ہژدہ روز یاد شد لکھ از شفاعت قرآن این
بندہ عاصی غرق در بحار عصیان را محروم نکردانی و جرم ما را باعث
دوری ما نکردانی بحق تو بعلم ازل مرا دیدی عیب من مدیدی
تو بخردی تو بعلم آن من بعیب همان رد مکن چونکہ دیدہ بخریدی
ای عزیز من بدانکہ از زمان این واقعہ مدت چہل سال گذشتہ
بود کہ این مخلص در زمان جمع مجموعہ شریفہ کہ در بیان مشائخ صفیہ است
اشارت دیدکہ بعنایت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مصافحہ کردہ ام اللہم
بفضل و این مخلص در ملازمت حضرت عزیزان قدس سرہم در خانہ عارف شیخ

آن سوال که از جمله مخلصان آنحضرت است بود و دران مجلس عظیم
طالب علمی از سمرقند بیرون آمده بلازمت آنحضرت رسید و دران
حین عبداللهخان سمرقند را محاصره کرده بود و حضرت عزیزان
قدس سرهٗ بجهت آشتی دادن عبداللهخان و جوان مرد علی خان که
پادشاه سمرقند بود و دران سمرقند متحصن بود آمده بود و ندوازان
طالب علم آنحضرت پرسیدند که شهر چه حال دارد آن طالب علم گفت که
دروازهٔ فیروزه که یکی از دروازه های سمرقند است عبداللهخان
از بیرون بضرب توپ نک زد که دروازه یکسان شد و جوان مرد علی خان
قتارهای بخته مسلمانان را گرفته آورده آن دروازه را محکم ساخته
خاک ریز کرد و آنحضرت فرمودند که فردا بزنند که بختهای جوان مرد
بفلک برود و آنچه فرمودند بالآخر همان تور شد و دران مجلس
از خادم جد بزرگوار این مخلص که مولانا جان بابا نام داشت
و آنحضرت را بوی انتفا بود پرسیدند که حضرت درویش شیخ
عزیزان قدس سره براق خان را به پسر محمد خان بچه کیف آشتی
دادن و مولانا جان بابا عرض کرد که حضرت ایشان بخارا

تشریف برده جلاو براق خان را بعنف گرفته از سر سلمان دفع کردند
بعد ازان بخارا داخل شدند و سپر محمد خان بخارا را بایشان نیاز کرد
و ایشان بخارا را به سپر محمد خان دادند بعد ازان بخاطر آنحضرت مصمم
شد که جوان مرد علی خان سمرقند را بایشان نیاز کند بعد ازان عبد الله
خان را ایشان گرفته از سر سمرقند برند چنانچه حضرت جد بزرگوار
کرده اند و این تفصیل این سنقبت ایشان مذکور شده است بعد ازان
این مخلص از آنحضرت اجازت گرفته بعلیا باد آمد بعد ازان حضرت عزیزان
ازان منزل انتقال نموده بقریه میر عمر که قریب بسمرقند است نزول نمودند
حضرت عزیزا ماو طاهر شیخ و افتخار شیخ و امیر منیره و میر ماه شیخ برادران
جوان مرد علی خان فرستاده اند که وی سمرقند را بما نیاز کند ما
عبد الله خان را از سر وی دور کنیم و آن بی دولت قبال نکرده
بعد ازان حضرت عزیزان بر روی شهادت فرموده اند که پنجاه و دو روز
را شماره کنید که عبد الله خان بعد از گذشتن پنجاه و دو روز سمرقند را
سیکبرد و بامراء عبد الله خان که دران مجلس حاضر بود فرمودند که رفته
بعبد الله خان گوئید که چون سمرقند را گیرد و دست را تواضع نماید بگی حضرت

استاد العلما حضرت مولانا عصمة الله و دیگری قاضی شاه و سمرقند را
تاراج کنند و چنان شد که بعد از پنجاه و دو روز عبد الله خان سمرقند را
گرفته و بخته های جوان مرد علی خان بر فلک رفت چنانچه بزرگان شریف
آنحضرت جاری شده بود نقلست که چون حضرت عزیزان خواجه عبید
الله قدس سره شهر بترکستان از برای زیارت مزار بابرکات حضرت
سلطان الطریقه خواجه احمد الیسوی قدس سره تشریف می برده اند در راه
آنحضرت ثقلی عارض شده بدان سبب به محفه نشسته اند و دو اسپ
این محفه را می کشیدند چون یکی ازین اسپها مرده حضرت عزیزان
قدس سره بجای آن اسپ دیگر جانب محفه شریفه را خود کشیده تا ده فرسنگ
راه برده اند و چون بر لب دریای سیحون رسیده اند و زمان آب خیز
دریا بوده کشتی در آنجانب دریا بوده دو اسپ گرفته بدریا در آمده اند
و چون پاره از دریا را قطع کرده اند یک اسپ هلاک شده و آن اسپ خود
مرده در راه نموده اند که به پر دن دریا انداز ند تا آنکه پوست وی چاروق
صوفیه پابرهنه شود بدان سبب به پایان دریا افتاده اند چندانکه
از نظر مردم دور شده نمی نموده اند و جزم کرده اند که آنحضرت را آب برد

وحضرت عزیزان خواجه مولانا قدس سره را اضطراب شده روی بجانب کعبه
شریفه آورده فرموده اند که بیت در نومیدی بسی امیدست نه پایان
شب سیه سفیدست بعد از ان صوفیان دیده اند که چیزی سیاهی
به بیرون دریا افتاده و آن سیاه آن بود که آن اسپ خود مرده را
بکنار دریا رسانیده به بیرون دریا که مقدار قامت بلند از دریا بلند بود
زور کرده پرتافته اند نقلست که بحضرت عزیزان در راهی چهار گرقچی یعنی دز
پیش آمده رئیس ایشان میرزا خرم نام داشته و آنحضرت را ناشناخته
یک از ان جماعت آمده گفته که تنگهای خود را بما ده آنحضرت گفته اند که
در ما تنگه نمی باشد اگر گمان آن داری آمده ما را بکاو چون پیش ایشان
رسیده آن شخص را چنان بر زمین زده اند که ویرا مجال جنبیدن
نمانده یک پای خود را بروی نهاده کمان ویرا کشیده اند بعد ازین
دو کس دیگر از ایشانان بایشان متوجه شده اند هر دو را بر بالای
شخص اول زده بدستارهای ایشان بسته اند بعد از ان میرزا خرم آمده
تقصیر گفته ایشانرا دانسته عرض کرده که هر یک ازین مردم لشکری را برهم
میزدند این زور ولایت است و همه بر دست آنحضرت انابت کرده اند

و این مخلص از استماع دارد که در وقتی که آنحضرت از ملازمت حضرت
مولانا ولی عزیزان بکرمینه می رفتند با ایشان چهار ده کرخی قمش
آمده پیشتر ایشانرا بسته اند و رئیس ایشان میرزا هارون نام داشت
همگی مرید ایشان شده اند و آنچه اوّل مذکور شد در مناقب ایشان
مسطور است نقلست که چون حضرت عزیزان شنیده اند که حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم کشتین گرفته گاه ایشان نیز کشتین
میگرفته اند و دران زمان در کشتین گیر مشهور بوده یکی در بخارا
و یکی در تاشکند پهلوان بخاری از برای کشتین قدر گرفتن پیدا کنند
میرفته که بگرمینه رسیده از کشتین گرفتن آنحضرت اطلاع یافته بخانهٔ
آنحضرت آمده مهمان شده بعد از مهمانی آنحضرت چهار من کندم را که از برای
برون آسیا و جوال کرده بوده اند خواسته اند که از برای پهلوان
بغرایند بنفس خود تنها آن کندم را بر مرکبی بار کرده اند چون بدیواری
رسیده اند آن مرکب را بر داشته بهمراهی این بار از ان دیوار گذرانده
اند چون پهلوان این حال را مشاهده کرده گریان شده بدر رفته است
و حاجی شاهی که از درویشان ایشان بوده مسکفت که روزی کشتین گیری

بلازمت حضرت عزیزان از بخارا امدووی بسیار مشهور شده
بود حضرت عزیزان قدس سره بفقیر خطاب کرده فرمودند که شاه محمد
فردا تو باین کشتین کیر وهمان شب آن کشتین کیر غایب شده
وگفته که چون حضرت عزیزان فرمودند که بوی کشتین کیر در من حسی
وحرکتی نماند وچون فردا شد حضرت عزیزان فرمودند که کشتین کیر کجا
شد عرض کردند که شب بجانب سمرقند رفته بهت فرمودند که اگر ایتجا می
بود نهایتش آن بود که از شاه محمد می افتاد وحالا معلوم نیست که
بسمرقند رسد بعد ازان معلوم شد که بسمرقند نارسیده در راه فوت
شده بهت نقلست که روزی حضرت عزیزان قدس سره بلازمت مولانا
خراسانی که عم آنحضرت بوده اند در سلسله خواجگان بوده اند از حضرت
خواجه احرار بدرجه تکمیل رسیده بوده اند وچون نماز گذارده اند مولانا خراسانی
مراقب شده اند وحضرت عزیزان نیز مراقب گشته اند ودران مراقبه حضرت
عزیزان قدس سره حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم را دیده اند و
نموده اند که چشم خود را نیک گشاده جمال جهان آرای آنحضرت را
مشاهده نمایند ناگاه مولانا شمس نام از جمله تلامذهٔ مولانا خراسانی است

برانوی حضرت عزیزان قدس سرهم زده گفتا که شیخا تا چند خواب میکنید
و حضرت عزیزان ازین سخن غریب در وحشت شده اند هم دران حال
مولانا سراز مراقبه برداشته فرموده اند که شیخا نصیب شما همین مقدار
بود بعد ازان حضرت عزیزان پرسیده اند که شب کجا بودید حضرت عزیزان
گفته اند که در خانهٔ شیخ ترکستانی بعد ازان گفته اند که از کدام راه
آمدید حضرت عزیزان فرموده اند از راه قریهٔ باد کران آنگاه مولانا خراسانی
گفته اند که در راه باد کران در زیر فلان باغ چرا توقف نمودید حضرت
عزیزان فرموده اند بجهت حمید الدین صوفی که از یاران عقب مانده بود
و مولانا خراسانی فرموده اند که امشب واقعه دیدیم که جمعی از راه باد کران
به نزد ما می آیند و بر بالای سر ایشان علم سبزی برداشته اند که آن علم
آبا و اجداد ما بود و در زیر دیوار آن باغ زمانی توقف نمودند و بعد ازان
روان شدند و هر چند تأمل نمودیم بخاطر ما افتاد که کسیکه در طبقهٔ باغبر
ایشان کسی باشد نیست الحمد لله ما غلط نکرده بوده ایم و این مولانا
خراسانی در مزار فائض الانوار حضرت قریب بدروازهٔ جنوبی مدفونند
نقلست که حضرت عزیزان واقعه دیده اند که دو پیک در رکاب سکندر خان

پدر عبد الله خان می آیند هر چند از ان یک سخن پرسیدند
ایشان را جواب نداده اند بالآخر حضرت عزیزان فرموده اند که نهایت
کار آن باشد که شما یا ان قطب باشید ما نیز یکی از فقیرایم انگاه
آن دو یک کفهای پای خود را با ایشان نموده اند که آبله کرده و اما
بوده فرموده اند ما باین حال این خان را از ولایت بلخ می آریم شما
بر حال ما رحم بخورید همانا که این همین واقعه و امثال آن باعث رحلت
حضرت عزیزان قدس سره عبد الله خان را شده و این مخلص استماع
دارد که حضرت عزیزان قدس سره صرف هوای را تا اقسام سبعه خوانده
بوده اند ولیکن بر حضرت عزیزان از مبداء فیاض فاضه فیضان
می شد و علمای زمان دران حیران می ماندند روزی این مخلص در قریه
علیا باد در ملازمت آنحضرت در خانه عجم فقیر بود و ازان حضرت معارف
الهی صادر میشد که آثار معالم لدنی بود و موید آن معارف چند آیات
از مثنوی حضرت مولوی و غیر آن بر زبان آنحضرت جاری شد که عقل
دران متحیر بود با وجود انکه آنحضرت میفرموده اند که حضرت خواجه مولانا
عزیزان قدس سره لوایحی بر سبیل تبرک بمن داده بودند و دران لوایح

چون این بیت در نظر من در آمد که بیت دفتر صوفی که صوت حرف
نیست خر دلی اسپید همچون برف نیست :: آن لوایح را بدیگری دادم
و میفرموده اند مدت چهل سالست که بعد از آن هیچ کتابی در نظر ما
نآمده و بیان معارف ایشان چون مثنویات عارف رومی قدس سره
بود از سخن بسخن مناسب انتقال کرده باز بر سر سخن می آمد ندای عزیز
من بعضی از واردات ایشان مذکور میگردد گوش هوش بر آن دار
تا ترا کار آید بیت دادیم ترا ز گنج مقصود نشان :: گر ما نرسیدیم تو
شاید برسی :: از جمله واردات آنحضرت آنکه بحضرت اعلم العلما حضرت
مولانا عصمة الله رحمة الله این بیت را که بیت دل ز پر گفتن بمیرد در
بدن :: گرچه گفتارش بود دُرِّ عدن :: چنین معنی گفته اند که درین بیت
اشارت ببطلان مذاهب باطله است چون معتزله که هر چند در قرآن
و حدیث تدقیق بسیار می کنند و معانی خفیفه غیر ظاهر میگویند دل
می میرد و متاثر نا شده در بطلان فرو میرود اعاذنا الله عن ذلک
و از انجمله آنست که برادر طریقت مولانا خواجه یار که از جمله درویشان
قدیم حضرت عزیزان قدس سره بود میگفت که حضرت عزیزان قدس سره

در زمان اعتکاف بحضرت علم العلما مولانا محمود کیلانی خطاب کرده فرمود
مذکر ایمان مولانا مبتنی بکتاب است واگر ایشانرا اشتباهی شود رجوع
بکتاب میکنند پس کتاب شما شد ما را درین بحث که الا ان اولیاء
الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون سخنان بخاطر می افتد معنی فرمودند
حضرت مولانا محمود مقوی آن آیات واحادیث ومنقولات
از اکابر میفرمودند بعد ازان آنحضرت یعنی دیگر فرمودند وهمچنین
خدمت مولانا محمود نیز سخنان مؤید آن میگفتند تا یک کرت چنین
واقع شد بعد ازان از بعد اعتراض معنی دیگر بر ضمیر آنحضرت وارد
شد چون بیان آن معنی فرمود مولانا محمود متحیر شده برخواستند و
عرض کردند که دیگر فهم ما نرسد معنی دیگر نیز فرمودند در هر مرتبه سخن
مولانا محمود همین بود بعد ازان نظر شریف بحجاب انداخته فرمودند
شما یانرا بکار ساختیم الله الله کویان تلقین فرمودند چنانچه طریق
ایشانست وازانجمله آنست که رسم خان ترک پادشاهی کرده
در سلک اولیائی تحت قبابی لا یعرفهم غیری داخل شده کوشهٔ
عزلت اختیار کرده از غیر وارسته بوده این بیت را که بیت

غنیمتی شمرای شمع وصل پروانه که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند

بحضرت مولانا ولی عزیزان قدس سره ارسال نموده عرض داشت

کرده که ازین بیت مفهوم میگردد که شمع را که عبارت از محبوب است

محب پروانه که محب و عاشق است گفته باشد و حال آنکه عکس آن مناسب است

و آنحضرت جواب آنرا حواله بحضرت عزیزان قدس سرهم کرده اند و حضرت

عزیزان قدس سره فرمودند که مراد از شمع روح انسان است و مراد از

پروانه جوارح وی جوارح مانند پروانه است نسبت بروح و ترقیات

روح ایشان بجهت وصل باین جوارح است یعنی میگوید که غنیمت شمر

ای روح وصل پروانه را که ترقیات تو بجهت این قالب و جوارح است

و این رسنم خان را بحضرت عزیزان مصاحبت تمام بوده و حضرت

عزیزان قدس سره ویرا ولی میگفته اند و از انجمله آنست که حضرت عزیزان

قدس سره سفر نموده اند که آنکه مشهور شده که الخفیة اولی من الجهر

مراد آنست که هر ولی را جهر خفیه دانست یعنی خفیه هر شخص اولی از جهر وی

چه خفیه توجه بجانب حق است و جهر توجه بجانب خلق است که از برای

تکمیل ایشان و اعلام غافلان است چنانچه این سخن که الاولیاء

اولی من النبوة برین معنی محمولست که ولایت هر نبی اولی از
نبوت همان نبی است و حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند که
چون حضرت خواجه بزرگ خواجه بهاء الدین قدس سره از حضرت قثم اما که
از کبار مشایخ این سلسله اند نقلها کرده اوصاف حمیدهٔ ایشان را
بیان میکرده اند جمعی را گمان آن شده که ایشان در سلسله جهر داخل
شده باشند از ایشان پرسیده اند که سلسله شما بکجا میرسد آنحضرت
فرموده اند که از سلسله کسی بجائی نمی رسد العاقل یکفیه الاشارت و از آن
جمله آنست که حضرت عزیزان قدس سره این دو بیت را میخوانده اند که
بیت پاسبانی کن بسی در کوی دل ؛ زانکه دزدانند در پهلوی دل ؛
چون ترا این پاسبانی شد صفت ؛ عشق زود آید ترا هم معرفت ؛ و
این بیت را که بیت بجد و جهد کس عاشق نگردد ؛ که عشق ایمان بود ایمان
عطائی است ؛ و میفرموده اند که میان ابیات سابقه و این لاحق تدافع
مینماید اول دلالت بر اشتراط جهد و سعی کرد و بیت ثانی دلالت بر
عدم آن کرده چنانچه ظاهر است بعد از آن میفرموده اند که عشق که عبارت
از ایمان است وجود وی مشروط بشرطی نیست لیکن چون بنده بصفت

انکسار و خاکساری چشم انتظار بدان راه دارد و گوشهٔ دل را که منظر
الهی است منتظر فیضان نامتناهی سازد بعنایت لم یزلی و بفضل
سبحانی و موهبت رحمانی رشحهٔ از رشحات باوی برسد و از تعطش
خلاصی یافته سیراب رحمت گردد نقلست که حضرت عزیزان قدس سره
بخدمت طالب شیخ که جامع مقامات آنحضرت است خطاب نموده
فرموده اند که چرا خدمت عم خود شیخ داود نمی کنی که مردی است عزیز
و دران حین بخاطر شیخ طالب رسید که جلالیت از عنایت شیخ
داود بهتر است و آنحضرت بران خاطر اشراف یافته فرموده اند که
وی میگوید که جلالیت شما بهتر از عنایت شیخ داود است و فرمودند که
چه باید کرد و این مصراع را خواندند که ع هر کجا دل میکشد ناچار میباید شدن
و هم طالب شیخ میگوید که مرا بجوانی علاقه بود و من میخواستم که بان
جوان میان بندی برسم سوغات بدهم و از صوفیه شرم میداشتم
و درین حین معلوم شد که فوطهٔ آنحضرت را آن جوان بسته لیکن
آن فوطه کهنه گشته من بان جوان گفتم که چه شود این تبرک را بمن
داده این فوطه سوغات را بر بندید در زمان این تکلم آنحضرت چست

از خانه خود برآمده بر سبیل عنف فرمودند که این فوطه را بر بندو آن
فوطه تبرک را بمن دِه نقلست که در زمان خلوت روزی یکی از صوفیه
میگفت که نواختن فی صحبت را کرم میسازد بالفور آنحضرت ذکر را
فرو آورده وی را طلب نموده فرموده اند که مقصر از خلوت آنست که
نفس اماره لوامه چند روز محبوس گشته در مشقت و ریاضت باشد و
درین وقت نواز فی سخن میکنی و حال آنکه از حضرت سید الانقیا سید
خلیل سید فی قدس سره بسیار شنیده که ایشان میگفتند که در خانه عزیزے
مهمان شدیم و آن عزیز در آن مهمانی فی حاضر ساخت من گفتم این
چیست و آن عزیز فرمود که این باعث زیادتی ذوق و شوق می شود و
من آن عزیز گفتم که خر آنست که بدخله راه رود تو در فی دنای و انسان
آن مهمانی عزیز را پرتافته از خانه وی رفتم و چون صوفیان خلوت
این کرامت از ایشان دیده از عزیز و از مهمانی ایشان برآمده
نقلست که روزی یکی از مخلصان حضرت عزیزان قدس سره در یک از اسفار
آنحضرت بآنحضر چند عدد کاسه بطریق نیاز آورده و آنحضرت این کاسهارا
بصوفیه سپرده اند که بخانه آنحضرت رسانند و یکی ازین کاسهارا خدمت

خواجه محمد طاهر لیلاکی که از مخلصان آنحضرت بوده از یک از صوفیان گرفته
در بغل خود انداخته و آن کاسه شکسته گشته و چون این حال معلوم آنحضرت
شده فرموده اند که ما اسپ تاوان این کاسه را میگیریم و چون خواجه
محمد طاهر از ملازمت آنحضرت بجانب بخارا که وطن مألوف ایشانست
متوجه شده اند اسپ ایشانرا دزد برده و خواجه محمد طاهر بعد از چند گاه
بملازمت ایشان کاسه نیاز آورده اند و آنحضرت فرموده اند که
ای خواجه چون کاسه ما را شما تاوان آوردید ما نیز اسپ شما را تاوان
بدهیم و دران مجلس شخصی برخواسته بآنحضرت عرض کرده که آن اسپ
در ولایت سمرقند در فلان قریه در دست فلانست و آنحضرت همان
شخص را فرستاده آن اسپ را حاضر ساخته بخدمت خواجه محمد طاهر
سپرده اند نقلست که حضرت عزیزان قدس سره در زمان زمستان که
هوا بغایت سرد بوده بجانب ترکستان از برای زیارت حضرت
سلطان الطریقه قدس سره سفر نموده اند در راه شخصی از صوفیه که اسپ
نیک داشته و مستعد سفر بوده گفته که اگر کسی درین سفر بمیرد گناه وی
بر که خواهد بود چون حضرت عزیزان این سخن وی را شنیده اند فرموده اند که

مقصد ما درین سفر آن بود که روی نیاز بر آستان علیشان آنحضرت
بمالیم و عرض کنیم که احوال مخلصان این ولایت بحیث تفرقه سلاطین
زمان بغایت خرابست شاید که بامداد آنحضرت این فتنها تسکین
شود و بران شخص در غضب شد فرمودند که هر که میخواهد برود و هر که میخواهد
نرود و آن شخص اعتماد باستعداد خود کرده دران سفر رفته پای وی
ما سپر برده و در ترکستان اسب وی را دزد برده و از همراهی آنحضرت
دران سفر دران ولایت مانده چون مردم آن ولایت دانسته اند که
وی مقهور آنحضرت است وی را از ان ولایت اخراج نموده اند هران
بیت هران کمتر که بامهتر ستیزد چنان افتد که هرگز برنخیزد
نقلست که یکی از امرای عبدالله خان پیش حضرت عزیزان قدس سره
آمده بعرض ایشان رسانیده که عبدالله خان کس فرستاده که تیم
خان که صاحب بلخ بوده و پسر عم عبدالله خان بوده است لشکر
کشیده بسمت حاضر شود و با نفاق بجانب سمرقند روان خواهد شد
حضرت عزیزان قدس سره خطی کشیده فرموده اند که اگر تیم خان آید ما
خود را کرده ایم بالآخر چنان شده که آنحضرت فرموده اند نقلست که اوزبک

بلازمت ایشان آمده گفته که عبداللہ خان میخواهد که خود رفته تیمور خان
را بیارد و بعد ازان بر سر سمرقند مواجه شود حضرت عزیزان قدس سرہ
فرموده اند که ای مردکان مردانه باشید که بعد از شش ماه عبداللہ
خان بسمرقند را خواهد گرفت و همچنان شده که آنحضرت فرموده اند والحمد للہ
شیخ نام از فرزندان ایشان که از اولاد حضرت شیخ کمال الدین
قدس سرہ بود میگفت که چون لشکر بابا سلطان بر سر ولایت کرمینه
رسیده صوفیان آنحضرت را تاراج کردند حضرت عزیزان قدس سرہ
در غضب شده فرموده اند که آتش آورده خانه را که بابا سلطان بدست
خود تر انشیده بایشان نیاز کرده بود آنرا در آتش شکسته سوختند و
فرمودند که سر بابا سلطان را سگان خورد بالآخر چنان شد که آنحضرت
فرموده بودند نقلست که چون عبداللہ خان ولایت سمرقند را گرفته
خدمت مولانا پاینده میانکالی که از جمله علمای بخارا و مستجر روزگار بودند
و از مخلصان و مریدان قدیمی حضرت عزیزان قدس سرہ بوده اند در حضرت
عزیزان قدس سرہ رخصت طلبیده اند که بسمرقند رفته عبداللہ خانرا
مبارکباد گفته و آنحضرت بایشان رخصت داده اند و هرچند منع کرده اند

ممتنع نا شده از ایشان سعی تمام رخصت کرفته چون بتاکمند رسیده اند
آثار لشکر عبد الله خان پیدا شده که سمرقند را پر تافته می آید و عبد الله
خان را نادیده کشته اند و از انجا تقصیری بحضرت عزیزان قدس سره
کفته ارسال نموده اند که تا تجدید ایمان به بزرکی آنحضرت آوردیم شک
بعد از تمام شدن خلوت شیخ کلان که از اولاد شیخ عابد که خلفا
حضرت قطب الکبه اشیخ خدا یداد عزیزان قدس سره اند در مقابل آنحضرت
نشسته بوده در خاطر شیخ کلان کذشته که آنکس قابل از روحانیت
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم فیض و فتوح می رسیده باشد همان
زمان حضرت عزیزان را اشرافی شده فرموده اند فیض بر قابل از در و
دیوار می آید از روح آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق اولی نقل است که
هم شیخ کلان مذکور در یکی از اعتکافات حضرت عزیزان قدس سره
بمولانا خواجه محمد کل کار که از بندکان قدیم آنحضرت بوده میکفته اند که
اعتکاف آخر رسید جمعیت زیاده بر دو بست کس نشد و مولانا خواجه
محمد نیز کفته من هم درین فکرم که در سایر اعتکافات مجمع عظیم میشد و
آنحضرت را بالفور اشراف بر خاطر ایشان شده ذکر را فروز آورده

شیخ کلان را طلبیده فرموده اند که ما در بخارا بودیم که حضرت قاضی
عزیزان که ذکر ایشان گذشت معتکف بودند و دران اعتکاف
زیاده از ده دوازده کس نبود با آنکه بخارا شهر عظیم است و درین
شورستان کرمینه زیاده از دویست کس چه در کار است بعده خدمت
شیخ کلان و مولانا خواجه محمد بغایت محجوب از دیدن آن کرامت گشتند
نقل است که مولانا قربان دیوانه از صوفیه آنحضرت بوده در سفر ترکستان
که قبل ازین مذکور شد بجهت برودت هوا از آنحضرت جدا شده آنجا
مانده و بعد از آمدن وی آنحضرت گشت که گوش وی گران شده آنحضرت
از وی سبب گرانی گوش وی را پرسیدند وی گفت که در حلقه ذکر شیخ آستانه
حضرت سلطان الطریقه قدس سره بودم که هوا در گوش من تأثیر کرد و
گرانی پیدا شد و آنحضرت فرمودند که دروغ میگوئی تو در حلقه ذکر
دیوانه شمس بوده بدان سبب گوش تو گران شده است واقعه چنان بوده که
آنحضرت فرموده اند ولیکن مولانا قربان از ایشان پرسیده
خلاف واقع گفته چون دیوانه شمس بی رخصت ایشان شیخی می کرده و
مردود ایشان بوده چنانچه در مناقب حضرت عزیزان ما قدس سره مذکور خواهد

شد انشاء الله تعالی نقلست که مولانا زینتی که از شعرا و فصحاء روز
کار بوده قصیده در مدح آنحضرت گفته بنظر آنحضرت رسانیده آنحضرت
جامه مبارک خود را باو داده اند و چون ویرا از آنحضرت طمع بسیار
بوده از مجلس آنحضرت برآمده آنجامه را از بر خود کشیده گفته که ایشان
بمن کفن دادند چون این سخن بسمع آنحضرت رسیده فرموده اند که
آن جامه کفن وی باش گو چون مولانا زینتی ببخارا متوجه شده در راه
ویرا ثقلی عارض شده چون ببخارا رسیده وفات یافته است
و آن جامه کفن وی شده و این واقعه معروف و مشهور است و آنحضرت
قدس سره در غایت تقوی بوده اند با وجود مباشرت و مصاحبت
بجمیع اهل عالم چنانچه نقل است که یکی از خانیمان زمان که در کمال زهد
و ورع بوده از برای حضرت عزیزان قدس سره جامها نیاز فرستاده
و آنحضرت آن جامها را بطلبه علم داده خود نپوشیده بعد از آن
یک از رعایا جامه از برای ایشان آورده جامه وی را پوشیده
فرموده اند که بیت بخشنده جان جمال روزی کندت مهجور شوی
وصال روزی کندت از ترس خدا اگر کنی ترک حرام روزی ده تو حلال

روزی کندت مولانا محمد یوسف سمرقندی نام طالب علمی بود
میگفت که بملازمت حضرت عزیزان بجمعی از طلبه علم رفتیم و در ملازمت
آنحضرت بودیم که یکی از امرا بکوچش همراه پیش ایشان آمد و چند
تنکه پیش ایشان نیاز کرد آنحضرت وی را بکوچ وی همراه فرمودند که بفلان
حوالی برود بعد از آن خادم را گفتند که این نیاز وی را از برای وی
گوسفند و آنچه لازم مهمانی اوست بگیر بعد از آن فرمودند که کار ما این است
نقلست که حیدر بی نام از امرای زمانکه بحضرت عزیزان قدس سره
مرید و مخلص بوده و ترک سپاهی گری کرده در گوشه عزلت بزراعت
مشغول بوده اسبی از برای آنحضرت نیاز فرستاده و آنحضرت آنرا
رد کرده اند و حیدر بی عرضه داشت نموده این اسب از وجه حلال است
حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند که امیر تیمور گورکان بحضرت ولایت
پناه مقرب درگاه امیر کلال قدس سره اخلاص تمام داشته چون بیمن
همت ایشان ممالک خراسان در حیز تسخیر وی در آمده بحضرت
امیر قدس سره عرضه داشت نموده که خود شرف صحبت ایشان بواسطه
مصلحت مملکت نمی تواند رسید و تصدیع آنحضرت بی ادبیست اگر

یک از مخدوم زاده کانرا عنایت نمایند عین عنایت خواهد بود
وحضرت امیر قدس سره فرزندارشد ارجمند امیر حمزه را فرستاده اند
امیر تیمور نور مرقده باستقبال آمده جمیع ممالک خراسان را نیاز امیر
حمزه کرده امیر حمزه قبول نکرده اند ولایت بخارا را نذر کرده قبول نکرده
بعد ازان امیر تیمور فرموده اند که وطن مالوف ایشان سوخاریست
اقبال کنند آنرا نیز قبول نکرده اند بعد ازان حرم محترم امیر تیمور گورکان
مانده از راهها پوست غوزه را جمع کرده انداز پس مانده آن ریسمان
رشته و بافانیده پیراهن دوخته پیش امیر حمزه فرستاده عرض
کرده که این پیراهن برین وجه ست و امیر حمزه آنرا نیز اقبال نکرده اند
فرمودند که سخن در پیراهن نیست سخن درآنست که ما اگر امروز این پیراهن
را اقبال کنیم بعد از ما در ویشان هر نذر را اقبال کنند و سخن ما همان
سخن امیر حمزه ست و خدمت مقبول شیخ که از جمله یاران قدیم و در
حضرت عزیزان قدس سرهم بودند میفرمودند که چون حضرت عزیزان
قدس سره بولایت قرشی تشریف بردند و عبدالله خان دران
اوان در قرشی بود نشانی برای حضرت نوشته که سلطان احمد

میرزا که پادشاه ماوراء النهر بوده از برای حضرت غوث العرفا خواجه
احرار قدس سره سی ده ازین ولایت قرشی نیاز کرده آنحضرت اقبال نموده
اند ما از برای آنحضرت سی دو ده نیاز کردیم آنحضرت اول دعائی خیر کردند بعد ازان
فرمودند که عبدالله خان بما میگفت که میخواهیم که بخراسان رویم و پل
ولایت بنوکر نمی رسد بدان سبب ولایت بلخ را گرفته میخواهیم بنوکر بدهیم
مناسب نیست که ما سی دو ده را بگیریم که سی دو کس را خواهد علفه شد بعده
آن نشانرا از کس عبدالله خان بخان فرستادند و دعای بسیار
کرده گفتند که از برای دعاگوی این همه ده چه در کار است بعد ازان فرمودند که
ما گاه باین خان کلمة الحق میگفتیم میخواهد به تذویر ما را نوکر خود سازد ما نوکر
کس نمیشویم و آن نیاز را اقبال نکردند نقل است که عسرتی بجهت غله میان
مردم پیدا شده است و عبدالله خان عرضه داشت نموده که سه هزار من
غله از زراعت حاصل شده است نیاز آنحضرت است و آنحضرت فرموده
اند حالا آنچه بکدیمین زراعت کرده میشود بصوفیه و غیرهم کفایت میکند
اگر عسرت ازین بیشتر شود و بحالت مخمصه رسد آن زمان ببینیم و
فرمودند نعوذ بالله منها نقل است که حضرت عزیزان قدس سره در زمانی که

ابوالخیر سلطان را عبدالله خان کشته بعضی از اقربای ابوالخیر سلطان
و امرای سمرقند بملازمت حضرت عزیزان قدس سره که دار الامان بوده که
وَمَنْ دَخَلَهُ کَانَ آمِنًا رفته اند و چون عبدالله خان بملازمت
آنحضرت آمده بعبدالله خان اول جلالیت بسیار کرده اند بعد ازان
این مضمون بر زبان آنحضرت جاری شده که بیت چوب را آب فرو می
نبرد حکمت چیست شرمش آید ز فرو بردن پرورده خویش بعد
ازان فرموده اند که بهتر از تو پیدا نمیشود و از برای خان فاتحه خوانده
اند و عبدالله خان دران ملازمت دو هزار تنکه نیاز کرده است آن
حضرت فرموده اند که درین کرت اقبال کنیم که گناه کار بسیار در کنار
ماست و دل خان بسیار مایوس نشود و آن نیاز را بمردم تقسیم فرموده اند
نقل است که آنحضرت در ابتدا که در ملازمت درویشان بوده اند
و روی خود در راه طلب می نموده اند از زراعت خود خراج میداده اند
و بعد از کمال و تکمیل و ارشاد خلایق پادشاهان زمان خراج را نگرفته
و آنحضرت خراج را جدا ساخته در چاه انداخته اند بمرور زمان خراج
روی بخرابی آورده بعد ازان بائمه دین رجوع نموده ازین معنی استفسار

نموده اند و موالی فرموده اند که اگر پادشاهان نگیرند شما خود متولی
باشید و بمصرف رسانید بعد از آن بمدرسها و غیرهم من المصارف میرسانند
نقلست که شخصی بمقدار صد تنکه پیش آنحضرت نیاز آورده آنحضرت
فرموده اند که بطلبه و صوفیان خانقاهی بدهند چون این سخن بسمع
ایشانان رسید اثر ذوق و شوق از ایشانان ظاهر شده و آنحضرت
فرموده اند که این نیاز را بقریهٔ کرمینه برده به بیوه زنان و یتیمان
بدهد بعد از آن فرموده اند که ای طالب علمان شمایان را خلاص
ساختم که بدآموز میشدید و منتظر نیاز می گشتید و وفات آنحضرت
قدس سره در کرمینه است در آنجا مدفونند بزار و تبرک به حضرت عزیزان
پیرم شیخ قدس سره در تفرید و تجرید یگانهٔ روزگار بودند و ایشان
منظور نظر کیمیا اثر حضرت قطب الکبرا عزیزان شیخ خدایداد قدس سره اند
میفرمودند که عیدی بود که حضرت درویش شیخ عزیزان قدس سره
بمنزل ما تشریف آوردند چون مرا دیدند فرمودند پیرم عاشق فرمودند که
درین روز عید در غزیره در ملازمت حضرت غوث العرفا عزیزان
شیخ خدایداد قدس سره بمقدار دو هزار کس از مخلصان آنحضرت منتظر نعا

ایشان بودند شمارا آنحضرت فرمودند که وقتی شود که پیرم عاشق
شود و بعد ازان هم وقت ایشانرا پیرم عاشق میکفته اند و واقعه آن
بود که والد شریف ایشان دران روز به بندگی حضرت عزیزان
قدس سرهٗ رسیده اند حضرت عزیزان دران مجمع عظیم پرسیده اند که
پیرم را نیاوردی والد ایشان گفته اند که سبب نبود فرمودند چرا
نیاورده اند عرض کرده اند که موزه نداشت فرموده اند چرا پای برهنه
نیاوردی ظاهر شد که ترا بوی التفاتی نیست وقتی شود که پیرم عاشق
این عنایت باعث آن شده که ملقب بعاشق شده اند همانا که
اثر نفس شریف آنحضرت بوده که اثر ذوق و شوق و عشق از ایشان
ظاهر و هویدا بود و تعشق ایشان بحضرت عزیزان شیخ خدا بداد قدس سره
بر وجهی بود که چون نام آنحضرت مذکور می شد اثر ذوق
و بیخودی در ایشان ظاهر میشد روزی در خلوت بودند که حضرت
ایشان را غلبه بیوجهی شد که کیفیت نماز و اعداد آنرا فراموش کردند
و این مخلص در پهلوی ایشان ایستاده گفت که یک رکعت شد و دو
شد بالآخر بعد از گذاردن نماز پیشین روز سیم آن خلوت شیخ

دیگر که دران خلوت تشریف داشتند خلوت را تمام ساخته آنحضرت را
بخانه بردند و ایشان فریاد میکردند که سوختم چون خفتن مطلع شده
اند که این خانه است بعد ازان بخانقاه در سحر آمده تا زمان صبح برپا شده
توجه بتا بدان خانقاه کرده ایستادند و در غایت تحیر بودند چون صبح
شد باز ازان حال بحال اصلی آمدند بیت چون کمال دانشم نادانیست
چاره کارم همه حیرانیست و میفرمودند که در منزل حضرت جد بزرگوار
شما و خدمت والد ما باتفاق خلوت نشسته بودند که در روز تمامی
آن خلوت فقیر بنفس خود احشای اسبی را می شستم که والد ما آنرا دیده
بحضرت جد بزرگوار شما عرض کرده اند که از پیرم همچنین شکست
نفسی دیدیم و همان ساعت این دو عزیز مرا طلبیده رخصت ذکر فرمودند
و بامر ایشان ذکر گفتند باز بخدمت رفتم و دران خلوت حضرت
عزیزان قاسم شیخ قدس سره تشریف داشتند و زمان طلب آنحضرت بود
و بعد از تمامی آن خلوت حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره بفقیر گفتند که
پیرم شیخ نمدی که درین خلوت در زیر پای این دو عزیز انداخته اند
از والد خود درخواست کرده آنرا بمن بدهید و آن نمد را حضرت عزیزان

از برای خود لباس چون جامه و غیر آن ساخته زیادتی آنرا جای نماز
ساختند بعد از آن رفتند و میفرمودند که روزی که بحضرت
عزیزان قاسم شیخ قدس سره ارادت میکردیم ایشان فرمودند که
وقتی که ما در طلب بودیم شما از مشایخ کبار رخصت یافته بودید و ما در آن
مجلس بودیم و آن واقعهٔ خلوت را یاد کردند بعد از آن این مثل ترکی را
گفتند که آرتق حق دولت کوز جقار ماس و ما را مرید گرفتند ذکر ارادت
حضرت عزیزان ما قدس سره میفرمودند که در زمان هژده سالگی والد
شریف ما بحضرت بابای ترکش دوز که ذکر ایشان گذشت ما را مرید
ساختند چند روز ما مرکب ایشان را تربیت می نمودیم و بعد از انتقال
ایشان بحضرت متجاق حافظ قدس سره که ذکر ایشان نیز گذشت مرید
شدیم و بعد از انتقال ایشان بحضرت قطب العارفین غوث الکاملین
حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره مرید شدیم و حضرت عزیزان قدس سره
آنحضرت را هفت کرت رخصت کل داده اند میفرمودند که در اعتکاف
در حلقهٔ ذکر حضرت عزیزان قدس سره اشارتی دیدم که کاسهٔ کلانی
پر از شربت است یا شراب از غیب بمن داشتند و من عرض کردم که

بحضرت عزیزان دارید و حضرت عزیزان قدس سره آن کاسه را گرفته
تمام خوردند چون آن اشارت را بحضرت عزیزان قدس سره عرض نمودم
آنحضرت بسماع خواستند و بعد ازان این حکمت شرف اتا را که
بیت ایچکان لار عشق شرابین نفس هوادین اوتارلار یوق
یوق خطا ایمش اول مینک جان ایثار ساجارلار تا آخر آن بطریق
تلقین گفتند بعد ازان فرمودند که پیرم شیخ آن کاسه پر اثر ریاضت
شما بود که بشما آورده اند شما تعظیماً او را بما عرض کرده اید و ما شما را رخصت
کل دادیم و فرمودند که رخصت کردیم که بروش و طریق سه عزیز عمل بکنید
یکی فقیر و دیگری الد شما خدمت قنبر شیخ و دیگری حضرت قطب الکبرا
حضرت عزیزان شیخ خدایداد قدس سره و هم حضرت عزیزان ما قدس سره
میفرمودند که روزی حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره میفرمودند که
پیرم شیخ این گدا دعوی کرد که یک کاسه جو با سب مهمان بدهد این باعث
آن شد که جفت گاو و اشتر و غیر آن پیدا کردیم و شما را رخصت کردیم
اگر توانید مثل ما شما بکنید و اگر نه مثل حضرت عزیزان شیخ خدایداد قدس سره
بکنید آنحضرت اگر نیاز می آمده می داده اند و الا نه کاه بوده و نه جو

الله بس و ما سواه هوس مذهب ایشان بوده بعد ازین سخن حضرت
عزیزان ما قدس سره التفات باین مخلص کرده گفتند که شما هم توانید مثل
حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره بکنید والا مثل حضرت شیخ خدایداد
قدس سره بکنید اللهم وفقنی و میفرمودند که حضرت عزیزان قاسم شیخ
قدس سره ما را و الغ شیخ که برادر عروس و خادم ایشان بود بجهت خدمت
به پیش عبد الله خان فرستادند و چون پیش خاقان مذکور رسیدیم
خان سر و پای بخدمت الغ شیخ عنایت نمودند چون پیش آنحضرت
آمدیم ایشان ازان حال مطلع شده تخته پوستی که در زیر پای خود انداخته
نشسته بودند آنرا از زیر پای خود گرفته کناره انداخته و خطاب بالغ
شیخ کرده فرمودند که شیخ بر بالای این نشین که بهر موئی این پوست
تخته عنایتی بتو شود و آنچه خان بتو داده ازان تو و هم میفرمودند که
حضرت عزیزان قدس سره روزی بملازمت حضرت عزیزان قدس سره
رسیدیم صوفیه خانقاهیه از آمدن ما خوش وقت شده گفتند که از
بخارا حافظی خوش خوانی آمده است و هر وقت که پیش آنحضرت میخواهند که
غزل خواند آنحضرت میفرمایند که حافظ قرآن خواند نمی گذارند که حافظ غزل

خواند چون شما آمدید امید است که شما غزل فرمائید و ایشان میفرمودند که بعد از چند روز مرا شبی وقت ذکر کون شد و ذوق غلبه کرده و دران غلبه گفته ام حافظ کجاست و آن حافظ حاضر شده و من گفتم که غزل خواند و چون وی غزل خوانده من اره کشیده ام و همگی اهل خانقاه بر سر من جمعیت کرده و دران نیمه شب اره کشیده اند و غوغای غریب در خانقاه شده و چون این غلغل خانقاه و فریاد و فغان صوفیه را آنحضرت شنیده اند فرموده اند که این غوغای پیرم شیخ است بعد از ان بخانقاه آمده بر سر من حاضر شده عصا زده مدتها بر پای ایستاده اند بیت هر که او در عشق صادق آمدست بر سرش معشوق عاشق آمدست بعد از ان من از ان حال باز آمده ذکر را فرو آوردم و چون مطلع شدم که آنحضرت بر سر من حاضرند تقصیر گویان بر زیر قدم آنحضرت قدس سره افتادم و آنحضرت فرمودند که اینها شیخ بشما مبارک است و هم میفرمودند که من در یک از خلوتهای حضرت عزیزان قدس سره ضعفی داشتم آنحضرت فرمودند که من در یک از حجره های درون خانقاه باشم روزی مرا وقت خوش شده از ان حجره برآمده سماع کرده بالاخر در خانقاه عالم پناه افتاده ام و

چون آنحضرت بر سر من رسیده از آن حال مطلع شده اند فرمودند که
ع جان دین کیج مای ایش بتماس و هم میفرمودند که چون حضرت
عزیزان قدس سره در خانقاه ما که در موضع سید آهو است خلوت نشسته
از آن خلوت برآمدند بخانه ما تشریف آوردند و من آنچه در آن خانه
بود بایشان عرض کردم همگی را بفقرا دادند و یک گلیم بود آنرا فرمودند که
بزیر مهمان خواهی انداخت و بعد از آن فرمودند که تجرید و تفرید تو
به تجرید حضرت امیر المؤمنین ابابکر صدیق رضی الله عنه می ماند که
آنحضرت رضی الله عنه جمیع اموال را از برای فقرا پیش حضرت مصطفی
صلی الله علیه وسلم آوردند و حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم
سوال کردند که از برای عیال چه گذاشتید صدیق اکبر رضی الله عنه
فرمودند که خدا و رسول خدا را گذاشتم و بعد از آن حضرت عزیزان
قدس سره بجانب ولایت کرمینه متوجه گشتند و چون بیرون موضع سید
آهو برآمدند فرمودند که شیخ شما بتاشکند روید و آنجا خلوت نشینید
و مردم را مرید گیرید و اگر کسی قابل رخصت باشد ویرا رخصت بدهید
و از آنجا بترکستان روید و آنجا خلوت نیز بنشینید و شمس دیوانه نام

مردمی داریم که آنجا به رخصت تاشیخی می کرده ویرا تادیب کنند و ما
بالفور متوجه تماشا کنند شدیم وچون آنجا رسیدیم نامر آنحضرت خلوت
نشستیم واز آنجا بترکستان رفتیم وچون یکماه روز بترکستان
داخل شدیم یکماه روز مشایخ ترکستان پیش ما حاضر شدند وشمس دیوانه
نیز آمده گفت که من امشب خواب دیدم که حضرت عزیزان قدس سره بدینجا
تشریف آورده اند من گفتم که ما را بجهت تو فرستاده اند که ترا تادیب
کنیم وآن دیوانه بانفاق ما بملازمت آنحضرت رفت وچون بملازمت
ایشان رسید هیبت ویرا از مجلس دور کرده اند بعد ازان ما رفته و با
صوفیهٔ آنحضرت اتفاق نموده کردن ویرا بسنه پیش آنحضرت آوردیم
اقبال نموده فرمودند که این دیوانه استقامت ندارد چون وقت
ذکر شد آن دیوانه در حلقهٔ ذکر درآمده در مقابل آنحضرت آرکشیدن
گرفت آنحضرت ذکر را فروزاورده فرمودند که صوفی مغضوب اول در بعضی
می باید که شود نه در ذکر باز ویرا بدر کردند بعد ازان آن دیوانه را
توفیق نشد که در ملازمت آنحضرت باشد ومولانا شاه حسین میانکالی
که از مخلصان این سلسلهٔ شریفه بود میگفت که روزی از برای زیارت

مزار بابرکات حضرت خواجه احرار قدس سره رفتم وچون بمنزل شریف حضرت
خواجه باشم که از جمله فرزندان آنحضرت و اعلم العلماء وقت بودند
رسیدم وبصحبت ایشان مشرف شدم مولانا یوسف نبیره قاضی لبجه
نام سپری دهشت که بغایت بی ادب بود دران مجلس بسبیل تحقیر این
سلسله شریف را گفت که سلسله جهریه وپوستین گول ومن گفتم که خدارا
در پوستین گول می توان یافت واین بی ادب ندانسته که لباس
شریف حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم در اواخر چون لباس غلامان
بی تکلف بود چنانچه در کتب احادیث مسطور است وچون ازین واقعه
کما ینبغی گذشته بملازمت حضرت عزیزان پیر ومرشد قدس سره رسیدم
وآنحضرت را ملطوف کردم فرمودند که مولانا شاه حسین خدارا در پوستین
گول می توان یافت واین مخلص شبی در سمرقند در زمان تابستان
بمطالعه مشغول بود چون صبح شد پای دراز کرد بالفور خواب در ربوده قریب
بافتاب آمدن شده واقعه دیدم که حضرت عزیزان قدس سره بر سر این مخلص آمده
بدست خود از کتف من گرفته می جنبانیدند که وقت نماز گذشت وچون
بیدار شدم اثر جنبانیدن آنحضرت در کتف این مخلص بود وهمچنین این

واقعه بعینه از خدمت والد فقیر که ذکر ایشان گذشت نسبت باین مخلص
واقع شد الهی این دور افتاده و در خواب غفلت درمانده را بیمن همت
این عزیزان از خواب غفلت بیدار کرده اند از جمله نزدیکان گردانی
آمین یا رب العالمین و این مخلص روزی وقت صبح از علیا یاد بموضع
سید آهو که منزل شریف حضرت ایشان آنجاست بملازمت آنحضرت
میرفت چون قریب بآن موضع رسید مؤذن تکبیر فروز آورد و ما بنماز
نرسیدیم و در خاطر گذشت که آمدن این مخلص معلوم آنحضرت است
اگر مؤذن را میفرمودند که تاخیر میکرد ما نماز را بجمعیت میدریافتیم
چون آنحضرت از نماز اشراق فارغ شدند بفقیر خطاب کرده فرمودند که ما
بمؤذن اشارت کردیم تاخیر کند و مؤذن نافهمیده زود تکبیر فروز آورد
و آنحضرت را اگر ضعفی می بود چون خلوت و یا اعتکاف می نشستن آن
ضعف زایل می شد و تمام صحت یافته در آن خلوت و اعتکاف در ذوق
میشدند و در رمضان آنحضرت را ضعفی بود که هفده روز روزه را افطار
نمودن چون وقت اعتکاف شد یاران و محبان و مخلصان آنحضرت از نواحی
و اطراف ایشان در پیش ایشان جمع شدند و حضرت ایشان این مخلص را

خطاب کرده گفتند که ما در ضعفیم و هفده روز افطار کرده ایم چون توانیم که
اعتکاف نشینیم و این مخلص استاخی کرده بعرض اقدس رسانید که
مقصد این مخلصان آنست که در عشر اواخر رمضان در بندگی آنحضرت
باشند خواه اعتکاف نشینند و خواه نه نشینند بعد ازان فرمود
ند که فردا نیت روزه کرده بنشینیم باشد که حق سبحانه قوتی عطا کند
و چون فردا شد نیت اعتکاف کرده نماز را نشسته گذاردند و روز
دیگر آنحضرت را ذوق غلبه کرد برخواسته در سماع شدند و چندان
خانقاه را کشتن جوانان مانده شدند بعد ازان صحبت تمام شده
تا آخر آن اعتکاف در ذوق و شوق بودند روزی حضرت عزیزان قدس سره
بحضرت اعلم العلماء استادی و مخدومی مولانا صادق قدس سره
گفتند که ما روزی در خانقاه در ذکر بودیم چون چشم گشادیم دیدیم که
خانقاه از مردم پرند که این مردم را هرگز ندیده بودیم و حضرت مخدومی
فرمودند که ملائکه کرام باشند که در صورت آدمیان ظاهر شده باشند
چون در حدیث است که ملائکه در زمان ذکر بمجلس ذکر حاضر میشوند و حضرت
عزیزان قدس سره عین سوز و ذوق بودند روزی فقیر را فرمودند نای

بیارید بعلیا باد رفته نائی بیماری را یافته بمرکبی سوار ساخته
بملازمت آنحضرت بردیم و دران حین آنحضرت در ذکر بودند چون
نائی نی را بر لب نهاد آنحضرت برخواسته در سماع شدند و دران آوان
هشتاد و چهار ساله کما بیش بودند و روز تابستان بود قریب بنصف
روز در سماع و ذکر بودند و صحبت عظیم در گرفت همه را وقت دیگرگون شد
بیت پیری که بدیدار وی از دست شوی آن به که بزیر پای وی پست
شوی پیری که بود باده فروشی کارش ره جو بحریم خلد خوش آثارش
گر در حرمش بار نیابی باری خود را برسان بسایه دیوارش و آنحضرت
پیشتر در ذوق و شوق بودند شبی این مخلص در سمرقند واقعه دید که
حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم بهمراهی اصحاب رضی الله عنهم اجمعین
نشسته اند و این مخلص خادم شده در دامن خود نان انداخته دران
مجلس عظیم تقسیم میکرده ام و حضرت عزیزان گاه در موضع آنحضرت صلی الله
علیه وسلم ظاهر میشده اند چون ازین واقعه باز آمدم هم دران شب بملازمت
حضرت عزیزان رفته این واقعه را عرض نمودم آنحضرت فرمودند که ما امشب
بیدار بودیم و همه شب این بیت میخواندیم که بیت شد روی دوست قبله

ما کو امام شهر نا در نماز خویش بما اقتدا کند بعد از آن فرمودند که
آن واقعه را در کتاب مجموعهٔ ایشان نوشته شد و آن روز از برای
آنحضرت صلی الله علیه و سلم گوسفندی کشته ختم کردند و مولانا عبد المؤمن که
در مناقب حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره ذکر وی گذشت میگفت که
حضرت عزیزان قدس سره در حق حضرت ایشان فرمودند که پیرم شیخ تجریدی
دارد که فایق بر همه است و در وی بجز از محبت خدا و رسول خدا چیزی
نیست و مدار بر محبت است و این محبت باعث آنست که ما دیر از رخصت
گل داده بجای خود نصب کرده ایم و خیریت سلسلهٔ شریفه در آنست حضرت عزیزان
قدس سره میفرمودند که پیرم شیخ مقابل ما بنشین و همچنین حضرت ایشان باین
مخلص عنایت کرده میفرمودند که تو نیز مقابل ما بنشین بیت بدین امیدهای
شاخ بر شاخ ٭ بدرگاه تو ما گشتیم گستاخ ٭ و عمر شریف آنحضرت بهشتاد و
هفت رسیده بود و آنحضرت در زمان وفات این بیت خواند حی گفته
جان سپرده اند بیت بنده همان به که ز تقصیر خویش ٭ عذر بدرگاه خدا آورد
ورنه سزاوار خداوندیش ٭ کس نتواند که بجا آورد ٭ و مرقد شریف آنحضرت
در موضع سید آهو قریب بعلیاباد سمرقند است بزار و تبرک به ذکر حضرت

مخلص خان قدس سره ایشان نیز از خلفای حضرت عزیزان قاسم
شیخ قدس سره اند و سالها در خدمت حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سره
بوده اند چنانچه در مناقب ایشان گذشت نقلست که شبی حضرت عزیزان
مولانا ولی قدس سره در منزل حضرت خان قدس سره مهمان شده اند و در آن
زمان خدمت مخلص خان متمول بوده اند و آن شب خدمتهای شایسته
بآنحضرت بجای آورده اند چون وقت انتقال آنحضرت از منزل حضرت خان
شده حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سره دعا کرده اند که بیت دنیانک بوزلسون
آخرتنک قورلسون ؛ و بعضی از اکابر طریقت چنین فرموده اند که بو توزوک
قروق بوزولسون ؛ و حضرت محمد رسول الله نینک توزوکی توزولسون ؛
الله اکبر و چون حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره این دعا کرده اند
بزودی در همان چند روز دنیوی ایشان آنچه از جمله حیوانات بوده
هلاک شده و دیگران بجهت حوادث نابود گشته بعد از آن حضرت
مخلص خان پیاده چند بالینی در پشت خود بر داشته و بهمراهی زوجه خود که
زوجه ایشان نیز پیاده بوده بملازمت حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سره
رفته سالها در خدمت و صحبت آنحضرت بر سبیل تفرید و تجرید تمام بوده اند

وتا آخر عمر طریق ایشان تفرید و تجرید بود و در ملازمت آنحضرت
ریاضات شاقه کشیده اند و آنحضرت ایشانرا اجازه داده اند
و بعد از رحلت آنحضرت مدت ده سال چهار تسبیح را تنها می گفته اند
و هیچکس بصحبت ایشان نمی نشسته بعد ازان بملازمت حضرت قاسم
شیخ قدس سره رسیده با ایشان مرید شده اند و حضرت عزیزان ما قدس سره
میفرمودند که چون حضرت مخلص خان نوّر مرقده بحضرت عزیزان قدس سره
مرید شدند حضرت عزیزان قدس سره فرمودند که پدرم شیخ مخلص خان با هم
پیره بودند و کلان سال شده اند با مرید شدند با ایشان رخصت دادیم که
آنچه خیریت سلسله است چنان کنند ای عزیز من بدانکه رخصت اتم
درین طریق این عبارت از سر کامل صادر شود که فلان را رخصت دادیم که
آنچه مدان عمل کند و حضرت مخلص خان نوّر مرقده تا آخر عمر ریاضات شاقه
می کشیدند و شبهای جمعه خصوصاً صوفیه را تا روز ذکر اره می کشانده اند
و در وقت خود یگانه زمان بودند و وفات ایشان در قریه سوغانجی که
از قرای سعد آفرینگیت سمرقند است و مدفن ایشان نیز همانجاست
سیر اردو تبرک به حضرت افتخار شیخ قدس سره ایشان نیز از جمله خلفای

حضرت عزیزان قاسم شیخ اند قدس سرہ وحضرت شیخ هفت سال در مکہ
شریفہ بودہ اند با ولیای کرامی صحبت داشتہ اند وبحضرت شیخ
محمد بکری قدس سرہ کہ عالم بعلم ظاہر و باطن بودہ اند مرید شدہ مدتہا در خدمت
ایشان بودہ اند حضرت شیخ میفرمودند کہ حضرت شیخ محمد بکری قدس سرہ
چون شخصی را تربیت میکردند میفرمودند کہ اش حالک ای ای تنی یعنی چیست حال تو بعد ازان آن شخص از نظر ایشان چند گاہ دور شدہ
چنان ضبط حال خود میکرد کہ ویرا ایمن همت حضرت شیخ قدس سرہ
اطمینان حاصل میشد بعد ازان بملازمت ایشان حاضر می شد و در وسط
طریق مکہ بجانب مدینہ می رفتم کہ حضرت شیخ محمد بکری قدس سرہ بفقیر التفات
وخطاب نموده فرمودند کہ اش حالک وفقیر دران کوہها وصحراها بست روز
روز بسر بردم بعد ازان بملازمت وصحبت حضرت شیخ محمد بکری قدس سرہ
رسیدم وحضرت شیخ از حضرت شیخ محمد بکری قدس سرہ مرخص بودہ اند وحضرت
استادی ومخدومی علم العلما مولانا صادق قدس سرہ نیز در علم حدیث از
حضرت شیخ محمد بکری مرخص بودند میفرمودند کہ حضرت شیخ محمد قدس سرہ در جمیع
علوم متبحر بودند وعلم ایشان بی تعلم وتعلیم بودہ والد شریف ایشان

شیخ حسن بکری قدس سرہ چون اواخر عمر بمدینہ شریفہ رسید اندعرض
کردہ اند کہ یارسول اللہ محمد عامی ست وچیزی نخواندہ وعمر حسن باخیر رسیدہ
محمد را بشما سپارم آوازی از روضہ شریفہ برآمدہ کہ محمد را ما قبول نمودیم
چون شیخ حسن بمصر کہ موطن ایشان ست تشریف نمودہ اند از علم اشتغال
نمودہ اند وہمان شب کہ ایشان اشتغال نموده اند چون فرو استدہ شیخ محمد
قدس سرہ دانشمند روزگار نظر شدہ اند وحضرت مخدومی قدس سرہ میفرمودند کہ
حضرت شیخ محمد قدس سرہ این حدیث بنا نقل کردند کہ حضرت امیر المومنین علی
رضی اللہ عنہ از حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم روایت میکنند کہ آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم فرمودند کہ جمیع معانی قرآن در فاتحہ ست وجمیع معانی فاتحہ در بسم اللہ
وجمیع معانی بسم اللہ در بای بسم اللہ ست وجمیع معانی باء بسم اللہ در نقطہ باء ست
چون سخن شیخ محمد قدس سرہ بدینجا کشید حضرت شیخ محمد قدس سرہ گریان شدہ
فرمودند کہ محمد بکری بست سالہ ست کہ سر فرو برده ست در علم نقطہ یک
لمعہ سر بدر نتوانند کرد وحضرت مخدومی قدس سرہ چون سخن حضرت شیخ
محمد را نقل کردند ایشان نیز گریان شدہ نیز فرمودند ما نیم کہ علم نقطہ نقطہ
چیست وہم حضرت افتخار شیخ قدس سرہ میفرمودند کہ ما در مکہ بعزیزی سیدے

از بلاد هند بودند آشنا بودیم و آن سید تجرید تمام داشته لنگی
می بست دیگر تمام برهنه بود چون سید را وقت ارتحال رسید در مکه شریفه
خطاب بآن لنگ بسته بود کرده فرمود که تو هم مانع آن لنگ را پرتافت
و جان بجانان تسلیم نمود و هم حضرت شیخ می گفتند سید جمال نام درویشی
از بخارا بود و بآن سید مرید بود و سید جمال چون دختر یک از سادات
مدینه را خواستگاری کرد و آن سید دختر خود را بوی نداد و انکار
سیادت وی کرد سید جمال گفت که بروضهٔ آنحضرت صلی الله علیه و
سلم حاضر شویم و بآن حضرت صلی الله علیه و سلم عرض کنیم بعد از آن همگی
اهل مدینهٔ شریفه در روضهٔ آنحضرت صلی الله علیه و سلم حاضر آمدند و سید
جمال عرض کرد که یا رسول الله من فرزند شما هستم یا نی آوازی از
روضهٔ شریفهٔ آنحضرت صلی الله علیه و سلم برآمد که سید جمال پسر ماست
و آن دختر را بسید جمال عقد بستند و حضرت افتخار شیخ بعد از
انتقال از حرم مکهٔ شریفه بحضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره مرید شده سالها
در ظل تربیت آنحضرت بودند و از ایشان مجازاند و مرقد شریف حضرت
شیخ در ولایت انهار سمرقند در قریهٔ قومی ست یزار و یتبرک به ما

آلهی بحرمت اولیا کرامی این دور مانده مهجور را محروم مگردانی و بفضل
عظامی و عنایت نامتناهی از جمله محب محبان خویش عدنمایی از
خاکساران و مشتاقان بسازی آمین یا رب العالمین تمام شد تحریر
این مجموعه که مسمات بلمحات است در بیان خصال حمیده افعال پسندیده اولیا
الله که محبان بل محبوبان حق اند سبحانه در شهر جمادی الثانی در هزار
و دو صد پنجاه یک اتمام یافت . توقع از ناظران این رساله شریف
آنکه اگر سهو و یا غلط رفته باشد در تصحیح آن کوشیده کاتب را بدعای
خیر یاد آور باشند اللهم اغفر لی ولوالدیه ولجمیع المومنین والمومنات
والمسلمین والمسلمات

برحمتک یا ارحم الراحمین

سنه ۱۲۵۱

خط بر ورق دهر بماند صد سال
بیچاره نویسنده که بر خاک رود
بو پذیر ای کریم کرده ما
مدران روز حشر پرده ما

فهرست ها

فهرست آیات

— حدیث ها

— اقوال مشایخ و...

— اشعار فارسی و عربی و ترکی

— نام کسان

— نام کتاب ها

— نام جای ها

— مآخذ و منابع و اختصارات

۸۷۳

فہرستِ آیات

اتستبدلون الّذی ھوادنیٰ بالّذی ھوخیرٌ. (البقرۃ : ۶۱).	۲۷۷
اتّقوا اللّٰہ وقولوا قولًا سدیدًا ۙ	
یصلح لکم اعمالکم. (الاحزاب: ۷۰-۷۱).	۱۲۲
اتّقوا ربّکم. (النسآء : ۱).	۱۲۲
ادخلوھا بسلامٍ اٰمنین. (الحجر : ۴۶).	۶۰
ادخلی جنّتی. (البلد : ۳۰)	۲۹۶
اِدع الیٰ سبیل ربّک بالحکمۃ و الموعظۃ الحسنۃ (النحل : ۱۲۵).	۶۷
ادعوا ربّکم تضرّعًا وخفیۃً. (الاعراف : ۵۵).	۱۲، ۲۲، ۳۶-۳۷
اذاقیل لھم لا الٰہ الا اللّٰہ یستکبرون. (الصافات : ۳۵۰)	۱۹

اذا لقيتم فئةً فاثبتوا واذكروا
الله كثيراً لّعلكم تفلحون.
(الانفال: ٤٥). ٣٣

ارجعي الى ربّك راضيّةً مرضيّةً
: يا ايّتها النّفس...

افغير الله تتّقون. (النحل: ٥٢). ٦١

الا انّ اولياء الله لاخوفٌ عليهم و
لاهم يحزنون. (يونس: ٦٢). ٢٢٩، ٤٣٠

الّا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا
بالجنّة التي كنتم توعدون.
(حٰمٓ السجدة: ٣٠). ٦٨

الّا من اتى الله بقلبٍ سليمٍ.
(الشعراء: ٨٩). ٧٤

الّا من ظلم. (النمل: ١١). ١٥

الّذي خلقني فهو يهدين. والّذي
هو يطعمني و يسقين.
(الشعراء: ٧٨-٧٩). ٧٩، ١١٣

الّذين يذكرون الله. (آلِ عمران: ١٩١). ٣٢

الله الصّمد (الاخلاص: ٢). ٢٤٦

اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي. (المائدة : ٣).	٢٦٣
انا ارسلناك بالحقّ بشيراً و نذيراً. (البقرة : ١١٩.	٢
انّ ابراهيم لاوّاهٌ حليمٌ. (التوبة : ١١٤).	٣٧
انّا عرضنا الامانة على السّمٰوٰت و الارض والجبال فابين ان يّحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان. (الاحزاب : ٧٢).	٥٤
انّ اكرمكم عند الله اتقٰكم. (الحجرات : ١٣).	١٢٢
انّ الّذين اتّقوا اذا مسّهم طآئفٌ من الشّيطان تذكّروا فاذا هم مبصرون . (الاعراف : ٢٠١).	١٢٢
انّ الّذين قالوا ربّنا الله ثمّ استقاموا. (حٰمٓ السجدة : ٣٠)	٧٦-٧٧
انّ الّذين يبايعونك انّما يبايعون الله. (الفتح : ١٠).	٢٧٢

انّ فی ذٰلك لآیاتٍ لقومٍ یعقلون.

(النحل: ١٢).

انّما اموالکم و اولادکم فتنة.

(الانفال: ٢٨).

انّما یتقبّل الله من المتّقین.

(المائدة: ٢٧).

انّما یعمر مساجد الله من اٰمن بالله
والیوم الآخر واقام الصّلٰوة و
اٰتی الزکٰوة ولم یخشی الّا الله
فعسٰی اولٰئك ان یکونوا من
المهتدین. (التوبة: ١٨).

انّ الله مع الّذین اتّقوا. (النحل: ٣٠)

انّ الله یأمر بالعدل والاحسان.

(النحل: ٩٠).

انّ الله یحبّ التوّابین و یحبّ
المتطهرین. (البقرة: ٢٢٢).

انّ المتّقین فی جنّاتٍ وّ نهرٍ فی
مقعدِ صدقٍ عند ملیكٍ مقتدرٍ

(القمر: ٥٤).

انّ المتّقين فی مقامٍ امينٍ.

(الدخان: ٥١). ١٢٣

انّ ناشئة اللیل هی اشدّ وطأً وّ

اقوم قیلاً. (المزمل: ٦). ٨٠

انّنی انا الله لا إله الّا انا. (طٰہٰ: ١٤). ٣٠٥

اوّابٌ. (صٓ: ١٧ و ١٩ و ٣٠ و ٤٤). ٩٠

اولٰئك الذین هدی الله فبهدٰهم

اقتده. (الانعام: ٩٠). ١١٣

اولٰئك کالانعام بل هم اضلّ.

(الاعراف: ١٧٩). ٢٧٩

اومن کان میتًا فاحییناه.

(الانعام: ١٢٢). ٣٤

بسم الله الرّحمن الرّحیم.

(النمل: ٢٧). ١٦٠، ٣٦٢

بل الله یمن علیکم ان هدٰکم للایمان

ان کنتم صادقین. (الحجرات: ١٧). ٦٨

التّائبون العابدون. (التوبة: ١١٢). ٩٢

ثمّ ننجی الّذین اتّقوا و نذر

الظالمین. (مریم: ٧٢). ١٢٣

جزاءً بما كانوا يعملون.
(السجدة : ١٧ والاحقاف: ١٤ و الواقعة : ٢٤). ٧٥

جعلنا بينك و بين الذين لايؤمنون بالآخرة حجاباً مّستوراً.
(الاسراء: ٤٥). ٥١

دون الجهر: واذكر ربّك...
ردّ و ها علىّ فطفق مسحا بالسّوق ، والاعناق (صٓ :٣٣). ٢٧٣

سبّح اسم ربّك الا علی. (الاعلیٰ: ١). ٣٦

سبقت لهم منّا الحسنٰی (الانبياء: ١٠١). ٥

سلامٌ قف قولاً من ربّ رّحيم.
(يٰس :٥٨). ٦٠

سنريهم اياتنا فی الآفاق و فی انفسهم (فصلت:٥٣). ٢٤٤

شهد الله انّهٗ لا إله الّا هو والملآئكة.
(آلِ عمران : ١٨). ٩٢

عسی ربّكم ان يرحمكم. (الاسراء: ٨). ٩٢

عسی ربّكم ان يكفر عنكم سيّاٰتكم (التحريم: ٨). ٩٣-٩٢

عباد الرحمٰن الذین یمشون علی الارض ھونًا وّاذا خاطبھم الجاھلون قالوا سلامًا. (الفرقان: ۶۳). ۳۲۶، ۱۶

فاتّبعوا ملّة ابراھیم حنیفا. (آلِ عمران: ۹۵). ۸۵

فاذا قضیتم الصّلوٰۃ فاذکروا اللّٰہ قیاماً و قعوداً و علی جنوبکم. (النساء: ۱۰۳). ۲۱

فاذکروا اللّٰہ کذکرکم آباءکم او اشدّ ذکراً. (البقرۃ: ۲۰۰). ۱۳

فاذکرونیؔ اذکرکم. (البقرۃ: ۱۵۲). ۳۲، ۶۷، ۲۶۴

فاستوٰیہٗ وھو بالافق الاعلیٰ ۝ ثمّ دنیٰ فتدلّیٰ ۝ فکان قاب قوسین او ادنیٰ ۝ فاوحیٰ الیٰ عبدہٖ ما اوحیٰ ۝ ما کذب الفؤاد ما رای ۝ (النجم: ۵ تا ۱۱). ۲

فاعبدنی. (طٰہٰ: ۱۴). ۳۰۵

فاعلم انہ لا الٰہ الّا اللّٰہ. (محمّد: ۱۹). ۵۳

فذکّر ۝ فذکّر انما انت مذکّرٌ (الغاشیۃ: ۲۱). ۳۴

فانّ خير الزاد التّقوى. (البقرة: ١٩٧). ٦١

فانظر الى آثار رحمت الله كيف يحيي
الارض بعد موتها. (الروم: ٥٠). ٢٩٨

فاولئك يبدّل الله سيّآتهم حسنات.
(الفرقان: ٧). ٩٢-٩٣

فاينما تولوا فثم وجه الله. (البقرة: ١١٥). ٣٠٦

فضلناهم على كثير ممّن خلقنا تفضيلاً.
(الاسراء: ٧٠). ٢٧١

فطرة الله الّتى فطر النّاس عليها،
لا تبديل لخلق الله. (الروم: ٣٠). ١١٨

فمن كان يرجوا لقآءَ ربّه. (الكهف: ١١٠). ٣٠١

فلمّا تجلّى ربّه للجبل جعله دكّاً و
خرّ موسى صعقاً. (الاعراف: ١٤٣). ١٨٦، ٢٩٧ - ٢٩٨

فليضحكوا قليلاً وليبكوا كثيراً.
(التوبة: ٨٢). ٢٤٣

فليعمل عملاً صالحاً. (الكهف: ١١٠). ٣٠١

ويلٌ للقاسية قلوبهم من ذكر الله.
(الزمر: ٢٢). ١٦٥

فى كلّ سُنبلة مأة حبّة: مثل

الّذين ينفقون ...

قال ربّ اشرح لی صدری ۵ ویسرلی
امری ۵ واحلل عقدةً مِن لّسانی ۵
یفقهوا قولی ۵ واجعل لّی وزیرامّن
اهلی ۵ هٰرون اخی ۵ اشدد به ازری ۵
واشرکه فی امری ۵ کی نسبّحک کثیراً ۵
ونذکرک کثیراً ۵ (طٰہٰ: ۲۵ تا ۳۴). ۹

قال ربّ انّی دعوت قومی لیلاً ونهاراً ۵
فلم یزدهم دعآئی الّا فواراً ۵ و انی
کلّما دعوتهم لتغفر لهم جعلوآ اصابعهم
فی آذانهم واستغشوا ثیابهم واصرّوا
واستکبروا استکباراً ۵ ثمّ انی دعوتهم
جهاراً ۵ ثمّ انّی اعلنت لهم واسررت
لهم اسراراً ۵ فقلت استغفروا ربّکم
انه کان غفّاراً ۵ (نوح: ۵ تا ۱۰). ۱۰ - ۱۱

قل اللّٰه ثمّ ذرهم.

(الانعام: ۹۱). ۲۶۱

قل اللّٰهم مالك الملك. (آلِ عمران: ۲۶). ۱۰۵

قل ای شیءٍ اکبر شهادةً (الانعام: ۱۹). ۲۰

قل كل يعمل على شاكلته. (الاسراء: ٨٤).	٢٩٩
قل للمؤمنات يغضضن من ابصارهنّ. (النور: ٣١).	٢٤٥
قل للمؤمنين يغضّوا من ابصارهم. (النور: ٣٠).	٢٤٥، ٥٢
قل من يُنجيكم من ظلمات البرّ والبحر تدعونه تضرّعًا وّخفيةً. (الانعام: ٦٣).	١١
قلنا يا نار كوني بردًا وّسلامًا على ابراهيم. (الانبياء: ٦٩).	٢٦٩، ١٨٥
قل هو الله احدٌ. (الاخلاص: ١).	٢٤٦
كما بدأكم تعودون ۞ فريقًا هدىٰ و فريقًا حقّ عليهم الضلٰلة. (الاعراف: ٢٩- ٣٠).	١١٩
كمثل حبّةٍ انبتت سبع سنابل: مثل الذين ينفقون ...	
لا اله الا انا فاعبدني. (طٰہٰ: ١٤).	٣٠٠
لا تثريب عليكم اليوم. (يوسف: ٩٢).	٩٨-٩٩
لا تقنطوا من رّحمة الله. (الزمر: ٥٣).	٧٤

لا يحبّ الله الجهر بالسّوء من القول
الا من ظلم. (النساء: ١٤٨). ١٤

للّذين احسنوا الحسنٰى وزيادةٌ.
(يونس: ٢٦). ٦٨

للمتّقين. (البقرة: ٢ و آلِ عمران: ١٣٣ و
١٣٨ و المائدة ٤٦ و الشعراء:
٩٠ ...). ١٢٢

لَم يلد ولم يولد. (الاخلاص: ٣). ٢٤٦

لهٗ معقباتٌ من بين يديه و من
خلفه يحفظونه من امر الله. (الرعد: ١١). ١١٧

لهم قلوبٌ لّا يفقهون بها. (الاعراف: ١٧٩). ٢٧٨

ليس كمثله شيءٌ وهو السميع البصير. (الشورٰى: ٤٢). ٥٩

ما ينطق عن الهوٰى ان هو الا وحيٌ
يّوحٰى. (النجم: ٣ و ٤) ٥٩ ٢

متكئين على سررٍ مصفوفةٍ.
(الطور: ٢٠). ٢٧٤

مثل الذين ينفقون اموالهم في سبيل الله
كمثل حبّةٍ انبتت سبع سنابل في

كل سنبلةٍ مّائة حبّةٍ ط والله يضاعف
لمن يّشآء ط والله واسعٌ عليم.
(البقرة ٢٦١).

٣٠٣-٣٠٤، ٣٠٦

مثل الجنّة الّتى وعد المتّقون فيها انهارٌ
من ماءٍ غير اٰسنٍ. (محمّد: ١٥).

١٠٨

مذبذبين بين ذٰلك قف لا الىٰ هٰؤلآءِ
ولا الىٰ هٰؤلآء ط. (النسآء: ١٤٣).

١٢٠

من جاء بالحسنة فله عشر امثالها.
(الانعام: ١٦٠).

٣٠٢

من خشى الرّحمٰن بالغيب و جاء
بقلب منيب. (قٓ: ٣٣).

٩٠

من عمل صالحًا فلأنفسهم يمهدون.
(الروم: ٤٤).

١١٦

نعم العبد انّه اوّابٌ.
(ص: ٤٤).

٩٠

نورث من عبادنا من كان تقيًا.
(مريم: ٦٣).

١٢٣

واتّقوا الله لعلكم تفلحون.
(البقرة: ١٨٩).

٦١

واذا ذكرالله وحده اشمأزّت قلوب
الّذين لا يؤمنون بالآخرة ج

(الزمر: ٤٥). ١٩

واذا قراءت القرآن. (الاسراء: ٤٥). ٥١

واذا مرضت فهويشفين.

(الشعراء: ٨٠). ٧٩

واذ قلتم يا موسٰى لن نصبر على طعامٍ
وّاحدٍ فادع لنا ربّك يخرج لنا
ممّا تنبت الارض من بقلها و
قثّآئها و فومها و عدسها و
بصلها. (البقرة: ٦١). ٢٧٧

واذكر ربّك فى نفسك تضرّعاً وّخفيةً
وّدون الجهر من القول بالغدوّ
والآصال ولا تكن ممّن الغافلين.

(الاعراف: ٢٠٥). ٦-١٧، ٣٧، ١٦٥

واركعوا مع الراكعين. (البقرة: ٤٣). ٥٨

وازلفت الجنّة للمتّقين.

(الشعرآء: ٩٠). ١٢٣

وأفوض امرى الى الله. (غافر: ٤٤). ٢٩٨

٣٠٥ واقم الصّلوة لذكرى. (طٰہٰ : ١٤).

والذّاكرين الله كثيراً والذّاكرات اعدّ الله لهم مغفرةً وّ اجراً عظيماً

٣٢ (الاحزاب : ٣٥).

١١٩ والسّابقون السّابقون ۙ

(الواقعة : ١٠).

١٢٠ والذين اتبعوهم باحسان.

(التوبة : ١٠٠).

٧٠ والّذين اوتوا العلم درجاتٍ.

(المجادلة : ١١).

٨٩ والّذين جاهدوا فينا لنهدينّهم سبلنا (العنكبوت : ٦٩).

والزمهم كلمة التّقوى.

٦١،٥ (الفتح : ٢٦).

١٢٣ والعاقبةُ للمتّقين (الاعراف : ١٢٨).

٣٠٦ والله عليمٌ : مثل الّذين يُنفقون...

وَ لله المشرق والمغرب.

(البقرة : ١١٥).

والله واسعٌ عليمٌ : مثل الّذين ينفقون...

واللّٰه يحبّ المتّقين. (آل عمران: ٧٦). ١٢٢

واللّٰه يضاعف لمن يّشآءُ: مثل الّذين ينفقون ...

وان تبدوا الصدقات فنعما هي.

(البقرة: ٢٧١). ١٥

وانزلنا عليكم المنّ والسّلوٰى.

(البقرة: ٥٧). ٢٧٧

وانفقوا ممّا رزقنٰكم.

(المنافقون: ١٠). ٢٧٥

وانّك لعلىٰ خلقٍ عظيم. (القلم: ٤). ٥٣

وان منكم الا واردها. (مريم: ٧١). ١٨٦

وانّى لغفّارٌ لمن تاب. (طٰه: ٨٢). ٩١

واولوا العلم قائمًا بالقسط.

(آلِ عمران: ١٨). ٣٠٠

وايّاى فاتّقون. (البقرة: ٤١). ٦١

وايّوب اذ نادى ربّه. (الانبياء: ٨٣). ٧

وتبتّل اليه تبتيلًا. (المزّمّل: ٨). ٧٥

وتوبوا الى اللّٰه جميعًا ايّه المؤمنون لعلكم تفلحون. (النور: ٣١). ٧٤، ٩٠، ٩٢

وتكتمون الحقّ وانتم تعلمون.

(البقرة : ٤٢).

٨

وجاهدوا فى الله حقّ جهاده.

٨٠، ١٨٥، ٣٠٠

(الحج : ١٧٨).

وجوهٌ يومئذٍ ناضرة الىٰ ربها ناظرةٌ

٧٥، ٣٠٢

(القيامة : ٢٢).

٢٧١

وحملناهم فى البرّ والبحر. (الاسرا: ٧٠).

وخرّ موسىٰ صعقاً: فلمّا تجلّى ربّه.

وذكّر فان الذكرىٰ تنفع المؤمنين.

٣٤

(الذاريات : ٥٥).

٧

وذا النّون اذّ ذهب مغاضباً فظنّ ان

لّن نقدر عليه فنادىٰ فى الظلمات.

(الانبياء : ٨٧).

٢٧١

ورزقناهم من الطيّبات.

(الاسراء : ٧٠).

٧

وزكريّآ اذ نادىٰ ربّهٗ ربّ لا تذرنى

فرداً. (الانبياء : ٨٩).

٢

وسراجاً منيرا.

(الاحزاب : ١٤٦).

وسيق الّذين اتّقوا ربّهم الى الجنّة زمراً. (الزمر: ٧٣). ١١٧، ١٢٣

وضربت عليهم الذّلة والمسكنة و باءوا بغضبٍ من الله. (البقرة: ٦١). ٢٧٧

وظلّلنا عليكم الغمام. (البقرة: ٥٧). ٢٧٧

وعباد الرّحمٰن: عباد الرّحمٰن.

وعد المتّقون. (الفرقان: ١٥). ١٢٣

وفوق كل ذى علمٍ عليم. (يوسف: ٧٦). ١٠٥

وكذٰلك نجزى المتّقين. (يوسف: ٢٢). ١٢٣

وكُلًّا نقص عليك من انباء الرّسل ما نثبت به فوادك. (هود: ١٢٠). ٩٥

وكلبهم باسط ذراعيه بالوصيد. (الكهف: ١٨). ٣، ١٩٤، ٤١٩

وكونوا مع الصّادقين. (التوبة: ١١٩). ٢٤٩

ولا تجهر بصلاتك ولا تخافت بها و ابتغ بين ذٰلك سبيلًا. (الاسرا: ١١٠). ١٧

ولا تكتموا الشّهادة ط ومن يكتمها فانّه اثمٌ قلبه ط (البقرة: ٢٨٣). ٢٠، ٢٩

ولا تكن من الغافلين. (الاعراف : ٢٠٥). ١٧

ولا يخافون لومة لآئم. (المائدة : ٥٤). ٢٤٣

ولا يزالون مختلفين الّا من رحم
ربّك. (هود : ١١٨). ٦

ولا يشرك بعبادة ربّهٖ احداً. ٣٠١
(الكهف : ١١٠).

ولقد ذرانا لجهنّم كثيراً من الجنّ
والانس. (الاعراف : ١٧٩). ٢٧٨

ولقد كرمنا بنى ادم. (الاسرٰء : ٧٠). ٢٧١

ولكلّ وّجهةٌ هو موّليها. ١٧٦
(البقرة : ١٤٨).

ولم يكن لّهٗ كفواً احدٌ. ٢٤٦
(الاخلاص : ٤).

ولو انّ اهل الكتاب امنوا واتّقوا. ٦١
(المائدة : ٦٥).

ولهم اذانٌ لّا يسمعون بها. ٢٧٩
(الاعراف : ١٧٩).

ولهم اعينٌ لّا يبصرون بها. ٢٧٩
(الاعراف : ١٧٩)

وليبكوا كثيراً. (التوبة: ٨٢). ٨٦

وما ارسلناك الّا مبشراً و نذيراً.

(الفرقان: ٥٦). ٢٧٦

وماخلقت الجنّ والانس الّا

ليعبدون. (الذاريات: ٥٦). ٧٤، ٢٩١

وما على الرّسول الّا البلاغ المبين.

(النور: ٥٤). ٢٦٤

ومن اظلم ممّن كتم شهادةً عندهٗ

من اللّٰهؕ (البقرة: ١٤٠). ١٩

ومن اظلم ممّن منع مساجد اللّٰه ان

يّذكر فيها اسمهٗ وسعٰى فى خرابها.

(البقرة: ١١٤). ٩

ومن دخله كان اٰمنا. (آلِ عمران: ٩٧). ٤٤٤

ومن كان فى هٰذهٖٓ اعمٰى فهو فى

الآخرة اعمٰى. (الاسراء: ٧٢). ٣٠٠

ومن لم يتب فاولٰئك.

(الحجرات: ١١). ١٢٠

ومن يتّق اللّٰه يجعل له مخرجًا.

(الطّلاق: ٢). ١٢٢

ومن يتق الله يكفر عنه سيآته. (الطلاق : ١٥).	١٢٢
ومن يتوكل على الله فهو حسبه. (الطلاق : ٣).	٢٤٥
ومن يرد ثواب الدنيا نؤته منها ومن يرد ثواب الآخرة نؤته منها. (آل عمران : ١٤٥).	١٩٢-١٩٣
وموعظة للمتقين. (البقرة : ٦٦).	١٢٣
ونادى نوح ربه. (هود : ٤٥).	٧
ونحن اقرب اليه من حبل الوريد. (ق : ١٦).	٢٧٦، ٣٠٧
ونحن اقرب اليه منكم ولكن لا تبصرون. (الواقعة : ٨٥).	٣٠٨
ونحن نسبح بحمدك ونقدس لك. (البقرة : ٣٠).	١٨، ٣٦-٣٧
وواعدنا موسى ثلثين ليلة وأتممناها بعشر فتم ميقات ربه اربعين ليلة. (الاعراف : ١٤٢).	٨١

وهو الّذی مدّ الارض وجعل فیها رواسی وانهاراً ومن کلّ الثمرات.

(الرعد: ٣٠). ٧٨

وهو الّذی یقبل التوبة عن عباده ویعفوا عن السّیآت.

(الشوریٰ: ٢٥). ٩٢-٩٣

وهو یطعم ولایطعم. (الانعام: ١٤). ٦٥

ویرزقه من حیث لایحتسب ط

(الطلاق: ٣). ١٢٢

ویعظم له اجراً. (الطلاق: ٥). ١٢٣

وینهی عن الفحشاء والمنکر.

(النحل: ٩٠). ٣٠

هدی للمتّقین. (البقرة: ٢). ١٢٣

هل جزاء الاحسان إلا الاحسان.

(الرحمٰن: ٦٠). ٢٦١

هوالّذی خلق لکم مافی الارض جمیعًا.

(البقرة: ٢٩). ٣٣٦

هواهل التّقویٰ و اهل المغفرة.

(المدثر: ٥٦). ١٢٣

هو العليم الحكيم. (يوسف: ٨٣). ٢٧٥

يا ايُّها الّذين اٰمنوا آمنوا بالله.

(النّسآء: ١٣٦). ١٠

يا ايّها الرّسل كلوا من الطيّبات.

(المؤمنون: ٥١). ٧٢

يا ايّها النّاس اعبدوا ربّكم الّذى.

(البقرة: ٢١). ٨

يا ايُّها النّبى حسبك الله و من ،

اتبعك من المؤمنين. (الانفال: ٦٤). ١١٨

يا ايّتها النّفس المطمئنّة ارجعى

الى ربّك راضية مّرضيّة.

(البلد: ٢٧-٢٨). ٢٣٩، ٢٧٩، ٢٨٢

يا نار كونى بردًا : قلنا...

يبعثك ربّك مقامًا محموداً.

(الاسراء: ٧٩). ٣

يثبّت الله الذين اٰمنوا بالقول

الثابت فى الحيوة الدنيا و فى الآخرة.

(ابراهيم: ٢٧). ٦٨

يحبّهم ويحبّونه. (المائدة: ٥٤). ٢٨١

يعرف المجرمون بسيماهم فيؤخذ
بالنّواصی والاقدام.

(الرحمٰن: ٤١). ١١٨

ينبت لكم به الزّرع والزّيتون.

(النحل: ١١). ٧٨، ٨٢

يوم نحشر المتّقين الى الرحمٰن وفداً.

(مريم: ٨٥). ١٢٣

* * *

قال ياليت قومی يعلمون بما غفرلی
ربّی و جعلنی من المكرمين.

(يٰسٓ: ٢٦-٢٧). ٤٧

* * *

ولو بسط الله الرّزق لعباده لبغوا
فی الارض ولكن ينزّل بقدر ما يشآء.

(الشوری: ٢٧). ٢٧٥

فهرست حدیث ها

ارحموا من فی الارض یرحمکم
من فی السماء. ۱۳۸

المعجم المفهرس: ج ۲، ص ۲۲۴ (به نقل از ترمذی.
بر ۱۶، بخاری. تفسیر سورة ۵۹، ۶. ادب ۹۰،
ابن ماجه. زهد ۱۳، دارمی. فرائض ۶، موطا. جهاد
۳۶، احمد بن حنبل. ۴، ۴۸، ۵۰).

اعدی عدوك نفسك التی
بین جنبیك. ۳۳

احادیث مثنوی. ص ۹ (به نقل از کنوز الحقائق،
ص ۱۴۱).

افضل الاعمال احمزها. ۱۸۵، ۲۵۴-۲۵۵

افضل الاعمال التفکر. ۷۷

عبارت بالا مشابه حدیثی است باین مضمون:

"التفکر من اعمال القلب وهو افضل من اعمال
الجوارح" (سفینة البحار، ج ۲، ص ۳۸۲).

اکرموا الشیخ (الشیوخ) و
ان کان کافراً.

۵۶

امثال وحکم، ج ۱، ص ۱۹۰ ـ بجای "الشیخ"، "الضیف"
آمده است.

(الا) طال شوق الابرار الی لقائی
و انی لاشدّ شوقاً الیهم.

۹۶

عبارت بالا مشابه حدیثی است به این مضمون:
"من احب لقاء الله احب الله لقاءه" (الرسالة
القشیریه، ص ۱۵۷).

اللّهم اغفر لقومی فانّهم لا
یعلمون.

۴۷

احادیث مثنوی، ص ۶۰ (با کمی تفاوت: ربّ
اغفر لقومی ... واللّهم اهد قومی ...)، (به نقل از
مسلم، ج ۵، ص ۱۷۶، مسند احمد، ج ۱، ص ۳۸۰،
۴۲۷، ۴۳۲، ۴۵۶، احیاء العلوم، ج ۱، ص ۲۱۹ و
ج ۳، ص ۲۰۱، شرح تعرّف، ج ۳، ص ۱۲۶).

اللّهم اَمِتنی مسکیناً و اَحینی

۱۹۴ مسکیناً.

عبارت بالا مشابه حدیثی است باین مضمون :

"اللّٰهم احینی مسکیناً و امتنی مسکیناً و احشرنی فی زمرة المساکین ." (ابن ماجه، ۷۵۷۔ کشف المحجوب، ۲۲، ۷۸، سفینة البحار، ج ۲، ص ۳۷۸).

اللّٰهم انی اسألك حبّك وحبّ من یحبّك والعمل الّذی تقرّبنی حبّك.

۲۷۳:۶

امرت ان اقاتل النّاس حتّی یقولوا لا الٰه الّا اللّٰه.

۳۵

المعجم المفہرس، ج ۱، ص ۹۹ (بہ نقل از مسلم۔ ایمان ۳۲-۳۶، بخاری۔ ایمان ۱۷، ۲۸، صلاة ۲۸، زکاة ۱، اعتصام ۲، ۲۸، ابادا ود۔ جہاد ۹۵، ترمذی۔ تفسیر سورة ۸۸، نسائی۔ زکاة ۳، ابن ماجہ۔ فتن ۱-۳، دارمی۔ سیر ۱۰، احمد بن حنبل۔ ۴، ۸).

ان اشدّ البلاء علی الانبیاء ثمّ علی الاولیآء ثمّ الامثل فالامثل.

کشف المحجوب، ص ۵۰۴.

نیز عبارت بالا مشابہ حدیثی است بہ این مضمون :
" نحن معاشر الانبیآء اکثو بلاء ثم الامثل فالامثل"
(آداب المریدین ، ۱۷۱ ، ۳۶۲ ۔ و ہمان جا آمدہ :
در سنن ترمذی ، ج ۴ ، ص ۲۸ بہ صورت زیر آمدہ :
" عن مصعب بن سعد عن ابیہ قال قلت یارسول
اللہ ای النّاس اشدّ بلاء ؟ قال : الانبیآء ثمّ
الصالحون ثمّ الامثل فالامثل من الناس یبتلی
الرجل علی حسب دینہ فان کان فی دینہ صلابۃ
زید فی بلائہ وان کان فی دینہ رقّۃ خفّف
عنہ و مایزال البلاء بالعبد حتّی یمشی علی
ظھر الارض لیس علیہ خطیئتہ" نیز احادیثِ
مثنوی ، ۱۰۷ ، خلاصۂ شرح تعرّف ۵۰۲) .

انّ اللہ تعالیٰ خلق ادم علیٰ
صورتہ . ۲۴۶
بخاری شریف ، ج ۲ ، ص ۹۱۹ و احادیثِ مثنوی ،
ص ۱۴ (بہ نقل از مسلم ، ج ۸ ، ص ۳۲) .

انّ اللہ تعالیٰ مائۃ رحمۃ
منھا رحمۃ بین عبادہ فیھا

يرحم الخلائق بعضهم
بعضاً واذخر تسعة وتسعين
الى يوم القيمة . ٦٣، ١٠٥

المعجم المفهرس، ج ٢، ص ٢٣٩: "... يوم خلقها
مائة رحمة" وص ٢٤٠: "جعل الله الرحمة
مائة جزء" (به نقل از بخاری ـ رقاق ١٩، مسلم ـ توبة ١٨ـ
٢١، ترمذی ـ دعوات ٩٩، ابن ماجه ـ زہد ٣٥، دارمی ـ
رقاق ٦٩، احمد بن حنبل ـ ٢، ٣٤٣، ٤٣٣، ٥١٤، ٣،
٥٥ـ٥٦، ٥، ٤٣٩، بخاری ـ ادب ١٩، مسلم ـ توبة
١٧، ١٩).

ان الله تعالى ملك ينادی
كل ليلة من اكل حراما
لا يقبل منه صرف ولا
عدل. فسّر الصرّف بالنوافل
والعدل ما بفريضة . ٨٣

المعجم المفهرس، ج ٥، ص ٢٤٢ (به نقل از بخاری ـ
فضائل المدينة ١، فرائض ٢١، جزية ١٧، مسلم ـ حج
٤٦٧ـ٤٧٠، عتق ١٨، ابا داؤد ـ مناسک ٩٥،
ادب ١١٠، ترمذی ـ ولاء ٣، نسائی ـ قسامة ٣١،

ابن ماجه ـ وصایا ٦، دیات ٨، دارمی ـ فرائض ٢، سیر ٨٣، احمد بن حنبل ـ ١، ١١٩، ١٢٦، ١٥١، ٣١٨، ٤، ١٨٦ـ١٨٧، ٢٣٨، ٣٩٦، احیاء علوم الدّین، ج ٢، ص ٨٩، به این صورت: ان لله ملکاً علی بیت المقدس ینادی کل لیلة: من اکل ... لم یقبل ... عدل. فقیل: الصرف النافلة، و العدل الفریضة".

انّ لکلّ شیءٍ طریقاً و ان طریق الجنّة العلم. ٦٩

انا غیورٌ والله اغیر منّی. ٥١

عبارت بالا مشابه حدیثی است به این مضمون:

"اتعجبون من غیرة سعد والله لأنا أغیر منه والله اغیر منّی".

المعجم المفهرس، ج ٥، ص ٣٥ (به نقل از بخاری ـ نکاح ١٠٧، حدود ٤٠، توحید ٢٠، مسلم ـ لعان ١٦ـ ١٧، دارمی ـ نکاح ٣٧، احمد بن حنبل ـ ٤، ٢٤٨)،

مصباح الهدایة، ٤١٦.

انا مدینة العلم وعلی بابها. ٨٩

احادیث مثنوی، ص ٣٧ (به نقل از جامع الصغیر،

ج ١، ص ١٠٧، كنوز الحقائق، ص ٣٨).

٢٥٣ انا و اصحابي براء من التّكليف.

تعليقات "مناقب"، ص ١٢٤:

(به نقل از مصباح الهداية، ص ٢٤١: "انا و اتقياء امّتي برآء من التكليف". و كنوز الحقائق (حاشية جامع الصغير، ج ١، ص ١١٣): "انى براء من التكليف وصالحوا أمّتي". (به نقل از التصفية فى احوال المتصوفة ص ٣٣٩).

١٨٢ انما الاعمال بالنّيات.

مشكوٰة، ص ١١.

ان النبى صلّى الله عليه وسلّم قال: يا على لفتيان أمّتى عشر علامات. قال رسول الله ولامتك فتيان. قال الفتوة الاولىٰ من فتوة امّتى و ماتلك العلامات يارسول الله. قال: صدق الحديث والوفاء بالعهد و اداء الامانة و ترك الكذب والترحم

للیتیم و اعطاء السائل وبذل
النائل (و اکثار الصنائع) وقوی
الضیف و رأسهنّ الحیاء.

٩٨

شرح احوال میر سید علی ہمدانی (باب سوم)، ص ٢٧٥.

ان النّبیّ صلی اللّٰہ علیہ وسلّم
کان یجهر مع اصحابہ رضوان
اللّٰہ تعالیٰ علیهم اجمعین
بالاذکار و التسبیح والتهلیل
بعد الصّلوٰۃ.

٣٦

انی لاشدّکم خشیۃ من
اللّٰہ تعالیٰ.

١٢١

اوحی اللّٰہ تعالیٰ الی داؤد علیہ
السّلام: یا داؤد تخلق باخلاقی
تفز مع الفائزین. قال یاربّ
کیف التخلق باخلاقك؟ قال
انا عفو احبّ العفو، انا کریم
احب الکرم. وانا جواد احبّ
الجود. وانا محبّ احبّ العون
وانا ودود احبّ الودود وانا

عاطف احبّ العطف فمن
يخلق باخلاقی فقد وصل
الیّ. ٦٥
اوّل التفکر آخر العمل. ٧٨
امثال وحکم، ج ١، ص ٣١٤ ـ آنجا از اقوال حکماء دانسته
شد.
افلا اکون عبداً شکوراً. ١١٤
المعجم المفهرس، ج ٣، ص ١٦٧ (به نقل از بخاری ـ تهجد
٦ ـ تفسیر سورة ٤٨، مسلم ـ منافقین ٧٩ ـ ٨١، ترمذی ـ
صلاة ١٨٧، نسائی ـ قیام اللیل ١٧، ابن ماجه ـ اقامت
٢٠٠، احمد بن حنبل ـ ٤، ٢٥١، ٢٥٥، ٦، ١١٥،
٤٥)، مصباح الهدایة، ص ٢٣٣، التصفیة فی احوال
المتصوفة، ٢٠٦.
اولادنا اکبادنا. ١٩٠
امثال وحکم، ج ١، ص ٣١٣.
اولیاء الله لا یموتون ولکنّ
ینقلبون من دارٍ الی دارٍ. ٢٣٩
احادیث مثنوی، ص ١٠٤ (به نقل از لطائف معنوی)
به صورت :

"الا انّ اولياء الله لايموتون بل ينقلون من دار
الى دارٍ."

اولیائی تحت قبابی لا یعرفهم
غیری. ١٢٧، ٣٤٠، ٤٣٠

احادیث مثنوی، ص ٥٢ (به نقل از احیاء العلوم، ج ٤، ص ٢٥٦)، کشف المحجوب، ص ٧٠.

بی یبصر. ١٧٦، ٣٠٥

عبارت بالا اقتباس از حدیثی است به این مضمون:
وما یزال العبد یتقرّب الی بالنّوافل حتّی احبّه
فاذا احببته کنت سمعه الّذی یسمع به و بصره
الّذی یبصر به و یده الّتی یبطش بها و رجله
الّتی یمشی بها. (مشکوٰة، ص ١٩٧) و احادیث
مثنوی، ص ١٩، (به نقل از جامع صغیر، ج ١، ص ٧٠).

بی یسمع: بی یبصر...

التائب من الذنب کمن لاذنب له. ٤٠١

ابن ماجه، ص ٣١٣ و احادیث مثنوی، ص ١٦٧ (به نقل
از احیاء العلوم، ج ٤، ص ٤، حلیة الاولیاء، ج ٤،
ص ٢١٠ و جامع صغیر، ج ١، ص ١٣٣ و کنوز الحقائق،
ص ٥٣).

تخلّقوا باخلاق اللّٰه. ۶۵-۶۶

تعلیقات "العروة" ص ۵۴۹ :

"صوفیه از آن بعنوان حدیث یاد می کنند. آقای فروزانفر نوشته است که چون خبر مزبور در احیاء علوم الدّین، ج ۴، ص ۲۱۸ مصدّر به لفظ قیل است، دلیل است بر این که خبر مزبور حدیث نیست. رک: فیه ما فیه ۳۱۳. در مرصاد العباد، ۱۷۵ به صورت:

"تخلقوا باخلاق اللّٰه و اتصفوا بصفات اللّٰه

آمده است".

تفکّر ساعةٍ خیر من عبادة

الثقلین. ۲۷۲

عبارت بالا مشابه حدیثی است به این مضمون:

"تفکّر ساعةٍ خیر من عبادة ستّین سنةٍ".

کشف المحجوب، ص ۱۳۵.

تفکّر ساعةٍ خیر من عبادة

ستّین سنةٍ. ۷۹

تعلیقات "مناهج"، ص ۱۰۸ (به نقل از کشف المحجوب ص ۱۳۵ و شرح غرر، ۶۵۳۰ بر روایت حضرت علیؑ: فکر ساعة قصیرة خیر من عبادة

طويلة"). ونيز رک: سفينة البحار، ج ٢، ص ٣٨٢.
"ان تفكّر ساعة خير من قيام ليلة" و"تفكّر ساعة
سببا للتوبة عن المعاصي ولزوم الطاعة تمامه".

تفكّر ساعة في اختلاف اللّيل
والنّهار خير من عبادة ثمانين
سنة. ٧٩

نبّه بالتفكّر قلبك وجاف عن اللّيل جنبك
واتّق الله ربّك. (سفينة البحار، ج ٢، ص ٣٨٢).

التكبّر مع المتكبّر صدقةٌ
والتواضع مع المتواضع صدقة. ٢٧٠
تموتون كما تعيشون. ٣٧٣-٣٧٤

عبارت بالا مشابه حديثي است به اين مضمون:
"كما تعيشون تموتون وكما تموتون تحشرون".
(مرصاد العباد، ص ٣٤٣، ٣٥٤).

تنزّل الرحمة عند ذكر
الصّالحين. ٣

احياء علوم الدّين، ج ٢، ص ٢٣١. به اين صورت:
"عند ذكر الصالحين تنزل الرحمة"
و در مأخذ مذكور قول "سفيان بن عيينة" دانسته شده

است (به نقل از مقدمة صفوة الصفوة ابن جوزی).

حبّ الدنیا رأس کلّ
خطیئةٍ. ۲۵۱

مناقب الصوفیه، ص ۳۸، ۱۱۱ آنجا آمده است:
در برخی از کتب حدیث وارد شده، ولی دیلمی در مسند
الفردوس آن را قول ابن عباس دانسته است
و بنا بقول محشی جامع صغیر (ج ۱، ص ۵۶۶) دیلمی حدیث
مزبور را ضعیف دانسته است. در کشف الخفا (ج ۱
ص ۴۳۴۵) (کذا) آمده است: کان عیسی بن مریم
یقول: حب الدنیا رأس کلّ خطیئة والمال
فیه داء کثیر.

حمل المؤمن علی الصّلاح. ۲۹۲
حتّی لا یموت: لا اله...
خطبنا رسول الله صلی الله علیه
وسلّم فی آخر شعبان فقال:
یا ایّها النّاس قد اظلکم
شهر مبارک فیه لیلة القدر
خیر من الف شهر. الحدیث. ۲۹-۳۰
(و در آخر حدیث میگوینـد که): استکثروا فیه من اربع

خصال خصلتان ترضون بهما ربکم وخصلتان
لاعنابکم عنهما واما اللتان ترضون بهما ربکم
فشهادة ان لا اله الا الله ویستغفرونه.
المعجم المفهرس، ج ۶، ص ۱۵۹ (به نقل از نسائی۔ صیام
۵، ابن ماجہ۔ صیام ۲، احمد بن حنبل۔ ۲، ۲۳۰،
۳۸۵، ۴۲۵).

الدنیا جیفة وطالبها کلاب. ۲۶۳

احادیث مثنوی، ص ۲۱۶ (به نقل از شرح بحر العلوم، ج ۶،
ص ۱۹۵ و المنهج القوی، ج ۶، ص ۴۷۸).

الدنیا حرامٌ علیٰ اهل الآخرة
والآخرة حرامٌ علی اهل الدنیا
وهما حرامان علی اهل الله. ۲۵۶

مصباح الهدایہ، ص ۱۱۶، احادیث مثنوی، ۲۰۴ (به نقل
از جامع صغیر، ج ۲، ص ۱۶، با کمی تفاوت بجای: "و
هما حرامان علیٰ اهل الله"۔ والدنیا والآخرة
حرام علی اهل الله" آمده است.

الدنیا حلوة خضرة. ۲۵۴

المعجم المفهرس، ج ۲، ص ۳۹، ۱۵۴. (به نقل از ترمذی۔
فتن ۲۶، زهد ۴۱، ابن ماجہ۔ فتن ۱۹)، دارمی۔ رقاق

٣٧، احمد بن حنبل ـ ٣، ٧، ١٩، ٢٢، ٤٦، ٦١، ٧٤ـ
٦، ٦٨).

الدّنيا سجن المؤمن. ٢٥٧

المعجم المفهرس، ج ٢، ص ١٥١ (به نقل از مسلم ـ زهد ١، ترمذی ـ زهد ١٦، ابن ماجه ـ زهد ٣، احمد بن حنبل ـ ٢، ١٩٧، ٣٢٣، ٣٨٩، ٤٨٥، به این صورت:

"الدنيا سجن المؤمن وجنّة الكافر"

نیز احادیث مثنوی، ص ١١ (به نقل از جامع صغیر، ج ٢، ١٦، کنوز الحقائق، ص ٤٦).

الدّنيا عفافٌ وكفافٌ. ٢٨٩

الدنيا مزرعة الآخرة. ٢٨٤

احادیث مثنوی، ص ١١٢ (به نقل از احیاء العلوم، ج ٤، ص ١٤ و کنوز الحقائق، ص ٤٦).

الدّنيا ملعونة وملعونٌ
مافيها الّا ذكر الله. ٢٨٧

المعجم المفهرس، ج ٢، ١٥١ (به نقل از ابن ماجه ـ زهد ٣، ترمذی ـ زهد ١٤).

ذاكر الله فی الغافلين كالصّابر
خلف الغازين. ٣٢

ذکراللسان لقلقة و ذکوالقلب
وسوسة والذّکر ذکوالسّر. ۲۶۴
الراحمون یرحمهم الرّحمٰن
تبارك وتعالیٰ. ۱۳۸

المعجم المفهرس، ج ۲، ص ۲۳۶ (به نقل از ابوداؤد۔ ادب ۵۸، ترمذی۔ بر ۱۶، احادیث مثنوی، ص ۷، به این صورت:

انّما یرحم الله من عباده الرّحماء" (به نقل از مسلم، ج ۳، ص ۳۹، ص ۳۹، جامع صغیر، ج ۱، ص ۱۰۳، کنوز الحقائق، ص ۳۶).

رجعنا من الجهاد الاصغر الی
الجهاد الاکبر. ۳۳، ۲۹۳

احادیث مثنوی، ص ۱۷ با تفصیل بیشتر (به نقل از کنوز الحقائق، ص ۹۰ و جامع صغیر، ج ۲، ص ۵۸ و غزالیؒ آن را جزو اقوال صحابہؓ شمردہ ن. ک: احیاء العلوم، ج ۲، ص ۱۶۵ و باز در مورد دیگر جزو احادیث می آورد. همان کتاب، ج ۳، ص ۶ و مستدرک، ج ۲، ص ۲۷۰).

الزّهد حرفتی: المعرفة...
الزّهد زهدان، زهد عن

الحلال وزهد عن الحرام و
افضل من ذالك الزهد عن
الحلال . ٦٤
الزهد فى الدّنيا يريح القلب
والبدن والرغبة فى الدّنيا
فكثرة الهمّ والحزن . ٦٤
سيروا سبق المفردون قيل
وما المفردون يارسول الله
قال الذاكرون الله كثيراً
والذاكرات . ٢٨

تعليقات "العروة"، ص ٥٧٧ (به نقل از مسلم، ج ٤، ص ٢٠٦٢)، به صورت:

كان رسول الله (ص) يسير فى طريق مكة. فمرّ على جبل يقال له جمدان. فقال: سيروا. هٰذا جمدان. سبق المفردون. قالوا: وما المفردون يا رسول الله؟ قال: الذاكرون كثيراً والذاكرات."

(نيز: كاشف الاسرار اسفراينى، ٣ و كشف المحجوب، ٤٧٢، ٤٧٥، همين مأخذ).

الشریعة اقوالی الطریقة
افعالی الحقیقة حالی. ۳۰۲

صاحب الورد ملعونٌ. ۸۶

طال شوق الابرار: الا ...
طلب العلم فریضة علی کلّ
مسلم و مسلمة. ۷۶

احادیث مثنوی، ص ۲۰۹ (به نقل از جامع صغیر، ج ۲،
ص ۵۳).

طوبی لمن تواضع من غیر
منقصةٍ و ذلّ فی نفسه من
غیر مسکنةٍ. ۶۹

مصباح الهدایة، ص ۳۵۷، التصفیة فی احوال
المتصوفة، ۲۲۹.

العبادة مخزنة (خزنة) و
مفتاحها الدعاء و اسنانها
لقمة من الحلال. ۸۳

عبدالله بن سلام رضی فرمایند
که سیر می کردیم با رسول الله (ص):
اذا سمع صوتاً من الوادی یقول

اشهد ان لا اله الّا الله واشهد
انّ محمّداً رسول الله فقال
اشهد ان لا يشهد به احد
الا قد برئ من الشرك.
علماء نا امنائنا اذا لم يميلوا الى
الدّنيا و اذا مالوا الى الدنيا فهم
سرق سرق سرق.

۲۸

۲۸۷

عبارت بالا مشابه حدیثی ست به این مضمون:
العلماء أمناء الرسل ما لم يدخلوا في الدنيا فاذا دخلوا في
الدّنيا فاحذروهم على دينكم".
(قوت القلوب، ج ۱، ص ۱۷۴). و نیز ر.ک: امثال و
حکم، ج ۱، ص ۲۶۲.

عن ابن عبّاس رضى الله عنهما عن
النبيّ صلّى الله عليه وسلّم
انه قال: خلق الله تعالى ملكاً
يوم خلق السمٰوٰتِ و الارض
فامره الله ان يقول لا اله الّا
الله ما دوّى بها صوته لا يقطعها
ولا يتنفّس فيها ولا يتمّها حتّى

امرا سرافیل علیہ السّلام
فنفخ فی الصّور فقامت القیامت
(عن ابن عبّاسؓ).

۳۰

عن ابن عبّاس رضی اللّٰہ عنہما
ان النبی صلّی اللّٰہ علیہ وسلّم
دخل قبراً فاشرح لہ بسراج
فاخذ من قبل القبلۃ وقال
رحمک اللّٰہ ان کنت لاوّاھاً
تلّاءً للقرآن.

۲۵

المعجم المفہرس، ج ۱، ص ۲۷۵ (بہ نقل از ترمذی۔ جنائز
۶۲).

عن ربیعۃ ابن کعب الاسلمی رضی اللّٰہ
عنہ انہ قال کنت ابیت عند
حجرۃ النبیّ صلّی اللّٰہ علیہ وسلّم
فکنت اسمعہ اذا قام من اللیل
یقول سبحان ربّ العالمین الھوی
ثم یقول سبحان اللّٰہ وبحمدہ
الھوی.

۲۴

عن عبدالرحمٰن ابن ابزی رضی اللّٰہ

عنه كان يقول : اذا سلم عن
الصلوٰة سبحان الملك القدوس
ثلثا ويرفع صوته بالثالثه.
(رواه النسائی). ٢٢
عن عبد الله ابن عباس رضی الله
عنهما : قال كنت اعرف انقضاء
صلوٰة رسول الله صلی الله علیه
وسلم بالتكبير. ٢٦

المعجم المفهرس، ج ٥، ص ٤١٤ (به نقل از بخاری۔
اذان ١٥٥، مسلم۔ مساجد ١٢٠۔١٢١، ابوداود۔ صلوٰة
١٨٥، نسائی۔ سهو ٧٩، احمد بن حنبل ١، ٢٢٢)۔

عن معقل ابن يسار (رض) قال
شهدت النبیّ (ع) مع ابی بكر
(رض) فقال النبیّ (ع): الشرك
اخفی فیكم من دبیب
النّمل. ثمّ قال النبیّ علیه السّلام:
الا ادلك علی ما یذهب عنك
صغر ذنبك وكبیره. فقال: بلیٰ
یارسول الله. فقال النبیّ علیه

السّلام قل : اللّٰهم انّی اعوذبك
من ان اشرك بك شیئاً و انا
اعلم و استغفرك ممّا لم اعلم.

٣٦

به این صورت :

قال علیه السّلام : "الشرك فی هٰذه الامّة
اخفی من ذبیب النّمل علی الصّفا"
(مفردات، ٢٦٦).

عن النبیّ صلّی اللّٰه علیه و
سلّم، انه قال :
اذا اراد اللّٰه بعبدٍ خیراً
جعل له العقوبة فی الدّنیا
واذا اراد اللّٰه بعبدٍ شرّاً
حتّٰی امسك علیه حتّی یوافیه
یوم القیٰمة . (عن انسؓ).

٩٤

حدیث بالا مشابه حدیثی ست به این مضمون :
"اذا اراد اللّٰه بعبد خیرا عجل له عقوبة
ذنبه فی الدّنیا" (احیاء علوم الدّین، ج ٤،
ص ١٣٢).

فاذا بلغ سبعین سنة اجبّه

اهل السّماء.	۵۶

باکمی تفاوت :

"فاذا بلغ سبعین سنة احبّه الله واحبّه اهل السّماء". (المعجم المفهرس، ج ۱، ص ۴۰۶، به نقل از احمد بن حنبل، ۳، ۲۱۸، ۲، ۸۹).

الفقر سوادالوجه فی الدّارین.	۷۳

سفینة البحار، ج ۲، ص ۳۷۸.

الفقیر من (اذا) ارادان یطبخ لم یجد قدراً و اذا ارادان یشرب لم یجد اناءً.

	۲۵۰

قال رسول الله صلی الله علیه وسلّم: اذا مررتم بریاض الجنّة فارتعوا قالوا یارسول الله وما ریاض الجنّة قال حلق الذکر.

	۲۸

المعجم المفهرس، ج ۲، ص ۳۲۰ (به نقل از ترمذی ـ دعوات ۸۲، احمد بن حنبل ۳، ۱۵۰).

قال رسول الله صلّی الله علیه وسلّم: من اختار اربعاً علی اربع اکرمه

الله تعالىٰ باربع من اختار الصبر
على الجوع والتواضع على التكبر
والطاعة على المعصية والجماعة
على الفرقة اعطاه الله تعالىٰ
عيش السعداء وموت الشهداء
وشفاعة الانبيآء ويتيسر الحساب. ١٠٢
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم:
من حسن اسلام المرء تركه
مالا يعنيه. ٢٦١

المعجم المفہرس، ج ١، ص ٢٧١ (بہ نقل از ابن ماجہ۔ فتن ١٢، مؤطا۔ حسن الخلق ٣، کلام ١٧، ترمذی۔ زہد ١١)

بدین صورت:

"من حسن اسلام المرء تركه مالا يعنيه" مصباح الہدایۃ، ص ٣١٧، التصفیۃ فی احوال المتصوفۃ ١٠٩، ١٣١.

قال صلى الله عليه وسلم:
من اكل الحلال اربعين يومًا
نور الله قلبه واجرى ينابيع
الحكمة من قلبه على لسانه

وفی روایة هداه الله تعالیٰ

فی الدّنیا. ٨٤

قال علیه السلام : اعملوا الفرائض تکن عابداً وارض بقسمة الله تکن زاهداً و ازهد فی الدنیا یحبك الله وازهد فیما فی ایدی النّاس یحبّوك. ٦٤

به این صورت :

عن سهل بن سعد الساعدیؓ، قال اتی النبیّ صلّی الله علیه وآله وسلّم رجل. فقال یا رسول الله دلّنی علی امر اذا اعملته احبنی الله و احبنی النّاس. فقال رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلّم: ازهد فی الدنیا یحبك الله وازهد فیما فی ایدی الناس یحبّوك." (ابن ماجه، ص ٢٥٢).

ونیز المعجم المفهرس، ج ١، ص ٤٠٧. (به نقل از همین مأخذ).

قال علیه الصّلوٰة والسّلام فی مجلسه: السّلام علیکم یا اصحابی و اخوانی فی آخر الزّمان فقال عمر رضی الله عنه کیف یکون

هذا كنا من اصحابك فهم
اخوانك فقال عليه الصلوٰة
والسلام: انتم رأيتموني وسمعتم
ومرات عليكم الوحى وجاهدت
معكم حتّى دخلتم فى دينى فهم
اخوانى يعلمون بخط امور فى قرطاس
ابيض ولهم اخزنى من
الانبياء والمرسلين . ١٢٠
قال النبىّ عليه السّلام :
اوحى الله تعالىٰ الى بعض انبيائه
احذر ان امتعك وتسقط من
عينى فاصبّ عليك الدّنيا
صبًّا . ٢٥١
قال النبىّ صلّى الله عليه وسلّم:
سأل جبرائيل عليه السّلام
محمّداً عليه الصلوٰة والسّلام
فقال ان تؤمن بالله فهو
واحدٍ وملائكته فهذا بابُ
ثانٍ وكتبه فهذا باب ثالث

و رسله فهذا باب رابع
والیوم الآخر فهذا باب
خامس والقدر خیره وشرّه
من الله تعالیٰ فهذا بابٌ
سادس والبعث بعد الموت
فهذا بابٌ سابع.

١٠٦-١٠٧

[قال النبیّ (ص):] لیت ربّ
محمّد لم یخلق محمّداً.

٣٠٨

قولوا لا آله الّا الله.

٣٠

مصباح العباد، ص ٢٧٥ باین قرار:

"قولوا لا اله الّا الله تفلحوا."

کثیر العلم بلا عمل قلیلٌ وقلیل
العلم مع العمل کثیرٌ.

٢٨٧

کلّ بدعة ضلالة وکلّ
ضلالة فی النّار.

٧٠

المعجم المفهرس، ج ١، ص ١٥٢ (به نقل از مسلم - جمعة ٤٣، ابو داؤد - سنّة ٥، نسائی - عیدین ٢٢، ابن ماجه - مقدّمة ٧، دارمی - مقدّمة ١٦، ٢٣، احمد بن حنبل - ٣، ٣١٠، ٣٧١، ٤، ١٢٦-١٢٧).

۲۹۹ کلّموا النّاس علی قدر عقولهم.

مرصاد العباد، ص ۱۵. برای آگاهی بیشتر "تعلیقات آداب"، ص ۳۳٤ (به نقل از احیاء علوم الدّین، ج ۱، ص ۷٤، تمهیدات عین القضاة، ص ۶، جواهر الاسرار، ص ۳۳، فیه ما فیه، ۳۰۶).

۲۹۷ کلّمینی یا حمیرا.

احادیث مثنوی، ص ۲۰ (به نقل از احیاء علوم الدّین، ج ۳، ص ۷٤، اتحاف السادة المتقین طبع مصر، ج ۷، ص ۴۳۲، طبقات الشافعیّة طبع مصر، ج ٤، ص ۱۶۳، کتاب اللؤلؤ المرصوع، ص ۱۰۳).

کنت سمعه: بی یبصر...

۲۷ لا اله الّا الله وحده لاشریك له له الملك وله الحمد وهو علی کلّ شئ قدیر. اللّهم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولاینفع ذالجدّ منك الجدّ.

باتفاوت بیشتر در "احیاء علوم الدّین" ج ۲، ص ۳۰۶.

لا اله الّا الله وحده لاشریك

لہ لہ الملک ولہ الحمد وھو
علیٰ کلّ شیءٍ قدیر لاحول و
لا قوّۃ اِلّا باللہ لا الٰہ الّا اللہ
ولا نعبد الّا ایّاہ لہ النعمۃ
ولہ الفضل ولہ الثّناء الحسن
لا الٰہ الّا اللہ مخلصین لہ الدّین
ولو کرہ المشرکون (رواہ مسلم
عن عبداللہ ابن زبیرؓ). ٢٠-٢١

لا الٰہ الّا اللہ وحدہٗ لاشریکَ
لہ لہ الملک ولہ الحمد یحیی
ویمیت وھو حیّ لا یموت بیدہٖ
الخیر وھو علیٰ کلّ شیءٍ قدیر ٣١، ٢٦٦

باکمی تفاوت:

احیاء علوم الدّین، ج ٢، ص ٣٠٦.

٣٥

لا تجالسوا الموتیٰ.

احادیث مثنوی، ص ١٥٦ (بہ نقل از شرح تعرّف،
ج ١، ص ٦٣).

لایسعنی نبی مرسلٌ ولا ملکٌ
مقرب: لی مع اللہ وقت ...

لاينظر الله الىٰ صوركم ولكن
ينظر الى قلوبكم واعمالكم. ٨٧، ١٨٦

المعجم المفهرس، ج ٦، ص ٤٧٦ (به نقل از مسلم - برّ ٣٢،
ابن ماجه - زهد ٩، احمد بن حنبل - ٢، ٢٨٥، ٥٣٩).

به این صورت :

انّ الله لاينظر الى اجسادكم، صوركم ...
ولكن ينظر الى قلوبكم؛

لحوم العلماء سمٌّ من شمّ مرض
ومن عضّ مات. ١٧٥-١٧٦

لعن الدّنيا الّا ما اى ما لا بدّ. ٢٥٢

لقنوا موتاكم ان لا اله الّا الله
فانّها تهدم الذنوب قالوا
يا رسول الله قالها فى جبوته
قال اهدم اهدم. ٣٤

المعجم المفهرس، ج ٦، ص ٣٠٠ (به نقل از مسلم - جنائز ١، ٢،
ابوداؤد - جنائز ١٦، ترمذى - جنائز ٧، نسائى - جنائز
٤، ابن ماجه - جنائز ٣، ٣٥، احمد بن حنبل - ٣، ٣).

لكلّ امرى ما نوى. ٩٤

با كمى تفاوت : "[و انّما] لـ[ـكل]ـ امرى ما نوى"

المعجم المفہرس، ج ۷، ص ۵۵ (بہ نقل از بخاری۔ بدء الوحی، ایمان ۴۷، نکاح ۵، طلاق ۱۱، ایمان ۲۳، حیل ۱، عتق ۶، مسلم۔ امارۃ ۱۵۵، ابوداؤد۔ طلاق ۱۱، ترمذی۔ فضائل الجہاد ۱۶، نسائی۔ طہارۃ ۵۹، طلاق ۲۴، ایمان ۱۹، ابن ماجہ۔ زہد ۲۶، احمد بن حنبل۔ ۱، ۲۵، ۴۳)۔

لکلّ شیٍٔ صقالۃٌ و صقال القلب ذکر اللّٰہ۔

۲۶۴

مرصاد العباد، ص (۲۰۴)، ۲۹۵ باکمی تفاوت :

"انّ لکلّ شیٍٔ صقالۃً وصقالۃ القلوب ذکر اللّٰہ"۔

لکلّ شیٍٔ معدن و معدن التقویٰ

۸۶

قلوب العارفین۔

لم یرض بقضائی : من لم ...

لم یقبل اللّٰہ تعالیٰ صلوتہ

اربعین یوماً : من اکل لقمۃ...

۳۰۷، ۲۳۰

لی مع اللّٰہ وقتٌ۔

اشارہ است بحدیث معروف : "لی مع اللّٰہ وقتٌ لا یسعنی فیہ ملکٌ مقربٌ ولا نبیٌ مرسلٌ"۔

احادیث مثنوی، ص ۳۹ (بہ نقل از اللؤلؤ المرصوع، ص ۶۶)، التصفیۃ فی احوال المتصوفۃ، ۱۹۵۔

ما من یوم الا و هو ینادی
یا ابن آدم انا خلق جدید
و انا فیما تعمل. ۳۵
المخلصون : النّاس ...
المرء مع من یحبّ. ۸۱
مشکوٰة، ص ۴۲۶ و احادیث مثنوی، ص ۱۱۵ (به نقل
از مسند احمد، ج ۱، ص ۳۹۹)، با کمی تفاوت که آنجا
جای "یحب" ـ "احب" آمده است.
المعرفة رأس مالی والعقل اصل
دینی والحبّ اساسی والشوق
مرکبی و ذکر الله انیسی و
التّقی کنزی والحزن رفیقی
والعلم سلاحی والصّبر زادی
والرّضا غنیمتی والفقر فخری و
الخوف ازاری والحیاء ردائی
والزهد حرفتی. ۸۵،۶۴
من اشتری ثوباً بعشرة (دراهم)
و فی ثمنه درهم من حرام
لم یقبل الله صلوٰة ما دام

علیه منه شیٔ.

۸٤

باکمی تفاوت :

"من اشتری ثوباً بعشرة دراهم فی ثمنه درهم حرام لم یقبل الله صلاة و علیه منه شیٔ."

(احیاء علوم الدین، ج ۲، ص ۹۰).

و بجای "دراهم فی ثمنه" "درهم حرام" "دراهم وفیه درهمٌ حرامٌ"... (المعجم المفهرس، ج ۱، ص ٤٥٦ - به نقل از احمد بن حنبل، ۲، ۹۸).

من اکل لقمةً من الحرام

لم ینظر الله تعالیٰ الیه اربعین صباحاً.

۸۲-۸۱

باکمی تفاوت :

"من اکل لقمةً من حرام لم یقبل له صلاة اربعین لیلة..." (احیاء علوم الدین ج ۲، ص ۸۹).

من بنی مسجداً لله بنی الله له بیتاً فی الجنّة.

۳۲۰

المعجم المفهرس، ج ۱، ص ۲۲۱ (به نقل از مسلم - مساجد ۲٤، ۲۵ - مسافرین ۱۰۳ - زهد ۴۳، ٤٤؛ بخاری -

صلاة ۶۵، ابوداؤد۔ تطوع ۱، ترمذی۔ صلاة ۱۲۰؛
۱۸۹، ۱۰۴؛ نسائی۔ مساجد ۱، ۹۔ تجارات ۴۰، دارمی۔
صلاة ۱۱۳، احمدبن حنبل۔ ۱، ۲۰، ۵۳، ۶۱، ۷۰،
۲۴۱، ۲، ۲۲۱، ۲۹۶، ۳۸۶، ۴۱۳، ۴۹۸، ۶، ۳۲۶،
۳۳۷، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۶۱)۔

من تشبه بقوم فهو منهم۔ 19

کشف المحجوب، ۵۱، ۲۲۹، ۵۴۱، التصفیة فی احوال
المتصوفة، ۲۵، ۶۳، ۱۴۱۔

من تقرب الیّ شبراً تقربت
الیه ذراعاً من تقرّب الیه
ذراعاً تقربت الیه باعاً۔ ۲۸۰

المعجم المفہرس، ج ۵، ص ۳۵۴ (بہ نقل از بخاری۔ توحید
۱۵، ۵۰، مسلم۔ ذکر ۲۰-۲۲۔ توبة ۱، ترمذی۔ دعوات
۱۳۱، ۴۵، ابن ماجہ۔ ادب ۵۸، احمدبن حنبل۔ ۲،
۴۱۳، ۴۳۵، ۴۸۰، ۴۸۲، ۵۰۹، ۵۲۴، ۵۳۴،
۳، ۴۰، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۳۰، ۳۷۳، ۵، ۱۵۳، ۱۵۵،
۱۶۹، ۳۵۱)۔

و نیز مرصاد العباد، ص ۲۱۲، ۲۱۸، ۳۰۳، ۳۳۸،
التصفیة فی احوال المتصوفة، ۲۲۔

من تواضع رفعه الله ومن
تکبّر خذله الله. ۶۷، ۶۹، ۱۰۴، ۱۵۴

(وباکمی تفاوت:
من تواضع لله رفعه الله).

التصفیة فی احوال المتصوفة، ۲۲۹، به صورت:
"من تواضع لله رفعه الله ومن تکبر وضعه الله."

من صلی الظهر بالجماعة کان
له خمس وعشرون صلوة و
سبعون درجة بین درجتین
مسرة مائة عام فی الفردوس. ۵۸-۵۹
من طلب شیئاً وجدّ وجد. ۲۸۶

احادیث مثنوی، ص ۷۸ (به نقل از مجمع الامثال میدانی)
کشف المحجوب، ص ۵۴۰، التصفیة فی احوال المتصوفة، ۴۹،
۱۲۸، ۱۸۰.

من طلبنی وجدنی ومن وجدنی
عرفنی ومن عرفنی احبنی ومن
احبنی عشقنی ومن عشقنی
انا قتلته ومن قتلته انا دیته. ۲۸۵

بدین صورت:

من احبّنی قتلته و من قتلته فأنا دیته."
احادیث مثنوی، ص ۱۳٤ (به نقل از المنهج القوی، ج ٤،
ص ۳۹۸).

من عادی لی ولیًّا اٰذنته. ٤٦، ۱۵۰

المعجم المفهرس، ج ٤، ص ۱۵۷ (به نقل از بخاری ـ
رقاق، ۳۸).
احادیث مثنوی، ص ۱۸ (به نقل از جامع صغیر ج ۱،
ص ۷۰.

من عرف نفسه فقد عرف
ربّه. ۳۳٤

احادیث مثنوی، ص ۱۶۷ (به نقل از شرح نهج البلاغه،
ج ٤، ص ۵٤۷ منسوب به حضرت علی کرم الله وجهه و
جزو احادیث نبوی آمده است، کنوز الحقائق، ص ۹
و مؤلف اللؤلؤ المرصوع، ص ۸۶ بنقل از ابن تیمیه آنرا
از موضوعات می شمارد)، کشف المحجوب، ۲٤۷، ۳۵۳،
التصفیه فی احوال المتصوفه، ۱۶۷، ۲۳۹.

من قال فی سبیل الله الله اکبر
رافعًا بها صوته کتب الله تعالٰی
له رضوانه الاکبر و من

يكتب له رضوانه الاكبر
جمع الله بينه و بين ابراهيم
و سايرالانبيآء فى دارالجلال
وكان ممّن ينظرة ربّه بكرةً
وعشيّاً (عن ابن عمرؓ).
من قال لا اله الا الله والله
اكبر رافعاً بها صوته كتب
الله له رضوانه الاكبر جمع
الله بينه وبين محمّد وابراهيم
وسايرالانبيآء عليهم السّلام و
كان ممّن ينظر الى ربّه بكرة
وعشيّاً.
من قال لا اله الّا الله و مدّ
بها صوته اسكنه الله تعالٰى
دارالجلال ويرزقه النظر الى
وجهه .
من لم يرض بقضائى فليطلب
ربّا سوائى .
اشاره به حديثى است :

٣٦
٣٣-٣٢
٢٧-٢٦
٣٠٠

من لم یرض بقضائی ولم یصبر علی بلائی فلیخرج من
تحت سمائی ولیطلب ربًا سوائی ۔ (احادیث مثنوی،
ص ۷۷ و ۷۸ با مختصر تفاوت، به نقل از جامع صغیر، ج ۲،
ص ۸۰ و شرح تعرّف، ج ۱، ص ۷۰ و کنوز الحقائق،
ص ۸۹ و جامع صغیر، ج ۲ ص ۱۸۰)، التصفیة فی
احوال المتصوفة، ۹۰.

المؤمن ینظر بنور الله. ۱۳۳، ۳۸۶

المعجم المفهرس، ج ۶، ص ۴۷۶ (به نقل از ترمذی
تفسیر سورة، ۱۵، ۶)، احادیث مثنوی، ص ۱۴،
با کمی تفاوت:
"اتّقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله"
(به نقل از جامع صغیر، ج ۱، ص ۸، احیاء علوم الدّین،
ج ۳، ص ۱۸).

نادی موسیٰ علیه السّلام ربّه
و قال: یا ربّ ای عبادك
اعلم: قال الّذی یاءخذ من
علم النّاس الیٰ علمه. ۷۱

النّاس کلّهم میّتون الّا
العالمون والعالمون کلّهم

میّتون الا العاملون و
العاملون کلّهم میّتون
الّا المخلصون والمخلصون
علیٰ خطرٍ عظیم.

۱۱۳، ۱۲۱، ۲۴۵

احادیثِ مثنوی، ص ۵۳ (به نقل از شرح خواجه
ایّوب حدیث نبویؐ و در اتّحاف السّادة المتقین،
ج ۹، ص ۲۴۳ منسوب به سهل بن عبداللّه تستریؒ).

والمخلصون علی خطرٍ عظیم:
النّاس کلّهم میّتون...

۵۸

وفی الجماعة رحمة.

به این صورت:

"والجماعة رحمةٌ والفرقة عذاب".

المعجم المفهرس، ج ۱: ص ۳۷۰ - به نقل از احمد بن
حنبل ۴، ۲۷۸، ۳۷۵).

ومن لم یعرف قلبه فلیس

۵۱

بمحبّ.

یقول اللّه تعالیٰ انا عند ظنّ عبدی
بی اذا ذکرنی فان ذکرنی فی نفسه
ذکرته فی نفسی وان ذکرنی فی

ملاءِ ذکرته فی ملاءٍ خیر

۲۲ متن (عن ابی هریرةؓ)

المعجم المفہرس، ج ۴، ۸۷ (بہ نقل از بخاری۔ توحید، ۱۵، ۳۵، مسلم۔ توبۃ ۱۔ ذکر ۲، ۱۹، ترمذی۔ زہد ۵۱ دعوات ۱۳۱، ابن ماجہ۔ ادب ۵۸، دارمی۔ رقاق ۲۲، احمد بن حنبل ۲، ۲۵۱، ۳۱۵، ۳۹۱، ۴۱۳، ۴۴۵، ۴۸۰، ۴۸۲، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۲۴، ۵۳۴، ۵۳۹، ۳، ۲۱۰، ۲۷۷، ۴۹۱، ۴، ۱۰۶)۔

فہرست اقوال مشایخ و...

الارادة ان تريد ما يريد مرادك.		٩٤
الارادة ان يعتقد الانسان الشئ ثم يعزم عليه ثم يريده		
والارادة بعد صدق النيّة.	(قول جنيدؒ)	٩٤
الارادة الفراغ لأمر الله والثقة بوعد الله ودوام قرع باب الله.	(قول ذوالنّون مصريؒ)	٩٣
الارادة مطالبة القلب غذاء الرّوح من طيب النفس.	(قول حكيمؒ)	٩٣
استكثروا من الاخوان فانّ لكلّ مؤمن شفاعةً عند الله يوم القيٰمة.	(قول ابن عباس رض)	٥٥

اش حالك ای ایّ شیءٍ حالك. (قول شیخ محمد بکریؒ) ۴۶۱

اعاذنا اللّٰه عن ذلك. (قول خداداد) ۲۹۴

مشابه این قول از علی سهلؒ است:

"اعاذنا اللّٰه و ایّاکم من غرور حسن الاعمال مع فساد بواطن الاسرار". طبقات انصاری (ص ۲۸۳).

افضل الطاعات حفظ الاوقات

وهو ان لا یطلع العبد غیر حده

ولا یوافق غیر ربّه ولا یقارن

غیر وقته. (قول واسطیؒ) ۵۵-۵۶

مشابه این قول از ابو عبداللّٰه مغربی است:

"افضل الاعمال عمارة الاوقات فی الموافقات"

طبقات انصاری (ص ۲۴۸).

اللّٰه حاضری اللّٰه ناظری اللّٰه

معی. ۳۰۲

اللّٰهمّ احشرنی من اهل

المحبّة و امتنی فی المحبّة. ۴۱۹

الامور مرهونة باوقاتها. ۳۵۰

امثال وحکم، ج ۱، ص ۲۳۵.

ان اللّٰه تعالیٰ قال فی بعض

كتابه عبدی یرید و امّا ما
نرید ولا یکون الا ما ارید. ٩٤

ظاہراً باید به جای کتابه، کتبه و به جای ما نرید، انا ارید باشد.

ان لایذخر العبد ولایعتذر ٩٩
ان لایکون بالاعطآء افرح
من الاخذ ویذکر النّعمة و
ینسی المعصیة.

انه قال ثبات اذا صحّ العبد
مقام التّوبة ثم نقل الی مقام
الخوف ثم نقل الی مقام الرّجاء
ثم نقل الی مقام الصالحین
ثم نقل الی مقام المریدین ثم
نقل الی مقام المتّقین ثم نقل
الی مقام المحبّین ثمّ نقل الی
مقام المشتاقین ثم نقل الی
مقام الاولیاء ثمّ نقل الی مقام
المقرّبین. ٩١

(قول ابی عثمانؒ)

انّه قال جمیع المروءة فی قول الله

عزّوجلّ: "انّ الله يأمر بالعدل والاحسان"	(قول محمّد ابن جهيمؒ)	٩٩
انه قال غذاء المريدين فى الطاعات و غذاء الزاهدين فى ذكر الثواب وغذاء العارفين فى المحبّة والمناجات.	(قول ابن عطاؒ)	٩٥
انه قال كان يوسف عليه السلام رأس الفتيان ثم قرأ قوله تعالىٰ "لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ".	(قول فضيلؒ)	٩٨
انه يشير الى معرفته من غض البصر عن الكلّ بعد مشاهدة الحقّ و معرفته والعين يشير الى معرفته من احبّ عباده حتّى اوصل الى طاعته.	(قول عرفاؒ)	٥٢
اوّل مقامات العباد مراعات حقّ الله و اٰخر مقامات الفتوّة رعاية حقّ المؤمنين.	(قول حسن بصريؒ)	٥٥
التّصوّف كلّه اٰداب.		٨٠، ١٥٦

این قول از ابو حفص حدّادؒ است که صورت کامل آن
در کشف المحجوب، ص ۴۷ آمده است.

التفکر اساس اصابة الرأی.		۷۷
التّقوی ان تتّقی العبد سوی الله.	(قول جعفر صادقؒ)	۲۵۶
التّقوی انه لا تری فی قلبك سوی الله تعالیٰ.	(قول جعفر صادقؒ)	۶۰
التّقوی شطر ان شطر علم و صبر العلم کالماء والصّبر کالأرض فیهما حیوة القلب فی الأرض والماء حیوة الخلق.	(قول ابوبکر وراقؒ)	۶۱
التّقوی فی الطاعة یراد به الاخلاص وفی المعصیة یراد به الترك والحذر والخلاص.		۶۰
التوبة صفة المؤمن.	(قول محققینؒ)	۹۰
التوبة علی ثلاثة اقسام اوّلها التوبة و اوسطها الانابة واٰخرها الاوبة فجعل التوبة بدایة والاوبة		

نهاية والانابة اوسطهما
من تاب من خوف العقوبة
فهو صاحب توبة ومن تاب
طمعًا فى الثواب فهوصاحب
الانابة ومن تاب مراعاةً
للامر لا للرغبة فى الثواب
ولا للرهبة من العقاب
فهو صاحب اوبة (قول ابوعلی دقاقؒ) ٨٩
التّوبة قصّار المذنبين وبضاعة
المسيئين ونشاط الصّدّيقين
و سلوة المحبّين و رضاء ربّ
العالمين. (قول حضرت علی کرم اللہ وجہہ) ٩١
جواهر البرّ ست كتمان الفقر
حتّى يظنّ النّاس انه غنى و
كتمان الصّدقة حتّى يظنّ
انّه بخيل وكتمان الغضب
حتّى يظن انه مريض وكتمان
الشدّة حتّى يظنوا انّه متنعّم
وكتمان المرض حتّى يظنّوا انّه

صحیح وکتمان الاعمال الصّالحه
حتّی یظنوا انّه لن یعمل عملاً
صالحاً. ١٠١
الحقّ مُرّ. ٤٦
امثال وحکم، ج ١، ص ٢٤٢).
الخفیة اولیٰ من الجهر. (قول قاسم شیخ) ٤٣١
الدّنیا فی نظره کالعدم.
ذنبٌ لایقاس به ذنبٌ. ٣٠٨
این قول ضمن بیت زیر آمده است:
"فقلت و ما اذنبت قالت مجیبة
وجودک ذنبٌ لایقاس به ذنبٌ"
مصباح الهدایة. ص ٣٧٠.
النّاء یشیر الی ترک زینة الدّنیا
والتزین بزینة التقویٰ. (قول ابوبکر وراق) ٦٣
سئل جنید رحمة الله علیه
ما للمریدین فی مجاهداتهم
الحکایات قال الحکایات جند
من جنود الله تعالیٰ یقوّی بها
قلوب المریدین فقیل له هل

.فى ذلك شاهد قال نعم
قوله تعالىٰ: وكلّاً نقصّ عليك
من انباء الرّسل نثبت به
فؤادك. ٩٥
سئل الجنيد قدّس سره
عن المريد قال المريد يتولّاه
سياسة العلم والمراد يتولّاه
رعاية الحقّ لانّ المريد
يسيروا المراد يطير فمتى
يلحق السّائر الطّاير. ٩٦
سئل محمّد ابن سليمان رحمه
الله فقال المريد المستوفى
والمراد المستوفىٰ. ٩٦
الصّبر مفاتيح مفتاح البركات. ٥٤
صحبت الاشرار يورث سوء
الظنّ بالاخيار. (قول بشر حافى رح) ٩٧
الطّاء يشير الى طوالع الحقّ
اذا طلعت على اسرار خواصّ
اوليآئه فيكحها (فيحكيها) اى فيتجاوز

عن فنون ساكنه الاغيار
ويجعلها خالصاً لله الواحد
القهّار ولا يساكن ولا ينازل
بل يقهّر كل من ساكنه و
يطمس كل من نازله.

(قول حسن بصريؒ) ٥٧

الطّريق الى الله تعالىٰ بعدد
انفاس الخلايق.

٢٩١

امثال وحكم، ج ١، ص ٢٥٦.
بجاى "انفاس" "نفوس" آمده است.

الطريقة هو العمل بالقلوب.

(قول احمد اليسويؒ) ٧٦
٤٣٢، ٦٧

العاقل يكفيه الاشارة.

امثال وحكم، ج ١، ص ٥٩.

العبادة ترك العادة والتصوّف
ترك الرسم.

٢١٩

علامة العارف ان لسانه
مشغول بالذكر والثناء
وبدنه متعوبٌ بالخدمة
والوفاء وصدره مشروح
بالنّور والضّياء وقلبه

معمور بالشوّق والرّجاء و مالہ مبذ ول بالبرّ والعطاء واسمہ مشہور فی السّمآء و نفسہ متعلّق بالآخرۃ والاولےٰ.		۸۵-۸۶
العلماء غرباء.	(قول اکابرؒ)	۲۵۷
علیکم بتقلیل الطعام و تقلیل المنام.	(قول اکابرؒ)	۳۹۱
غریم لایقضی دینہ.		۲۸۶
الغیرۃ غیرتان (غیرۃ) من الحقّ علی عبدہ وھو ان یستر عن اعین الخلق ویقع لہ المھابۃ فی اعینھم وغیرۃ من العبد فی الحقّ و ھو ان یستر حالہ عن ان یعلم احد معرفتہ بہ ومحبّتہ لہ وشوقہ الیہ.		٤٩
الغیرۃ من اخصّ صفات الصدّیقین و اعمال المتّقین.	(قول اہل الرّیاضۃؒ)	۵۳
الفتوّۃ ان تکون خصماً لربّک علی نفسک.		۹۷
الفتوۃ ان یعمل فی السّر ما لا		

يستحيى منه فى العلانيـــة الفتوة صدق عند الحفاء والبذل عند المسكنة. (قول ابو الحسن نوريؒ) ٩٧

الفتوّة رجوع النّفس عن طلب حفظها. (قول سهلؒ) ٩٧

فجزع يومًا مما حلّ اليـــه فهتف به هاتف اذا لم تصبر على ضربنا فارتحل من قربنا فتأدب و عاذ من الشكوى الى الشكر. (قول شيخ موصلیؒ) ٤٩

فقال سهيل رحمه الله : المستقيم من كان لسانه مشغولًا فى ذكر الله و بدنه فى خدمة الله و قلبه فى محبّته و روحه فى شوق لقاء الله (شرح آيهٔ : ... ثمّ استقاموا). ٧٧

فى السّؤال ذلّ. ٢٩٣

فى الصّحبة آفةٌ. ٢٨٠

۶۹ قبول الحقّ من الحقّ للحقّ.

به صورت ذیل:

"قبول الحقّ من الدین" (منسوب به حضرت علی (کرم)، امثال وحکم، ج ۲، ۱۱۵۶).

قال نفس محمّد علیه السّلام فی
خدمت الرّب جلّ جلاله
و قلبه فی محبّة الرّب جلّ جلاله
ولسانه فی ذکر الرّب جلّ
جلاله وفؤاده فی رؤیة الرّب
جلّ جلاله و وجهه فی سجدة
الرّب جلّ جلاله و یده فی عطیّة
الرّب جلّ جلاله و رجله فی
القیام بین یدی الرّب جل
جلاله و بدنه فی خدمة
الرّب جلّ جلاله و دعوته
و هدایته الی الرّب جلّ جلاله
فکان من فوقه الی قدمه
مشغولاً بالرّب جلّ جلاله لم
یکن فیه حظّ لغیر الرّب جل جلاله.

كيف اصوّره (آدم - قال)
دعه حتّى اصوّره انا لانّه
نظارة الخلق فتصوّره بالقدّة
لا بالة فيأمر جبرئيل عليه
السّلام حتّى يخرج من جوهر
سبعة جواهر فزيّن معها وجهه
وتركب جوهرين فى عينيه
يسمّى بصراً وجوهرين فى
اذنيه يسمّى سمعاً وجوهر فى
انفه يسمّى شمّاً وجوهر فى لسانه
يسمّى كلاماً فزيّنه كما يستحقّ
بنظارة الخلق.

(منسوب به جعفر صادق رض) ٨٧

ما رأيت شيئاً قطّ إلّا ورأيت
الله فيه.

(قول شبلی رح) ٢٦٦

كشف المحجوب، ص ٤٢٨

المتّقى من يتّقى من الحلال. ١٩٩، ٢٥٥
المجاز قنطرة الحقيقة. ٢٠٦، ٢٤٤، ٢٤٧

امثال وحكم، ج ١، ص ٢٧٠.

المراعات يورث المراقبة خلوص-

السّر العلانية.	(قول ابراهيم الخوّاصؒ)	٥٥
المروءة ترك معصية الله		
حياء من الله والمحافظة على		
طاعة الله لوجه الله.	(قول حكيمؒ)	٩٩
المروءة شعبة من الفتوة		
وهى الاعراض عن الكونين.	(قول نصرآباديؒ)	٩٨
المريد الذى يحفظ مراد الله		
فيه.	(قول ابوبكر واسطيؒ)	٩٤
ألمريد لا يسكن قلبه الّا فى		
اربع مواضع خفى بيته او مسجده		
او مقبرة او مكان خلوة لايراه		
احداً.	(قول يحيٰى ابن معاذؒ)	٩٥-٩٦
معدن المشايخ سبعة التوبة		
والارادة والمقتدى والخليفة		
والخواجه والشّيخ والمشايخ.	(قول احمد اليسويؒ)	٨٩
مقام الخوف النّظر والمحاسبة		
ومقام الرّجاء الحرص والرغبة		
ومقام حسن الظّن الحياء و		
المراقبة ومقام الثّقة التّوكّل		

والطُّمَأنينَة ومقام الرهبة
الخشية ومقام الرضاترك
الاختيار والشهوة ومقام
التوكل الحول والقوّة ومقام
الفقر التذلّل والمسكنة و
مقام المحبّه الرؤية. (قول احمد اليسوىؒ) ١٠٤
من تعلّم حرفاً تأبّد رُقاً. ٢٨٨

نزدیک است به کلام حضرت علی (کرم)

"من علّمنی حرفاً قد صیّرنی عبداً." و:
"من تعلمت منه حرفاً صرتُ له عبداً."

من شعب الايمان رفع الأذى
من الطّريق. ٢٨٠
الممتحن ملعونٌ. ١٦٠
واجب المريد فی يد الشّيخ كالميّت
فی يد الغسّال. ٣٠٩
واعلم انّ العباد متفاوته
فی المعرفة قوم عرفوه بالقدرة
فاعتقدوا خوفه قوم عرفوه
بالفضل فاعتقدوا رجاءه

قوم عرفوه بالكرم فاعتقدوا
حسن الظن به وقوم عرفوه بالوفاء
فاعتقدوا بصدقه وقوم
عرفوه بالرحمة فاعتقدوا
الثقة به وقوم عرفوه بالعظمة
فاعتقدوا بالرهبة وقوم عرفوه
بالعدل فاعتقدوا بالرضاء
وقوم عرفوه بالغناء فاعتقدوا
الفقر عليه وقوم عرفوه
بالرحمة فاعتقدوا المحبّة (قول اليسوعيّ) ١٠٣
... الوجد وهو هبّ يتأجج
من شهود عارف مقلق. (قول خداداد) ٢٩٤

وحكي عن الشّبلي رحمه الله
انّه قرأ بين يدي السرّي
قدّس سرّه واذا قرأت القرآن
جعلنا بينك و بين الّذين
لا يؤمنون بالآخرة حجاباً مستوراً
قال لاصحابه اتدرون ما هذا
الحجاب، هذا حجاب الغيرة و

لا احدا غير من الله . ٥١

ورحيم فللعباد من الرّحمة
فى الدّنيا رسمها وفى الاٰخرة
حقيقتها. ٦٣

ولا سلام سواه واكرم
اولياٰئه و بان سماهم
مسلمين و انزلهم دار السّلام
واكرمهم بسلام الملائكة
قال الله تعالىٰ ادخلوها
بسلامٍ اٰمنين وسلّم عليهم
بلا واسطة. ٦٠

والاوّاب كثير الذّكر و
الدّعاء جهراً. ٩٠

الولاية اَولىٰ من النبوّة. ٤٣١-٤٣٢ھ

الولاية خير من النبوّة
اى ولاية النبى خير
من نبوّته. ٣٢٦

وهذه امثال بالسّور الأولى
اقرار للعبد بفنائه و بقاء

سيّده والثانى شهادة ان
لا اله الّا الله بوجدانيّة
سيّده والثالث قول لا اله
الّا الله محمّد رّسول الله والرابع
الايمان والخامس الاسلام
والسادس التوحيد والسّابع
اليقين.

١٠٦

يارب انعمت علىّ كثيراً
فدلّنى على شكره فاوحى الله
تعالىٰ اليه يا موسىٰ اذكرنى
كثيراً فانّك اذا ذكرتنى
شكرتنى واذا نسيتنى
كفرتنى.

٣٣

يشير الىٰ بيان علم الخلق و
هى على اقسام فحقيقة العلوم
للخلق علوم الشّريعة وذلك
اذا تحقّق العبد اورثه العلم
بالحقايق وعلم العرش معدنه
الملائكة وعلم اللّوح معدنه

الخواص والملايكة وعلم المعرفة
معدنه الاولياء وعلم الذات
معدنه الانبياء وحقيقة
العلم بالله معدنه قلب
محمد عليه السلام لاغير
لذلك قال الله تعالىٰ : و
انك لعلىٰ خلقٍ عظيم حيث
احتملت من حقايق العلوم
مالم يحتمله غيره وخوطب
بقوله فاعلم انه لا اله الا الله.

(قول عرفاً)

فهرست اشعار فارسی و عربی و ترکی

چون منوّر بود او ظاهر و باطن همچو شمع
مجلس عشّاق را بودی ز سوز او ضیا (مولانا سیّدؒ). ۳۱۲

کی نمودی پیش او عالم مثال ذرّهٔ
از عنایاتش خدا داد آمد و کان سخا (مولانا سیّدؒ). ۳۱۲

کوچه و بام و هوا جُمله پُرَند از خُدا (مصرع). ۳۸۳

یافت جان طالبان از وی حیات جاودان
زینت اهلِ محبّت بود آن پیر هُدی (مولانا سیّدؒ). ۳۱۲ - ۳۱۳

بخورده نیست در کوی تو مشتاقان شیدا را
خم زلفت بقلّات محبّت می کشد ما را ۲۴۳

وقت آن شد که می ناب دهی مستان را
خاصّه همچون من شوریدهٔ شیدایان را ۲۳۹

رفت او زین عالم و گر تو بمعنی عاشقی
من بگویم نکتهٔ تاریخ زینت عاشقا (مولانا سیّدؒ). ۳۱۳

از جمال حق چنان نور تجلّی یافت او
ظاهرش هشیار بود و باطنش مست لقا (مولانا سیّدؒ). ۳۱۲

ای تو افلاطون و جالینوس ما
ای دوای حُزن و هم مأنوس ما ۳۴۷
ای طبیب دردو علّتهای ما
وی دوای هجر و محنتهای ما ۳۴۷
آنکه بود او خود بعالم مظهر لُطف خدا
در دو داغ عاشقانرا بود وصل او دوا (مولانا سیّدؒ). ۳۱۲

از خار خار عشق تو بر سینه دارم خارها
هر دم شگفته بر رخم زان خارها گلزارها (جامیؒ). ۳۹۴
هین که اسرافیل وقتند اولیا
مرده را زایشان همی باشد حیا ۱۶۹
هر که خواهد همنشینی با خدا
گو نشیند در حضور اولیا (مثنوی ج ۲، ۱۵۸) ۲۷۲
چشمی که خطا ندید جز عین صواب
دل کرد سؤال و دیده این گفت جواب ۳۳۷

تا بر رخ اغیار نیفتد چشم
از برگ گل سفید پوشیده نقاب ۳۳۷

نه بینی شتر بر نوای عرب
که چونش برقص اندر آرد طرب ۲۷٤

در دل مؤمن بگنجم ای عجب
گر مرا جوئی تو در دلها طلب (مثنوی، ج ۱، ص ۷۰) ۲۶۷

چند روزی که پیش از روز و شب
فارغ از اندوه و آزاد از طلب ۳۰۸

تنگ و لوچ و خفته شکل و بی ادب
سوی او می نیخزد او را می طلب (مثنوی، ج ۳، ص ۲۲۶) ۲۸۲

گر بجایی رسیدهٔ ای دل
سخن از ماه گوچه جای شهب ۳۰٤

تفکر چراغ دل است ای حبیب
چنین گفت با تو حکیم طبیب ۷۷

از اثر صحبت است آنچه درین عالم است
ورنه کجا یافتی بید بهای نبات ۳۵۹

سوزشی در جان من از عشق اوست
هر چه جز حق است باقی جمله سوخت ۳۵۰

آنکه اندر صف نزدیکان نشست
راز می گویم بگوشش پست پست ۲۹۶
گفت پیغمبر که حق فرموده است
من نگنجم هیچ در بالا و پست (مثنوی، ج ۱، ۷۰۰) ۲۶۷
جوز را در پوستها آوازهاست
مغز و روغن را خود آوازی کجاست (مثنوی، ج ۵، ص ۴۷۵) ۲۶۵
پیش صاحب نظران ملک سلیمان باد است
بلکه آنست سلیمان کز ملک آزاد است ۲۷۰
عشق اصطرلاب دیدار خداست
علت عاشق ز علتها جداست ۲۴۲
رنگ رویی که لایق مردست
اشک گلگون و چهره زرد است ۲۷۸
از مقلد تا محقق فرقها است
کین چو داؤد است و آن دیگر صداست (مثنوی، ج ۲، ص ۱۱۸) ۲۶۶
رقص چرخ و انجم از ساز من است
قدسیان را صیحه ز آواز من است ۲۹۶
هر که او در عشق صادق آمد است
پرسش معشوق عاشق آمداست ۴۵۱، ۱۹۳

در تو میدی بسی امید است
پایان شب سیه سفید است (نظامی گنجوی) ۴۲۷
سماع آسان بود بر صوفیٔ گرم
چو آتش هست جوشیدن چکار است ۲۹۶
بخشندهٔ جان جمال روزی کندت
مهجور شوی وصال روزی کندت ۴۴۰
از ترس خدا اگر کنی ترک حرام
روزی ده تو حلال روزی کندت ۴۴۰-۴۴۱
گر تو اسنگی زند معشوق مست
به که آری از دگر گوهر بدست ۱۲۸، ۱۶۱، ۲۶۲
در طلب زن دامنا تو هر دو دست
کین طلب در راه نیکو رهبر ست (مثنوی، ج ۳، ص ۲۲۶)۔ ۲۸۱-۲۸۲
تا لاکم کن ای خدا داد تو فقر و نیستی
زان که بوی وصل او از قهر رضوان خوشتر است ۲۵۰
شتر را چو شور و طرب در سر است
اگر آدمی را نباشد خرد است ۲۷۴
ناگرفتن درم زوجهٔ حرام
بهتر از تبدل کردن درم است ۲۵۵

گر کریمی براه تقوی رو

ز آنکه تقوی سر همه کرم است ۲۵۵

ما با وجود سنگ ملامت سلامتیم

زیرا که سنگهای ملامت حصار ماست ۲۴۴-۲۴۳

گوشهٔ چشمی که مستثنا شوم زا بنای جنس

سگ که شد منظور نجم الدین سگان را سرور است ۴۱۹،۱۲۸

این تکلفهای من در شعر من

کلمینی یا حُمیرای منست ۲۳۰

تواضع زگردن فرازان نکوست

گدا گر تواضع کند خوی اوست ۶۹

آنچه نگذارد ترا جز سوی دوست

اصل دانش این بود بگذار پوست ۲۸۹

چون ترا این پاسبانی شد صفت

عشق زود در آید ترا هم معرفت ۴۳۲

عشق صورت نیست عشق معرفت

هست شهوت بازی حیوان صفت (عطارؒ) ۲۴۶

یک قدح بی رنج مخموری کی است

هر گلی را زخم خاری در پی است ۷۶-۷۵

جوش نطق از دل نشان دوستی است
بستگیٔ نطق از بی الفتی است (مثنوی، ج ۶، ص ۵۹۵). ۲۹۹

یک جذبه ز حق آمد و دل برد بغارت
مجنون چه کند کین کشش از جانب لیلی است ۳۱۱

عقل میگوید که این آسودگی است
عشق می شوید که این آلودگی است ۳۵۶

چون کمال دانشم نادانی است
چارهٔ کارم همه حیرانی است ۱۸۱، ۴۴۷

عاشق که شد که یار بحالش نظر کرد
ای خواجه درد نیست وگرنه طبیب هست ۲۴۸

نالهٔ با درد از دل برده گی ست
نالهٔ بی درد از افسردگی ست ۲۴۳

گرد نعلین ره روان رهت (مصرع) ۳۸۲

اسیر لذت تن ماندهٔ وگرنه ترا
چه عیشهاست که در ملک جان تهیا نیست ۳۰۸

گر عمل با علم تو همرنگ نیست
جبّه و دستار دانشمند نیست

خ.ل:
گر عمل با علم تو پیوند نیست (امیر حسینیؒ) ۱۰۴، ۲۸۸

مرد را در دیده اینجا غیر نیست
زآنکه اینجا کعبه نی و دیر نیست ۲۵۵
حرف تصوّف ادبی بیش نیست
بی ادبی شیوهٔ درویش نیست ۷۹، ۱۵۶
دفتر صوفی که صوت و حرف نیست (باکمی تفاوت،
جز دلی اسپید، همچون برف نیست مثنوی، ج ۲، ص ۱۱۰). ۴۲۹
گر دلت با ذکر تو همرنگ نیست
ذکر تو بر قلب تو جز رنگ نیست (المؤلف) ۲۰۸
هرکه آید گو بیا هر چه خواهد گو بخواه
های وهوی حاجب دربان برین درگاه نیست ۳۹۳
دانشی در عین نادانی است این
منطق الطیر سلیمانی نیست این ۲۹۵
بجدّ و جهد کس عاشق نگردد
که عشق ایمان بود ایمان عطائی است ۴۳۲
سخن بلند شد اکنون بلند می گویم
که خاطرم بهوای بلند بالائی ست ۳۰۲
هر لحظه ازو بگوشهٔ تنهائی
صد راحت هست هرگز آزاری نیست (جامی) ۱۹۸

بهترند کتاب در جهان یاری نیست
در غمکدهٔ زمانه غمخواری نیست (جامی) ۱۹۸

علم دین فقه است و تفسیر و حدیث
هر که خواند غیر ازین گردد خبیث ۲۹۰

بر نخ اندر است ای برادر چو گنج
نیابد کسی گنج نابرده رنج ۱۴۸

وین شکم بی هنر پیچ پیچ
میر ندارد که بسازد بهیچ (عطار) ۲۷۵

مرغان چمن بهر صباحی
خوانند ترا به "العتلاحی" ۱۵۰

بدیع امید های شاخ در شاخ
بدرگاه تو ما گشتیم گستاخ

ن: خ:

کرمهای تو ما را کرد گستاخ ۴۵۸،۱۰۱،۷

هر که ما را خوار دارد شاد و برخوردار باد
هر که ما را رنجه دارد را عتش بسیار باد ۳۲۵

آتش عشقت کاندرنی فتاد
جوشش عشق است کاندر می فتاد (مثنوی، ج ۱، ص ۱) ۳۵۰

آتش است این بانگ نای و نیست باد
هر که این آتش ندارد نیست باد (مثنوی، ج ۱، ص ۱) ۳۵۰
هر کسی در راه ما خار افکند از دشمنی
هر گلی از باغ عمرش بشکفد بیخار باد ۳۲۵
بس تجربه کردیم درین دیر مکافات
با دردکشان هر که در افتاد برافتاد ۲۹۴-۲۹۳
من بی تو دمی قرار نتوانم کرد (مصرع) ۲۰۰
قطب جهان سیّد احمد
یا حضرت شیخم مدد (؟) ۱۵۷
گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه
بیمن همت مردان سفید نتوان کرد ۲۱۰
وصل اعدام اگر توانی کرد
کار مردان مرد توانی کرد ۱۶۸
ورنه سزاوار خداوندیش
کس نتواند که بجای آورد ۴۵۸
بنده همان به که ز تقصیر خویش
عذر بدرگاه خدای آورد ۴۵۸
هر کرا دیو از کریمان وا برد
بی کشش یابد او را خورد (مثنوی، ج ۴، ص ۱۵۸) ۲۶۰

هر آن کهتر که با مهتر ستیزد
چنان افتد که هرگز بر نخیزد ٤٣٦
از مدرسها شور و تباهی خیزد
واز لقمهٔ وقف دل سیاهی خیزد ٢٦٧
در کنج خرابهٔ گداوار نشین
واللّٰه که ازین مرتبه شاهی خیزد ٢٦٧
وان خود بجز از خدا نباشد (مصرع) ٢٧٦
بیزارم ازآن دل که درو درد نباشد
هرکس که بترسد ز بلا مرد نباشد ٢٤٤
خدمت ترا بگنگرهٔ کبریا کشد

خ.ل:

همت ترا... ١٥٢، ١٧٠، ٣٠١

عشق آمد علم تو مجنون شد
عشق آمد عقل تو معقول شد (لمؤلف) ٣٥٧
از منطق حکیم و اشارات بوعلی
بنمود رخ نتیجهٔ دل را شفا نشد ٢٠٠
کز لطف تو هیچ بنده نومید نشد
مقبول تو جز مقبل جاوید نشد ٢٨١

صوفیٔ با صوفیٔ در جنگ شد

قاضی از اصلاح ایشان تنگ شد ۲۹۴

هیچکس از خویشتن چیزی نشد

هیچ آهن خنجر تیری نشد ۱۸۷،۱۴۴

لطفت بکدام ذرّه پیوست دمی

کآن ذرّه به ازهزار خورشید نشد ۲۸۱

عاشقانی که صرف معشوق اند

به ز عثمانؓ و به فاروقؓ اند ۲۳۶

غنیمتی شمرای شمع وصل پروانه

که این معامله تا صبحدم نخواهدماند ۴۳۱

حقّهٔ لعل تو از جوهر جان ساخته اند

کام هر خسته دران حقّه نهان ساخته اند (جامیؒ) ۱۹۵

هر لطافت که نهان بود پس پردهٔ غیب

همه در صورت خوب تو عیان ساخته اند (جامیؒ) ۱۹۵

آن نه بالاست نهالی ست کز روضهٔ قدس

بتماشاگه عشّاق روان ساخته اند (جامیؒ) ۱۹۵

غافل مرد که مرکب مردان مرد را

در سنگلاخ بادیه پیها بریده اند

(خ.ل : غافل منشین...) ۲۸۰، ۴۰۷

زهر فراق یار بهردم کشیده اند
زان زهر زهرهای شیاطین دریده اند (لمؤلفه) ۲۵۸

نومید هم مباش که رندان درد نوش
ناگه بیک خروش بمنزل رسیده اند

خ.ل:

نومید هم مباش که رندان باده نوش
ناگه بیک خروش بجایی رسیده اند ۲۸۰، ۴۰۷

دانی که عاشقان چه بلاها کشیده اند
خون در پیاله کرده و دم درکشیده اند ۲۵۸

طوطی شیرین مقالی تا بچند
باشی اندر حبس مرغان پای بند ۲۷۱

من کیم لیلی و لیلی کیست من
بر زبانم نام لیلی تا بچند ۳۵۹

آسمان بار امانت نتوانست کشید
قرعهٔ فال بنام منِ دیوانه زدند (دیوان حافظ: ۷۸) ۵۴

عاشقان هر چند مشتاق جمال دلبرند
دلبران بر عاشقان از عاشقان عاشقترند ۲۴۸

غلام همت آن عارفان باکرم
که یک صواب نبینند و صد خطا بخشند ۲۵۴

شد روی دوست قبلهٔ ما کو امام شهر
تا در نماز خویش بما اقتدا کند ۴۵۸-۴۵۷، ۳۰۶

تو در میاز هیچ نه هر چه هست اوست
هم خود "الست" گوید و هم خود "بلی" کند ۲۶۵

گر لطف تو ام بنده نوازی نکند
با خود کرم تو کارسازی نکند ۳۷۴

شک نیست که آب جمله دریاها
یک جامهٔ معصیت نمازی نکند ۳۷۴

حسنی است بی نهایت و لطفیست بی دریغ
هنگام فرصت است که قاسم گری کند ۲۴۴

هر که دور افتاد بالخت نژند
می کنم آگاهش از بانگ بلند ۲۹۶

خیال روی تو هر پارسا که قبله نساخت
همه عبادت وی را گناه می خوانند ۳۰۴

آسمان سجده برد پیش زمینی که در او
یک دو کس یک دو نفس بهر خدا بنشینند ۳۳۱

کاملان از دور نامت بشنوند
تا بقعر تار و پودت در روند

(خ.ل : اولیا از دور...).

(مثنوی، ج ۴، ص ۱۳۶۸) ۱۷۹، ۱۶-

دیگر آنرا وعدهٔ فردا بود
عاشقانرا نقد هم اینجا بود (عطارؒ) ۳۰۲
گوگ حقّ در آنزمان گیرا بود
کز رهِ گوشیشک تنها بود ۲۶۰
پیر داند آنچه در خاطر بود
چونکه بر اسرار حقّ حاضر بود ۳۰۹
تو نه پنداری که این آسان بود
کمترین کاریش ترک جان بود ۲۰۸
متحد بودیم با شاه وجود
حکم غیریّت بکلّی محو بود ۳۰۸
عشق را با کافری خویشی بود
کافری خود عین درویشی بود ۳۰۴
عاقبت شیرزاده شیر شود (مصرع) ۱۷۳
گاهی درون پردهٔ عزّت نهان شود
گلهی هزار پرده بدرّد عیان شود ۲۴۷
از محبت تلخها شیرین شود (مصرع) ۲۵۸
علم باید تا عمل گنجی شود
ورنه بی دانش عمل رنجی شود ۶۹

علم اگر بر دل زند یاری شود
علم اگر بر تن زند ماری شود ۲۸۸

روزی که چشم انداختم بر چستی و چالاکیش
گفتم که این قلاشِ وش سرخیل رندان می شود ۲۵۰

ای خیالت در دلم شور آورد =
در ریاضت هر زمان زور آورد ۳۰۱

باشد که ز صد ناله یکی کارگر آید (مصرع) ۲۸۲

سه نشان بود ولی را، زنخست آن بمعنی
که چو روی او ببینی دل تو باد گراید ۳۲۸

دویم آنکه در مجالس چو سخن کند زمعنی
همه را ز هستیٔ خود بحدیث می رباید ۳۲۸

سیم آن بود بمعنی ولی اخصّ عالم
که ز هیچ عضو او را حرکات بد نیاید ۳۲۸

آنچه پنهانی کند مرد مرید
او عیان گردد به نزد پیر دید ۳۸۷

ور شما این جامه را اهل آمدید
در خصومت از سر جهل آمدید ۲۹۲

خدائی که بالا و پست آفرید
زبردست هر دست آفرید ۲۰٤

طفل هفت روزه ره هفتاد ساله رود
زان روی که آئینه بود قلب مرید ۳۶۱
و تقوی الله خیر الزاد زخرا
و عند الله للاتقی مزید ۶۲
و لیست اری السعادة جمع مال
و لکن اتقی هو السعید ۶۲
گر شما اسرار دان ره شوید
آنگهان بر حرف من آگه شوید ۲۶۳
بنده را خود باختیار چکار
چشم در اختیار پیر بدار ۳۱۰
بدو نان ده تو این مردار غدار
که هم سگ را بشاید داد مردار ۲۵۱
هم ازو بشنو سخنها آشکار
هم بدو ماند وجودت پایدار ۳۰۶
انبیا بودند سرغوغای کار (مصرع) ۲۵۲
برگ درختان سبز در نظر هوشیار
هر ورقی دفتری ست معرفت کردگار ۲۹۱
نفس پیلان جنبی باز ایتار لار (مصرع) ۱۴۵

ایچکان لار عشق شرابین نفس و هوادین اوتارلار
یوق یوق خطا ایش اوّل مینینگ جان ایثار ساجارلار ٤٤٩
چیست ازین خوبتر در همه آفاق کار
دوست رسد پیش دوست یار بنزدیک یار ٣٢٠
او بما از ما بسی نزدیک تر
داند آن کس کو ز خود دارد خبر ٣٣٤
تا نُافتد بر تو مردی را نظر
از وجود خویش کی یابی خبر ١٨٧
زاهدان از مرگ مهلت خواستند
عاشقان گفتند تی تی زود تر ٢٨٣
چو منصب تعلّق بود ای پسر
تعلّق حجابت بود سر بسر (لمؤلفه) ٢٠٧
عارف عشقی جان مولکینداعلم تارتسا
او نسا کیز منینگ قموق عالم غلغل بولور (احمد الیسویؒ)

خ-ل:

عارف عشقینگ ...

او سنگیز ... ٢٤٣، ١٨٦

ایران لار ننگ نظری کل کانوشش ساکل بولور
اقانتک کل کل بولای بولغالی منظور ١٥٩

بو خدایداد اولدیا اول یترک دور جاودان
جانی اول جانان ساری باردیکه جانی جان ایرور ۲۳۹-۲۴۰

قهرش همه لطف گشت و لطفش همه قهر (مصرع) ۳۶۰

واجب آمد ترک لایعنی آز
آنکه لایعنی بود آنرا گداز (لمحرّره) ۲۶۱

قاضی ایشان را بکنجی بُرد باز
گفت صوفی خوش نباشد چنگ و ساز ۲۹۲

شیخ گفتش عهد دارم من که نیز
غیر حقّ نستانم الّا هیچ چیز ۲۵۵

در زمین و آسمان و عرش نیز
من نگنجم تو یقین دان ای عزیز (مثنوی، ج ۱، ص ۷۰) ۲۶۷

جان دین کیج مای ایش بتماس (مصرع) ۴۵۲

مقصود دل خود از تو جوید همه کس
جامی از تو همین ترا جوید و بس (جامیؒ) ۲۸۳

و عند الدرس والقاضی
کذلک والذکر کالدّرس ۳۱۸

از زندگیم بندگیٔ توست هوس
بر زنده دلان بی تو حرام است نفس (جامیؒ) ۲۸۳

بر روی حلوا کم نشین ای جان من، همچو مگس
بر روی آتش چرخ زن پروانه وش ای هیچ کس ۳۲۷

حاصل آن آمد که یاری جمع باش
همچو بت گر از حجر یاری تراش (مثنوی، ج ۲، ص ۱۵۸) ۳۱۲

چون که آن یک قطره بر لب آیدش
تشنگی بر تشنگی افزایدش ۲۴۴

پیری که بود باده فروشی کارش
ره جو بحریم خلد خوش آثارش ۲۹۱، ۴۵۷

گر در حرمش باز نیابی باری
خود را برسان بسایهٔ دیوارش ۲۹۱، ۴۵۷

دل که دلبر دید می ماند ترش
بلبل گل دیده کی ماند خمش (مثنوی، ج ۵، ص ۵۹۵) ۲۹۹

چون سخن رفتی حقیقت بر زبانش
ز آتش قلبش خبر دادی بیانش ۲۹۹

سرمزن سرمیزن ای مرد خموش
ترک کن این کار وین درکار کوش ۲۶۵

ز خامی میزند این قلتبان جوش
که خام آواز دارد پخته خاموش ۲۶۵

رو نهی بر جانب مقصود خویش

جاکنی در کعبهٔ مطلوب خویش (جامیؒ) ۲۷۲

ما در خور خود کنیم و تو در خور خویش (مصرع) ۲۸۱ ، ۳۲۷

چوب را آب فرو می نبرد حکمت چیست

شرمش آید ز فرو بردن پروردهٔ خویش ۴۴۴

تا نگردی از خودیِ خود خلاص

کی شوی در راه حق تو مرد خاص ۳۱۵

پروانه وار گشتن صوفی ز بهر چیست

تا جان فدای دوست کند حالت سماع ۲۹۷

دیده گر آید ز تماشای باغ

بی گل نسرین بسر آرد دماغ (عطارؒ) ۲۷۵

بقدر شغل خود باید زدن لاف

که کنجشکی نتاند رفت بر قاف ۱۸۵

خوش نباشد دامن یوسفؑ بکف

زار نالیدن چو یعقوبؑ از اسف ۲۴۴

تو ندانی خاطر و اسرارِ حقّ

دامنِ او گیر تا دانی سبق ۳۰۹

بی عنایات حق و خاصان حق

گر ملک باشد سیاهستش ورق (مثنوی ج ۱ ص ۵۰) ۱۰۱ ، ۱۵۹

عشقش ز دفتر حکیم بود نیک هم سبق
دل در خیال یار بود چشم در ورق ۱۹۸

ای خیالت شور آرد در دلم غوغای عشق
دمبدم دیوانه گرداند مرا سودای عشق ۳۱۱

سلام المرء فی الحمّام جهلٌ
و فی الاسواق فی وقت اشتغالک ۳۱۸

معشوق زد از میکده ام بانگ تعال
داد از می عشقم قدحی مالا مال ۱۰۹، ۳۴۶

از درد سر خرد شدم فارغ بال
برداشتم افغان بتقاضای وصال ۱۰۹، ۳۴۶

خوش نباشد گنج قارون در بغل
خویش را در مفلسی کردن مثل ۳۴۴

خندهٔ دیوانست بی دانش عمل
سخرهٔ شیطان بود مرد جدل (امیر حسینی رح) ۲۸۸

در ضمیرم مهر لیلی تا بکی
هر چه جز لیلی برون کردم ز دل ۳۵۹

پاسبانی کن بسی در کوی دل
زانکه دز دانند در پهلوی دل ۴۳۲

ز منطق مکن نطق کاندر دو گیتی
نشد حلّ از اشکال او هیچ مشکل (جامیؒ) ۲۰۱
خاک شو خاک تا بروید گل (مصرع) ۳۱۵
کیم فی کورسانک خفر پیل
هر تون فی کورسانک قدر پیل ۱۲۹
عقل میگوید که این ننگ است نام
عشق میسوزد که این جام است خام ۳۵۶
گوناند حال پخته هیچ خام
پس سخن کوتاه باید والسلام ۱۵۷-۱۵۸
در بقای او شوی فانی تمام
باقی و جاوید مانی والسلام (جامیؒ) ۲۷۲
آه ازان روزیکه دیدم بس گرفتار تو ام
ناله و افغان کنان بر حال خود زار تو ام ۲۴۷
ای خدا کمترین غلام تو ام
بندهٔ بندگان نام تو ام ۳۳۰
بالاشه خری وجود بودم یکچند
گرگ آمد و خر درید و از غم رستم ۳۶۳
پای کوبان بسر کوی تو مجنون رفتم
خبرم نیست که چون آمدم و چون رفتم ۳۳۴، ۳۴۸، ۳۵۸

نیست در لوح دلم جز الف قامت یار

چه کنم؟ حرف دگر یاد نداد استادم (دیوان حافظ: ۱۱) ۳۷۳

کیست فی آنکس که گوید دمبدم

من نیم جز موج دریای قدم ۳۵۰

نادیده رخت عمری سودای تو ورزیدم

فارغ ز تو چون باشم اکنون که رخت دیدم ۳۰۵

ز هجرانش بدیدم آنچه دیدم (مصرع) ۲۴۷

برو ای عقل نامحرم که این دم با خیال دوست

چنان خوش خلوتی دارم که من هم نیستم محرم ۳۰۷

توجه کرد روح مرشد دین

بسوی عرش در ماه محرّم (قاسم شیخ رح) ۳۱۳

بهشت عدن که آدم بگندمی بفروخت

اگر وصال تو نبود به نیم جو نخرم (کمال خجندی رح) ۲۷۳

بچنگم هر چه افتد می نوازم (مصرع) ۳۸۹

اگر پرسند تاریخ وفاتش

بگو ای دل برفته قطب عالم (قاسم شیخ رح) ۳۱۳

حجاب چهرهٔ جان می شود غبار تنم

خوش آنزمانکه ازین چهره پرده برفکنم (دیوان حافظ: ۱۷۳) ۲۹۳

ای خدایا دصبر کن خامش نشین در کنج فقر
باشد آن کان ماه دو گوید که مهمانت شوم ۲۸۶

کار از دستم برفت واز پای هم
گر کنی لطفی شوم بر پای هم ۳۲۲

ستر لیست درین سینه کلب محرم آن نیست
گر سر برود ستر تو با کس نگشایم ۲۴۸

نمی پرسی ز احوالم که چونی
پریشان روزگارم با که گویم ۲۵۷

ز احوال غریب خود نپرسی
اسیر بند و زندان با که گویم (لمؤلفه) ۲۵۷

شبها گذرد که دیده برهم نزنیم
تا پای برون زهر دو عالم ننهیم ۲۹۲

زنجیر در سرای شاهی مائیم
صندوق جواهر الٰهی مائیم ۱۳۳

از ماه گرفته تا بماهی مائیم
با این همه نور در سیاهی مائیم ۱۳۳

دل محبّ خدا روح روان
صاحب شوق و ذوق در همه آن ۷۷

آن یار که در زمان هجران
هم بر سرتست آن خداوندان (للمؤلف) ٢٧٦
غیرتم با تو چنان است اگر دست دهد
نگذارم که در آئی بخیال دگران ٢٦٩ ، ٣٧٠
مستقیم آن بود بدان که زبان
ذاکر حق بود درین دوران ٧٧
مردم از گفتن نه بیند جز زیان
دانش اندر دل بودنی در زبان. (امیر حسینیؒ) ٢٨٩
گر کسی گستاخی . دیوانگان ء
خویش را سوزند چون پروانگان. ٢٧٤
اگر خواهی که گردی از مجتبان
بزودی گیر پیری را تو دامان ٣٢١
غریب و ناتوان در کوی هجران
همه واصل بتو ما غرق حرمان (للمؤلف) ٣٥٧
بر چه بخشی بزیان
بر چه بغدادی بزمان ١٢٩
هر چه او گوید چنان گردد چنان (مصرع)
چون بگوش مرغ جان آید صداق ارجعی
این قفص بشکستن و سوی تو پریدن توان ٣٩٧

گنج در ویرانه خود کردی نهان
این همه غوغا فگندی در جهان ۳۳۷

مرد را فرق مقنع داشتن
به بود زینسان مرقع داشتن ۲۹۲

هر کجا دل میکشد ناچار میباشد بدن (مصرع) ۴۳۳

در بحر محیط غوطه خواهم خوردن
یا غرق شدن یا گهری آوردن ۲۸۵

دل ز پر گفتن بمیرد در بدن
گرچه گفتارش بود دُرِّ عدن ۴۲۹

خیز جامی بال همّت باز کن
سوی وکر اصلیت پرواز کن (جامیؒ) ۲۷۱

نیست در من جنبشی از ذات من ۳۰۵
اوست در من دمبدم جنبش فکن
بی تکلّف چون در آید ردّ مکن
حال مستان را بجهل خود مکن ۲۹۵

یک نظر سوی من غمخواره کن
چارهٔ کار من بیچاره کن ۳۲۲

یار پیلان چول لار و ابولسام چول دیمام
یار سیز بوستان و ابولسام چول دامن ۳۱۶

من کیم لیلی و لیلی کیست من (مصرع) (مثنوی، ج ۵، ص ۴۷۲) ۱۲۶، ۲۴۷

رفت پیش بوعلی آن پیره ترن

کاغذ زد بر دکین بستان ز من ۲۵۵

ز اقلیم عدم ننهادمی هرگز قدم بیرون (مصرع) ۳۰۷

دنیا نک بوز لسون

آخر تینک قور لسون ۴۵۹

می بسوزم گر نمی گویم سخن

این سخن چون آب در آتش کهن ۲۹۹

روز و شب چون اسیر بند و حزین

میدوم در رکاب یار قرین ۳۳۰

گر شما هستید اهل جنگ و کین

این لباس از سر بیندازید هین ۲۹۲

تو زنی بشنو حکایت های او

وز فراق و ز شکایت های او ۸

خوب رویان آئینهٔ خوبیٔ او

مهر شان پرتو مطلوبیٔ او (مثنوی، ج ۶، ص ۶۰۸) ۲۴۴-۲۴۵

کار آسان نیست در درگاهِ او

خاک می باید شدن در راهِ او ۶۲

جهل عشقش به بود از علم تو
حسرت آرد عقل تو هم علم تو (المؤلفه) ۳۵۷

مثها چون کوه راسخ بودهٔ تو
همه اهل زمین خود سودهٔ تو ۳۵۶

از من بگوی عالم تفسیر گوی را
تا در عمل نکوشی نادان مفسّری ۱۲۱

پیر باید راه را تنها مرو
از سر عمیا درین دریا مرو ۳۰۱

ترا گویند "زرّاقی و سالوس"
بگو "هستم دو صد چندان" و می رو (کلیات شمس (۵): ۴۱) ۳۲۶، ۱۶

نام تو که خاموشی نمی شاید ازو
بر سینه در فتوح بگشاید ازو (جامیؒ) ۳۸۳

فریاد همی کنم بآواز بلند
تا همچو زبان گوش بیاساید ازو (جامیؒ) ۳۸۳

وگر از خشم دشنامت دهندت
روان شو خوش دل و خندان و می شو

(خ.ل: اگر از..) (مولانای رومؒ) ۳۲۶، ۱۶

عقل گوید جبّه و دستار کو
عشق گوید خانهٔ خمّار کو ۳۵۷

اولیا را هست قدرت از الٰہ
تیر جستہ باز گردانند ز راہ (مثنوی، ج ۱، ص ۴۵) ۱۷۱

چون رواجی دارد آنجا اشک و آہ
بندہ دارم این متاع اینجا بگاہ (عطارؒ) ۲۴۳

جان بر کف دست است مرا پیش تو ای شاہ
العبد و ما فی یدہ کان لمولاہ ۱۶۹

ای خدا داد فکر کن ہم در سر غوغای عشق
در میان خلق فکرش خوش بجان انداختہ (خدا دادؒ) ۲۷۰

ای خدا یداد صبر کن در عشق او مردانہ وار۔
سر مردانرا نیابی جز ز بان انداختہ (خدا دادؒ) ۲۶۵

حیرتم از حد گذشت و حیرتم بسیار شد
چون کنم حسرت مرا هر دم فزون تر ساختہ ۲۹۷

غیرتش چون غیر را بگداختہ
دوست را با وصل خود بنواختہ ۵۱

زار نال ای دل کہ از کویش جدا افتادہ
ہیچ میدانی کجا بودی کجا افتادہ ۲۷۱، ۳۰۰

منزلی اصلی فراموشت شدہ
غربت غربت ہم آغوشت شدہ (جامیؒ) ۲۷۲

از دیده بسی فرق بود تا بشنیده
بشنید که بشنیده بود نادیده ۲۹۸

تشنهٔ را گر ز دریا قطرهٔ
بر دل آید بلکه برلب قطرهٔ ۲۷۷

اولیا را هست قدرت از الٰه
آب را جاری کنند ز امر الٰه

(مصرع اوّل: مثنوی، ج ۱، ص ۷۵) ۳۱۷-۳۱۸

جلجه بنشست و صوفی ره نیافت
چل چلی بهتر بود زان جلجله ۳۲۹

گوید نگار من چو ز هجران کنم گله
ان تائت ما یشاء انا اتیک هروله ۲۸۱

شرف نکهٔ کلاه همه
ای اِلٰهِ من و اِلٰهِ همه ۳۸۲

مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه (مصرع) ۷۱۰

تو درین ره مرد عقد و حلّ نهٔ
چند بینی غیر اگر اَحوَل نهٔ ۲۵۵

تا نگوئی از تکلف دست و پای
زآنکه این رفتن است در راه خدای ۲۹۵

می عشقش دهد گرمی و مستی
دگر افسردگی و خود پرستی ۲۵۳، ۴۵
گر از چشم دوری بدل حاضری
الیک حضوری علیک مرادی ۳۴۳
مرید توام زآنکه جان را مرادی
الیک استنادی علیک اعتمادی ۳۴۳
گر نه فضلت دستگیر ما شدی
وای برما زانکه رسوایی بدی ۳۷۴
اگر مجنون نه می زین جام خوردی
که او را در دو عالم نام بردی ۲۵۳
ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی (مصرع) ۳۷۲، ۲۲۸
چون تو مقبول سلیمان آمدی
هرچه گویم بیشتر زان آمدی ۲۷۸
تو بعلم ازل مرا دیدی
عیب من دیدی و تو بخریدی
تو بعلم آن و من بعیب همان
ردّ مکن چونکه دیده بخریدی ۴۲۰، ۳
خود می کشی قاسم را خود تعزیه داری (مصرع) ۱۷۵

چه خوش باشد که بعد از انتظاری
بامیدی رسد امیدواری ۲۴۸
ازان خوشتر چه باشد در دو عالم
که ناگاهی رسد یاری ببیاری ۲۸۵
وقت شد کز دوستان یاد آوری
رخت سوی منزل اصلی بری (جامیؒ) ۲۷۲
چیست دانش آنکه پی بیرون بری
تا بدانی کز همه نادان تری (امیرحسینیؒ) ۲۸۸
کعبه و دیر توئی دیر کجا کعبه کجا
نیست غیر از تو کسی غیر کرامی شمری ۲۵۶
این درکمال صورت آرایش جهانی
وان درکمال معنی آسائش ضمیری ۲۰۶
زنده گشته مرده از لطفت بسی
چشم بر لطفت نهاده هر کسی ۳۲۲
دادیم ترا ز گنج مقصود نشان
گر ما نرسیدیم تو شاید برسی ۴۲۹
یک چشم زدن غافل ازان ماه نباشی
ترسم که نگاهی کند آگاه نباشی ۱۰۵
لذت می نشناسی بخدا تا نچشی (مصرع) ۳۹۴

۸۸۶

ای رسولی کہ ہزاران چو بلال حبشی
فی عبودتیکم کلّ غذات و ولیٌّ ونقیٌّ و عشیٌّ ۱۵۵
لیس فی قلبی سوی لیلای شیٌ (مصرع) ۳۵۹
تعلّق حجابست و بیحاصلی
چو پیوندها بگسلی واصلی (لمؤلفہ) ۲۰۷
پیرہ زن فی الحال گفت ای بوعلی
از کجا آوردۂ این احولی ۲۵۵
دیگران از خُمّ می مستند و من
مست لیلی ام نہ خُم دیدم نہ می ۳۵۹
من کہ بیہودہ شدم بسیار گوی
واز شما یک تن نشد اسرار جوی ۲۶۳
بادی از خود یک دل و یک رو شوی
بلکہ خود را محو سازی او شوی (جامیؒ) ۲۷۲
پیر باید تا درین دریا روی
ورنہ بی ملّاح غرقش می شوی ۳۰۱
مرد قاضی ام نہ مرد معنوی
زین مرقّع شرم میدارم قوی ۲۹۲
قیل و قالت رہ نداند ہیچ سوی
معرفت حاصل کن ای بسیار گوی (امیر حسینیؒ) ۲۸۸

سخن بسیار دانی اندکی گوی
یکی را صد مگو صد را یکی گوی ۳۵۸

دو دهان داریم گویا ،هیچونَ
یک دهان پنهان بالبهای وی ۳۰۷

پیری که زچشم مست اومست شوی
آن به که بزیر پای او پست شوی ۳۸٤

پیری که بدیدار وی از دست شوی
آن به که بزیر پای وی پست شوی ٤۵۷ ،۳۸٤

یاری که بدیدار وی از دست شوی
آن به که بزیر پای اوپست شوی ۳۲۵ ، ۳۲۱

جز درجمال ایشان یارب امان نیابم
یارب توبخش مارا از مازما امانی ۲۰٦

خوش آنکه وارهاند ماراز ما جوانی
روشن ضمیر پیری یا خوب رو جوانی ۲۰٦

مرا درعشق تو جسمی و جانی
کشیده پوستی بر استخوانی ۲۷۸

عاشقینک کرنک جپانی
اینک ایجر ایورمینک جهانی ۲٤۸

عشق آمدنی بود نه آموختنی
زینهار که بی یاد خدا دم نزنی ۲۷۹
گوش تواند که همه عمر نوی
نشنود آواز دف و چنگ و نی (عطارؒ) ۲۷٤-۲۷۵
روبر در دلبر نشین کان دلبر خرگاهی
یا نیم شبی آید یا وقت سحرگاهی ۱۰۵، ۲۸٦
سررشته دولت الٰهی
شوق است ترا اگر بخواهی ۷٦
شبها گذرد که دیده برهم نزنی
تا پای برون زهر دو عالم ننهی ۶۲، ۲۳۸

فہرست نام کسان

آخون : ترکستانی

آخون کلان : تاشکندی

آدم (ع) ۷۱ ، ۸۶-۸۷ ، ۲۷۳

آشوبی ، مولانا ، ۲۱۰-۲۱۱

آق سولاقی ، عارف شیخ ۴۲۱

آنحضرت (ص) : محمد (ص)

ابابکر صدیق (رض) : ابوبکر (رض)

ابراہیم (ع) ۳۷ ، ۷۹ ، ۸۱ ، ۲۶۸-۲۶۹

ابراہیم (رض) (فرزند ارجمند نبی اکرمؐ) ۵۱

ابراہیم ادہمؒ ۲۱۵

ابراہیمؒ ، خواجہ (خال خواجہ احرارؒ) ۱۴۱

ابراہیم شیخؒ (فرزند شیخ عبدالحقؒ) ۱۷۷

ابراہیمؒ شیخ بن محمود شیخؒ ۳۹

ابراہیم صدرؒ ، مولانا ۲۳۴

ابلیس : شیطان

ابن عطاؒ ۹۵

ابن عمر (رض) ۳۶

ابن مسعود (رض) ۱۱۶

ابوبکر صدیق (رض) ، امیر المؤمنین ۱۸ ، ۳۵ ، ۴۲-۴۳ ، ۱۱۹ ، ۳۱۳ ، ۳۴۲ ، ۴۲۰ ، ۴۵۲

ابوبکرؒ : النساجؒ ۴۴

ابوبکرؒ : الواسطیؒ

ابوبکرؒ : الوراقؒ

ابوالحسن شیخؒ (فرزند شیخ جمال الدین) ۳۷۸

ابوالحسن النوریؒ ؟) ۹۷
ابوالخیر سلطان پادشاہ ... ۴۰۱، ۴۱۱،
۴۱۷، ۴۴۴
ابوداودؒ، امام المحدثین ۲۵-۲۶
ابوذر (رض) ۲۹۲
ابوسعید خان ۱۹۹، ۲۲۳-۲۲۶،
۲۵۷-۲۵۸، ۳۶۱
ابوسلمانؒ: دارابی
ابوطالبؒ مکی، شیخ ۴۲
ابوالعباس ابن الخشاب البغدادیؒ،
شیخ ۵۴
ابوالفتح: بہادر خان
ابوالقاسمؒ، امام ۱۹
ابوالقاسم گرگانیؒ ۴۱، ۴۳-۴۴
ابوالمحسن شیخؒ ۲۱۷
ابوالمحمدؒ (ابومحمد) شیخ ۴۳۷
ابوالمحمد شیخؒ، شیخ زادہ ۳۸۶-۳۸۷
ابوالنجیبؒ: السہروردی الصدیقی
ابویزیدؒ، بسطامی ۴۲، ۸۳
ابی بکر صدیق (رض): ابوبکر (رض)
ابی عثمانؒ ۹۰
ابی اللیثؒ، الفقیہ ۱۲، ۳۸
ابی ہریرہ (رض) ۲۲-۲۳
اجاقیؒ، مولانا درویش محمد ۲۰۱
احرارؒ، خواجہ عبیداللہ ۱۳۲، ۱۴۰-۱۴۱،
۱۴۹، ۱۵۵-۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۷۰،
۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۵، ۳۳۲-۳۳۳،
۳۵۷، ۳۶۶ ۳۶۷، ۴۰۵-۴۰۶،
۴۲۶، ۴۴۳، ۴۵۴
احمدؒ، حضرت شیخ سید ۱۵۱-۱۵۶
احمدؒ، سلطان العلماء مولانا ۳۶۷
احمدؒ: سید اتا.
احمد، میرزا سلطان ۱۶۴، ۴۴۲
احمد صوفی ۲۱۴، ۳۷۶-۳۷۷
احمدیؒ، صوفی (از مریدان شیخ جمال الدینؒ)
۲۰۹
احمدیؒ، ملا (شیخ) ۱۷۵
احمد الیسویؒ، سلطان الطریقۃ خواجہ،

(ابن ابراہیم شیخؒ) ۳، ۳۸-۳۹، ۴۱، ۴۴-۴۸، ۵۰، ۵۹، ۸۵-۸۶، ۱۲۳-۱۲۴، ۱۲۷-۱۳۲، ۱۴۹، ۱۷۰، ۱۸۶، ۱۸۹-۱۹۰، ۲۴۲، ۲۶۴، ۲۸۳، ۲۹۰، ۳۰۹، ۳۳۴، ۳۳۶-۳۳۶، ۴۰۹، ۴۱۳، ۴۲۳، ۴۳۵، ۴۳۹

ارسلان بابؒ، حضرت ۴۰-۴۱، ۱۳۲

اسحاق اتاؒ ۱۴۲-۱۴۳

اسحاق بابؒ ۳۹

اسرافیل (ع) ۳۰

اسکندرخان (پدر عبداللہ خان) ۴۲۷

اسماعیلؒ، بابا ۲۱۴-۲۱۷

اسماعیل اتاؒ، حضرت ۱۴۰-۱۴۲

اسماعیل شیخؒ بن موسی شیخ ۳۹

اصفہانیؒ، مولانای ۲۰۶-۲۰۸

اصولوق حسن اتاؒ: اصول... ۱۳۷

افتخار شیخؒ، حضرت ۴۲۲، ۴۶۰-۴۶۳

افتخار شیخؒ بن عمر شیخؒ ۳۹

افلاطون ۲۰۱

آقانی: کمال الدینؒ، شیخ

الغ شیخ ۴۵

المین باباؒ، حضرت ۱۴۵-۱۴۶، ۱۴۷

امام قلی محمدؒ: بہادر خان

امانیؒ، مولانا (ملا) ۱۵۹-۱۶۱

امانؒ، مولانا ۱۷۴

اندقیؒ، خواجہ حسن ۴۱

انس بن مالک (رض) ۹۴

اوزبیک ۲۱۲

اوزبیک (از مخلصان درویش شیخؒ) ۳۲۲

اوزبیک، سغناق ۳۵۰-۳۵۱

اوزکندیؒ، مولانا شمس ۱۵۶-۱۵۸

اوزون حسن اتاؒ: حسن...

ایشک جی صوفیؒ: احمد صوفی

ایوب (ع) ۷، ۱۹۰

بابر، میرزا ۳۷۸-۳۷۹

باغستانیؒ، شیخ عمر ۳۴۱

باقر، امام محمدؒ ۴۲

باقی، امیر (حاکم بخارا) ۲۵۴

باقی بلخیؒ، مولانا ۲۰۵

باقی حاجیؒ (مولانا باقی) ۲۲۱، ۴۱۵

باقی خان ۳۳۳

باقی: شیروانی

بای (نام زن) ۳۹۰

بخاریؒ (امام) ۲۶

بخشایش شیخ ۳۶۲-۳۶۷

بدر اتاؒ، حضرت ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۴-

۱۴۵

بدر الدجا (ص): محمد (ص)

بدر الدینؒ، مولانا: بدر اتا

براق خان ۳۲۳، ۴۲۱

برقی، خواجه عبدالله ۷۱

برکنی، مولانا صوفیؒ ۱۹۴، ۳۸۰

بسطامیؒ: ابویزیدؒ

بُشر: الحافیؒ

بصریؒ: حسن

بصیر: نور الدینؒ

البغدادیؒ: ابو العباس

بغدادی: جنیدؒ

بغرا خان ۱۳۳

بکریؒ، شیخ محمد حسن (ابن شیخ حسن

بکری مصریؒ) ۳۶۸، ۴۶۱-۴۶۲

بلال حبشیؓ ۱۵۵

بلخیؒ: باقی

بلغاریؒ، شیخ حسن (مرشد ابوبکر شاشیؒ)

۳۴۱

بنائیؒ، مولانا ۲۲۲

بوعلیؒ ۲۰۰، ۲۵۵

بولدی صوفیؒ، حضورؒ (مرید درویش شیخؒ)

۳۷۰-۳۷۱

بهادر خان، ابوالفتح امام قلی محمد ۶

بهاؤ الدین، امیر ۲۴۰

بهاء الدینؒ والحقؒ: نقشبندؒ

بی بیؒ (همسر خواجه خدایدادؒ) ۲۱۷-۲۱۹،

۲۹۷

بی بی مخدومهؒ (دختر خدایدادؒ) ۲۳۰

بیرم شیخؒ، حضرت: ۴۴۵-۴۵۸، ۴۶۰
بیرم عاشق: بیرم شیخ
بیضاویؒ، قاضی ۸، ۱۰، ۱۲-۱۴، ۱۷
بیگ خان، شاہ ۲۷۰
بیگیؒ، مولانا ۱۹۱
پارسا، خواجہ محمدؒ ۴۳، ۲۳۴، ۳۲۴
پہلوان اتا ۲۸۳
پیر محمد خان ۳۲۳-۳۲۵، ۴۲۱-۴۲۲
پیغمبر (ص): محمد (ص)
تاج اتاؒ: تاج خواجہ
تاج خواجہؒ (پسر ارسلان بابؒ) ۱۳۲
تاج الدینؒ، شیخ ۱۵۳، ۱۸۸
تاج الدینؒ، شیخ ابن شیخ علاوالدین ۳۳۴
تاشکندی، آخون کلان مولانا محمد ۳۲۰-۳۲۱، ۴۱۱
التاشکندیؒ، الحافظ سلطان محمد ۱۲، ۲۱۳، ۳۴۴، ۳۶۰، ۳۶۶-۳۶۷، ۳۹۵
تاشکندیؒ، خواجہ بابای (عم مولف) ۳۱۴-۳۱۵
تاشکندیؒ، قاضی میر ۴۰۷-۴۰۸
تبریزیؒ: شمس الدین
ترخان، امیر علی ۱۸۸
ترک: رستم
ترکستانیؒ، شیخ ۴۲۷
ترکستانیؒ، مولانا درویش محمد آخون ۱۷۶-۱۷۷
ترکش دوزؒ، بابا ۳۷۱-۳۷۵، ۴۴۸
ترمذیؒ: حکیم
تولک شیخؒ ۳۷۳
تیمم خان ۴۳۶-۴۳۷
تیمور گورگان، امیر ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۵۴، ۴۴۱-۴۴۲
ثنائی، حکیم ۴۹
جابر ابن عبداللہ (رض) ۱۱۷
جامیؒ، مولوی (نورالدین عبدالرحمنؒ) ۱۹۵-۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۷۴، ۲۸۳، ۳۸۳، ۳۹۴
جان باباؒ، مولانا ۴۲۱

جان بیگ خان، سلطان ۱۵۳، ۲۰۶
جان خواجہؒ، خواجہ (پسر خواجہ محمد پارساؒ)
۳۲۴
جان کیدی ۴۱۰
جبرئیل (ع) ۷۲، ۸۷، ۱۰۶، ۲۶۸
جعفر صادقؓ، امام ۴۲، ۴۴، ۵۴، ۸۵-
۸۶، ۹۷، ۲۵۵
جمال، سیّد (درویش بخارا) ۴۶۳
جمال الدّینؒ، شیخ ۱۶۴- ۱۶۸، ۱۸۴-
۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۸-۲۱۰، ۲۲۲-
۲۲۳، ۲۴۷-۲۴۸، ۲۵۲، ۲۶۰،
۳۱۰، ۳۶۵، ۳۷۱
جنید بغدادیؒ، سیّد الطائفہ شیخ ۴۳،
۶۸، ۹۳-۹۶، ۲۷۴
جوہری، ۷، ۱۳
جویباریؒ، خواجہ ۳۲۴
چرخیؒ، قطب الکبراء مولانا یعقوب ۳۱
چنگیز خان ۱۳۱
حاجی کہ (؟) بیگ ۳۷۳
الحادفی - ر-ک : الحافیؒ
حافظؒ: تاشکندی...
الحافی، بُشرؒ ۹۷
حبیب عجمیؒ ۴۳
حتی خواجہؒ (پسر حکیم اتاؒ) ۱۲۵-۱۲۶
الحراسیؒ (الخواص)، ابراہیم ۵۵
حسن (اتالیق ابوالخیر سلطان) ۴۱۷
حسن اوزون اتاؒ ۱۳۵- ۱۳۸، ۱۴۱
حسن بصریؒ ۱۲، ۴۳، ۵۵، ۵۷
حسن شیخؒ بن اسماعیل شیخؒ ۳۹
حسینؓ، امام ۴۲
حسین، سلطان میرزا ۱۹۲-۱۹۳
حسینیؒ، امیر ۲۸۸
حضرت (ص): محمّد (ص)
حضرت رسالت (ص): محمّد (ص)
حکیمؒ ۶۶، ۹۳، ۹۹
حکیم اتاؒ، حضرت ۴۵، ۱۲۴-۱۲۹، ۱۳۲-
۱۳۴، ۱۴۸
حکیم ترمذیؒ، خواجہ علی ۱۴۲

حمزہؒ، امیر (پسر سید امیر کلال)ؒ ۴۲۷
حمید الدین صوفی ۴۲۷
حنفیہؒ، الامام محمدؒ ۳۹
حیدر بی ۴۲۱
خادمؒ حضرت ۱۴۷-۱۴۸، ۱۵۸-۱۷۱،
۱۷۴، ۱۷۶-۱۷۹، ۱۸۳
خادمؒ، بابا (محمد حسین) ۳۷۷
خاقان شہید: شاہ بیگ خان
خاوندشاہؒ، شیخ (والد درویش شیخؒ)
۳۳۱-۳۳۳
خجندیؒ، شیخ عبداللہ ۱۴۲
خجندیؒ، شیخ کمال ۲۷۲
خجندیؒ، شیخ مصلحت ۱۳۲
خدایدادؒ، حضرت ۱۰۰-۱۰۱، ۱۵۳-
۱۵۴، ۱۷۴، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۳-
۱۹۵، ۱۹۷-۳۱۳، ۳۲۳-۳۲۴،
۳۲۸، ۳۴۲، ۳۴۷-۳۵۴، ۳۵۶-۳۶۱،
۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۸-۳۷۲، ۳۷۴-
۳۷۵، ۳۷۷-۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۷
۳۸۸، ۳۹۶، ۴۳۸، ۴۴۵-۴۴۶، ۴۴۹-
۴۵۰
خراسانیؒ، مولانا ۴۲۶-۴۲۷
خرقانیؒ، شیخ ابوالحسن ۴۲
خرم، میرزا ۴۲۴
خسرو سلطان ۴۰۸-۴۱۰
خضر (ع) ۳۸-۳۹، ۴۱، ۱۲۹، ۳۳۱-
۳۳۲
خلخالی ۱۲
خلدی، جعفر ۵۴
خلیلؒ: میدانی
خواجہؒ، حضرت ۱۷۱-۱۷۲، ۱۷۷
خواجہؒ (خوجم؟) یار صوفی، مولانا ۳۴۹-
۳۵۱، ۴۲۹
خواجۂ بزرگ: نقشبندؒ
خواجۂ جہان: عبدالخالقؒ
خواجۂ عزیزہؒ: عبداللطیف
خواجہ کلانؒ ۲۳۷
خواجہ کلانؒ: دہ بیدی
خواجۂ ملاؒ ۳۴۸-۳۵۱
خواجگیؒ، حضرت مولانا ۲۳۳-۲۳۵

خوارزمیؒ، شیخ حسین ۱۵۴، ۲۳۵،
۳۵۴-۳۵۳، ۳۷۱
خوافیؒ، شیخ زین الدین ۱۵۳، ۱۸۰، ۱۸۸،
۲۰۲، ۲۳۴
خوش محمدؒ، مولانا ۳۲۸- ۳۳۰، ۳۵۵-
۳۵۷
خوشیؒ، بابا ۳۱۶-۳۱۷
دادرکؒ، مولانا (از اصحاب خواجہ بزرگؒ)
۲۸۴
دارابیؒ (دارانی؟)، ابوسلمان ۶۳
داماد: لطف اللہ
داود (ع) ۸۱
داودؒ، شیخ ۴۳۳
داؤد طائیؒ، شیخ ۴۳
درویش، شیخؒ، حضرت ۱۸۳-۱۸۴،
۱۹۷، ۲۳۸، ۲۸۶، ۳۱۳-۳۳۱،
۳۴۲، ۳۵۸، ۳۶۲، ۳۷۱، ۳۷۲،
۳۸۷-۳۸۸، ۴۲۵
درویش محمد شیخؒ (پسر حافظ متجاقؒ) ۳۵۲
دقاقؒ، شیخ ابوعلی ۸۹
دقیانوس ۱۱۹
دولت حاجیؒ، جان ۳۷۰-۳۷۱
ده بیدیؒ، خواجہ کلان ۳۹۸
ذوالنونؒ، شیخ (خلیفۂ درویش شیخ)
۳۲۱
ذوالنون مصریؒ ۶۷، ۹۳
رازیؒ، امام فخرالدین ۷، ۱۲
ربیعۃ ابن کعب الاسلمی (رض) ۲۴
رزبُر، امیر ۱۷۹
رسالت پناہی (ص): محمدؐ (ص)
رستم خان ترک ۴۳۰-۴۳۱
رسول (ص): محمدؐ (ص)
رسول اللہ (ص): محمدؐ (ص)
رضا: علیؓ
رنگ ریزی، صوفی ۲۰۹
رودباریؒ، شیخ ابوعلی ۴۳
روزہ دار، امیر ۳۲۴-۳۲۵
رومیؒ (مولانای جلال الدین محمد) عارف۔

۱۶، ۱۱۴، ۱۵۰-۱۵۱، ۱۶۸، ۱۷۸،
۱۸۶، ۱۹۱، ۲۶۷، ۲۷۳، ۲۷۷،
۲۸۱، ۲۸۷، ۲۹۸، ۳۲۶، ۴۲۸-
۴۲۹
الرومی، مولانا مصطفیٰ رح ۳۸۷
ریگری رح (ریگزی)، خواجہ عارف ۱۷۹
زکریا (ع) ۷
زنگی اتا، حضرت ۱۲۵-۱۲۶، ۱۳۲-
۱۳۶، ۱۴۹، ۱۴۴-۱۴۵
زینتی رح مولانا ۴۴۰
زین الدین رح، شیخ (ابن شہاب الدین
سہروردی رح) ۳۲۲، ۳۳۴-۳۴۲
زین العابدین رح، امام ۴۲
سرمست: فتح اللہ شیخ رح
سری سقطی رح، شیخ ۴۳
سعدی رح، امام علی ۱۴۷
سغنانی رح، امام ۴۰
سلطان رح، بابا ۴۰۹، ۴۳۷
سلطان الطریقہ رح: احمد الیسوی
سلطانیہ رح، حضرت: احمد الیسوی رح
سلمان فارسی (رض) ۲۹، ۴۳
سلیمان (ع) ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۸، ۲۹۵
سلیمان رح، شیخ ۴۱۲
سمرقندی رح، مولانا محمد یوسف رح ۴۴۱
سہروردی صدیقی رح، ابو حفص شیخ شہاب الدین
۲۴، ۴۰، ۴۴، ۷۶، ۸۰، ۱۸۶،
۲۴۲، ۳۱۷، ۳۳۴، ۳۴۲
سہروردی صدیقی رح، ابو النجیب شیخ
عبد القاہر ۱۷، ۴۴
سہل رح ۹۷
سہیل ابن عبد اللہ رح ۶۲، ۷۷
سید رح (مرید و خلیفۂ خدایداد رح)، مولانا
۲۴۱، ۳۱۲
سید رح (از درویشان ولی رح)، حضرت
۳۸۹-۳۹۱، ۳۹۳-۳۹۴
سید اتا رح (سید احمد رح) ۱۳۵، ۱۳۷-۱۳۸،
۱۴۰، ۱۴۴
سید الطائفہ رح: جنید رح

سیف اللہ ۱۵۰
شاشیؒ: القفال
شاشیؒ، مولانا احمد ۱۴۶
شاہ، امیر ۲۳۷-۲۳۸
شاہ بیگ خان شہید ۸۷، ۱۸۸-۱۹۰، ۳۷۸
شاہی نوقانیؒ، حاجی ۲۲۸
شبلیؒ ۵۱، ۶۴، ۸۴، ۲۶۶، ۲۷۴
شدّاد ۲۷۰
شرف اتاؒ ۴۴۹
شریفؒ، سیّد ۱۴۱
شمسؒ: اوزکندی
شمس الدّین تبریزیؒ ۱۱۴
شمس دیوانہؒ ۴۳۹، ۴۵۲-۴۵۳
شمس الضّحیٰ (ص): محمّد (ص)
شمسؒ، مولانا ۴۲۶
شہاب الملّۃ والدّینؒ: سہروردیؒ
شہرتیؒ، مولانا ۳۶۶
شیخ الشیوخؒ: سہروردیؒ
شیخ کلان ۴۳۸-۴۳۹
شیرازیؒ، مولانا ابراہیم ۱۸۷
شیرازیؒ، مولانا باقی ۲۲۸
شیطان ۳۳، ۵۵، ۷۵، ۱۱۶، ۱۱۹-۱۲۰، ۲۸۸
صادقؓ: جعفر، امام ...
صالحؒ، خواجہ (پسر خدایدادؒ) ۲۳۵
صالحؒ، مولانا (از خلفای خدایدادؒ) ۳۲۱
صالحہ بی بیؒ ۲۳۶
صدرِ اتاؒ (مولانا صدرالدّین) ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۳-۱۴۴، ۱۴۶
صدرالدّینؒ: صدرِ اتا
صدیق اکبر (رض): ابوبکر (رض)
صدیقیؒ: سہروردی
صنع اللہؒ، امیر بنیرہ ۲۱۲، ۲۴۰، ۳۷۷-۳۷۸، ۴۲۲
صوفیؒ، شیخ ۱۹۵
صوفیؒ، میر محمّد ۱۷۲-۱۷۳
صوفی دانشمندؒ، حضرت ۳۸، ۴۸، ۱۲۹-

۱۳۰، ۳۴۴
طالبؒ، شاہ ۴۰۰
طالبؒ شیخ ۴۳۳
طاہرؒ، مولانا (از یاران خدایدادؒ) ۳۱۳
طاہرؒ خواجہ (ملازم ولی عزیزانؒ) ۳۸۴
طاہرؒ شیخ (ابن درویش شیخؒ، عم مؤلف لمحات)
۳۱۹، ۳۲۵، ۳۴۲-۳۴۵، ۴۱۸-
۴۱۹، ۴۲۲
طائیؒ: داؤدؒ
طیبیؒ، ابوالحسن ۲۳
عابدؒ: نجدوانی
عارفؒ صوفی ۳۷۸-۳۷۹
عاشق یوسفؒ، شیخ ۱۲۷-۱۲۸، ۱۴۸-
۱۴۹
عباس (ابن عبدالمطلب) (رض) ۱۳۱
عبداللہؒ، مولانا (پسر شیخ لرویؒ) ۴۱۸
عبداللہؒ: قونوی
عبداللہ خان (پادشاہ) (شاید یکی نباشد)
۱۵۳، ۲۲۹، ۳۸۴-۳۸۵، ۴۰۶-
۴۱۳، ۴۱۷، ۴۲۱-۴۲۳، ۴۲۸،
۴۳۶-۴۳۸، ۴۴۲-۴۴۴، ۴۵۰
عبداللہ بن زبیر (رض) ۲۰-۲۱
عبداللہ ابن سلام (رض) ۲۸
عبداللہ سلطان: عبداللہ خان
عبداللہ ابن عباس (رض) ۱۲، ۲۵-
۲۶، ۳۰، ۵۵، ۸۳، ۱۱۸
عبدالباسطؒ، خواجہ ۲۳۶
عبدالجبارؒ ابن عبدالفتاحؒ ۳۹
عبدالحقؒ، شیخ (ابن شیخ خادمؒ) ۱۷۱-۱۷۷
عبدالحقؒ، حضرت شیخ ۴۱۳
عبدالحیؒ، مولانا ۱۷۴، ۱۷۶
عبدالخالقؒ: نجدوانیؒ
عبدالرحمٰن ابن ابزی (رض) ۲۲
عبدالرحمٰنؒ بن عبدالفتاحؒ ۳۹
عبدالرشیدؒ، خواجہ (پسر مؤلف لمحات)
۱۸۱، ۲۴۰
عبدالستارؒ، خواجہ ۲۳۷
عبدالشہیدؒ، خواجہ (پسر خواجہ احرارؒ) ۳۲۵

عبدالشہیدؒ: عبدالرشیدؒ (پسر مولف لمحات)
عبدالعلی، امیر ۱۸۸
عبدالغفورؒ، مولانا شیخ ۱۹۰-۱۹۱، ۱۹۶
عبدالفتاحؒ بن الامام محمد حنفیہؒ ۳۹
عبدالفتاحؒ بن عبدالجبارؒ ۳۹
عبدالقاہرؒ، شیخ ۱۵
عبدالقاہرؒ: سہروردی صدیقیؒ
عبداللطیفؒ، شیخ ۳۹۶-۳۹۷
عبداللطیفؒ، المعروف بخواجہ عزیزہ (ابن خواجہ عبدالباسطؒ) ۲۳۶
عبداللطیف خان ۳۶۴، ۳۸۷-۳۸۸
عبدالمؤمنؒ، مولانا ۳۸۹-۳۹۰، ۳۹۳، ۴۰۴، ۴۰۶-۴۰۸، ۴۱۱-۴۱۳، ۴۱۵-۴۱۶، ۴۵۸
عبدالواحدؒ، مولانا ۳۲۶
عبدیؒ، خواجہ ۳۷۰
عبیداللہؒ، خواجہ ۴۷
عبیداللہ خان (اوزبیک) ۳۷۹
عثمان (رض) ۴۳، ۳۲۶
عثمانؒ شیخ بن حسن شیخؒ ۳۹
عجمیؒ: حبیبؒ
عرآن، علی ۳۵۷
عراقی، فخرالدینؒ ۲۴۵-۲۴۶
عزیزہ اتاؒ، حضرت ۴۲۲
عشقیؒ، شیخ محمد صادق ۳۸۰
عصام الدینؒ، مولانا استاد العلماء ۲۰۲-۲۰۳، ۳۶۱، ۳۶۶-۳۶۷
عصمۃ اللہؒ، استاد العلماء مولانا ۳۱، ۱۵۹، ۱۷۹-۱۸۴، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۴، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۸۷، ۳۹۸-۳۹۹، ۴۲۳، ۴۲۹
عطارؒ، شیخ فریدالدینؒ ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۷۴، ۳۰۲
علی موسی رضاؒ، امام ۴۰۷
عمر (رض) امیرالمؤمنین ۱۸، ۳۱، ۴۳، ۱۲۰، ۱۴۸، ۳۲۶، ۴۲۰
عمر شیخؒ بن عثمان شیخؒ ۳۹
عنبرانا (نام زن) ۱۲۵-۱۲۶، ۱۳۳-۱۳۴

۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۴۵

عیسیٰ (ع) ۷۱

علاؤالدین رح، شیخ (ابن زین الدین رح) ۳۳۴

العلوی رح، محمد العالم الصدیقی رح (مؤلفِ لمحات)

۳

العلوی الیسوی رح: احمد رح

علی (کرم)، امیر المؤمنین ۳۹، ۴۲-۴۳، ۵۰، ۷۰-

۷۱، ۷۶، ۸۹، ۹۱، ۹۸، ۱۳۲، ۱۳۸،

۱۴۳، ۱۴۸، ۲۵۵، ۴۶۲

علی، شیخ رح ۱۴۶-۱۴۷، ۱۷۰-۱۷۱

علی خان ۲۴۳، ۴۲۱-۴۲۲

علی مجذوب رح، مولانا ۳۶۹-۳۷۰

علیا بادی، مولانا نوروز رح ۴۰۲-۴۰۷

غجدوانی رح، مولانا عابد ۳۷۵

غجدوانی رح، خواجہ عبدالخالق ۱۴، ۳۸، ۴۱،

۴۵

غزالی رح، شیخ احمد ۴۴

غنی، خواجہ ۳۱۵

فاروق (رض)، عمر (رض) ۱۱۶

فارمدی رح، شیخ ابوعلی ۴۱

فاضل شیخ (برادر مؤلف لمحات) ۳۷۴

فتح اللہ رح، خواجہ (ابن خواجہ عبدالباسط)

۲۳۷

فتح اللہ شیخ رح ابن تاج الدین شیخ رح ۳۳۴

فتح اللہ شیخ رح خاوندشاہ الملقب بسرمست

ابن ھبۃ اللہ شیخ رح ۳۳۳-۳۳۴

فخرالدین رح: رازی

فرعون ۱۱۹، ۲۰۷

الفضیل رح ۹۸

قارون ۲۴۴

قاسم رح ابن محمد رح ابن امیر المؤمنین صدیق اکبر رض

۴۲

قاسم شیخ رح، حضرت ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۸۱-

۱۸۳، ۱۹۱، ۱۹۳-۱۹۴، ۲۱۲، ۲۱۴،

۲۱۷، ۲۲۱، ۲۳۶، ۲۴۰، ۳۱۳،

۳۱۸، ۳۴۲-۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۸-

۳۵۰، ۳۵۵، ۳۶۲، ۳۷۳،

۳۷۷، ۳۸۵-۳۸۶، ۳۸۸-۳۸۹،

۳۹۲، ۳۹۵، ۴۴۵-۴۴۷، ۴۵۰، ۴۵۸
۴۶۱، ۴۶۳
قاسمؒ، مولانا ۳۵۷
قاضی: محمود
قاضی، حضرت مولانا محمدؒ ۲۳۱-۲۳۲
قاضی خان، نورالدین ۲۲۹، ۴۰۶-
۴۰۸
قاضی شاہ ۴۲۳
قتم اتاؒ، حضرت ۴۳۲
قراکولیؒ، مولانا خلیل ۲۵۳
قربان دیوانہؒ، مولانا ۴۳۹
قشیریؒ، امام ۱۴، ۵۶
القفال، مولانا ابوبکر شاشیؒ ۳۴۱
قلی شیخؒ (پسر عم کوکی شیخ) ۳۷۶
قنبر بابا (غلام خدایدادؒ) ۲۱۴-۲۱۵
قنبر شیخؒ (پدرِ خدایدادؒ) ۲۲۵، ۲۳۰،
۲۳۵، ۲۵۹، ۳۵۱، ۳۶۰، ۴۴۹
قنبر شیخؒ (از خلفای خدایدادؒ) ۲۱۲-
۲۱۳، ۲۲۳، ۳۲۸-۳۲۹،
۳۵۷-۳۶۲
قورغانیؒ، مولانا عبداللہ خان ۳۵۶،
۳۵۸
قیامؒ، مولانا ۳۷۴-۳۷۵
کاتبؒ، شیخ ابوعلی ۴۳
کاتبؒ، شیخ زادہ ۱۴۷-۱۴۸، ۱۵۸
الکاشغریؒ، مولانا سعدالدین ۱۹۶
کاظمؓ: موسیٰؓ
کبریٰ: نجم الدینؒ
کپچہ، قاضی ۴۵۴
کرخیؒ: معروفؒ
الکرلانیؒ، سید جلال الدین ۲۳، ۲۵
کرمانیؒ، شیخ اوحدالدین ۲۴۵-۲۴۶
کلاّبادیؒ، خواجہ شاہ ۳۴۴
کلالؒ، سید امیر ۲۳۷، ۴۴۱-۴۴۲
کلانؒ، مولانا امیر ۲۶۹
کمال الدین، شیخ ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۳، ۴۳۷
کمالیؒ، خواجہ بابا (از مریدان جدِ مؤلف)
۲۱۱

کمالی، خواجہ بابای ۴۱۶-۴۱۸
کوشانی، مولانا محمود ۳۶۴-۳۶۵
کوفی، مولانا محمد ۲۰۲-۲۰۳
کوکی شیخ ۳۷۵-۳۷۶
کیستن قرا سلطان (بادشاہ بلخ) ۳۷۴
گرگانی: ابو القاسم
گل کار، مولانا خواجہ محمد ۴۳۸
گورگان: تیمور
گورگانی: گرگانی
گیلانی، شیخ عبدالقادر ۲۴۷
گیلانی، مولانا محمود ۴۳۰
لطف اللہ داماد، ملا ۱۷۰، ۱۷۷-۱۷۹
لہرو، شیخ ۴۱۸
لیلاکی، خواجہ محمد طاہر ۴۳۵
ماجین، بابا ۴۷-۴۸، ۱۳۰-۱۳۲
مبشر (ص): محمد (ص)
متجاق حافظ، حضرت ۳۵۱-۳۵۵، ۳۷۱، ۴۴۸
محب علی، مولانا ۳۷۲-۳۷۳
حضرت محمد (ص) ۲، ۶، ۱۱، ۱۸، ۲۰-۳۱، ۳۳، ۳۵، ۳۷، ۴۰، ۴۳، ۴۷-۵۰، ۵۲-۵۶، ۶۰-۶۱، ۶۳-۶۷، ۶۹-۷۰، ۷۲، ۷۵، ۷۷، ۸۱-۸۲، ۸۵-۸۹، ۹۴-۹۶، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۴-۱۰۷، ۱۱۴-۱۲۲، ۱۵۵، ۱۶۴، ۱۷۵، ۱۸۲، ۲۰۱، ۲۳۰، ۲۴۳، ۲۴۵-۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۲-۲۵۴، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۷۲، ۲۷۶-۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۷-۲۸۹، ۲۹۲، ۳۰۲، ۳۰۸، ۳۱۱، ۴۱۹-۴۲۰، ۴۲۵-۴۲۶، ۴۳۸، ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۵۷، ۴۵۸-۴۵۹، ۴۶۲-۴۶۳
محمد، مولانا (از درویشان قاسم شیخ) ۳۹۲
محمد، مولانا خواجہ ۴۳۹
محمد، ملا ۱۵۵
محمد شاہ ۴۲۶

محمدؐ ابن حنفیہؒ: حنفیہؒ

محمدؐ بن امیر المؤمنین صدیق اکبرؓ ۴۲

محمدؐ ابن جہیمؒ ۹۹

محمدؐ ابن سلیمان ۹۶

محمدؐ التاجؒ، حجۃ الحق ۹۷

محمدؐ حسین: خادم

محمد صادقؒ، شیخ ۳۵۴

محمدؐ صادقؒ، استاد العلما وحید العصر

فرید الدھر مولانا ۱۲، ۳۶۷-۳۷۰

۳۸۳، ۴۵۶، ۴۶۱

محمدؐ طاہر، خواجہ (از اکابر و علماء بخارا) ۳۲۷

محمدؐ مؤمن شیخ ۳۴۵-۳۷۶

محمودؒ، المعروف قاضیؒ ۳۶۵-۳۶۷،

۴۳۹

محمود سرخؒ، مولانا ۲۰۴

محمود شیخؒ ابن افتخار شیخؒ ۳۹

مخدوم زادہؒ ۱۶۹

مخدوم شیخؒ ۱۵۲

مخدومہؒ، بی بی ۲۳۷-۲۴۰

مخلص خانؒ، حضرت ۱۴۵، ۳۸۶،

۴۵۹-۴۶۰

مراعیؒ، امام ۱۲۹-۱۳۰

مرجانؒ، شیخ ۱۸۰

مسعودؒ، مولانا ۳۶۷

مسلمؒ (امام) ۲۱، ۲۶

مصری: ذوالنونؒ

حضرت مصطفیٰ (ص): محمدؐ (ص)

مصطفیٰؒ، مولانا ۱۸۰

مصطفیٰ عارفؒ (ابنِ جنید بغدادیؒ)

۳۳۴-۳۳۵، ۳۷۵

مظہرؒ (شارح مشکوٰۃ) ۲۶

معروف کرخیؒ، شیخ ۴۳-۴۴

معقل ابن یسار (رض) ۳۵

مغربیؒ، شیخ عثمان ۴۳

مفتی، ملا عبد الرحمٰنؒ ۱۷۵

مقبول شیخؒ ۴۴۲

مقبول شیخؒ ابن منصور شیخ ابن مخدوم شیخ ۱۵۲

مکی: ابوطالبؒ
ملّا، خواجہ (داماد خواجہ احرارؒ) ۱۸۰
ملّای عزیزانؒ: مولانای عزیزان
منصور شیخ ابن مخدوم شیخؒ ۱۵۲-۱۵۳، ۱۸۸-۱۸۹
مودودؒ، شیخ ۱۴۶-۱۴۸، ۱۵۸
حضرت موسیٰ (ع) ۹، ۳۳، ۷۱، ۸۱، ۲۷۶-۲۷۷، ۲۸۳
موسیٰ (ابن جعفرؒ) کاظمؒ، امام ۴۴۷
موسیٰ شیخؒ بن یونس شیخ ۳۹۰
موصلیؒ، شیخ ۴۹-۵۰
مولانای عزیزانؒ، خواجہ ۲۱۶، ۲۴۷-۳۴۹، ۳۶۲، ۳۹۵-۳۹۷، ۴۲۳-۴۲۴، ۴۲۸
میانکالیؒ، مولانا پاینده ۴۳۷
میانکالیؒ، مولانا شاہ حسین ۴۵۳-۴۵۴
میدانیؒ سیّد الاتقیا سیّد امیر خلیل ۲۰۳-۲۰۴، ۳۱۸، ۳۲۷، ۳۹۰، ۴۳۴
میر سیّدؒ، آتا ۳۷۳
میرک شاہؒ، سیّد (مجذوب بلخ) ۳۳۱
میرماہ شیخ ۴۱۲، ۴۲۲
میریم صوفی ۲۲۸
ناصر الدّین ۱۵۱
نائی، بابا صوفیؒ ۲۱۹-۲۲۰
نبی (ص): محمّد (ص)
نبیرہؒ: صنع اللہ
نبیرہ: یوسفؒ
نجم الدّین کبریٰؒ ۱۳۴
نداّفؒ، حاجی ۴۰۳-۴۰۴
النسّاجؒ، حجۃ الحقّ محمّدؒ ۲۶۳
نسفیؒ، شیخ الامام الہمام نجم الملّۃ والدّین عمر ۱۲
النصرآبادی ۹۸
نقشبندؒ، خواجہ بہاء الدّین ۱۳۹، ۱۴۲-۱۴۴، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۸۳، ۲۸۵، ۴۳۲
نمرود ۱۱۹، ۲۰۷، ۲۶۸، ۲۷۰
النواویؒ (نووی)، امام ۱۴، ۳۶، ۳۸

حضرت نوح (ع) ۷، ۱۱
النور (النوری؟): ابوالحسنؒ
نور، مولانا ۴۱۵-۴۱۶
نورالدین: عبداللہ خان
نورالدین بصیرؒ، شیخ ۳۳۶-۳۴۰
نورالہدیٰ (ص): محمد (ص)
نوروز: علیابادی
نوقابیؒ، مولانا محمد حسین ۳۸۸
نوویؒ: نواوی
الواسطیؒ، ابوبکر ۵۵-۵۶، ۹۴
واشی، امیر ۲۳۷
واعظؒ، مولانا شیخ ۲۴۲
الوراقؒ، ابوبکر ۶۱، ۶۳
ولیؒ، حضرت مولانا ۱۰۰، ۱۶۱-۱۶۲،
۱۷۴-۱۷۶، ۱۸۲، ۱۹۴، ۳۲۶،
۳۴۴-۳۴۵، ۳۵۱-۳۵۲، ۳۶۲،
۳۷۹-۳۹۵، ۳۹۸، ۴۰۴، ۴۱۲-
۴۱۵، ۴۲۵، ۴۳۱، ۴۵۹
هاشمؒ، خواجہ (از فرزندان خواجہ احرارؒ)
۴۷، ۴۵۴
حضرت هارون (ع) ۱۰
هارون، میرزا ۴۰۴-۴۰۵، ۴۲۵
هارون شیخؒ ابن اسحاق باب ۳۹
هدیہؒ، بی بی ۲۳۶
همدانیؒ، خواجہ یوسف ۳۹، ۴۱
هبۃ اللہؒ شیخ ابن فتح اللہ شیخؒ ۳۳۴
یحییٰ ابن معاذؒ ۷۴، ۹۵-۹۶
الیسوی: احمدؒ
حضرت یعقوب (ع) ۵۰، ۲۴۴
یعقوبؒ: چرخیؒ
حضرت یوسف (ع) ۵۰، ۹۸-۹۹،
۲۴۴
یوسفؒ: عاشق
یوسفؒ، مولانا ۳۳۱-۳۳۲
یوسفؒ همدانی
یوسف نبیرہؒ، مولانا ۴۱۵، ۴۵۴
حضرت یونس (ع) ۷
یونس شیخؒ بن هارون شیخؒ ۳۹

فہرست نام کتاب ھا

آداب : شرح...
احقاف از امام ابوالقاسمؒ ۷، ۱۹
بستان از امام النوویؒ ۳۶
البستی : تفسیر...
تتمہ از امام نوویؒ ۱۴
تحقیق از صاحب "رسالہ ذکر جہر" ۲۶
تفسیر البستی ۳۶
تفسیر بیضاوی ۸، ۱۴
تفسیر الدرر ۳۷
تفسیر کبیر فخر الدین رازیؒ ۷، ۱۲
تفسیر کواشی ۱۲
تفسیر المدارک : المدارک
تلویح ۱۰
تنبیہ الغافلین ابی اللیثؒ ۳۷-۳۸
حواشی مواقف از مولانا ابراہیمؒ ۱۸۷
الدرر : تفسیر...
رسالۂ ذکرِ جہر از صاحب "تحقیق" ۲۶
رشحات ۱۶۵
روضۃ العلماء ۳۶
شرح آداب (شارح مولانا باقی بلخیؒ) ۲۰۵
شرح مشکوۃ ۳۸
شرح مشکوٰۃ از طیبیؒ ۲۳
شرح مشکوٰۃ از سید جلال الدین کرلانیؒ ۲۳، ۲۵
شرح مشکوٰۃ از مظہر قدس سرہ ۲۶
شرح مصابیح از خلخالیؒ ۱۲
شرح مواقف ۲۰۱
شمسیہ ۳۸۰

صحاح از جوہری ۷، ۱۳
صحیح مُسلم ۲۱
صرف ہوائی ۴۲۸
عوارف از سہروردیؒ ۲۴۲
فتاوای تاتارخانیہ ۲۵، ۳۶
فتاوی الحجۃ ۳۷
قدسیہ (رسالہ) از خواجہ محمد پارساؒ ۴۳
قرآن ۱۸، ۲۵، ۳۷، ۵۱، ۷۳، ۲۸۱، ۲۹۰، ۳۰۵، ۳۷۳، ۳۸۳، ۴۱۹-۴۲۰، ۴۲۹، ۴۵۰، ۴۶۲
قصیدہ از مولانا زینتیؒ ۴۴۰
قوت القلوب از شیخ ابو طالب مکیؒ ۴۲
کتاب مجموعۂ ایشان، (پیرم شیخؒ) ۴۵۸
کشاف ۱۳
مختصر الخزانہ ۳۶
المدارک: تفسیر...
مشکوٰۃ ۲۳، ۲۶
مصابیح ۱۲
مطلع ۷، ۱۹
مناقب حضرت شیخ نورالدین بصیرؒ ۳۳۵-۳۳۶، ۳۳۸
مثنوی معنوی از مولانای رومؒ ۱۶۸، ۱۸۶، ۲۶۷، ۲۸۱، ۲۸۷، ۴۲۸-۴۲۹
لطایف القشیری ۳۶
لمحات من نفحات القدس (از محمد عالم صدیقی علویؒ) ۷، ۴۶۴
نفحات الانس (از جامیؒ) ۳۸
نہایہ از امام سعناقیؒ ۴۰

فهرست نام جای ها

آفرینکنت (= تومان آفرین کنت
(قندیه: آفرنکث) سمریه: ۱۳۸)
۴۶۰
اترار ۱۳۰
اتراک ۱۹۸
اخسی ۲۳۳
اسپیجاب ۱۴۲-۱۴۳
اشتیخن ۱۸۲
اقان ۱۴۸
انهار سمرقند ۱۸۲، ۴۰۰، ۴۶۳
اورتهسرا ۱۴۴
اوزکینت ۱۵۷
بخارا ۱۳۵-۱۳۶، ۱۴۲-۱۴۳، ۱۵۳،
۱۸۲-۱۸۳، ۱۸۸-۱۸۹، ۱۹۳، ۲۰۹،
۲۳۱-۲۳۲، ۲۴۲، ۲۵۴، ۲۵۸-
۲۵۹، ۲۶۲، ۲۸۲، ۲۸۵، ۳۱۰،
۳۲۳-۳۲۴، ۳۲۷-۳۲۸، ۳۳۳،
۳۵۵، ۳۶۶-۳۶۷، ۳۹۶، ۳۹۸-
۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۷-۴۰۹، ۴۲۱-۴۲۲،
۴۲۵-۴۲۶، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۳۹-
۴۴۰، ۴۴۲، ۴۵۰، ۴۶۳
بدخشان ۳۸۱
بغداد ۵۲، ۳۳۴
بلخ ۳۳۱، ۳۷۴، ۴۲۸، ۴۳۶،
۴۴۳
بادکران ۴۲۷
پل علی سلیمان ۲۰۷
تاشکند ۱۲۶، ۱۳۱-۱۳۲، ۱۳۵-

۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۴-۱۴۵، ۲۲۵-
۳۱۶، ۳۲۰، ۳۴۲، ۳۳۲-۳۳۳،
۳۳۵، ۳۴۱-۳۴۲، ۴۱۰-۴۱۲،
۴۲۵، ۴۵۳
تاشکند ۴۳۸
ترکستان ۴۱، ۴۶، ۱۲۷-۱۲۸، ۱۳۵،
۱۳۷، ۱۴۸، ۱۵۷، ۱۸۹، ۳۳۰،
۳۳۴، ۳۴۸، ۴۰۹، ۴۱۳، ۴۳۵-
۴۳۶، ۴۳۹، ۴۵۲-۴۵۳
ترکمان ۱۲۶
ثمرقند: سمرقند
چول ذرّق ۳۱۶
حجاز ۴۶
حرم شریف: کعبہ
حصار ۱۷۱
خانقاہ... حافظ متجاق ۳۵۴
خانقاہ.... درویش شیخ ۳۷۲
خانقاہ... خدایداد ۲۲۲-۲۲۳، ۳۴۲-
۳۴۳، ۳۵۶، ۳۵۸
خانقاہ... قاسم شیخ ۳۹۸، ۴۰۲
خانہ کعبہ: کعبہ
خجند ۱۴۲-۱۴۳
خُذین ۳۶۰
خراسان ۵۲، ۱۲۹، ۱۹۲، ۲۶۸،
۴۴۱-۴۴۲
خرزیان ۱۴۰-۱۴۱، ۱۴۳
خوارزم ۱۲۷-۱۲۹، ۱۳۳، ۳۶۰،
۳۹۶
دروازۂ شیخ زادہ (سمرقند) ۱۵۶
دروازۂ فیروزہ (سمرقند) ۴۲۱
دہ بید ۳۹۸
سبز ۱۶۲، ۱۷۲
سرپل ۲۵۹، ۳۵۳
سغد آفرینکنت ۴۶۰
سغد ثمرقند: سغد سمرقند
سغد سمرقند ۱۴۶، ۲۰۹، ۲۲۳،
۲۳۶، ۳۶۰
سغد کلانغ ایرمو ۲۳۱

سلطان رباط ۴۱۶ج
سمرقند ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۳-۱۵۴،
۱۵۶، ۱۵۹-۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۵-۱۷۶،
۱۸۲-۱۸۴، ۱۸۸-۱۸۹، ۱۹۸-۲۰۰،
۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۲۳-۲۲۴،
۲۳۱-۲۳۳، ۲۳۶-۲۳۷، ۲۵۷،
۲۸۷، ۳۱۲، ۳۱۴-۳۱۵، ۳۲۵-
۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۴، ۳۳۹-۳۴۰،
۳۵۶، ۳۵۸، ۳۶۰-۳۶۱، ۳۶۴،
۳۶۶، ۳۷۰، ۳۸۳، ۳۸۷-۳۸۸،
۳۹۳، ۳۹۹-۴۰۰، ۴۰۵، ۴۱۰،
۴۱۵، ۴۲۱-۴۲۳، ۴۲۶، ۴۳۵-
۴۳۸، ۴۴۴، ۴۵۴، ۴۵۷-۴۵۸،
۴۶۰، ۴۶۳
سیحون، دریای ... ۱۳۷، ۴۲۳
سید آہو ۳۴۶، ۴۵۲، ۴۵۵، ۴۵۸
سیرام ۱۴۰، ۱۴۲
سوخاری ۴۴۲
سوغانجی ۴۶۰
شام ۳۷۰
شیراز (از قرای سمرقند) ۳۳۴
عراق ۱۲۹، ۳۱۷
علیاباد ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۸۲، ۲۸۶-
۲۸۷، ۳۱۴-۳۱۵، ۳۳۱، ۳۳۵،
۳۶۱، ۳۷۱، ۳۷۵-۳۷۶، ۳۸۸،
۳۹۷، ۴۰۰-۴۰۱، ۴۰۳، ۴۲۲،
۴۲۸، ۴۵۵، ۴۵۷-۴۵۸
غارِ حرا ۸۱
غارما ۱۶۹
غزیره ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۳۱، ۲۳۳،
۲۳۶، ۲۵۳، ۲۵۸، ۲۸۶، ۳۱۲،
۳۵۳، ۴۴۵
غجدوان ۲۰۹، ۲۵۰
غیشتی ۳۵۵
فانوق ۳۷۱
فرکت ۱۳۲
فندل رباط ۲۸۳
فیز طاغی ۲۲۷

قبچاق، دشت ۳۷۸، ۳۷۹
قراکول ۳۶۵
قرشی ۱۸۳، ۲۶۸، ۴۴۲-۴۴۳
قرشیک ۴۰۵
قزاقستان ۲۱۲-۲۱۳
قزاقیہ ۲۲۷
قلعہ ۳۵۴
قومی ۴۶۳
قیزطاعی ۲۶۶
کرمینہ (کرمینیہ - ن.ک. تاریخ بخارا:
۱۵۳، ۱۸۳، ۱۹۸، ۲۰۴،
۲۱۶، ۲۳۰، ۲۸۷، ۲۹۰، ۳۰۹،
۳۱۳، ۳۲۹-۳۳۰، ۳۴۹، ۳۵۵،
۳۶۲، ۳۶۵، ۳۸۵، ۴۰۲، ۴۰۹،
۴۲۵، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۴۵، ۴۵۲،
کعبہ شریفہ ۴۵-۴۶، ۲۵۵-۲۵۶،
۳۴۳، ۳۶۹-۳۷۱، ۴۱۰، ۴۲۴،
۴۶۳
کنجشک خانہ ۱۶۲
کوشاب ۳۶۵
کوفین ۱۷۵، ۲۸۴، ۳۹۰، ۳۹۴
کوہ فرتق ۲۳۰
کومش کینت ۱۴۶، ۳۵۵
کوہک، دریای ... ۱۷۵، ۳۱۶، ۳۶۲
کوی بوستان خان ۱۹۹
کویک ۱۴۵
کوی محمد حبب ۱۶۳
ماوراء النہر ۱۳۱، ۱۵۹، ۱۹۳-۱۹۵،
۲۱۲، ۲۶۸، ۲۵۲، ۳۷۱، ۳۷۸-
۳۷۹، ۳۹۷، ۴۴۳
محلۂ دروازہ کینتی (تاشکند) ۳۲۰
محلۂ خواجہ کفشیر (سمرقند - منزل خواجۂ
احرارؒ) ۳۶۶
مدرسۂ چیانیہ (سمرقند) ۱۹۸
مدرسۂ شاہ بیگ خان (سمرقند) ۳۶۶
مدرسۂ میرزا (سمرقند) ۱۷۶، ۲۰۰
مدینہ (منورہ) ۳۷، ۱۱۷، ۱۲۰، ۴۶۱-
۴۶۲

مزاراتِ بخارا ۲۵۹
مزار ... خواجہ احرارؒ ۳۶۷
مزار ... خواجہ احمد الیسویؒ ۴۰۹، ۴۱۳، ۴۲۳
مزار خواجہ ہاشمؒ (پسر خواجہ احرارؒ) ۳۳۳
مسجد جامع امیر تیمور گورگان (سمرقند) ۱۵۴
مسجد جامع تاشکند ۳۲۰
مسجد جامع ہراۃ ۱۵۶
مسجد کبود (سمرقند) ۳۴۰، ۳۹۹
مسجد مقطع سمرقند ۱۶۰، ۱۷۸
مصر ۴۶۲
مکہ (مکرمہ) ۳۷، ۳۶۸-۳۶۹، ۳۷۱، ۴۶۱-۴۶۳
منزل ... خواجہ احرارؒ ۳۶۶
منزل ... خواجہ ہاشمؒ ۴۵۴
منقشتان ۳۵۲، ۳۶۳-۳۶۴
منکقشلاق ۳۵۱
میانکال ۱۸۲، ۱۹۸، ۲۲۷-۲۲۹، ۲۳۴، ۲۵۹، ۲۸۳، ۳۴۴، ۳۵۳-۳۵۴، ۳۸۶، ۳۹۴، ۴۰۱، ۴۱۲
میر عمر ۴۲۲
نسف ۴۳۶
نور ۳۴۹
نوقاکہ ۳۴۴
ہراۃ (ہرات) ۱۵۶، ۱۹۰-۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۹، ۲۲۲، ۲۳۴
ہری: ہراۃ
ہند: ہندوستان
ہندوستان ۳۳۰، ۳۰۷، ۴۶۳

مآخذ و منابع و اختصارات

منابع و اختصاراتی که در پیشگفتار و فهارس کتاب از آن ها بهره گرفته شده است.

آداب المریدین

تصنیف : ضیاء الدّین ابو النجیب السهروردیؒ (م ۵۶۳ ه.ق).
ترجمان : عمر بن محمّد بن احمد شیرکان. با تصحیحات و استدراکات :
نجیب مایل هروی.
انتشارات مولی، تهران، ۴۰۴ ه.ق/۱۳۶۳ ه.ش.

احادیثِ مثنوی

از بدیع الزمان فروزانفر (م ۱۳۴۹ ه.ش).
مؤسسهٔ چاپ و انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۷ ه.ش.

احوال و آثار میر سیّد علی همدانی

تألیف دکتر محمد ریاض.

چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان. اسلام آباد، ۱۴۰۵ه.ق

احیاء علوم الدّین (جلد دوم)

تصنیف الامام ابی حامد محمّد بن محمّد الغزالی (م ۵۰۵ه.ق) و بذیله کتاب المغنی عن حمل الاسفار فی الاسفار. فی تخریج ما فی الاحیاء من الاخبار: للعلامة زین الدّین ابی الفضل عبد الرّحیم بن الحسین العراقی المتوفی ۸۰۶ه.ق.

چاپ المکتبة التجاریة الکبری، مصر.

ادبیات فارسی

تألیف: چارلز امبروز استوری (۱۸۸۸-۱۹۶۷م)

چاپ لندن، ۱۹۲۷م.

استوری جلد دوم: ادبیات فارسی

امثال و حکم (جلد یکم)

از علی اکبر دهخدا (۱۲۹۷-۱۳۷۵ه.ق).

چاپ مؤسسهٔ چاپ و انتشار امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۹ه.ش.

ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون. (جلد ثانی).

تألیف اسماعیل پاشا بن محمد امین بن میر سلیم البابانی، صلاً و البغدادی مولداً و مسکناً.

طبع بعنایة وکالة المعارف الجلیلة، ١٩٤٧م/١٣٦٦ھ.ق.

بخاری شریف: الصحیح البخاری...

تاریخِ بخارا

تألیف: ابوبکر محمّد بن جعفر النرشخی (٢٨٦-٣٤٨ ھ.ق).

ترجمۂ ابونصر احمد بن محمّد بن نصر القباوی.

تلخیص محمّد بن زفر بن عمر.

تصحیح و تحشیه: مدرس رضوی.

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ١٣٥١ھ.ش.

تاریخِ مشایخِ چشت

تألیف خلیق احمد نظامی.

چاپ دارالمؤلفین، اسلام آباد، (افست از چاپ ۱۹۵۲م).

تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی (جلد یکم)

از سعید نفیسی (م ۱۳۴۵ هـ.ش).
کتابفروشی فروغی، تهران، ۱۳۴۴ هـ.ش.

ترجمهٔ رسالهٔ قشیریه

از ابی القاسم عبدالکریم بن هوازن القشیریؒ (م ۴۶۵ هـ.ق).
با تصحیحات و استدراکات: بدیع الزمان فروزانفر (م ۱۳۴۹ هـ.ش).
چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۵ هـ.ش.

التصفیة فی احوال المتصوفة (صوفی نامه)

تألیف قطب الدین ابوالمظفر منصور بن اردشیر العبادیؒ (م ۵۴۷ هـ.ق).
به تصحیح دکتر غلام حسین یوسفی.
انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۷ هـ.ش.

تعلیقات "عروة": العروة ...

دیوان حافظ

با تصحیح و سه مقدّمه و حواشی و تکمله و کشف الابیات با اهتمام سیّد ابوالقاسم انجوی "شیرازی" انتشارات جاویدان علمی، تهران، ۱۳۴۵ هـ.ش.

سفینة البحار و مدینة الحکم و الآثار (ج ۲)

تألیف: شیخ عباس قمی.

چاپ دارالمرتضی، بیروت، چاپ افست مروی (از چاپ دارالمرتضی، بیروت، ۱۳۵۵ هـ.ق).

سمریه

تألیف: ابو طاهر سمرقندی (زنده در ۱۲۵۱ هـ.ق).

بکوشش: ایرج افشار.

انتشارات فرهنگ ایران زمین، تهران، ۱۳۴۳ هـ.ش.

سنن ابن ماجه

تألیف: امام ابو عبدالله محمّد بن یزید ابن ماجة الربعی القزوینی (م ۲۷۳ هـ.ق).

چاپ مطبعه عمدة المطابع... مولوی محمّد حسین، دهلی، ۱۲۷۳ هـ.ق و

چاپ نور محمدؐ، کراچی.

الصحیح البخاری

از امام ابوعبداللّٰہ محمدؐ بن اسمٰعیل بخاریؒ (م ۲۵۶ ھ.ق).
چاپ نور محمدؐ، کراچی.

طبقات انصاری: طبقات الصوفیہ

طبقات الصوفیہ

تقریرات: خواجہ عبداللّٰہ ھرویؒ (ربع چہارم قرن پنجم).
مقابلہ و تصحیح: دکتر محمد سرور مولائیؒ.
انتشارات طوس، تہران، ۱۳۶۲ ھ ش.

العروۃ لاھل الخلوۃ والجلوۃ

تصنیف: احمد بن محمدؐ بن احمد بیابانکی معروف بہ علاء الدولہ سمنانیؒ
(م ۷۳۶ ھ.ق)
بہ تصحیح و توضیح: نجیب مایل ھروی.
انتشارات مولیٰ، تہران، ۱۴۰۴ ھ.ق/۱۳۶۲ ھ.ش.

القرآن الحکیم مع ترجمہ وتفسیر ماجدی (جلد اوّل ودوم).
ترجمہ وتفسیر مولانا عبدالماجد دریابادیؒ (م ۱۳۹۷ھ.ق).
تاج کمپنی لمیٹڈ، کراچی، ۱۳۶۹ھ.ق/۱۹۵۰م.

قندیہ
انتخاب کنندہ (درسال ۱۹۰۹م): ملّا عبدالحکیم سمرقندیؒ.
بکوشش ایرج افشار.
ناشر کتابخانۂ طہوری تہران، ۱۳۴۳ھ.ش.

قوت القلوب فی معاملۃ المحبوب و وصف طریق المرید الی
مقام التوحید. (جلد یکم)
للشیخ ابی طالب المکیؒ (م ۳۷۶ یا ۳۸۶ ھ.ق).
چاپ دار صادر، مصرازروی چاپ ۱۳۱۰ھ.ق).

کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون (جلد ثانی)
تألیف مصطفی بن عبداللہ الشہیر بحاجی خلیفہ و بکاتب چلبی
(۱۰۱۷-۱۰۶۷ھ.ق)

بتصحیح و تعلیق حواشیه ... محمّد شرف الدّین ...
طبع بعنایة وکالة المعارف الجلیله ... ، ۱۳۶۲/۱۹۴۳م. ق.

کشف المحجوب

از ابو الحسن علی بن ابی علی بن عثمان الجلّابی الهجویری الغزنوی اللاهوریؒ
(م میان سالهای ۴۷۱ - ۵۰۰ ه. ق).
به تصحیح والنتین ژوکوفسکی.
لنین گراد، ۱۹۲۶ م. - چاپ افست تهران، امیرکبیر با مقدّمه محمّد عبّاسی، ۱۳۳۶ ه. ش.

کلّیات شمس یا دیوان کبیر

از گفتار مولانا جلال الدّین محمّد مشهور بمولویؒ (م ۶۷۲ ه. ق).
(جزو پنجم)
با تصحیحات و حواشی: بدیع الزمان فروزانفر (م ۱۳۴۹ ه. ش).
انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۹ ه. ش.

فهرست نسخه های خطّی فارسی (جلد دوم)

نگارنده: احمد منزوی.

چاپ مؤسسهٔ فرهنگی منطقه‌ئی، تهران، ۱۳۴۹ هـ.ش.

لمحات

چاپ تاشکند: (اطلاعاتی برمبنای) نامهٔ آقای محمّد اقبال مجدّدی، مورخه ۸/۸/۱۹۸۴م.

لمحات چ ح: لمحات ... چاپ حاضر

مثنوی (باکشف الابیات)

از مولانا جلال الدّین محمّد بلخی رومیؒ (م ۶۷۲ هـ.ق).

(به خط خوشنویس میرخانی).

چاپ اسلامیه، تهران، ۱۳۷۴ هـ.ق.

مرصادالعباد

از نجم الدّین ابوبکر محمّد بن شاهاور بن انوشیروان رازیؒ (م ۶۵۴ هـ.ق)

معروف به دایه.

به اهتمام: دکتر محمّد امین ریاحی.

بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۲ هـ.ش.

مشکوٰۃ المصابیح

از شیخ ولی الدّین محمد بن عبداللہ خطیب تبریزیؒ (تألیف ۷۳۷ھ.ق).
چاپ ایچ. ایچ. سعید کمپنی، کراچی.

مصباح الہدایۃ و مفتاح الکفایۃ

تألیف: عزّ الدّین محمود بن علی کاشانی (م ۷۳۵ھ.ق)
با تصحیح و مقدّمہ و تعلیقات مرحوم استاد جلال الدّین ہمائی.
انتشارات کتابخانۂ سنائی، تہران، ۱۳۶۵ھ.ق. (چاپ دوم).

معجم مفردات الفاظ القرآن

للعلامۃ الراغب الاصفہانیؒ
تحقیق: ندیم مرعشلی.
چاپ مطبعۃ التقدم العربی، ۱۳۹۲ھ.ق.

المعجم المفہرس لالفاظ الحدیث النبوی

عن الکتب الستّۃ وعن مسند الدارمی و مؤطأ مالکٍ و مسند احمد بن حنبل. رتّبہ و نظّمہ لفیف من المستشرقین و نشرہ: الدکتور أ.ی. و نسنک (المجلد الاوّل)

چاپ مکتبۂ بریل فی مدینۃ لیدن، سنۃ ۱۹۳۶م.
الجزء الثانی، ۱۹۴۳م.

الجزء الثالث، ۱۹۵۵م.
الجزء الرابع، ۱۹۶۲م.
الجزء الخامس، ۱۹۶۵م.
الجزء السادس، ۱۹۶۷م.

المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم

وضعہ محمد فؤاد الباقی.
دار مطابع الشعب (بیروت)، ۱۳۶۴ھ.ق/۱۹۴۵م.

مفردات: معجم مفردات الفاظ القرآن

مناقب الصوفیہ

تصنیف: قطب الدین ابو المظفر منصور بن اردشیر العبادی المرزوی
(م ۵۴۷ھ).
با مقدمہ، تصحیح و تعلیق: نجیب مایل ھروی.
انتشارات مولی، تہران، ۱۴۰۳ھ.ق/۱۳۶۲ھ.ش.

نامهٔ آقای محمّد اقبال مجتدی ـ لاہور، مؤرخہ ۸/۸/۱۹۸۴م.
(اطلاعات لمحات چاپ تاشکند از همین نامه اخذ شده است).

نسخه‌ها ۱: فهرست نسخه‌های خطّی فارسی
نفیسی ج ۱: تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی (ج ۱).